

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب تاریخ طب کبیر و شریک دوازدهم

مؤلف دکتر دکتر آبرو لنگر

موضوع تاریخ

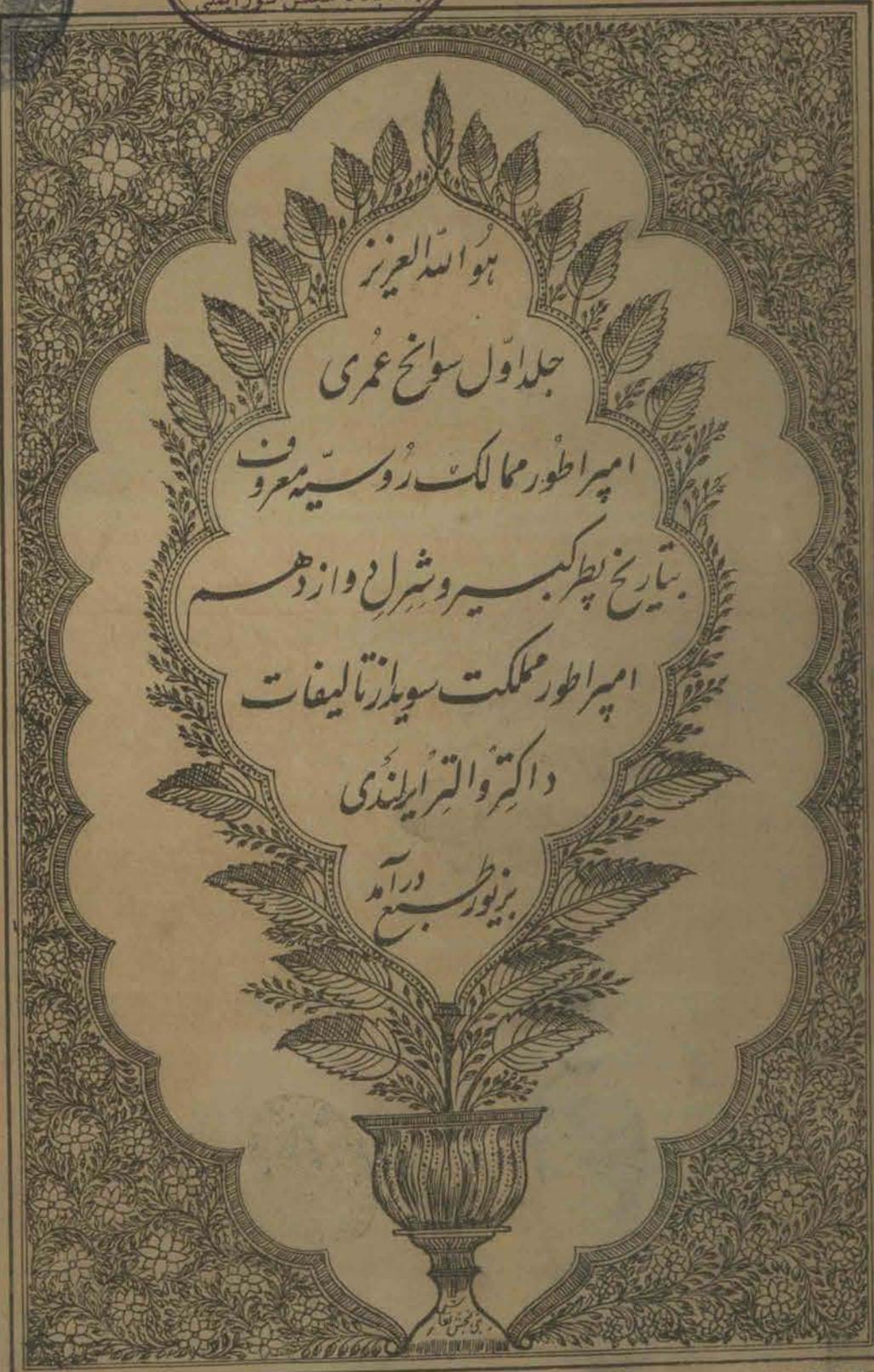
شماره ثبت کتاب

۴۳۹۷۵

شماره اختصاص (۸۰۵) از کتب (۴۳) لغت‌های

تیمسار سر لشکر مجید تبریز (ناصرالسلطنه) کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی



هو الله العزیز
جلد اول سوانح عمری
امپراطور ممالک روسیه معروف
بتاریخ پتر کبیر و شیراز و از طرف
امپراطور مملکت سویدرتالیفات
داکتر والتر ایرلندی
بزیورستان در آمد

بخاک روس اضافه کرد شهر پطربورغ را در قریب این شهر بنا نهاد که امروز بحسب بناهای رفیع و معاریوس و کارخانه و قورخانه و دیگر علوم و صنایع امتیاز بر اکثر بلدان جهان ارداگر کسی مکان این شهر را دیده باشد که جمله و حل و حل و حل بوده است از چیزهای مکان و حوصله انسان بعید بشمارد که در چنین مکان چنان شهری بنا توان کرد بزرگی و بزرگی پطربورغ است لال کند که تا چه حد و چه مرتبه در کارهای بزرگ ثبات داشته اکنون در شهر پطربورغ بکایت کرده نفس مسکون است

و صل
لجج سلاق را
کونید

قسمت سیم ولایت ارشائنج است

ولایت ارشائنج این مملکت در یورپ کم نام بوده و کسی با آنجا گذر نرفته و تا در سال ۱۷۹۹ دولت انگلیس بخت بر آن داشت که از دریای شمال بحری بندوستان مفتوح کند شائنجور نام انگلیس که از جانب دولت مامور بدین خدمت بود این مملکت پیدا کرد دولت انگلیس و فلنگ ازین راه باروسیه بنا می تجارت و معاملات گذاشتند تا پطربورغ طریق بحر بالنگ را مفتوح ساخت این راه مسدود شد

قسمت چهارم لاپونی است

لاپونی تعلق بدولت سوید و دیگرک دارد و اهل این مملکت هضیه القامه و سیاه پوست هستند باقی قریب این مملکت بعکس بلند قد و سفید جلدند و غذا و عالم بمقتضای حکمت بالغه مزاج آنها را بخندی جان کرده است که برووت در ایشان اثر نماند و پوست ایشان ضخیم و عروق و اعصاب پای آنها بطوری خلق شده که از روی رخ و کوهستانی که تاریخ هر لغت چون سبب میدوند و عمر بسیار می کنند البته در ولایت کر سیر زندگانی نتوانند نمود بعضی از آنها که نزدیک آبادانی هستند مذموب مسیح دارند باقی در کوههای رخ توطن دارند ازین آئین بهره و نصیبی ندارند اگر از آنها این مملکت کسی بچکات ایشان در آید پیش زن و دختر خود برده التماس میکند و تعریف از صحبت ملاحظت آنها نمود ترغیب بی مباشرت می نمایند تا مگر طفلی بخوبی او در طلعت قامت پیدا کنند

دینارک

زفت و کلفت را
کونید

بنی موسی مال
لاپونی

صفت
شومستوبی

قسمت پنجم مسقوست

که قدیم ترین ممالک روسیه است همیشه جای بزرگان و مسکن امیران روسیه بوده است این شهر در کنار رود مسقا واقع است بحسب هزار پطربورغ که مترو خوش هوای است این شهر عظیم چهار صد و پنجاه سال پیش ازین بسبب احجاب و تعدیم تاخت و تاز طایفه مغول خراب و ویران بود پس از آنکه قوی پیدا کرده و از جور و ظلم مغول خلاص شدند با آباد پرداخته و با قیوم جمعیت و در حقیقت فراهم شد بر اینها میفر معماران اهل ایطان بنیما چند کلیسا گذاشتند که میننده را خالی از غرابت نیست در اروپا هم این شهر در سال ۱۷۴۹ مشهور شد و در لیا نوس نام که نایب الملحمی نسا بود سیاحت بسیار کرده کتابی نوشته و تعریف زیاده از شهر مسقوست نوشته است با تحقیق جای تعریف و موقع توصیف دارد چون

در آن عصر در مملکت ایشان مانند مسقوست شهری نبود مدت سی سال بعد از سفر اولیا نوس گشتت کار لیس نام از دولت انگلیس سفارت آنجا مامور شد و مردی بود همیشه با روح و جمل صحراها و شهرهای آنجا را گشته و از روی فهم اطلاع یافته میگوید که مسقوست بدترین شهرهای روسیه است اهل آنجا مانند بهایم هیچی تربیت نداشته اند بخجالی ن شهر با عدم فهم و ادراک طالب جلال و مایل منال بودند همواره برودش خویش را چون خجالی انگلیس با جاهای حیر و زرتیه آراس میدوند و خانه و منزل ایشان برخلاف سلیقه ایشان بود درخت خواب از پوست بلنگ و خوراک لذتشان از گوشت خرچکت بودند از چون و امی و اب و مضع کلاب کشف نگیداشند که اگر کسی وارد میشد رغبت نشستن میکرد و صاحبان صنایع در میان آنها نبود هر چه با محتاج داشتند از جامی میگری آوردند آن قدر فراست داشتند که چون مردمان سایر ممالک ادب و علم و صنعت بیاموزند و بدولت خارجی محتاج نگرددند چنین تصور میکردند که خداوند عالم این مملکت را از برای چیزی علیحد آفریده ممکن نیست که اهل مسقوست صنعتی عملی را نگرددند و آنرا از مویخت عمل کرد ولی آن چیزها که در میان ایشان متعارف و معمول بود در حد کمال از عهد بر می آمدند از آنجمله صنعت مسگری و زرگری بود در آن ایام نفوس بزرگی از مس ساخنند که الان در شهر مسقوست از جمیع ناقوسهای لایات اروپا بزرگتر است اهل مسقوست درین خود بسیار خوش اعتماد بودند از آنجمله اسباب طلا و نقره درست کرده بسیار کلیسا برسمتند و نیاز میرند و زرگری را درست یاد گرفته بودند بخت برادر پطربورگ بنامی آدی این شهر بنا دو پطربورگ با تمام رسانید از آنروز تا حال ایوان فیو تادرتی بوده معمور و آباد میشود اکنون مسقوست یکی از شهرهای معتبر روسیه زمین است

در عدم
تربیت اهل
مسقوست
مضع
بهنی خرابی

قسمت ششم ولایت اسمولنسکو است

این مملکت در طرف شرق مسقوست از قدیم خاک بزرگان روسیه بوده است که در وقت سی کمال پیش ازین سیکر موند سیم پادشاه پولند تصرف نموده و بعد از چهل و سه سال الکی بر پطربورگ دست پولک گرفت بعد از آن این ولایت چند مرتبه اغتشاش بهم رسانید و از عهد پطربورگ تا حال خاک روسیه است

قسمت هفتم مملکت نوو کورود است

ولایت نوو کورود همای خاک پطربورغ و اسمولنسکو و قسمت تاریخ نویسان مذکور کرده اند که این مملکت از قدیم از اهل سلاون بوده و آنچه بر ما مشخص است که در طایفه سلاون این مملکت را تصرف کرده شهر نوو کورود را آنها ساختند و ایوان با بلویج در سال ۱۸۳۳ بحری زد دست طایفه سلاون گرفته بخاک روسیه ملحق کرد

قسمت هشتم مملکت کیوومی عبارت دیگر اوکرائنی است

این مملکت را قیصره روم آباد کردند بدترین جای روسیه است آب هوایش در کمال خوبی است طایفه قرآن که ساکن این ولایت اند بسیار کابل و بسیار بوده هرگز در اندیشه آبادی لایست بوده اند آنچه بخودی خود از خوبی برخوردارند

در تقسیم ممالک روسیه است

خاک بعل می مدفاعت کرده گذران میگردد گاه با دولت عثمانی دوست میشدند و گاه با پادشاه پولند اطاعت میکردند و اکثر اوقات در میان خود یکی را بزرگی اختیار کرده اطاعت می نمودند متنی با دولت روسیه راه رفتند تا اینکه بطرف بزرگ طلوع کرده ایشانرا با طاعت خود در آورند بمیان طایفه بت پرستی بودگی از ایشان مسلمان بودند بعد از تصرف بطرف کبیر اکثر مذہب مسیحی اختیار کردند قراق زاپوروی که بجهت قرار و قانون مختص خود در هر جا مشهورند در میان این طایفه هستند ایشان هرگز با زن در یکجا نمی نشینند و زندگانی را با زمان خلاف غیرت میدانند ولایت خود را دو قسم کرده رودخانه که از میان خاکشان میگذرد سرحد قرار داده زمان در یکطرف کنی کرده و مردان در سمت دیگر هر وقت خواسته باشند نزدیک زمان و ندیده نفر نیست نفر جمع شده و از رودخانه گذشته نزد زمان میروند قاعده عروسی و نکاح مراجعت را همی نماید اغلب اوقات پدر با دختر و پسر با مادر و برادر با خواهر زمان میکنند و در سا یک دفعه فرقه مردان با اتفاق اجماع با طایفه زمان یکی جمع آمده جماع و مقاربت نمایند و بعد از چند روز اطفال ذکور بهفت ساله را مردان با خود برداشته از زمان جدا کنند و بچکان کوچک و دخترکان را زمان میبرند دولت روس سعی و اهتمام زیادی نماید که این طریقه شنیع و اعمال قبیح را از میان آن گروه بردارد این اوقات آنطرف رودخانه در میان نان کلیسا ساخته اند و قلعه هم دارند احتمال هست که در اندک مدت مذہب مسیحی را اختیار کرده این قاعده هم خود

تقریب قزاق را پوراوی

و قزاق

و قزاق

قسمت نهم مملکت بلقور و دست بلقور و یکی از ممالک معموره روسیه است آنچه که او کوسفند در ولایت پولک مصرف میشود از این ولایت می برند

قسمت دهم مملکت ورونج است ورونج بر طرف جنوب مملکت بلقور و واقع است بطرف کبیر قسمت کشتی جنگی را درین مملکت ساخت قسمت یازدهم مملکت نیش فور و دست نیش فور و متصل مملکت ورونج است رودخانه و لکان ازین ولایت میگذرد ازین سبب که در این ولایت بسیار میشود و بهر جا میزد

قسمت دوازدهم حاجی ترخان است

اسم هوای این مملکت وسیع بسیار خوبست طایفه ناما که پیش از عهد چنگیز خان درین مملکت میباشند در امور خوب است و کامل بوده اصلا در قید آبادی مملکت نیستند رودخانه و لکان از میان خاک حاجی ترخان میگذرد اگر آن خاک را بکار میرند آبادترین ممالک روسیه مملکت حاجی ترخان جیشین ولایت سخت در دست طایفه ناما بود و چنگیز خان تصرف کرد و ناما مشرفه متنی در تصرف پادشاهان مغول بود در سنه ۹۶۷ هجری منان از بلیدس پادشاه روسیه تصرف کرده داخل خاک روسیه کرد

در تقسیم ممالک روسیه است

قسمت سیزدهم ولایت ارموچورک است اوروچورک متصل ساجی ترخانست از قدیم مکان دزدان و مسکن قاطعان طریق بود هر چه مردم از ترکستان ایران میگردن بختند درین مملکت سکنی نموده دزدی بسیار میگردند دولت روسیه این مملکت را هم تصرف کرده مدت صد و ده سال میشود که داخل خاک روس شده است

قسمت چهاردهم ممالک قازان است این ولایت را یکی از اولاد چنگیز تصرف کرد بعد از آن متنی در دست اولاد تیمور لک بود اکنون از طایفه ناما و مسلمان در قازان بسیارند این مملکت بزرگ بخاک سیر متصل است بعد از آنکه بتصرف دولت روسیه آمد در میان خاکیها قازان از پول اسباب طلا و نقره بسیار پیدا کردند از قرار یک نوشته اند جمیع تجارت روسیه و ایران بهند و افغانستان در خاک قازان بوده و دولت بسیار درین مملکت فراهم شده بود بعد از آن کم کم رو بخرابی گذاشت حال در تصرف دولت روسیه است روز بروز در ترقی و آبادی است

قسمت پانزدهم مملکت سیر است

سیر جزیر کترین ممالک روسیه است هزار و دویست فرسخ طول چهار صد فرسخ عرض دارد در سنه ۹۸۷ در عهد سلطنت زمان بازلیدس کبیر اینک نام تاجران مملکت پیدا کرد اینکا از بل را شاخل بود و مردم بسیار متمولی تجارت مینمودند که بی بازاری را شاخل مردمان غریب را میدید که بی جیبها و اولایت بشاهت نداشتند و زیاده اش را کسی نمیدانست تا اندک آنکه زیاد شدند و چند کا به پوست گریج جلد روباه و غیره می آوردند و مانند مردم عادی دنیا در برابر اجناس خود پارچه شیشه از قبیل سنجوق و چیزهای کم قیمت گرفته مراجعت مینمودند اینکا احوالات این طایفه را بسیار غریب و عجیب دیده چند نفر از نوکرهای خود و پسرش را همراه آنها روانه نمود و قدری از اجناسی که پسند ایشان بود با آنها داد که رفیق در مملکت سیر معامله نمایند و مشخص کنند که ممالک ایشان در کجا است و چگونه جائیست سیر اینکا در میان آنها دو سال مانده مراجعت نمود و از آنوقت دولت روسیه راه پیدا کرده با سیر بنامی تجارت گذاشتند از قرار یک احوالات این طایفه را نوشته اند از بل لایون چندین تفاوتی ندارند همیشه در میان برف و یخ پرورش یافته هرگز پلا و مان نخورده اند و مذہب مسیحی اختیار نکرده اند بعضی از آنها پوست کوسفند را ستایش میکنند و در بهترین چیزها میباشند ستار لک نام سویدی مدت پانزده سال در میان ایشان بوده و میگوید که روزی از ایشان پرسیدم چرا پوست کوسفند را بچیزهای دیگر ترجیح میدید جواب دادند هر گاه پوست کوسفند نمی شد ما درین مملکت سرد زندگی نمی توانستیم نمود از توجه و عنایت پوست است که تلف نشده ایم ازین سبب احترام و پرستش پوست بر ما واجب است با اینکه مذہب ندارند هرگز در میان ایشان معصیت نیست آدم کشتن نمیدانند و دروغ نمیکویند و کس را با کسی کاری نیست

قاطعان طریق راه بران

سیبیه

در کشف سیریه و چگونگی سکنت آن دیار

ترج برتری ادن

همه مشغول کار و در خود میباشند و موافق قاعده و حکمت باید در میان آنرا که نباشد زیرا که طمع و اطمینان کجی ندارند
از قرار یک ستاد البرکت نوشته در میان اهل سیر زبانی هستند که پستان ایشان سیاه و سایر اعضا ایشان سفید میباشد
و میگویند در کوستان سیر طایفه است که بدیشان ملون رنگت میباشند و پوسته در میان این جمعیت
و گذران میباشند و هرگز داخل آبادی نمیشوند

قسمت شانزدهم کامساکاست

اهل کامساکا اگر چه تربیت نیافته همه عوام کالانعام میباشند ولی ترکیب ایشان ترکیب انسان میانمیش از آنکه
رعیت دولت روسیه شوند هیچ مذهب نداشته مانند مردم سیر آنچه هر خود لازم بود از آنرا جدا داشته ستایش میکردند
دولت روس کشیشها فرستاده بسیاری از ایشان را بدین سیسی آوردند

فصل دهم در بیان جمعیت روس و مذهب و قرار دولت و لشکر و غیره است

زیادتی و کثرت جمعیت هر ولایت موقوف بر تربیت و مراقبت رئیس و بزرگان است و در ترقی و توفیق انسان با
کروه حیوان مشابهت مشارکت تمام دارد و در تربیت از مبنای ترقی حاصل نمیند و آنگاه تا زیاد و افزون می شوند
جمعیت روسیه سخت در تعدد با عدم تربیت و استعداد از سایر قرات فرنگستان کمتر بود زیرا که اهل آنجا از راه
ساخت رای مسافت و قلت تجارت کمی است و فرست و توریجا و جنگ بموقع روز بروز وساعت است
بی اوضاع و پریشان قریبی بلدان آنجا خراب ویران گشته بود و بعد از صد و بیست سال پیش ازین جمعیت
روسیه همه جهت چهل و دو بود و این جمعیت زیاده از پنج کرور رعیت نداشت بیست کرور زن و دختر و طفل
میشور بود یک کرور طایفه اشرف و نجاد و دو کرور لشکر و فوکر و یک کرور شیش ملا و راهب و تارک دنیا بود
بر یکی از کشیش و ملا و اشرف چهار پنج نفر خدمتکار و پرستار داشتند که پیوسته واقف حضور و خادم بودند و نزدیک بیست
کرور جماعت لواط و اجلاف فقیران و دیوانگان مانند سایر مملکتها معلوم میشدند فی الحقیقه پنج کرور رعیت با
کسب زرعیت از عمده گذران معیشت می بخورند جمعیت نمیتوانند برآمد در این صورت واضح است که اینگونه مملکت و
دولت با این رعیت و پنج یاقیو ما خراب مفلوک و پریشان حال بدگشت کار عایا و برایا از کثرت فلاکت بر تبه فلاکت خواهد کشید
پادشاهان روسیه از بلاد و عوام نام ممام و اختیار و عنان اقتدار بدست کشیشان می گیساید و مملکت را در دست
داده چنین تصور میکردند که خلاف رای این طایفه موجب هم خوردن که آسمان خرابی صغیر زمین میکرد و کشیشان مملکت را در
رواج بازار خویش را پریشان عایا و خرابی ممالک یافته شعور فرست مردم را موجب اختلال کار و انتشار امور و نقصان
انسانان شده تمام تسلط و اختیار را بنیکر دهند و وجه مالیات ممالک روسیه تا عهد پلر بزرگ چهار کرور بود و اعیان دولت چنان
مقابل آن خرج مینمودند چنانکه در هم بود و رسم نداشت اعیان دولت از کاران ملت را بهر چه پیش می آمدی ملاحظه نفع و ضرر

روسیه
سیسی

کالانعام
چون چار پان

قوات
ایالت مملکت
کویند
سخت
شستی رای

قری
جمع قریه

و نظیر و شربل می آوردند پادشاه روسیه در امور چندین تسلط نداشت و بی رضت کشیشان کسی با کاری نمیکاشت طایفه
کشیشان که در شمار چهل هزار و در بی پروائی و غیره سری مانند یکدیگر عثمانی هم که بسته کشیشان پیوسته با ایشان بودند آنچه را میخواهند
از پیش میبردند و حقیقت پادشاه آن وقت کشیشان بود پیوسته قرار کار و مکرر در ایشان زمین نشی بود که روزی
کشیشان اعظم چون ملوک معظم سوارا سب میشد پادشاه روس پیاده و سر برهنه پیش او میرفت چون بگلیا میرسید با
غزت و احترام او را داخل گلیا میکرد و اوضاع دولت روسیه تا عهد پلر کیر مین قرار میگذاشت و هیچ وجه فحاشات دولتی
نمی پرداختند و همواره جدول تجد وفاق و صلح و شرات بسیار در میان حال ملت بود هر که را شرارت زیاد و کلمه پر باد بود
بهمام سلطنت همورد دولت قیام مینمود و چند ملوک از آن مملکت در مقام خصوصت عدالت ایستاده جبهه دیناری برسم
مالیات نمیدادند و لشکر و سپه پیش از سلطنت پلر در هر جهت دو بیست هزار بودند ولی لشکری بی نظم و جمعیتی مجرم که سر
از پا و بازی از نو خاد جنگ از تنگ تیز نمیدادند و در حکام کرور فرارین دو بیست هزار لشکر کار بست هزار نفر بعمل نیامد
در روی آب کشتی از جناب نمی شناختند بزرگان روسای مملکت روس با لمره از جنگ دریا تا یوس بودند و بر ارض
عجز و انکار از جنگ دریا استغفار نمودند تسلیم میشدند فصل سیم در بیان احوالات ملت و پادشاهان قدیم دولت
روسیه ملت روسیه پیش از عهد پلر بزرگ در نهایت عوام و کم تجریت بودند و آنچه موجب عزت و ترقی انسانست
در ماده ایشان نبود از آنجمله تجارت را بدولت خارج مصلحت خود میدانستند و چنین تصور میکردند که اگر تجارت
بین مملکت مرادوت نمایند باعث کمی نخواه و ولایت و فقر و پریشانی رعیت خواهد گشت و مردم این ولایت بجز صنعت
و حرفت بودند و بهر باطن خریدار اختراعات و متاع دول خارج گشته ایشان را حرفت و صنعتی نبود که موجب میل سایر
ممالک بود و باشند تا عوض نخواهی که بد آنجه از ولایت بیرون میزند یا وارد نمیند داخل کند و همین ممالک روسیه بر
زراعت و تجارت سایر ولایات یکشت ملی تجارت و رعیت روس را هرگز این فرست نبود که متاع این مملکت را در موقع خود
بکار بر ترقی و تزیینت و دولت موقوف تجارت و زراعت زیرا که اگر کسی سالی صد خر و کندم بکار در اقل آنجا خود
منفعت از آن بر میدارد و آن سال معاش خود را بر فایدهت میکند از آن معلوم است که سال آینده دو بیست خر و خواهد گشت
و نفع بالمصاعف خواهد برداشت انسان در هر کار که منفعت یافت و گذران پیدا کرد و باره بان کار اقدام میورد و دست
خواهد بست پس درین صورت اگر رعیت اسام هزار نفر باشد سال آینده نصف همان قدر علاوه میشود و در معیشت گذران
بین قرار افزون میکند و حکما و مهندسیس نیز فرم خوده بین چند که بر آورده اند و با معان نظردقت نموده که با عقل ناقص
حدس صاحب این مطلب ثابت نمایند جنسی که بفروش میرسد چند نفر از آن منفعت میکند کسی بنم آن پی نبرد و همه از درک
آن قاصر آمده زیرا که جنس از مصلحت و تحمل فروش اقل نیست دست میکند و بیست نفر از آن انتفاع بر میدارد منفعت تجار
و رعیت سبب آبادی مملکت است و از جهت کثرت از دیار مردم زمین خالی نمیند و روز بروز جمهور و داری میشود

وفا
جنگ

و
مرادوت
آمد و شکر کردن

عاجز
نمونه
کام

دولت زیاده میگرد و مردم بعد از مشاهده اختراعات و صنایع دیگران بغیرت آمده غریت کس و صنعت نیامد تجارت
 و عراودت با دولت خارج موجب دوستی بیکدیگر گشته در روز خوب بدکار می آید در میان روسیه آنچه از برای ولج تجارت
 لازمست نبود یعنی باقیه و کاسبی اشباع میدنستند که کاسبی میکرد و میآید خلق آبروی نداشت اگر کسی بی ملاحظه ابر و شمول
 کسب میشد ظلم و جور میدیدند چاره دولت می شد محصول رعیت بغرض غیرت و بجهت کمی لایات و زیادهای خارج دولت
 علاوه بر لایات از رعیت میکرفت و کاهی که دولت تخفیف میداد حکام دو مقابل لایات معامله میکردند ازین سبب
 محصول گران میشد در آن اوقات عراوه و کالاس که با مردمی فیما بین روسیه متعارف نبود حمل و نقل با اسب قاطر شد و رعیت
 محصول را بجهت بطن گران میفرودخت باز ضرر میکرد و از روی بیامراودت بجای دیگر نداشتند اگر کسی از روی آب بجای سفر میکرد
 او را دیوانه میدانستند و نمیدانستند که ترزدان روی آب چه قدر باعث ترقی تجارت است و وضع روسیه چنین فراهم آمده بود
 که کسی از جای بی امیدیش که در آن یافته عموماً بنوکر می اغصب میآید بود هر کس بواسطه نوکریش در درک نیکو دند که نوکر
 بمصرف نایب قیامت خارج و خرابی ممالک است بیچون بعضی بدولت نذر و بخانه مانده که بی بن نداشتند باشد و بزودی
 خراب کرد و قوام دولت با رعیت است چنانکه قوام و حاصل زمین بآب پادشاهان قدیم روسیه هرگز در فکر این چیزها
 نبوده و پیوسته در فکر خوشگذران لذت بودند و از کردار خود بسیار راضی بجهت بستم بر این بودند که سلطنت از دست نماند

مراودت
ادورفت

فصل چهارم در بیان احوالات جدد پطر کبر است

احوال ملت و اوضاع روسیه را با تفصیل در فصل احوالات جدد پطر کبر بیان می کنیم تا بمطالعه کنندگان معلوم شود
 که پیش از سلطنت پطر کبر سیحیک از پادشاهان روسیه در فکر ترتیب ملت و تنظیم دولت بوده اند و دولت روسیه
 یکی از متبیین دولت فرنگستان محسوب میشود مخزن کفایت تدبیر پطر کبر است نخستین سلطان مشهور و معروف طایفه پطریش
 بوده چند سال پیش از سلطنت جدد پطر چندی از اعیان لایات روسیه را روسای دولت پادشاهان ملت اظهار عداوت و
 خصومت میکردند از آنجمله بورکودو و فو نام از طایفه تترس طلوع کرده متقی با پادشاه روس جنگ نمود پادشاه روس در بین
 اشغال نایب جنگ از پادشاهان روسیه در گذشت وی بعد از مشاهده این حال سپرد پادشاه را که دقتی نام داشت دستگیر او را
 حکم با خارج بود فرمود که در خارج شهرش قتل آوند و هر چه از طایفه پادشاهی باقی مانده بود همه را از خاک روسیه بیرون کرده خود پادشاه
 شد بعد از چند سال دقتی نام کشیشی از محنت پولند پیدا شده مذکور ساخت که پسر پادشاه روسیه است از دست آدمیان
 بروکودو و فو خلاص گشته بولایت پولند که بخت بود و از اول ولایت جمعیت زیاد برداشته و در مملکت روس شد و با وی بنامی محاربه
 گذاشت بالاخره دقتی چون خصم را در جنگ شکست یافت در قید بسته دید خود در جامی می پادشاه شد مدت چند سال در
 او پسر پادشاه بجان کرده نگین نمودند بعد از آنکه محض کذب بوده دولت پولند برای صلحت خویش این باب اساس را
 فراهم آورده است اعیان دولت روس بر این گشته و باز دو نفر دقتی نام در مدت چند سال طلوع کرده هر یکی چند روز
 سلطنت

اشغال
افروخته شد
تشریح

کرده عاقبت گشته شدند معلوم است که اینگونه آشوب چه قدر موجب خرابی مملکت میشود خاک روسیه بیچون صاحب شد
 دولت خارج فرصت غنیمت دانستند سران لایات سویدر حکمت بزرگان مملکت پولند از سمت دیگر ولایات روسیه را تصرف
 میکردند کسی نبود که مانع شود تا اینکه در سال ۱۷۰۲ هجری بخار و کلا و کشیشان جمع آمده اتفاق نمودند که بانی با مورد دولت و
 ملت بگذاردند قرار اتفاق مدار عمد و میآفتان این شد که میشد و ما فوف پادشاه شود وی در سوم بزرگ تجارت اسیل بود
 و در فون عقل فرست نظیر نداشت در آن ایام پدر وی ترک دنیا و سالک مسالک عجبی گشته اعیان دولت دقتی اول
 او را بر اسم العجی بولایت پولند فرستاده بودند تا زمان سلطنت پسر حاجت کرده چون پیش پادشاه شدند پسر را نرزد
 خود طلبید و او را کشیش بزرگ ملت کرد ازین جهت امر سلطنت پیش انضباط یافت چون پدر عرت و مکت خویش را بسته
 سلطنت پسر دید جمیع شهرها و اطراف ممالک روسیه آدم فرستاد و نامه نوشت که اطاعت و انقیاد سلطان بر همه
 کس واجبست هر که اطاعت پادشاه کند اطاعت من بخرد دست در فصل دیگر نوشتیم که در آن ایام کشیش بزرگ چه قدر تسلط
 داشت مردم حکم او را حکم خدا میدانستند هر کس که خلاف ای خلیفه را میکرد او را واجب القتل دانستند حکم پدر پیش جمیع
 مردم روسیه را بزرگ اطاعت وی در آورد و او چون ملوک نام در در سر سلطنت و فرزاد دولت برقرار شد قبل ازین دولت سوید
 و پولند مملکت روسیه را نرزد دانستند فیما بین خود قسمت کرده بودند پیش از آنکه پیش پادشاه شود از یکطرف سیکر نمودیم پادشاه
 پولند پسر خود لادلیاس نام را بسلطنت لایت روس موسوم نموده بود آنچه در سرحدات پولند ولایات روسیه بود از آشوب
 مملکت و تعدی دولت جنگ آمده لادلیاس اطاعت میکردند و از حکمت آدولف برادر پادشاه سوید در ولایاتیکه نزد مکت
 بجاک سوید بود پادشاهی میکرد چون حکم پدر پیش پادشاهان لایت رسیدند و دل خارجه روگردان شده اطاعت پیش را بگردن کشیدند و لایت
 پولند سوید را نرزد و خیانت ملت روسیه متغیر گشته با ایشان بنامی مجادله و محاربه گذاشتند چون منظورشان سلطنت بود
 چنانشان صورت نه بست و مقصود بجهت پیوست کاری از پیش نبردند بالاخره با دولت پیش مصالحه کردند در آن ایام
 اوضاع دولت روسیه از سر ایشان بود دیگر قوت جنگ و قدرت مقاومت در برابر خصم نداشتند بر حسب خواهش دشمن
 عقود مصاحبت و عهد موافقت فیما بین دولت بسته شد و ولایات بسیار از خاک روسیه بتصرف دولت پولند و سوید
 درآمد چون مملکت قدری آرام گرفت و لشکر دشمن از خاک روسیه بیرون رفت پادشاهی پیش پای پادشاه و سلطنت او قرار
 یافت پدرش خواست که در حال احوال عروسی پسر را ببیند در آن ایام فرار پادشاهان روسیه این قاعده ایشان چنین بود که
 وقت عروسی جمیع ولایات طی میفرستادند تا هر چه را میخواستند بپای تخت آورده و مدتی موافق سلیقه خود رعیت
 میکردند پس پادشاه تنها میان دختران فتنه تفریح مینمود و هر کدام که میل بهم میرسانیدند در دل پنهان میداشت و کسی را نگاه
 نمیکردند روز عروسی مانده و زاری یکدست سختی که شایسته زمان پادشاه باشد درست کرده نزد پادشاه می آوردند پادشاه
 هر دقتی که مایل شده بود رخت را پیش او میفرستاد باقی دختران بجز او را حواله شان خلعت داده و مرخص مینمودند قرار قدیم را

مسالک
حج مسک
راه را گویند

قرار
عروسی سلاطین
قدیم روسیه
مقبول
وجه و شکل را
گویند

میشد هم زنده دختران صبح و بلخ و لایا ترا جمع نمود در میان آنها دختر عینی را برای خود پسندید مورخین نوشته اند که پدر دختر
 بهج و جازین واقع بخراسان و مشغول زراعت بود چون این بشارت باور رسید رغبت خوشحالی بهیوش گشت
 پس در ابهوش آورده نزد دخترش بردند در عهد سلطنت میشل اوضاع دولت بهیچ وجه تغییر نیافت مگر ولایت اندکی
 آرام شد و ظلم و تعدی تخفیف یافت میشل و ما نوف بعد از بی دوسال شاهی فوت کرد و پسر الکسی میکایلیویچ در شانزده
 سالگی بجای پدر بر سر نشست **فصل ششم در بیان احوالات سلطنت الکسی میکایلیویچ**
 الکسی بر پدر بزرگ مدت یکسال از سلطنت میشل پدر خود گذشته بنای عروسی گذاشت و دختر کی انجیای روسیه را بعقد
 خود آورد بعد از چند سال او مرده و دختر نارسیکین باجورف مورخین نوشته اند که الکسی در نظم ممالک بهیوشیار بود و ممالک
 ممالکت لیه و جراد در عهد سلطنت ایام دولت و ملت بهیچ وجه قوام گرفت و ترقی کرد و تحقیق راست نوشته اند که
 چند ولایتی که پادشاه پولند و رومانی در روسیه گرفته بود باز برگشت و روسیه با دولت عثمانیه که در هر چه بدشغال
 شده و فتح ننموده و لیک مغلوب نیز گشت ارسال سل و متا که جنگ با دولت فرنگ بنا کرده است و در عهد وی
 مملکت آرام شد و پادشاهی قوام گرفت الکسی مانند پدر بعد از بی دوسال سلطنت ایام عمرش بسر آمد و در زن و جوانان
 سخاوت او بود و از یک و پسر و شش دختر داشت از دیگر بی یک پسر که پسر بزرگ بود و یک دختر داشت یکسال پیش از مردن خود و
 پسر بزرگ خود را ولیعهد کرده از آن سبب پس از وفات الکسی ارکان ملت فیودور پادشاه کردند چون شکار ایلدیرامراج
 ناخوش بود بعد از شش ماه پادشاهی در گذشت و برادر ماری و ایوان لال که کار را در او بود خود هم اولاد داشت و پسر ده ساله
 بود و پسر را ولیعهدی کردند و صلاح مملکت و دولت خویش را در سلطنت می دید چون مردم وصیت و خواهش او را مقرون
 بمصلحت می عاری از مضرت یافتند همه بولیعهدی پسر را غلبه مایل گشتند ولی صوفی نام خواهر فیودور طایفه تتریس را تحریک
 نمود که پسر را پادشاهی قبول کرده ایوان انجیانه طایفه تتریس که پوسته چون ابلیس آشوب مملکت میخواستند و راه
 داخلش را بین بود صوفی برای پیش رفت کار خود بزرگان آن طایفه را جمع کرده با ایشان عهد بست و تم خود که اگر ایوان
 پادشاه شود و طایفه ماری پسر تلف کردند و صوفی خود کبیل ملت باشد موجب ایشان را بالمصاعف بدید بزرگان تتریس
 قبول کرده بالاتفاق متحد شدند که هر چه خواهر صوفی باشد بعمل میاوردند و خلاف می کنند صوفی با عتضا آنها چهل نفر
 از طایفه ماری پسر بزرگ نامزد کرد که بقتل آورد و طایفه مزبور همان ساعت فتنه بجای آن بجایارگان بخت همه گشتند علاوه
 بر آن هزار نفر دیگر از انجیا و غیره تلف کردند بزرگان ملت ارکان دولت و اوضاع را در نهایت پریشانی دیده مجبوراً اقرار
 دادند که ایوان پسر هر دو پادشاه باشند و صوفی کبیل ملت کرد چون خواهر صوفی عمل آمد آنچه بر طایفه مزبور و عده کرده
 بود بجای آورد و ولایت آرام گرفت صوفی در حقیقت پادشاه روسیه گشت پسرش کالیسین نیز خود طلیده او را بمنصب
 وزارت مختار نمود و کالیسین مردی بود بهیوشیار چون کنایت درایت و عقل و فراست پسر را ملاحظه کرد دانست که احتیاجاً

مواضع
 صوفی با سران
 تتریس
 بالمصاعف
 بیسی و جندان
 عتضا
 مرد و ماری
 نمودن

و اقتدار

و اقتدار صوفی با وجود پسر برقرار نمود روزی در مجلس مشاورت با وی گفت اگر امر وزیر پتر را تلف نکنی هرگز کار تو نضباط
 نپذیرد و قرار نگیرد و اختیار تو پایدار نماند صوفی نظر بر رفتار سابق خود و کمترین خاطر با او بگفت شد که پتر را قهرین ممالک در فین
 خاک نماید شخصی از عهده خلوت صوفی ازین نماند همیشه بد آنکه گشته پتر را خبر داد و پتر در آنوقت شانزده ساله بود در کمال شد
 و مشهور تمام پایتیزی و ادراک همه چیز داشت بعد از اطلاع برین ماجرا خود را از پای تخت سیر و کن شد و بگلیسانی که در آن
 ایام بست بود بر رفت جمع بزرگان دولت ملت تا نزد خود طلیده و این مطلب با ایشان گفتند که گفت شما میدانید که سلطنت
 بلا استحقاق از آن من است بر ادم در وقت مردن من اولی عهد خود کرد صوفی محض از برای پیش رفت کار خود همه این اوضاع را
 فراهم آورد و من ظلم نمود و پادشاهی مرا غصب کرد با وجود این هر چه او خواست قبول کردم که ولایت آرام کبیر دود مملکت
 آشوب نباشد و خون مردم بیچاره نریخته نشود درین کار چون نو کرد و خدمتکار با او رفتار کردم شما میدانید که این همه سختی و دولت را
 در راه ملت کشیدم ولی صوفی عقل خویش را بر سرش کالیسین داده بنا گذاشته که مرا تلف نماید و سلطنت خود را برقرار نماید من این
 دست او در نیمه در اینجا بست نشستم ام حال خود دانید که از صوفی راضی هستید و او را میخواستید اکنون خواهرش شایسته آمده من نیز
 تا عمر دارم از اینجا سیر و نخواستیم رفت و اگر غیرت دارید و میخواهید که حق من محرمی محقق شود باز خستیار باشم است بیسج
 اجزای مجلس از صوفی و از کالیسین شاکل ناراضی بوده اقرار کردند که حق بیجان پتر است و صوفی نهایت ظلم و حیانت به پتر
 او کرده است هر کس بقتل برادر خود فتوی دهد واجب القتل میباشد چون صوفی و کالیسین ازین ماجرا اطلاع یافتند خواستند که
 طایفه تتریس را دوباره بکنک ایشان تحریک نمایند چون در مدت شش ماه سلطنت صوفی با ایشان خوش گذشت بود
 صوفی از برای مصلحت دولتی بعضی از ایشان را گشته و برخی را فراری در بدر کرده بود لکن طایفه مزبور طرف پتر را گرفتند
 و خوبی از صوفی کردند صوفی با چار فرار را برقرار اختیار کرده از شهر موسکو که بخت چون این خبر پتر رسید در نهایت تمکین و
 آرام بشهر مراجعت فرمود بخت سلطنت سر بر دولت ممکن گشت همان روز پسرش کالیسین گرفته حکم کردند که چون از
 طایفه تتریس که غیر خدمت پتر با انجام خدمات مشغول بود با انواع التفات شمول برین باب از پتر استند عا که در
 گشتن او بگذرد پتر دعوت او را اجابت فرموده از گشتن او در گذشت حکم فرمود مادام العمر در سیر مجوس باشند روزی سه
 پول بخت معاش او برقرار شد و اعتنا شد و آشوب ممالک روس با خبر رسید

فصل ششم در بیان احوالات سلطنت پتر کبیر است

پتر جوانی بود خوب صورت و نیک سیرت خوش سرشت و نیکو سیرت قامت رخداد داشت چهره زیاده دلی و انا و با دو
 توانا در سخنوان جوانی صحبت او موجب حیات مایه نذکاتی بود و در برش چون تیغ
 و اخلاق پسندیده او را عموم سلاطین متفقند اگر در صغر سن موافق طبیعت سلیم و طبیعت متقی خود تربیت از استاد
 میدید بر آینه در آداب کمال نظیر نداشت شاهزاده صوفی صلاح خود را در عدم تربیت و تحصیل او با فکاهت تربیت او

مستوفی

تربیت او

نخواست اکثر اوقات از روی عهد او را از کتاب آداب معرفت معطل میگذاشت اگر چه در آن اوقات کسب مجال و تحصیل علوم در بین مردم متعارف نبود ولی شاهزادگان ادب و شباب تحصیل علوم و تکمیل آداب لازمت پطر کبیر تاروزی بخت سلطنت نشست بجز خوش گمانی و عشرت کاری نداشت تا جوهر ذاتی و مایه جبلت و می مستغنی از کتاب مسالک سوم و هفتم نام سماج علوم بود بخانی جمله بسلاست نفس و صرافت طبع بود از آن سبب همه با تاثیر و حرکات همه از روی فراست و دانش بود و مقبول خاص عام می افتاد چون بخت سلطنت متمکن گشت و به تمام مملکت متقدّم شد اوضاع و ولایت مع احوال خویش مشاهده کرده از کیفیت سلطنت امور مملکت خود بخیل گشته که در میان اعظم و کبار بر زبان میرانند که من هنوز سزاوار پادشاهی نیستم و ولایت من شایسته سلطنت نباشد بخت بجهت تربیت خویشین پرداخت پس از چندی بطلم و نسق و رواج و رونق امور دولت ملت مشغول گشت در آن ایام ملت روس کسی عاقلتر از طایفه نسا و فلنک در روی من نیافته کردار و اعمال ایشان را در حد کمال می پنداشتند لهذا مصمم شده که زبان ایشان را یاد گیرد و کتاب ایشان را بخواند از اوضاع سلطنت و طریق این دولت آگاهی ببرد و دولت را در امور حکومت با دانش بصیرتی حاصل نماید پس آنکند مدتی زبان نسا و فلنک را فرا یاد گرفت و از کتاب ایشان استنباط کرد و بخت بجهت استحکام امور سلطنت و رسوم دولت انضباط مهمام اشک ضروری است تا هر است و خط مملکت صورت بندد و تسخیر بلدان امکان پذیرد و روسیه را امور لشکر در بجز و بر نظمی داشت نظامی شایسته نبود و رسوم کشتی همی چند نداشتند در روی آب بجهت آفتاب مطلق و چون کشتی غریق و سرگردان بودند و اگر جنک بجزی و کشتی جنگی با در خواب بیدار می نمود آن بر شان آب شدی عقشان نقصان پذیرفتی و کار لشکر بر می ایشان چنان بی نظم و پریشان بود که از وجود ایشان بجز خسران اثر و غیر از ضرر نمی دیدند رعیت و ولایت اعظم و حنارت بسیار از ایشان سیر رعیت از دفع ضرر و رفع شر ایشان عاجز بودند و اعیان دولت آنقدر تسلط و قدرت نداشتند که ظلم و تعدی صالوات را مانع شوند و رعیت بر فاهیت نگه دارند اگر فوجی از لشکر کشوری عجز میکرد چنان می نمود که اصلاح پذیر نمی گشت و بهنگام جنک بیچگونه طالب نام و ننگ گشته کاری از ایشان بعمل نمی آمد و همه در بند سلامتی خویش بودند و در صد مذمت کیش پطر کبیر این حال انسانی خیال خود دید و آنست آنچه در نظر گرفته با این اوضاع هرگز از پیش نخواهد رفت باید تیریری در امور لشکر و نظمی بانظام حشر خود بجای آورد تا مملکت از خذلان سلطنت از خسران بیرون آورد و اگر در مساه و نظام لشکر و برین فتوری روی به سلطنت خود نیز مانند سلطنت اجدادش مقرر می و موجب شرفی نخواهد شد لاجرم بکار انجام لشکر و سامان حشر در افتاد و اهتمام فرمود که اوضاع سابق با کلیه تغییر دهد و نظامی تازه اختراع نماید اول خواست که چند کشتی در روی آب بسازد تا مردم را از او آهسته بیرون آورد و ایشان را سرشتی باشد که در مقام حشر بکار آید و در نظر گرفت که اول خودش بدین کار اقدام کند تا مردم سعی و تلاش او مشاهده کرده بهر غیرت آیند و بر او

معطل بکار

منابع جمع نسخ را کتب کوبیده

ذباب و ایااب رفیق و آیدن

و برین فتوری کشتی و ناوان

امداد نمایند و خود نیز ترس و ایهام زیاد از آب داشت کاهی که سوره از رودخانه میکشیدت پاسا ده از پل عبور میکردند از خشارش می پرید و ناخوشی بر مزاجش غالب میشد و این احوال خود پیوسته در مرارت بود میداشت که بعد از تمام شدن کشتی تا خود سوار نشود و اقدام نماید مردم قیام نکرده این عمل لغو و بیفایده خواهد شد تا چهار قرار داد که روزی یکفرضه بسان آب رود تا آن همه را از خود رفع کند روز اول که داخل آب شد غش کرد چون بحال آمد مردم بر او کرد آمدند که او را ازین خیال ممانعت نمایند قبول کرد و روز دوم باز بدین قرار آب فرو رفت تا مضمون العادة کا لطیحة الثانية بصورت آب تاب آورده اند که اندک آنش بول برافروشانند و ترس و ایهام را از خود دور کرد و بساختن کشتی مصمم گشت و در خارج شد مسعودر کنار رودخانه یوزبا و وزرای خود سیاحت میکرد در کنار رودخانه کشتی کوچک شکسته با بدید پطر از ترکیب آن متعجب شده پرسید این کشتی کشتیهای دنیای منی که از روی عرض کرد که این کشتی را در عهد پدر شما مکتف فلنکی درست کرده و باد باقی بران قرار داده بود که بهنگام وزیدن باد روانه گشته است بیاج بجز دیگر ندارد پطر بزرگ تا وقت کشتی که باد بان استه با شد ندیده بود گفت پس چرا آن فلنک را نگاه نداشتند و کشتیهای معتد و نسا خفتند و زیر چرخ کرد که بدو درین باب مبالغی خرج کرد و چند نفر از طایفه فلنک آورده روانه حاجی ترخان نمود که در روی دریای مازندران کشتیهای تجاری و جنگی بسازند در آن اوقات اهل حاجی ترخان باغی گشتند و هر چه کشتی ساخته بودند پیش زدند و جمعی از ایشان هلاک نمودند باقی خلاص شده بولایت ایران گریختند مگر کینفر برانت نام که مدت مدید در حاجی ترخان توقف کرده بعد بهر مشق و اجرت نمود که اکنون در شهر است پطر با حضار او حکم فرمود چون برانت بجهت او بر سید مامور شد که کشتی شکسته مزبور را درست نماید برانت در زمان آنکند کشتی مزبور را راه انداخت و شکستهای او را بساحت پطر کبیر بجزی برانت را التفات کرد که رحمت لاحق می برجت سابق غالب گشته مرارتی که در عهد پدر پطر کشیده بود فراموش کرده در پیش خود عهد بست و سوگند یاد نمود که تا جان در آن بجهت پطر اقدام ورزد و بطاعت اوقیام نماید پطر نیز بقدیم صدقت و انجام خدمت می مطلق گشته و وظیفه و راتیه او را زیاد از تربت او مقرر فرمود و او را بزرگ تجاران کشتی نمود برانت در مدت دو سال بیچ شش فروند کشتی از چوب خوب طراز داد پطر کبیر با جمع کثیر سوار کشتی شده بتعلیم برانت در مدت قلیل رسوم و آداب کشتی با یاد گرفت بطوری که خودش در فن کشتیانی اجتهاد و تصرف زیاد مینمود و اولاد آنجا و اکابر که همواره با پطر سوار کشتی میشدند چون پادشاه را با کشتیهای باغبان می آمدند بمقتضای مصلحت بر آن کار رغبت نمودند و اصرار کردند پطر اینقدر از ایشان توقع درین کار داشت ولی میخواست که فی الجمله کشتی عادت کند و روز بروز بایل خود یاد گیرند تا چند نفر همراه پطر فنون کشتی را بوضع خوب طرز مرسوم یاد گرفتند در حقیقت تدبیر می موافق افتاد و حدس او با مقصود متفق گردید چون پطر پیش رفت تدبیر خود را ملاحظه نمود مجدداً حکم بکشتی ساختن فرمود و سیصد نفر از اولاد خندان خود قرار داد که پیوسته نزد برانت باشند و برانت کشتی گری

مرات مخفی در حمت

عادت چون طبیعت دوم است

انفقات نوازش

شرح احوالات سلطنت پطر کبیر

بر آنها بیاموزد و در کتب متقدمین خوانده بود که در فن کشتی کسی سر رشته کامل بهم میرساند که در علم هندسه ما هر باشد و ضمیر خود محترم کرد که علم هندسه را بخواند و اسلوب قواعد آنرا بداند با طرف ولایات مثال او حکم فرمود که هر کس علم هندسه داشته باشد بخدمت سلطان بیاید و مکرمت سلطان بدو باره خود بیاید بکلیف از اهل هند که در علم هندسه مهارت تام داشت پیدا شد و تعلیم او موتمن گردید و بنای تدوین کتب پطر کبیر از بس تحصیل طلب این علم راغب و مایل بود صبح و شام اوقات عزیز صرف کرده بقدریک در قوه معلم بود اخذ نمود و چون مردم سلطنت از این علم راغب یافته کسان بسیار از خدام حضرت پروردگان نعمت خدمت سلطان عرض نمودند و دستها نمودند که سلطان معلم خود را مقرر فرماید تا با طفلان مدارس هندسه تعلیم نماید چون این تدبیر پیوسته کمون ضمیر پطر کبیر بود در ساعت حکم کرد که کتب خانه علییه بجهت تحصیل علم هندسه بسازند که هر که میل بآن علم داشته باشد با بخار فتنه بخواند و مثال داد که هر کس علم هندسه را در دست یابد و از جانب دولت بجهت او منصب و مقرر شود این مثال باعث عزت آنجا که کثرت شوق طلب این مدرسه متعلمین علم هندسه گردیده روز بروز طلب ترقی کرد و متعلمین با دگشت خود نیز بزرگ گشتی تا منور شده در هر پنج روز که فعه بدرس شاگردان میرسد و هر یکی از آنها که ترقی میکرد و انعام و نشان داده التفات شایسته در باره او میشود اینگونه رفقا پطر باعث شده که در اندک مدت پانصد نفر شاگرد از نجار و رعیت در کتبخانه فرمودند مجتمع گشته شب و روز مشغول تحصیل شدند چون خیال ملاحظه عواقب امور بود لهذا مضمون الانسان عینا لاجتماع سوا از شایسته مردم را فریفته نعمت و شیفته منت خود میکرد و مردم نظر رغبت سلطان روز بروز از طبیعت انعامی عادت عوامی بعید شده بلباس انسانیت تمسک می گشتند و آقا قاناکار ایشان تحصیل علوم و اکتساب آب و رسوم بود در هر جا عالم و متبعی بود بحضرت و می وی نمود و کمال احسان و الطاف بی پایان پطر را دریافت کرد و علم ملت روسیه می پرداخت از شحات علم و ثمرات فخر و منفعت بر رعیت و دولت میرسد و در عهد اجازت او یک نفر صاحب مددک در جمیع ممالک روسیه پیدا می شد اتفاقا اگر کسی از خارج می آمد که اطلاع از مراتب علوم میداشت اهل مملکت او را مضیق و مزبور پنداشته در صدد عدولت از بیت او بر می آمدند بیچاره لابد مانده در صورت قدرت میکشید و بعضی که پای گریز و طاقت ستیز نبود کوشه نشینی اختیار میکرد و از مردم پنهان شده با عسرت فلاکت روزگار بسر می برد از جمله اینکه اشخاص فخر نامی بود از اهل جنود عهد سلطنت پطر همراه یک نفر فتنه که از جانب می نامور بوده که چند نفر صاحب منصب از فرانس بروسه بیار و در آنها وقتی وارد مملکت روس گشتند که پطر در گذشت و زمان مهابت سلطنت بدست صوفی سیدمانی دولت صوفی ایشان را خابین ملت دانسته همه را قرین هلاکت و فرین خاک کردند فوری الفور از آنجا که نیت نزد ایچی و ایماک نوکر شده و بشهر سقوط آمده بود چون سلطنت پطر رسید و فوراً آوازه محبت و رافت می آید باره علما و فضلا بشیبه جبارت کرده بخدمت پطر بیاید پطر بعد از آگاهی از کمال و فضل او و

افند
مبغی کرفتن

مستمال

یقینی
انسان بنده
احسان آ

رشحات
حجج رشوه
مبغی کج و زبون

کندی

شرح احوالات سلطنت پطر کبیر

بجدی بخواخت که جمیع زحمات و مشقت در سینه وی که در راه پطر کشیده بود فراموش گشت و او را بسندی خود بگرداند اگر چه علم فخر بر حد کمال نبود لکن سیاحت بسیار کرده بود و مسرد و گرم روزگار دیده و بهر چیز سر رشته بهر ساندند و بچینه حکم میکرد و خاصه زبان منسا و فلنگک تا خوب میدانست پطر کبیر که این دو زبان از نعمت بسیار یاد گرفته بود کسی انداشت که با او صحبت بدارد و بهر زبان بشنود این جهت بقدر فور میفرود و وجود و بر اغنیمت شمر و هیچ وقت او را از پیش خود دور کرد و فور نیز بتقدیم خدمت حسن صداقت قلب پطر را چنان بجانب خود منقلب نمود که هر چه میکشید پطر بدون توفیق و انکار قبول کرده موافق نضاح و گفتار او رفتار نمود و لا جز تم در نظر گرفت که طایفه تر لیس را متاصل نماید تا امور مشکوک سلطنت خود برقرار بماند اگر چه اتصال طایفه منور در آن ایام اشکال داشت زیرا که طایفه تر لیس حمله وابسته گیشان بودند و همواره با عتضاد و استظهار ایشان کار میدیدند در بنصورت بر طاعت آوردن و داخل نظام کردن ایشان غیر ممکن بنظر می آمد ولی پطر اینگونه توجیهات باک نگردید و بهجت بر این امر بزرگ کجاشتی بی تأمل بنای نظام گذاشت و فور پطر کبیر را بجهت انضباط این تدبیر اشاره و اشار نمود که واجب تر و مقدم تر از هر چیز طاعت لشکر است سلطان در میان اهل نظام بزرگی و کوچکی با منصب است و منصب بخدمت داده میشود و تا عهد سلطنت پطر قرار دولت روسیه این بود که از رعیت غیر از سر بازاری کسی منصب دیگر نمیرسید صاحب سر کرد در از اولاد بزرگان میکردند و زنگه پسریک سر در از مادر متولد میشد سر بنگ یا سر تیب میکشید کاریکه در روز جنگ از چنان سرتیب و سر بنگت مادر زاد بر آید معلوم است که نسیج آن چه میشود و حاجت بیان تفصیل ندارد پطر تدبیر فرور را پسندیده و از برای انضباط و استحکام این کار باز خود پیش افتاده حکم کرد چهل نفر از اولاد نجار و چهل نفر از رعیت را با همراهِ پطر در عمارت پادشاهی جمع آید مشق نمایند و فور را باین شتاد نفر معلم قرار داد تا در امور نظام کوتاهی و مسابله نشود و از برای این شتاد نفر کازان بنگل یکی سلطان بود شتاد دست رخت نظام درست کرد که در وقت تعلیم لباس جگر بیک طراز باشد تا از بهر یکجالت گشند در نظام مشق پطر کبیر لباس سلطنت را برکنده رخت نظام می پوشید و باقی نجار و رعیت نیز مثل او میکردند تا اینکه نجاری معنی انقیاد و طاعت را بفهمند و بدانند که اگر کسی در اول کار مرتبه کوچکی را بر خود هموار نکند در آخر پاید بزرگی نیز سلول پطر خود بالابان ابدت گرفت که پسترن شغلمای نظام است بعد از چند روز ترقی کرده صالادات شدند که اندک ده باشی شدند و کمال شدند تا اینکه بخدمت بینه سلطانی رسید طایفه روسیه که نام نظام را در باره خود کفر و خسران اقدام کرد را سراپا زیان میدانستند چون پادشاه را در امور نظام محضر و با سعی تمام یافتند بجهت محض همکارانی و همقطاری سلطان پیشکش میدادند و مردم را واسطه میکردند که داخل مشقه پادشاهی شوند و مشق نمایند بسیار کسان از اولاد پنهان و سرداران از منصب بزرگ خود اعراض و سر باز زدند باصلدانی دست بینه سلطان سرفراز گشت سلطان برای آنکه عظمی نظام بد هر کس را که بدست خود راه میداد بهر از منت می نمود در زمان قلیل این شتاد نفر نجار نفر شده که بر ابر جمیع لشکر روسیه

بودند در آن اوقات جنرال قورونی هم از اهل کوس سید شد بطور اسرار این پنج نفر فرمود و ایشان را بدست می سپرد و فرما
 سردار کل کرده حکم نمود که دوازده هزار نفر دیگر گرفته داخل نظام کند اسم صالوات در میان مردم چنان معتبر شده بود که در دست
 چند ماه حکم پسر انجام رسید و دوازده فوج صالوات با کاروانی در راه بنامی فور با تمام رسید چون پسر کبیر پیغمده هزار نفر لشکر
 نظامی را دیده خواست که روزی تماشا کند که جنگ لشکر نظام چگونه میشود لکن حکم فرمود که قلعه در بیرون شهر بسازند و
 جنرال قورونی با لشکر خود در قلعه متحصن باشد و فور با لشکر او با جمعی خود قلعه را محاصره نماید چون حکام پسر انجام رسید
 مجموع لشکر از برای جنگ در میدانی وسیع حاضر گشت و بنای محاربه گذاشتند بعد از چند مرتبه یورش جنگ و جدال از هر دو
 جانب چنان گرم شد که دروغ برآست و شوخی بجدی بازی جنگ بمنزل گشت و از طرفین آدم بسیار مجروح و
 زخمی گردید از آنجمله پسر کبیر و در فور زخم برداشت تا اینکه آتش حرب خاموش شد و شغل جنگ فرو گشت پسر
 کبیر را غیرت و دلاوری سرداران صالوات آنروز بسیار مقبول و شگفت گردید مبلغ کلی بریم انعام بصالوات داد
 و جنرال قورونی صاحب نشان نمود و فور اسرار لشکر برتی مجری خود فرمود و قتی که پسر فور را سردار لشکر دریائی خود
 کرد همه جهت شش فروند کشتی داشت در مدت دو سال فرزند بیت فروند کشتی کوچک درست کرد که در روی رود
 خانه کار بکند و نیزه فروند کشتی بزرگ ساخت که هر یکی هم داده توپ داشتند و پنجاه نفر از اهل فلانک که در آن ایام در
 کشتی سازی نظیر و مانند داشتند نو کرد و دولت رویت نمود که شب روز مشغول خدمت بودند بطور همه اوقات در باب
 ترقی و تربیت لشکر اهتمام میکرد و اینگونه حرکات و تدابیر پسر کبیر در مقام باعث شده که اوضاع طایفه کشتیانیان
 خراب پریشان گشته دستشان از شیطنه اغلال امور سلطنت کوتاه شد و از ریاست خود مایوس گشتند و تسلط
 پسر خلفا ایشان باده و افزون گردید و طایفه ترلیس بجز اطاعت و انقیاد چاره نیافته کردن بر بقا طاعت و
 دایره بیعت و بنهادند و خدمت برابر خود لازم و واجب شمردند و هر کس از افراد رعیت با عادت بکار خود
 مشغول گشته در نهایت آسودگی رفاهیت بدعای پسر کبیر بر دستند

فصل بیستم در بیان جنگ بادولت عثمانی و روانه نمودن پسر کبیر چند نفر از نجاری روس
 بمالک فرنگ بجهت تحصیل علوم متفرقه

وقتی که ملک روسیه آرام گرفت اهل ولایت باسراحت پرداخت و پسر کبیر مشغول تربیت لشکر و نظام حشر خود
 بود اتفاقاً پسر از احفاف و طغیان دولت عثمانی مجبور شد که تدارک سفرویده بمقتابل و مقاتله ایشان پردازد توضیح این
 مقال آنکه دولت عثمانیه در آن اوقات در مقام اذیت و صدهدوت دولت روسی آمده و از کیمت بادولت
 مناسبت میکرد و از سمت دیگر ولایات نیز با جنگ آورده کم کم بقرا و کیز دست درازی کرده تا اینکه جمیع ولایات و
 اطراف و کناف دریای مزبور را متصرف شده بود و قناعت با نولایت نمودند آنکند صدمه و خسارت بمالک

رویته میرسانید چند مرتبه در ایام سلطنت پسر کبیر خبر آوردند که لشکر عثمانیه در اطراف دریای آرف بسیار طغیان
 ولی حسابی می کنند بطریق قضای مصلحت سکوت کرده جوانی میکفت و لیکن در آخر دید که اکر پیش ازین ساکت شود و
 نست بکیر و جرات دشمن زیاد گشته انجام این امر باعث بدنامی دولت و ننگ ملت خواهد شد بالاخره پسر در آن
 خود مشال فراد که تدارک لشکر دید و شود و جنرال قورونی با پنجاه هزار نفر از اهل فور با دوازده هزار نفر
 مامورین مغر فرمود و پانزده هزار نفر نیز از طایفه ترلیس لشکر غیر نظام گرفته روانه نمودند پسر کبیر نیز همراه بود و لیکن
 سر کردگی خود در مصلحت نمیدید و بجهت آنکه کار نظام مختل نشود در منصب سلطانی خود بنامد و شهر از وف در دست
 لشکر عثمانی ملو بوده هر چه زود وقت ایشان بود در شهر مزبور فرام آورده بودند لشکر روسیه چند مرتبه بدان شهر یورش
 برده کاری از پیش نبردند و بسیاری از لشکر طرفین مجروح و مقتول گردید در بین کبر و دار و مقام کارزار اتفاق افتاد
 که باعث شکست لشکر روسیه شد تبیین این اجمال و تفصیل این مقال آنکه تو چنانچه لشکر روس در زیر حکم شن نام پرویت بود
 داورا وجودانی بود یعقوب نام بسبب خطائی که از او سرزده بود و دشمن او را مقصد دانسته جو جکاری کرد یعقوب از رقتار شن
 بسیار تغییر کرده در نصف شب آتشیانه جمیع توپها را منجم کوبیده کجیت و سمیت لشکر عثمانی کورفته مسلمان شد لشکر روسیه
 سه چهار ماه دیگر در اطراف قلعه از وف کشت کرده بسیار سعی و تلاش و کوشش بیفایده نمودند کاری از پیش نبردند بالاخره
 مجبور گشته مراجعت نمودند و حکایت یعقوب تجربه و امتحان پسر را زیاده دانست که بی نظامی هیچ مرتبه موجب عیب
 نقصان کارها نمیکرد و همیشه میکفت که مردم را با آبر و حرمت رفتار خوش و گفتار دلکش بهتر راه میتوان برد
 کشتن و اذیت نمودن فایده ندارد زیرا که یک غیرت و حمیت دارد گشته شدن اگر نخست از دشمن ترجیح میدهد و اصلا
 حیانت بدولت نمیکند از آنروز پسر تبیین و سیاست را بقدر مقدور از میان لشکر خود برداشت و مقصد را می گشت
 بلکه از وجود او منفعت بدولت میرسانید هر کس موافق تقصیر او قرار میداد که خدمت بدولت کرده خلاص میشد اینگونه
 غضب سیاست پسر چشم مردم را بیشتر ترسانید زیرا که یکدفعه گشته شدن رحمت یکسانیت داده پانزده سال
 دیگر در کردن کار کردن و زنی یکبار در دست ازین سبب امور دولت پیشرفت تمام داشت پسر از سفر از وف بسیار
 دلخورد و خوف بود که چرا در سفر اول شکست خورد و بعد از مراجعت لشکر روسی ولایت خود حکم کرد که دوباره سامان تدارک
 لشکر بیست و نهم را برآینده جنگ و مقاتله پردازد و جنرال فور نیز حکم کرد که تدارک کشتیهای جنگی را که در دست
 سلطنت خود ساخته بودند بیست و نهم را روانه نماید و در نیز همراه لشکر روانه شوند چون بهار شد و عبور و مرور راهها
 آسان گردید پسر بدون درنگ بعزم جنگ روانه گشت این دفعه طغیان لشکر و افعال سفر اول را که از سمت دریای
 از وف کشتیهای جنگی استخمایان کردند و از سمت دیگر لشکر نظام بعد از پنج روز محاصره شهر از وف را تصرف نمودند
 و همان یعقوب نام نیز دستگیر گردید پسر کبیر حکم فرمود که خرابیهای شهر مزبور را مرمت نمایند که فیما بین چشم و روسیه سرحد

چنانچه
 در این ایام در تمام
 اروپا مقصود را
 قوت لایمونی داده
 کار از قبیل صحای
 و نجاری باره پاسبان
 و غیره از ایشان
 میکند

مضبوط باشد و هیچ جزایر جانبی در شمن احتیاط نداشته باشد و قلعه تازه مضبوط و استحکم بنزدیکی شهر فرور ساخته و بانجام
 تدارک و آذوقه ضروری پرداختند و نیز نشان ادک مجدداً چند فرزند کشتی جنگی بسازند که پیوسته در دریای آزوف حاضر
 و موجود باشد چون اضل دولتی بخارج کفایت نیکو حکم فرمود که جمیع اعظم و وزرا و کشیشان و وزرا و تجار امدادی
 در باب اخراجات بدولت نمایند حسب حکم پطر بر کس بقدر قوه و طاقت مددی بدولت کردند و خواهرش پطر
 در هر باب بعمل آمد و کارها موافق حکم او انجام پذیرفت در آن اوقات ایوان برادر بزرگ پطر در گذشت حیات خود را
 به پطر گذاشت پطر کفیل خیرات و اخراجات او شد چنانکه در زندگی همه مخارج ایوان بعهده کفالت او بود پس پطر کبیر با ششم
 و خدم خویش مدت کسالی در شهر آزوف کشت فرمود و امور تجارت را حسب المرام خود محکم و مضبوط نمود و با جمعیت
 لشکر خود با سرت ناممصور و بجهت ناممصور اجست نمود و روز و روز حکم کرد که جمیع شهرهای مملکت خود را
 چراغان نمایند و دکان بازارها را با آذین تمام آیین بسته سه شبانه روز عیش و عشرت کنند و مثال او نشانهای
 در پای تخت بجهت فتح لشکر نظام و نصرت بخت با فرجام بسازند و در سنگام ورود بیشتر مسوق پطر کبیر رفتاری کرد
 که هیچیک از ملوک سلف نگردیده بود کسی از گروه ناممصور که پیش از وی آمده بودند احضار فرمود و جمله را اولین
 سرداران حکم فرمود و جزایر از فقر و اخلاق پطر متعجب گشته بجنوری درآمد و درین صحبت خطاب بخیارال
 فرموده گفت ساعنی که من داخل شهر شوم و تخت می نشینم شمارا بزرگی و سلطنت خواهم کرد و من در پیش شما صاحب
 منصبیستم پس شکر گذاری مردم بر وجود شما و لشکرا بقی و سزاوار است من نیز در میان همقطاران خود اگر مصدر
 خدمتی شدم منبت بحال خود موجب منتهی خواهم گشت بروید و بجهت رعیت ملت را بر چه چیز مقدم دارید و کاری که
 درین سفر از ما سرزد بدیشان بحکایت نمایند فوراً جواب ندانسته برگشت و فرمایش پطر را امتثال نمود چون از دروازه شهر
 داخل شدند قول سرداران موافق نظام در پیش بودند پس هر سه پادشاه کس موافق منصب خود در میان تکیه پناه نشینند
 پطر کبیر در میان سلاطین فرج بود چون اضل شهر شدند مردم از کثرت شوق خود آری نگردیده توانستند که موافق نظام
 رفتار کنند بالا اتفاق پطر را بجا بخت خود کشیدند و فریاد بر آوردند که پادشاه مانده با و در و دلش پاینده و پطر را
 با آن خست سلطانی پیش انداخته در نهایت شادمانی خوشحالی بجمارت پادشاهی اضل کردند چون پطر وارد عمارت
 شد لباس خود را عوض کرده بقاعده قدیم خود تخت سلطنت قرار گرفت و بارعام داد جمیع اعیان اشرف حاضر
 عام بوقت و مقام و معرض سلام سلطان حاضر آمده با لطف عمیم و اخلاق کریم وی میدوار گشته پطر کبیر بعد از
 زمان ستراحت بقدر کفایت تمام دولت امور و ولایت انجام داده سکه سلطنت را بر وی بزم و زردین مضمون
 باسم خویش بنزدیک پطر اولین امپراطور روسیه و بزور آب و آتش فتح کرده آزوف است لاجرم پطر کبیر از هر باب
 راضی خوشحال بود مگر از بخت و تجوری داشت که چهار دولت من چون دول خارج مردمان عاقل و صاحب داران

سیدنی شوند که من مجبور بودم که بگشتم بفرستم از دول خارج آدم بیاورم و در دریای آزوف کشتی بسازم هم پول بدم و هم
 نجاشت بگشتم این حالت متعجب گشته حکم کرد که صد نفر جوان فنی و خوش ترکیب از افواج جنرال فور جدا نمایند که شصت
 نفر بولایت ایتالیا رفته مشغول تحصیل کشتی سازی باشند و بایت نفر روانه ولایت مناسفر فرمود که علم نظام یاد گیرند
 و بایت نفر ما مورثه مذکوره بولایت فلنک رفته تحصیل سایر علوم نمایند تا ایام سلطنت پطر احدی از سلاطین روسیه
 باین خیالات نیفتاده بود مردم از تدبیر و هوشیاری پطر کبیر تعجب میکردند و عدالت کیاست و رفتار و بزرگی او را دیدند
 چنان فدی گشته که بجزیرینیا حکما راست گفته اند که بیک حکم سلطان عادل از بیک کر و رشک پادشاه ظالم کار میکنند
 پطر کبیر با وجود جوانی در مدت چند سال چنین تسلط در ممالک روسیه بهرساند که احکام او چون آیه انجیل بنظر مردم
 می آمد سلاطین قدیم شبها از ترس و هول جان در خانه خود نمی توانستند بخوابند پطر کبیر بیستم شب فرود تنها در میان
 کوچه و بازارهای شهر مسقوراه میرفت مردم او را بمنزله پدر پنداشتند با اخلاص و ارادت باطنی او را حرمت
 میدادند و شب و روز اوقات را بخدمت پرستش صرف نمیدادند و خیانتی در حق او بخاطر احدی خطور نیکند انجام
 خدمات و تقدیم فرمایشات پطر را بجز خود فرخنده همه او درین خیال پیوسته درین تمام بودند که ما چگونه جان خود را
 نشان او نماییم تا بخوش شخص شود که این جان دادن با محض احسان است تا امپراطور از ما راضی و خوشحال باشد

فصل ششم در بیان سفر و سیاحت پطر کبیر بفرنگستان

از قراری که مذکور شد پطر کبیر صد نفر جوان از افواج جنرال فور روانه ولایت فرنگستان نمود بعد مشاهده کرده دید که
 از اول سلطنت خود هر کاری که در ولایت روسیه بعمل آمده است جمله از عزم خویشین بوده بخت خود تعلیم گرفته بعد
 مردم محض پیروی سلطان برآید گرفته اند از آنچه زبان مناسف و فلنک در جمیع روسیه پیش از چهار نفر میدانستند کشیشان
 نظر باندا و اخلاقی که جلی و ذاتی ایشان بود کرده و عوام را از رسم نظام و تعلیم زبان بیکر محالعت میکردند و می گفتند که اگر
 کسی بان ملت خارج را یاد بگیرد و کار فوجی و مرتد واقعی میشود پطر بخت خود در یاد گرفتن زبان فرور بوقت نمود و بدست
 بعد مردم نظر بابت سلطان تحصیل کردند پس از آنکه زمانی این دو زبان در میان روسیه خاصه در شهر مسقوراه
 و متداول گردید تا جمله بزرگان بان سخن گفتند و همچنین علوم دیگر که اگر اول پطر خود متعلم نیکست و در رس نخواند
 کسی اقدام نیکو پطر این هر چه را درست دریافت کرده میر رسید که بعد از حاجت جوانان از فرنگستان کاری از
 ایشان بر نیاید و کسی بعلوم ایشان اعتنا نکرده منفعتی برای دولت حاصل نشود بقیان این اجمال اینکه چون پطر زیاده
 از حد خویشین مغرور بود احدی که علم و تتبع او زیاده از وی میشد نمی توانست بهر بسند بخصوص فرکر و زبردست خود را
 که در حوصله غیرت او نمی نخبید که فهم نکرش زیاده بر خود باشد و میخواست که عاقلترین طایفه روسیه خود باشد اما
 بعضی امیل طبیعت و تقضای طینت این است که در عالم کسی جز خیم و دانان نباشد و خود نیز در نادانی با نذوال پطر کس

در جواب عرض نمود از قراریکه شمارا می بینم آنروز نیز خواهد رسید منظور فرمایید بود که عنقریب مملکت لیونی بتصرف شما خواهد
آمد و تلافی حرکات آنها را خواهید کرد چون از خاک لیونی بیرون شده بملکت پروسیته داخل گشته همانروز پادشاه
پروس چند نفر معتبرین دولت خود را بمانند تعیین کرده نزد سفرای پطر فرستاد و در عرض با همه جا ایشان با نهایت
احترام و حشمت و اعزاز تمام وارد شهر برلین گردید پادشاه پروس با پطر کبیر چنان رفتار خوش نمود که حرکات حاکم ریکارا
فراموش کرده زیاده از حد خوشحال گشت و در ایام توقف خود شهر مزبور و اطراف آنرا با کمال اکتساب سیاحت
مینمود تا در دست مشاهده کند چیزی که از دیدن آن نفعی بملکت و دولت خود داشته باشد یا دیگر و سفرای پطر بیست
شهر برلین مشغول بودند اهل پروس لباس فرنگی می پوشیدند و اهل روسیه آایام پطر کبیر درخت نظام نداشته لباس
ایشان چون لباس اهل ایران بود قبا های نری و لباسهای نگیین اهل روسیه در نظر مردم پروس بسیار جلوه
میکرد پطر کبیر از روی زیاده اخلال لایات دول خارجه گشته بود درخت نظام در بر و هوای سیاحت در سر داشت
که کسی متوجه او نشده بدون خوف و هراس در میان شهر مشغول تفریح و سیاحت باشد کسی او را نشناخت لاجرم پطر
کبیر هنگام توقف شهر برلین شبی در خانه وزیر میمان بود و آن وزیر از جانب پادشاه پروس پطر را میزبان اتفاقا
در این صرف شام بخان نور بنظر پطر ناملایم و خام آمد پطر از شدت تغیر و کثرت غرور و شمشیر بر روی فورشید که ارکان
آن مجاسد اجزای آن مجمع دستگیرش نمیشد تا آنکه حرکت موجب انفعال او میشد و تحصیل او تعطیل و کمالش وبال گشت
چون بمنزل خود مراجعت کردند و اندکی از آن حالت باز آمد و خوشتر از پیش از آن بود که در غرض متفصل گشت فی القوا
بمنزل جنرال خود و از وی عذر خواست و رخسار او را ببوسید و بر کمر این موقع زمان داشت که امپراطور بجهت عذر خواست
در منزل او بیاید عرض کرد که شما مختار هستید پادشاه با شما در امور خود بحث نمیتوان نمود و شما در شیب کاری نکردید که موجب عذر
خواهی باشد و باره من التفات فرمودید و چون با کلوله یا شمشیر دشمن فانی خواهد گشت مردن او با تیغ دوست کمال محبت
و در محبت است نمایانیت و زحمت پطر از محال است سر بریزد اخلاص و صورتش شرح شد و گفت وای بر احوال من
که میخواهم یک ملت بزرگ را تربیت نمایم و هنوز خود تربیت ندارم نوشته اند که پطر کبیر تا روز وفات کرد در آتش
خود را فراموش نموده پیوسته در مجالس بزرگ حکایت نمود و خوشترین با امامت میکرد و میفرمود منتهای حماقت است
کسی خستیمار و وجود خود ندارد بخواهد که خستیمار مردم در دست او باشد پطر بعد از حکایت معانی آتش زیاده از
چهار روز در شهر برلین نماند پس از آنجا روانه شد و پادشاه پروس از نه احترام ملا در حق او بجا آورده او را مشایعت
و دواع نمود درین سفر پطر کبیر از سفرای خویش پیش افتاد که با خود کی و فراغت تعیین و سیاحت نماید و هر چه در بین
برلین انستروام پای تخت فلنک در عرض راه اتفاق افتاد جمله را متاثر کرد و در خاطر نگاه داشت و پیش از سفرای
خود وارد شهر انستروام شد در آن ایام بعد از طایفه انگلیس کشتی سازی فلنک شرت داشت پطر کبیر بعد از چند روز

از رود این شهر لباس خود را عوض کرده مانند کشتی ساز با رخت پوشید و در قرب جای کشتی کران اطاق کوچکی
کرده داخل کشتی ساز باشد و چون ایشان شب و روز کار میکرد و آن صنعت را یاد میکرد و بسبب چگونگی کشتی سازان
تفاوت داشت میانه داشت پیوسته مخالفت و معاشرت با ایشان میکرد و هر وقت که بمنزل خود مراجعت مینمود
کاغذهای سفرا و روسیه را نزد او می آوردند تا نصف شب میخواند و اگر جواب داشت می نوشت و اوقاتیکه
پطر کبیر در استراحت مشغول تحصیل بود پادشاه پولن از وی خواستش را بدو نمود تا اغتشاشی که با مورد دولت او روی او
بود رفع نماید همان پطر که در آنجا کشتی سازان او را استاد پطر می گفتند حکمی با بنیادی دولت روسیه نوشت که سی هزار
نفر لشکر روانه پولن نمایند و نیز در آن ایام دولت عثمانیه از پطر خبر داشته لشکر زیاد به شهر آن وقت روانه کرده بودند و جمله
تا آنکه در اطراف دریای آزوف می نشستند و دولت عثمانیه با کشته شده با مالک روسیه بنامی طغیان عدوان
گذاشته تا لشکر نظام پطر کبیر از هر طرف ایشان دستگیر میکرد و در آن زمان که سر از رقبه اطاعت باز مینمودند
بدریة اطاعتشان می کردند و وصول این جنار و ظهور این رفتار در ولایت غربت پطر را باعث از یاد شوق و غریت
غیرت میکشت که لمح از تحصیل خود غفلت نمی نمود و از سعی و اهتمام خود در باب ترقی ملت و تربیت دولت باز
نماند و اضطراب نماند داشت که در تحصیل اصناف علوم تحصیل کرده تحصیل تمام ولایت خود مراجعت نماید و در
مدت قلیل کشتی سازی کاغذ سازی سایر صنایع که از برای ممالک روسیه واجب و محتاج المیه میدانست
یاد میکرد پس مدتی نیز مشغول تحصیل علوم متفرقه شد از آنجمله در نزد حکامی شهر استروام علم حکمت در بر میخواند
و لیس که استاد ایشان باشد و کینفر دیگر از حکامی معتبر فلنک در کتاب خود نوشته اند که چون حافظ پطر
کبیر حافظ غلبا شد در مدت دو ماه کار دو سال مردمان زیرک و هوشیار را در تحصیل علوم دیده بود تعجب در
انت که مردم درین تحصیل زیاده از دو علم در یک وقت نمی توانند حفظ و ضبط کنند تا پطر کبیر صد گونه کار را
در یک وقت بیکبار میسر داشت و در فرنگستان صنعتی نمائند که آنان سر رشته بهم رسانند و جراحی و طبابت که عقلی
بیادشاهی سلطنت نداشت یاد گرفت و هر روز در بیمار خانهای شهر استروام همراه حکام مردم معا میسر کرد
جنرال نوروزی از ایشان پرسید که هر علمی که تحصیل کردی در هر علمی که سر رشته بهم رسانیدی معلومست که چه قدر
از برای روسیه منفعت دارد لکن علم طبابت را نفهمیدم که از برای شما چه خاصیت دارد لکن این قدر رحمت میکشد
پطر در جواب گفت که در این تمام جنگ بیکار تر از پادشاه کسی نیست در آن هنگام اتفاق می افتد که کینه فرود
من ناخوش یا زخمی شود من خود معا میسر خواهم کرد پطر چون هر چه در شهر استروام آموختنی بود بقدر کفایت
تحصیل نمود پس از آنجا بجزم ملاقات کیوم پادشاه انگلیس روانه شد چون سخنان انگلیس رسید نزد کیوم فرستاد
و پیغام داد که ایشانرا بخلوت و پنهان خواهد دید کیوم خواستش او را قبول کرد و جواب فرستاد که پطر کبیر

دستگیر
ایسر کردن

حسب الخواصش خود تشریف بیاورد پطر جنرال فوراً همراه بر داشته نزد پادشاه انگلیس رفت کیوم بعد ملاقات
 پطر از عقل و فراست و بزرگی و کیاست او متحیر شد تا آنوقت طایفه انگلیس چنین تصور میکردند که هرگز در میان
 روس مرد صاحب فهم پیدا نمیشود و بیاطمینان ایشان اطبعی میداشتند پطر کبیر باالی انگلیس را مشخص و مدلل نمود
 که فهم و ادراک مردم هر ولایت با تعلیم و تربیت است و عقل و فرنگ اختصاص مردم فرنگ ندارد و نیز پطر
 خود کیوم نظار و اخبار نمود که از جانب دولت روس المچی با موراست که بخدمت ایشان برسد کیوم ازین خبر خوشحال
 ممنون شد و حکم کرد که بزرگ زیادی از برای المچی و سیه مهیا نمودند چند روز که المچی و سیه بخدمت پادشاه
 انگلیس سیاه پطر نیز در آن مجلس حاضر بود پس الحقیقه نقلی دارد که المچی از جانب دولتی بجائی با مور شود و
 پادشاه خود را در آن دولت به بند چون سفیر پطر از پطر حکم داشت که در مجلس امپراطور انگلیس سیاه پطر بجانب
 پطر التفات نکند و مشغول خدمت خود باشد المچی نیز حسب الحکم رفتار نمود و خدمات محوله خود را بجا آورد و لاجرم کیوم
 مدت توقف پطر در لندن کمال تکلف نهایت احترام بروفق مرام او بانجام رسانید التفات زیاد المچی روس کرد و تقاضا
 کثیر بر جمله همان سفیر پطر کبیر فرموده ایشانرا بجانب لایات خود روانه نمود پطر بعد از سیاحت لندن باز
 با مستردام مراجعت نمود و کشتی سازهای این لایت را جمع کرده کشتی که در سفر اول میاقت با تمام آن پرداخت
 کشتی بزور شصت عاده توپ داشت جمیع عمل آن کشتی را از اهل فلنگت گرفت و تا مدت یک ماه هر روز مستردام را
 کشته هر جا کبیر خیر فهم و صاحب کمالی پیدا میکرد بهر تدبیری که بود او را نوکر و منسوب خویشتر میفرمود چنانکه مدت
 یکجا زیاد از صد و پنجاه نفر از اهل مستردام و شصت نفر از اهل فرانسه و طایفه دیگر نوکر گرفت و مواجب بر
 ایشان قرار داده همراه کشتی که خود ساخته بود روانه ارشاجل کرد که از آنجا بشهر مقبور و نایام پطر در جمیع روسیه غیر از ارشاجل
 شری نبود که در کنار بحر می افتد باشد و هر کشتی که از برای مخطی روسیه می آمد و از آنجا بشهر می میگرد
 میرفت چون پطر کبیر بر کاری داشت در ولایت فلنگت تمام کرد و آنچه در نظر گرفته بود بعمل آورده باز مستردام کشته
 لندن برود و در سفر اول محض ملاقات پادشاه انگلیس در نظر داشت و بکار دیگر مشغول نشده بود این دفعه عازم شد که
 چند وقتی ماند و آنچه در آنجا هست تماشا نماید و اگر خبر تازه بیسند یاد بگیرد چون این سفر بدولت انگلیس ننوشت
 که در جای خلوت ملاقات امپراطور را مستقام کیوم فرصت یافته خواست کنتون ضمیر خود را که منشای میل و محبت
 بود در حق پطر آشکار نماید لکن کشتی پادشاهی خود را با چند فروند کشتیهایی تنگی با استقبال ایشان فرستاد و جمیع اکابر
 لندن حکم احضار داد که مستقام و زود پطر کبیر بشواری کرده او را با کمال احترام داخل شهر نمایند و حکم فرمود که یکی
 از عمارات پادشاهی اخالی گنبد که در آن عمارت منزل نماید قرار داد که کیوم فرموده بود همه را انسانی دولت
 انگلیس مهیا کرده روز و روز زیاده از حکم کیوم محبت و احترام نمودند چون پطر کیوم را دوباره ملاقات نمود و

در روز
 سفیر دولت
 روس سیه مهیا
 پادشاه انگلیس

محبت او را ملاحظه کرد و خجالت کشید و عذر خواست گفت من هرگز از شما این توقع نداشتم که از برای کبیرم دستاچ
 اینقدر زحمت بکشید حال که منظور شما این بوده که مدت توقف من درین شهر از برای وجود من خوش بگذرد پس توقع
 از شما دارم در قرب جائیکه کشتیهای دولتی شمارا می سازند خانه بمن بدمید که منظور من از سفر اول محض ملاقات
 شما بود و درین سفر علم تحصیل کردن است هرگاه منظور شما خوشوقتی من است قدغن فرمایند اول خانه را که طایفه
 دارم درست کنند تا من بر جا بروم و هر کار خانه دولت را که میل تماشای آن نمایم مانع نشوند که در حق من التفاتی
 ازین یاد تر غنیشود تا من از صنایع و علومیکه در میان شماست بهره بردارم و التفات شما را فراموش ننمایم
 کیوم با حسین کشاده پطر را جواب داد و سؤال در قبول نمود تحصیل علوم و صنایع را از وی مضائقه نفرمود پطر
 کبیر همانروز از عمارت دلفروز شاهی بیرون رفت در خانه که از برای او معین کرده بودند منزل نمود التفات همان
 شب قاصد و بشیر پطر کبیر رسید و خبر داد که لشکر روسی در نزدیکی شهر از وقت جنگ عظیمی با طایفه تاتار و
 لشکر عثمانی در کرده و شکست فاحشی بخیم داده اند و شهر او را کانی را نیز تصرف نموده پطر این مرحله را هم میدانست
 که دولت انگلیس با دولت عثمانی در آن اوقات خصومت و عدوت دارند لکن کیوم ازین خبر خوشحال خواهد شد
 همان ساعت که غذا بخار را نزد کیوم فرستاد پادشاه انگلیس از شدت خوشحالی حکم کرد که نسخه از کاغذهای
 مزبوره بچاپ خانها بدهند که در میان کاغذهای اخبار بگذارند بچکم کیوم جمیع اهل شهر لندن آن کاغذها را خوانند
 و از فتوحات لشکر روس خبر دارند پس جمیع اعظم سفرا و اکابر بکنجا بخدمت پطر مشرف گشته تسنیت
 و شکر گذاری پطر را بجا آوردند و همه قرار کردند که چون پادشاهی نیامده است زیرا که ولایتی مثل روسیه را
 در اندک مدتی بجائی رسانید که در یکام غیاب سلطان دشمن بنامی آشوب طغیان کرده و لشکر بیچاره بوجود پادشاه
 محتاج گشته بخودی خود دستخیز نمایان کردند پطر کبیر همه ایشانرا التفات شایسته فرمود و جلد را با لطافت خود میداد
 نمود پس دنبال کار خود را گرفت تحصیل کشتی سازی پرداخت کشتی سازی طایفه انگلیس و فلنگت تفاوت
 بسیار دید کار انگلیس جلد از روی علم بلند بود و طایفه فلنگت چندان در پی آن نبودند پطر درست وقت کرد
 دید که از برای دوام و ثبات کشتی انگلیس صد مرتبه از کشتی فلنگت بهتر است چون خود از علم هند سه بقدر مقدر
 سر رشته داشت در شهر لندن نیز علم مزبور را بخواند و بجائی رسانید که خود درس میگفت بعد پطر کشتی سازان
 انگلیس کشتی بقاعده ایشان بساخت و ازان خطی تمام میداد کشتیهای فلنگت در یک ساعت دو فرسخ راه می رفتند
 آن کشتی چهار فرسنگ طی می نمود در آن اوقات تجار انگلیس نزد پطر آمده استند عا نمودند که امپراطور شخص
 فریاد تاتارها کوی چوبوق ابولایات روسیه بریم و درین ضمن سی هزار تومان پیشکش میدیم پطر با اینکه دولت
 روسیه چوبوق کشیدن قدغن بود خویش تجار را قبول کرده همان تخواه را گرفت و با آن تخواه سه نفر

سیاحت
 جابجود

در بیان سیاحت پطر کبیر بفرنگستان

سردار کشتی جنگی و بیست و پنج نفر نایب که در هنگام ضرورت کار سردار از ایشان بعل آید و چهل صاحب منصب دریا می و سی نفر کشتی بان و دوازده روسی نفر حکیم و جراح و دو دست و پنجاه نفر صاحب منصب توپخانه و سیصد نفر استاد متفرقه از ساعت ساز و تفتنگ ساز و جگر دوز و سایر ارباب حرف و صنعت را بخدمت خود نمود که همه ولایات روسیه بفرستند تا بجمع مملکت خود صنایع خویش را بیاموزند و اسباب و آلاتی که بجهت آن صنایع ضرور بود همه را خرید چند روز پیش از رفتن پطر کبیر کیوم پادشاه انگلیس فرستاد که نظام جنگ بجزی خویش را ببطور نماید مثال داد که جمیع کشتیهای جنگی را حاضر آوردند و مشق جنگ قیام کردند پطر در همان روز سوار یکی از کشتیهای جنگی دولتی انگلیس شد و در هنگام تعلیم کشتی فرور را چنان آه برد که جمیع سرداران از رفتن او تعجب کردند و باهم بگریختند که از میان روسیه چنین سردار بپوششمار و پادشاه جزا چگونه تعلق کرد و دست پطر کبیر آنروز در فتن کشتی بیسی چون کسری نگذاشت و کیوم بعد از مشاهده عمارت و زکات پطر همان کشتی را که پطر سوار شده بود با جمع اسباب ادوات و توپخانه آن بطور موهبت فرمود پطر کبیر نظر بمل و شوقی که بکشتی داشت بی اختیار از وی قبول کرده بعد از چند روز کیوم پادشاه انگلیس را خلافا نظر کرده همراه کسانی که نوکر خود کرده بود سوار کشتی مزبور شده و با دستردام مراجعت نمود و در شهر مزبور بجهت تدارک سفر چند روز ماند و جمله ما بحتاج سفر خود را با انجام رسانیده بکشتی خود روانه ممالک روسیه نمود و خویش با چند نفر راه منار پیش گرفت که ولایت منارا سیاحت کند در عرض راه اگر شهری میدید بجهت سیاحت چند روز توقف میکرد و اگر بحری امید چند وقتی میفرمود لاجرم پطر کبیر همه جا هر چه آموختنی بود بدست می آورد و در ولایات منارا قاشا میکرد تا اینکه وارد ویانا پایتخت منار شد در آنجا از امپراطور منار خواستش کرد و در خصت طلبیده که او را در خلوت ملاقات نماید امپراطور خویش او را قبول کرد و روز معینی قرار داد که ملاقات شود پطر کبیر با همان لباس سیاحت نزد او بر رفت امپراطور منار آوازه و شهرت و پراشنیده بود اما صورت و بیست و آداب سیرت او را ندیده بود بعد ملاقات کمال محبت و نهایت حرمت را در حق او بجا آورد چون آن ایام دولت روسیه و منار با هم راه نداشتند و قرار می فیما بین دولتین نبود و مردم نمی فهمیدند که این دو امپراطور چگونه با هم رفتار خواهند کرد پطر کبیر بیچاره بر دتا امپراطور را دستگیر شود که با هم مقطار خود چگونه رفتار کنند لهذا در پیش امپراطور نشست او نیز مجبور شد که در پیش پطر نشیند با بجهت صحبت ایشان طول کشید نوشته اند که امپراطور منار آنروز از پطر خویش کرده بود که امداد باو میکند و نگذازد که دولت عثمانیه برایشان زور بیاورد فی الحقیقه این مطلب معلوم نیست آنچه از قول تورخین مستفاد میشود این است که پطر او قاتی که در ویانا توقف داشت امپراطور منار خلاف نکرده همه خواهش پطر را بعل آورد و هر چه میخواست از آداب حرمت و تقدیم خدمت در باره او نمود و نگذاشت که در اوقات توقف آنجا

از برای

در بیان آشوب لایات روسیه و ورود پطر کبیر بشهر مسکو و تشبیه طایفه سترلیس و فرقه سنجاب

از برای جود پطر ناخوش بگذرد پطر کبیر هر چه جای تماشا در شهر ویانا بود بجز را بتفصیل تفریح نمود و از اوضاع دولت منار استحضار درست بهم رسانید چون در آن اوقات نظام لشکر منار از جمیع دول بهتر بود لهذا سنجاب نصرت پطر صاحب منصب از آنجا منتخب کرده همراه برداشت و بصحابت سفرانی که در ولایت منار گذاشته بود روانه روسیه نمود و خود مضمم کشت که با چند نفر ولایات ایتالیا را نیز کشت و سیاحت نماید نروز با خبر رسید که در شهر مسکو آشوب اغتشاش بهم رسیده و طایفه سترلیس نیز بنامی باغیکری گذاشته اند پطر مجبور گشته از امپراطور عذر خواست او را وداع نمود امپراطور منار از پطر خویش و متنا کرد که پیوسته ایچی دولت روسی شهر ویانا پایتخت منار توقف نماید تا دوستی و دولت برقرار نماید پطر از خبر آشوب تعجب و اضطراب داشت لهذا نتوانست که خواهش امپراطور را بعل آورد زیرا کسانی که بصداقت و ارادت ایشان اطمینان داشت نتوانست که از خود جدا کند و خود همه در آنوقت از برای خود ضرور میدانست ازین سبب زیاده از کمر و دیگر معطل نگشته روانه روسیه شد

فصل نهم در بیان آشوب لایات روسیه و ورود پطر کبیر بشهر مسکو و تشبیه طایفه سترلیس و فرقه سنجاب و کشیشان

طایفه سنجاب و فرقه کشیش که همواره ایشان مخالف دولت مذنب بودند و ظلم و تعدی رعیت کیش و مطاعیت بی سبب را مایه کرده عزت بی جهت را رتبه و پایه بی سبب شرف مخلوقات بودند ولی جهت عمده موجودات بی فراستی حامی آن همه میشدند ولی حراستی را می آزرد و کائنات را بسنه وجود خود میدیدند و تایش ممکن تر از بنه خود خویش خلق خدا را بهام خود میدانستند و تصنیعات ایزد تعالی را کرامات خود می پنداشتند و آقا بر انور چنین خود قیاس میکردند و شعله آتش را از نفس گرم خود اقتباس نمینمودند با اشتباه مالک رقابا هم بودند و با اقرا قادیار باب گرم پطر کبیر با فراست و تدبیر و صفای ضمیر خود در یافت کرده بود که ایشان حقیقت احق اند مردم حق مالک حیثه دنیا اند نه مالک مسالک معنی اوضاع ایشان نظام و قانون پطر چون اجتماع آتش و آب بود و اقتران پیری و شباب که شراره در آب قرار نگیرد و سبزی با خواب اجتماع نپذیرد ایشان نیز این مصلحت را فهمید و چون پطر بعد از مراجعت انار را اعتنائی ننهاد کرد که هر کس خدمت بدولت میکند عزت او بیش کرده و او را پیش کشیده امور ولایت را بدوی سپارد لاجرم بعد از رفتن پطر بفرنگستان در غیبت دانسته خواستند که او را از میان بردارند و یکی از خواهران او را در جای او بگذارند و مانند پادشاهان قدیم تسلط و سلطنت بدو بسپارند و بنظر عوام و طایفه سترلیس چنین جلوه دادند که پطر کافر شده و پیوسته خلاف مذنب روسیه در نظر دارد و از برای پیش رفت خیال خود بفرنگ رفت که با دول خارجه ساخته و از طایفه آنها

قاید رئیس مشواو سردار را گویند

و پادشاه می گفتند که آباد تر از ولایت تو ولایتی نیست چون پسر کبیر از اوضاع قدیم اطلاع و استخبار تمام داشت لهذا بخت رفع این تعدی دفع این ستم از رعیت و ولایت خود جمیع حکام را با چند نفر از محبین رعیت یگان یگان بشهر مستوفی طلبیده از ایشان تحقیق فرمود که چه قدر مالیات از رعیت می ستانید پس از شنیدن جواب قرار مالیات و مدد رعیت را خود مقرر فرموده و دستور العمل حاکم هر ولایت را بدو از برای هر حالکی موافق رتبت و ولایت خود مواجی معین فرمود و التزامی از ایشان گرفت بدست رعیت بدو که من بعد بر رعیت زیادتی نکنم که زیاد از مالیات بجزند و محض بگویند که تو مان باز داده مورد مواخذه و سیاست گردی و از رعایا التزام علیحدگی گرفت که هر گاه از قرار مالیات و بسیاری کم و زیاد بدینند مورد جریه و سیاست باشند حکام و رعیت با کمال خشی رضا مندی بولایت خود مراجعت کردند این وقت و مراجعت جزئی بطر باعث شد که مالیات ممالک و در برابر ایام سابق گردید و جمیع رعیت و عموم ملت بدین معنی ناضی را غیب کشند در این اوقات جناب اول فرکه دوست عزیز پسر بود در سن چهل و چهار وفات کرد پسر کبیر از مردن و بسیار غمگین و دلگیر گشته چند شبانه روز بخت او بگریست احوال پسر این بود که هرگز خدمت و خیانت کسی را فراموش نمیکرد و صد و در خدمت از هر کس شایسته می نمود و هیچ چیز از وی مضایقه نمیداشت و قوع خیانتی را از هر کس ملاحظه میفرمود هرگز از تقصیر و خیانت و بی وفایی بخت فوت خود را از اهل شهر امثال او و قدغن نموده که جمیع دکانین اسواق را بدینند و اعیان اشرف جمله سواد پوشند و بجزای و نشینند و خود نیز کسوت بنی در بر نمود و حکم فرمود که در وقت حمل و نقل نعش او پنجاه نفر صاحب صالدهات و صاحب منصب پیشاپیش تا بوقت و تا بقبرستان بر فتنه خود نیز همراه ایشان و در آنجا مدفون بشاید فرمود و مبالغی خطیر بفرمای لایت موهبت کرد و موصوفین از یکنونه رفتار پسر در حق فرزندان کجانی کرده اند که کارها و تدابیر پسر کبیر جمله سبب خود بود که فوراً در اول جوانی پسر کبیر آنچه میداشت برادر کمال صلقت بیاجت در مقام انصاف پسر در ایام حیات خود زیادتر تحصیل کرد و تربیت یافت از آنچه بعد از وفات او نمود پس معلوم میشود که پسر هر کاری کرده است همه را مونس و بانی خود بوده چه بر آموختن تا بعمل آوردن بسیار فرقی وارد گمانی بستند که علم بجزئی از افعال در مقام عمل چنان بظن می آید که از هیچ نفعیده بعضی بستند که علم با علم مطابق بود و مقام عمل چنان تسلط دارد که گوئی خود مونس و مخترع همان گار است پسر چند نگردد در مقام علم وقت بنی و صد چند نظام عمل جرات و جسارت میور زید و در کار که نفع میدهد پیوسته در عمل آن کار ثابت و برقرار بود خدمت خود در باره پسر این شد که در هنگامیکه پسر نمی فهمید آگاهش نمود و بیدارش کرد که پادشاهی غیر از آنست که اجلا و او کرده بودند باقی بر کار که دید خود پسندید و شریکی در افکار و تدابیر وی نبود چون امر مالیات و حکام و رعیت تمام نمود و راه مدخل پیدا کرد مصمم شد که امور لشکر و نظام را بجای آن رساند که هرگز اختلالی روی ندهد و کاکسلطنت

اسواق
جمع سوق
بازار کوبیند
کسوت
لباس را
کوبیند

روز بروز مضبوط و مستحکم کرد و اول وقت نظام صالدهات را قرار داد که غیر از جاریه نظام لباس و کتب و کتب و در هر جا رعیت از صالدهات در خصوص لباس قیاز داشته باشد پیش از آن لباس صالدهات با رعیت تشخیص قفا و ستی داشت روزی یک ساعت مشق میکردند پس بلاش و زنی مشغول می گشتند و نیز حکم فرمود که اهل نظام اوقاتی که مرتضی ناکشته بجای دیگر نبرد اخته شنب و روز مشغول تعلیم کرد و بعد قدغن فرمود که هیچ صالدهاتی خلاف حکم بزرگ خود را نکنند و همچنین صاحب منصبان موافق مراتب خویش هر گاه خلاف رای بزرگشان بکنند مورد مواخذه و سیاست شوند و همراه موجب و رواتب ایشان از کاشته دیوان داده شود و اگر سرگردگان در داوان موجب صالدهات و صاحب منصبان تقرب نمایند بعضی یکدیگر یارده بسیار بدینند و بنیاده را مقرر نمودند سبب توسط یا پیشکش تا تکلف احدی را منصب نداده هر کس را موافق خدمت وی از قرار تصدیق چند نفر سر کرده منصب موجب از جانب دولت افزون کرد و همچنین نشان ایشان بجز خود خدمت و رتبت التفات شود اگر جنایت و خیانتی از اهل نظام سرزند یا کسی در بین جنکت میان جانب خصم نماید از تقصیر او نگذشته او را موافق قانون نظام نیزه پیش کنند و در همه جاهل نظام را محترم بدارند هر کس بجز مرتی ایشان نماید مبتلای سیاست کرد و هر گاه کسی بخوابد در نصف شب بی اسم شب از جانی که ترزد از آنجا قدغن و دلتی شده باشد ترزد نماید و با اهل نظام اطاعت بخرد و بنامی زور بگذارد صالدهات مرتضی است که او را بکشند امر نظام لشکر و انضباط کشور نیز از قرار مذکور مضبوط شد که احدی جرات خلاف کردن نداشته موافق قانون قاعده راه میرفتند اهل روسیه همواره مملکت خود را در عقداش و بیجانی بدیده بعد از مشاهده این اوضاع تعجب میکردند که چگونه پسر این قانون را فراهم کرد و در میان عوام تعجب و حیرت بجای کشید که او را رسول خدا دانسته می پرسیدند پسر کبیر وقت و غوری در امور علماء و فضلا فرموده دید که ایشان انصاف مال مردم را میخورند و جسارت کرده اند که اندک دخل و تصرف بر مورد دولتی میکنند اگر چه پسر بقدر امکان نیراب ایشان ترزده بود و پاره عملها که در عهد سلاطین قدیم میکردند در ایام پسر نمی توانستند و آن جرات قدیم را نداشته و باحوال خود راه میرفتند پسر خواست بالکلیت از ایشان از روسیه بردارد و امر دولتی را مضبوط نماید از آنچه مذکور ساخت که کشیش بزرگ از برای ممالک روسیه ضرورتیست جمیع کشیشها در نزد خدا یکی هستند این اخراجات بی مصرف است که بجز کیش اسم خود را بزرگ دیگران گذاشته چون دستکاه سلطنت اوضاعی از برای خود چیده و مال مردم را بیخارج نماید مردم را تنبیه و سیاست میکند اینگونه حرکات کار پادشاه است مردمان مقدس را دخل و تصرف با امور سلطنت ضرورتیست ایشان باید پیوسته بدعا کوی دوام دولت و عبادت پروردگار عالم مشغول گردند از طالع پسر در هنگامیکه میخواست این امر مشکل را از میان بردارد کشیش بزرگ که او را این نام داشت آن ایام عوامی مردم را بکار برده مثل پادشاه در جمیع روسیه

وقت کیش بزرگ و بهم خود حضرت بست در محاکم روسیه

سلطنت میکرد درین مملکت که در وقت گرفتاری یافتن اول قدغن کرد که من بعد کیش بزرگ نباشد و بست را نیز از خانه کیشیان برداشت تا آن ایام هر کس مقصد میشد چنانکه خود را بجهان کیشی می انداختند که در جمیع لشکر سلطان اورا از خانه کیشی بیرون آوردن نمی توانست و همچنین جمیع کلیسا بست بود سلطان تسلط داشت که از کسی مواظف نماید لهذا بست را بالمره موقوف کرد و بجهت کیشیان از دولت مستمری قرار داده گذاشت که داخل زیاد نمایند در میان روسیه پیش از عهد بطریق قرار بود که از زن و مرد هر کس تقدس اختیار میکرد تا رک دنیا گشته از جمع مال دنیا دست می کشید و مدت عمر خود را در یکی از کلیساها بسر میداد و این اوضاع نیز طبع بطریق را دشوار و ناگوار می آید ازین سکنه اشخاص با نژده هزار در میان روسیه بود که بچوچه مصرف نمائشند و بر آورد کرد و دیگر اگر آن نژده هزار نفر ازین خیال بوج دست کشیده از کلیسا بیرون بیایند اقلاً سالی هزار نفر اولاد از آنها بعمل آمده باعث آبادی مملکت میشود بطریق کبیر سوخته می گفت که ترقی دولت بست به جمعیت است و وجود کینفر از کارهای بزرگ ترجیح میداد حکم کرد که جمیع تارکین دنیا از کلیسا بیرون آمده مشغول کار دیگر باشند مگر کسانی که سالشان از پنجاه گذشته باشد حکم کرد هر شغلی را که ایشان از برای خود پسندند بخارند و میفرمود که یک سال از این پنجاه گذشته بود و چون او از برای دولت فایده ندارد اینگونه حکم بطریق باعث شد که کینفر کیش کتابی نوشت و مذکور ساخت که بطریق فرستاد هر کس او را اطاعت کند و نیز کافر است لکن کار از آنجا گذشته بود که بکتاب نوشتن و کینفر کردن در امر بطریق اخلال بشود چند نفر کیش دیگر بجهت خوش آمدن بطریق فرستاد که بطریق کافر نیست زیرا که ما بسیار دقت کردیم دیدیم که در اسم بطریق شصت و شش بیانیست و در هر اسم که شصت و شصت و شش نباشد صاحب آن اسم کافر میشود و از ترمیکوید کار است که سلطان امر خود را بجای رساند که چشم مردم از او برسد و خود با مردم رفتار داشته باشد بعد از آن هر چیز در نزد او آسانست بطریق کبیرشان خود را از آن بالاتر میدانست که آن کیشیست متمت زنده را سیاست کند یا کیشیان بیکر التفات فرماید لهذا بچوچه تحمل ایشان بخت و بهمت تربیت ملت و دولت کما شست از قرار که در فضول دیگر مذکور شد اول روس بسیار عوام بوده پس چوچه تربیت داشتند و هر کس که حال جز بهم میرساند مردم او را کافر دانسته بنامی عدالت با او میکشیدند خاصه با ملل و طوائف دیگر بسیار معاند بوده اگر از بطریق نمی ترسیدند از کشتن ایشان مضائقه نمائشند چنین گمان میکردند که ایشان پادشاه افریقیه اند میخواهند ولایت روسیه را نیز تصرف کرده همه را چون خویشان کافر نمایند بطریق کبیر کرد و بهمت کما شست که این وایم و شبانه از میان مردم بردارد و مردم را بجهان مذکور طوائف بیکر نیز مانند ایشان آدمی هستند و از وجود ایشان ضرر و خسارت بر آنها نمیرسد مردم علی الظاهر سخنان بطریق را قبول میکردند ولی ارباب علم انکار داشتند بطریق باین فهمید که باعث عدوت مردم ترکیب لباس اهل نظام است که در نظر عوام قیافه ایشان عجب می آید از آنست که همه برداشته چنین خیال می کنند که

نظم در

تفسیر یا فتن و صغیر امانی و صیبه بحکم بطریق کبیر

خدا آنها را بطور دیگر آفریده است اگر لباس ایشان بطرز دیگری بود هرگز متوجه نمیشدند و مثل برادر با ایشان سلوک رفتار میکردند پیش از آن امانی روس جامه بلند و کشاد می پوشیدند و درین میکشیدند اهل فرنگستان بر خلاف ایشان لباس نظام پوشیده درین اعتبار میشدند و قتی روسیه فرنگیها را با آن میبستند میدیدند چنین خیال میکردند که ایشان از طایفه شیاطین اند و ایشان را هرگز بخت خویش راه نمیدادند بطریق کبیر سخت خواست که برای اهل فرنگستان حکم کند که مانند روسیه جامه پوشند تا این عدوت از میان برداشته شود بعد تا عمل کرد و دید که باین خست کاری از ملت گشته نمیشود و در بکارهای قدیم باقی میمانند و خارج کردند از آن بار شده همیشه در رحمت و مروت خواهند ماند از قیوم مصفا کفایت روس را بر آورد کرده بودند هرگاه سیصد تومان بود و سیست و پنجاه تومان لباس خرج میشد بطریق ملاحظه کرد که اگر رخت نظام تمدول بشود جهان خانه را زیاد از پنجاه تومان خرج نمود و باعث قلت رحمت رعایا بضر او خور رقت و موجب استراحت عموم اهل مملکت خواهد گشت و حضرت مردم که موجب فساد و شرارتند که خواهد شد زیرا که اگر لباس مردم همه بیک قیاس باشد مردم چشم از تنهای همسری مافوق خود می پوشند و در مرتبت برکت خود از دیگران نمیکشند و حسد و حسرت لباس گران بجای هم میگزینی بر بند در حضورت اگر نوکر با بست بی اندیشه مواظف و سیاست بخوردن مال دولت جرات نمیکند و اگر از کسبه و تجار است از برای خود که شسته با تلاف مال مردم و اسراف مال خود جرات نمیورزد و بیکارهایی اندیشه خوف جان بنامی دزدی و قطع طرق نمیکند از مدعلاوه بر آنها جامه بلند و کشاد مردم را سنگین و کامل نماید و بزرگی و غروری آورد و بگوهر و خدنگار محتاج گردد و بنان خوردن بی رحمت معتاد میشود و بعضی نیز بجهت بتلا میاشد از تجارت و زراعت دست میکشد و بر رحمت نوکری خدمت گذاری متحمل نمیشود آخر کار بجای سکه که جمیع اوضاع دولت رعیت مغشوش و پریشان گشته هر چه دقت می کنند و فکر میکنند بکار بر بند عیب کار را انبغمنند و نمیدانند که در آغاز کار مردم بیاید فکر ثواب و تدبیر ثباتی بجا برود که انجام آن کار بدان قرار با تمام رسد و زبان نقصان نپذیرد بطریق جمیع این حالات را فهمیده با وجودیکه رخت روسیه را تغییر دادن تعسر داشت در نظر غیر ممکن بود مثال او و حکم فرمود که تا مدت دو ماه هر کس از جمیع رعایا و عوام سپاه از جامه قدیم دست نکشد و رخت نظام نپوشد چشم از زندگی حیات خود بپوشد و خویش را در بلاک بسیند و سیاست اطریق را در باره خود پسندد و تسلط و اقتدار بجای رسیده بود که جمله احکام او را اطاعت کردند و کینفر کشید که جمیع روسیه رخت نظام پوشیدند و رخت قدیم بالمره از میان برداشته شد که کم ریش با نیز کم کردند بطریق در نظر داشت بعمل آمد روزی حکم فرمود که جمیع ارکان دولت و عموم اعیان ملت و اعظم رعیت بعمارت پادشاهی حاضر شدند بطریق خود نیز داخل مجلس ایشان گشت بعد از لوازم التفات اجزای آن مجلس و افراد آن مجمع فرمود که کن رنجوا هم این مطلب را از شما تحقیق نمایم و از شما خواستش دارم که امر و جواب برابر استی و درستی بدیدند و روزیکه رخت

سلطنت و سریر دولت روسیه صاحب شده ام کردار و اطوار امر پسندیده بدینانه همه جزای مجلس بجای خود
 و بفرق امپراطور خردند و گفتند که ما قابلیت از اندازیم که کارهای امپراطور را تشخیص نماییم و تیز و سیمولی
 چون امپراطور بر استی از با جواب میخواندند معروض میدیم که جمله کارهای امپراطور از روی عقل و حکمت است و
 عموم کردارشان عمده و پسندیده میباشد و ما بدون اغراض بزرگی و کیاست و فقه و فراست امپراطور قرار داریم
 خداوند عالم از روی که ممالک روس را آفریده هیچ دیده مانند بطریق پادشاهی بنیده و کوشش بحکیمت حال او را
 نشنیده است بطریق که فرموده من نیز اقرار میکنم که آنچه تا حال کرده ام همه باند دشمن بوده است و بعد ازین هر کار که میکنم
 باز بسیاری شما خودم کردارین سبب امر و دشمنان رحمت دادم که درین مجلس حاضر باشم تا حدی که امور و ولایت
 و مهام شکر و دولت حسب المرام انضباط و انجام یافت چند فقره باقیست که باید امر و انشاء الله تمام نمایم
 اول آنست که اینگونه پرتیز نگاه داشتن مردم خلاف قاعده حکمت و مصلحت دولت و ملت است زیرا که چون هر
 شش ماه نان خشک میخورند در وجود ایشان قوتی باقی نماند که در هنگام ضرورت از آنها کاری بر آید خداوند
 عالم از ما پرتیز نگاه داشتن با آنست که سوخته خود را مستعد و آماده سازیم که درین دولت خود را از شر دشمنان
 نگاهداریم تا آنجا فرمود که این چه ظلم است که در مدت علم بکرن بگیریم و پیش از گرفتن او را تو انیم پسینیم و این از برای
 مسلمانان خوبست که درند هب ایشان بگیرد زن میتواند بکند و اگر بر یکی از آنها میل کند او را بیرون کرده دیگری را
 بگیرد که تازه هستیم با یک زن عمر خود را بگذرانیم مروت نیست که آترن را نیز بنیده بگیریم بلکه در همان شب اول پسند
 نکردیم مادام العمر تعیش بر ما حرام میشود جمیع اجزای مجلس عرض کردند که فرمایش امپراطور جمله صحیح و معتبر است و بجان
 دل قبول داریم و طاعت مینمایم از آنروز بطریق که قرار داد که هر کس زن بگیرد اول عرض خود را به بنید و قرار پرتیز را چنان
 فرمود که بچوبه بر وجود مردم ضرر نداشته همه می توانستند نگاه دارند بطریق آنگونه ولایت روسیه را تربیت کرد و در
 اندک مدت کار را بجائی رسانید که دول خارجی در مدت چهار صد سال بدان پایه و تربیت نرسیده بودند

همان
مانند
پرتیز
روزه مضایق
کویند

بگذر و فالت بنارال فوزه که بوفور الطاف بطریق شایسته و سیکه قابلیتش بخلعت اعتماد او آراسته بود بطریق
 اشکری و در خالی دیده و وجود سایر صاحب منصبان فواج را سبب صدور خدمات نمایان از آن منصب عالی
 کولونین را در جای خود بر قرار داشت و نظم و نسق فواج خود را در گفته اهتمام او گذاشت چون پیش از آن در لشکر و کشوری
 نظم درستی نبود چنانکه هر کس با عقدا خود مصلحتی میبود بی لایل عقل تدبیری مینمود بطریق که هر یک از بزرگان لشکر
 و سران سپاه را بانشانی مقرر ساخت و نشان از چنان عظم داد که سر کرده کان کیت نشان کوچک را مبلغ ده هزار

تومان میخریدند و جان میدادند که صاحب نشان باشند و نشان که در دولتی قرب و عظم بهم رسانید نفع بسیار آن
 دولت میرساند کسی که نشان نداشت شرف و رویت میکاشت که صاحب نشان کرد و در میان مثال خود سرفراز
 باشد و هر کس نشان داد نشان در کردن او نیز کشته اصلاحیانت بی غیرتی از سر نیزد علاوه بر این کسی که با هزار
 تومان انعام راضی نمیتوان بود با یک نشان کم قیمت چنان ممنون میشد که جان خود را در راه دولت دروغ نگوید
 بعد از قرار نشان اول کسیکه در عهد بطریق صاحب نشان شد کولونین بود که در اندک اجرت خدمت بطریق از خود چنان
 ممنون نمود که که بطریق او فاد و عهد خود را من کبر نمیشد خدمات فور را با لمره فراموشش میکرد و لیکن احوال بطریق چنان بود
 که تا آخر عمر خود فور را فراموشش نکرده هر وقت کولونین بحضور می آمد فور را بخیر میباد و مینمود و در حقش خوانده اشک از
 چشمان همی بر سخت چنانچه در ممالک روس اختراع گرد تا ایام سلطنت بطریق چنانچه در ولایت روسیه نبود
 کتب زبان و سینه با پشت بسیار می نوشتند و بسیاری را که میفرخواستند که کسب در عایا از قیمت آن عاجز گشته
 جمع کثیر از آن سبب تربیت و تعلیم اولاد خود نمی بردند و هر چه کتاب خوب و نسخ خوب بود بر او ایام تلف میکشت
 و از نسخ بعضی کتب در جمیع روسیه بقدرده و جلد پیدا نمیشد نفع با سینه خانه آنست که کتاب فراوان قیمت آن
 ارزان و همه را تحصیل و تعلیم علوم آسان میباشد تا آنیک کتاب ده هزار نسخه برسد و نسخه آن کتاب دیگر
 تلف نمیشود بعد از آن بطریق که با انضباط امور دیوان پرداخت در جمیع روسیه تا آنوقت بحساب از روی درستی و
 صواب میکردند و هیچ محاسبه از قرار قانون قاعده نبود در باب قلم در محاسبات مردم بسیار تعلک و افسان
 مینمودند بطریق دست نویسندگان دیوان عاجز مانده بود و محاسبین دیوان فیما بین خود حسابی اشتد که غیر از ایشان
 احدی نمی فهمید و هر گونه تقلب و مخالط را درین حساب بکار میبردند بطریق که چاره درین باب ندیدم که آنکه قدرن
 فرمود که جمیع محاسبات روسیه را بقاعده بنده بکنند اگر من بعد کینفر میرزا خلاف حکم امپراطور نماید موجب
 سیاست کرد و اول دفتر سعی بسیار کردند و تقبل مشکیش شمار گشتند که شاید بطریق ازین خیال بگردانند ممکن نشد و
 بطریق فرمود که ابرام و مشکیش دادن شمار بقلب شاید دلیل است و معلوم است که مال مردم را می دزدید چنانچه کرده تومان بکن
 بدید صد تومان از برای خود مان میکند از بطریق که از بدیر خود بکن گشته در مدت دو ماه جمیع محاسبه روسیه را
 بقاعده بنده مقرر و محض فرمود و مدخل دولت را با المصاعف میفرود در هنگامیکه بطریق تربیت ملت و نظم دولت
 مشغول بود اتفاقاً کاری اجب تر ازینها از خارج روی داد که بطریق مجبور شده بخیاں جنگ افتاد و توضیح اینمقال آنکه
 ممالک لیونی و انجری که از قدم ملک روسیه بوده در عهد سلاطین سلف بتصرف دولت پولت در آمده بود پس
 از آن شرل دهم پادشاه سوید ممالک مزبور را برز خود متصرف گشته بود چون شرل فرود شد و پسرش شارل از دهم
 سلطنت برخواست و در اول دولت و مهام سلطنت وقت و مراقبت چندان کرده جمیع ممالک سوید بر ایشان مغشوش

سلف
گذشته

شده بود از آنجمله فرمانفرمای لیونی و انجری نهایت احسان و بیجاالی نسبت بر عیبت میکرد اهل این دو مملکت بزرگان
حکام مملکت آمدند با کول نام را که یکی از کار لیونی بود با چند نفر دیگر از جانب خود وکیل کردند و نزد شرف ایزد هم فرستادند
که در قضاوت با امور و مهمان ایشان بجز با کول نظر بخوابش ملت خود پیش رفت این امر بزرگ را متقبل شدند چون بخدمت
شرف ایزد هم رسیدند مطالب خود را معروض داشت شرف ایزد او را گوشه اوده بجز یک چند نفر از امنای دولت
خود که با حکام آن ولایات دوست بودند با کول امفند و خایخ الشه بکس او مثال او خواستش امنای دولت
این بود که او را بکشند شرف ایزد قبول کرد و بود لکن بکول باطلایف جیل از آن مملکت بخدمت از آن مجلس فرار نموده مدتی در
ولایات سوئیس ماند چون شرف ایزد هم وزان سوئیس با پادشاه پولند هر دو سپری شدند و او کوست پادشاه شد
با کول از سوئیس پولند آمد و بخدمت پادشاه رسیده عرض کرد که شما چرا باید تحمل بشوید که مثل لیونی و انجری دو مملکت
بزرگ شما را دولت سوئیس ضابط نماید فرصتی از امر در بهتر خواهد شد شرف ایزد هم که در جای پادشاه کشته منور
طفل است در امور سلطنت و مهمان کشور و لشکر سرشته نذر در هر گاه شامبیت هزار لشکر من ابوالجیح فرمائید کن
میروم و بسولت ممالک شما را منظر کرده بکف اختیار شما تسلیم و واگذار نمایم چون آن مدت اوقات او کوست
با بطریق صدیق دوست بود خواست که این مملکت را با او نیز مصلحت کرده باشد لکن با کول ابالیکین از کس
معتبر خود روانه شده مقومند که بخدمت امپراطور رسیده حواله امر معروض دارند چون بطریق از حواله اطلاق یافت
بسیار خوشحال گشت و حرکتی با که حاکم ولایت لیونی در سفر فنک با او کرده بود بخاطر آورده خواست تلفاتی واقعی
و پادشاه کافی بدولت سوئیس کرده باشد و میدانست که هر گاه ولایت مزبور از دست دولت سوئیس خلاص شود
بدون شبهه مال خود خواهد شد در آن روزها که بطریق کسیر ترود و متفکر بود که با اتفاق دولت پولک بچنگ اقدام نماید
یا نه از جانب دولت نیز ایلی می رسید که اگر ایشان جنگ نمایند نهانی می آید و خواهند کرد بطریق ازین معنی بسیار خوش
وقت گشته حکم داد که تدارک شصت هزار نفر لشکر دیده شود و از ده هزار در میان این لشکر اهل نظام و مابقی غیر نظام
بودند با صد و چهل پنج غراده توپ روانه شدند در عهد سلاطین قدیم هر ولایت که خبر ورود لشکر میر رسید جمیع
اهل آن ولایت میگریختند عدالت و نظم بطریق کسیر چنان مردم را خاطر جمع کرده بود که رعیت بجای وحشت و فرار رعیت
و فرار داشتند و از امپراطور استعدای میکردند که لشکر از خاک آنها بگذرد چون قدری بود که بیچو چه سوار سادات از
ممالک نیکو لشکر بان با محتاج و مصارف خود را پول داده میخریدند این معنی باعث مدخل و رفاهیت رعیت
میگشت بطریق کسیر زیاد و جمعیت کثیر بولایت انجری برده شهر نو را که یکی از شهرهای معتبره آن ولایت بود
محاصره نمود و از فرایین حال است که اهل شهر مزبور زیاد از پنج شش روز در قلعه محصوره دوام نموده و تا
مقاومت نیاورده خود بخود تسلیم خواهند شد ازین جهت وجود خود را در میان لشکر لازم ندانسته حکم لشکر را

در بیان

درست شاهزاده کروی که از اهل فلاندر بود و بدولت روسیه خدمت نمود سپرد و امور نظام و خزانه بدست شاهزاده
دو کوریکه یکی از اقوام خود بود سپرده همراه مانزیکوف نام دوست خود روانه ولایات نوو کورود شد که بودن این
مانزیکوف در جای دیگر تفصیل گفته خواهد شد در هنگامیکه لشکر روسیه بجنگ انجری وارد شد از آن طرف لشکر پولک
بطرف لیونی حرکت کردند حکیم و اکثر چند سال قبل از نوشتن تاریخ بطریق تاریخ شرف ایزد هم مانو شده بود لکن افوس
میخورد که چرا تاریخ این دو پادشاه بزرگوار را در یکجا نوشتیم تا تحت نام تاریخ من جمیع انجمنات ظاهر کرد و با وجود
این باز در تاریخ بطریق اجمال احوال شرف ایزد هم را ذکر می کند که سی و سه دین تاریخ امپاطور باقی ماند و مطالعه
کنندگان از اطلاع درست حاصل شود شرف ایزد هم جوانی بود دلور و جوی و از جمله امثال اهل خود برتری داشت
هنگام جنگ با شیرویکت برابر می همسری نمود روزی در تن چون مل داشت و دل چون دریای نیل چون اطلاع یافت
که سده دولت اتفاق کرده اند که او را بالمره تمام کنند و اسم ملت سوید را از روی زمین بردارند و در عرض آنکه از
جنگ اعراض کند و انضمام هر اس نماید و در مقام مخبر مصاحبه دوستی ازین سده دولت جو یا باشد بجای آن اتفاق
که تدمیری بکار برد تا خصم را بالمره متعصل نماید و خاک جهان را از وجود ایشان پاک سازد با جمیع اندک که همراه داشت
تخت سمت ولایت دانمارک را در نظر گرفته بدون درنگ بعرضه جنگ شتافت و در مدت بیست و پنج روز
چنان صدمهات که خصم زد که قوت حرکت و قدرت تیز و آه و زو طاقت که بر برای دشمن نمانده از حمله یلان خون
آشام جمعیت ایشان بالکلیه تمام شد و از آنجا نصف لشکر خود را سمت ولایت لیونی مامور کرده خود نصف
دیگر از افواج لشکر روانه ولایات انجری کردید که شهر نو را از چنگ لشکر روس خلاص نماید زیرا که در میان این
سده دولت که بخدمت او مکر عدوت بسته بودند تئویش جزئی از دولت روسیه داشت لکن جهت بدخوشی
بجاست با اینکه فصل زمستان جدی اجمال هر روز فرصت عبور از آن جای پر شتر و شتر نبود که سختی سرما از
هوای غیر بر نشان میداد و شدت برودت بجزیره تفری انجری لاجرم شرف ایزد هم از سختی زمستان پروا
نگریده روانه شهر نو را شد اهل شهر مزبور که مدت دو ماه در دست سیاه روسی محصور بودند از غلبه و کثرت دشمن
قلت آذوقه بخت آمده دیگر کنت درنگ قوت جنگ نداشتند انجام کار ایشان بمقام تسلیم و تحلیه شکر کشیده
بود که خبر ورود شرف ایزد هم بر ایشان رسیده جوئی شدند و شبات و زیندند و قرار یافتند شرف ایزد هم بهر جهت
نه هزار نفر لشکر داده غراده توپ همرا داشت در مقابل شصت هزار نفر محسور روس و چهل غراده توپ
شرف ایزد هم در دو فرسخی شهر نو را از قراول لشکر روسیه رسیده چنان شکست داد که زیاد از نصف لشکر
خصم تلف شده مانقی فرار کردند شرف ایزد هم خوش شادمان خوشدل گشته در یک فرسخی شهر نو را از دست راد انجا
شرف ایزد هم فرای آن روز پرسش کروی شاهزاده دول کوروی حکم داد که با نصف لشکر روانه شده مانع از عبور لشکر شرف

قلات کی

نصف نیاورد

کرد و خود مصمم گشت که همان روز بشهر بفرستد بر دستان شاهزاده دول کوروی در جواب گفت که حکم از من است امپراطور
شکر را بدست من سپرده شمارا نشاید که بمن حکم نمایند باید جمیع افواج لشکر از قرار حکم من قرار نمایند این فقره باعث
شد که دو نفر سردار که هور لشکر بعده ایشان بود با هم مدعی گشتند معلوم است که درین جنگ نفاق و خصومت و
سرمهنگت بچهره صبر را با لشکر بیان تنگ بیناید و چه قدر دشمن سعت و فرصت دست میدهد صاحب
منصبان بیکر نیز رفتار سرگردانرا مشاهده کرده خواستند خصومت سابق را که با هم داشتند در همان روز تلافی نمایند از آنجمله
صاحب منصبان روس بچند جهت با صاحب منصبان نسا عدوت داشتند اول عدوت و کینه بدین دوین
فیمابین ایشان بود و ثانیاً بطریق کینه بجهت معرفت بصاحب منصبان نسا بجهت میکرد و از صاحب منصبان نسا
خاطر جمعی داشته ارباب مناصب روستیه را بدست ایشان سپرده قدغن کرده بود که در هیچ باب مخالفت
حکم ایشان نمیکند و قاتی که سرگردان با هم خوب بودند در میان لشکر نظمی بود و کسی جرأت خلاف نمداشت همه در نهایت
درستی و صداقت اطاعت میکردند و نیز که نفاق در میان ایشان افتاد افواج لشکر اطاعت بصاحب
منصبان نسا نکردند بطوریکه در اردوی دست هیچ بزرگ معلوم نبود و بر کس برای خود حکم میکردند شاهزاده کروی
با صد لیت و لعل پنج شش هزار نفر روانه کرده پیش روی لشکر سوید را گرفته گزاند که پیش بیاید ولی شراد و از دهم
چنان بلشکر خود مسلط و مقتدر بود که احدی سراندر بقعه طاعت او بیرون نمیداد با اینکه از روز شترت برف و حدت
کولاک چنان شوب بر هوای آن خاک نمانده بود که پرند را مجال عبور آن هوا چرند را فرصت هر در آن فضا امکان نبود
شران و از دهم در آن سنگا برف بوران را از خدا خوانان بود که لشکر روستیه قلت عدت و جمعیت او را
اورا فهمند تا جرات نمایند و لشکر خود کثرت و زیادت خصم را ندانند تا هر اسر کنند باین فرصت را اغنیمت شمرده
بلشکر خود حکم داد که پیش از طلوع آفتاب بعزم جنگ دشمن حرکت کنند در عرض راه بر آن بچهار سپاه روستیه بهم
خورده بدون درنگ حکم بجنگ فرموده در مدت یکساعت لشکر خصم را از پیش برداشت و افواج دشمن را از دهم
بپاشید آنگاه از هلاک خلاص شدند و کلات چنین مناصح خویشترن بار و انداخته از هبل جان دوستان را
از دشمنان تشخص نداده با هم میکربنای محاربت ننادند چند نفر از صاحب منصبان گشتند و عزم قتل سرگردان
داشتند که ناگاه لشکر شران از عقب ایشان درآمدند و مانند گرن بر آن سر بزرگ در افتادند و لشکر روس بسکه غافل
پیشان گشته بودند کاری از ایشان نیامد و بجز شکست طرفی نبستند و غیر از انضام و انزمام نامی ننادند و لشکر
سوید در مدت چهار ساعت شصت هزار نفر جمعیت روستیه را تمام کردند و هزار نفر اسیر خود را تسلیم کرده اسیر
و دستگیر شدند باقی هلاک گشتند که می آید آن مشرفان کرده خود را از آن کجی خون بهر کجانه حمله نمودند جمیع
اوضاع لشکر روستیه از خزانه و قورخانه و غیره بقصر شران و از دهم درآمد تعجب است که آن انجمن روستیه

کولاک
طوفان را
کویند
پهن
وغایت کیز
گاه
انضام
خورد و بریز
شدن
تپه
میانه آب دریا
کویند

بشازده سالگی درین مدت هشت ماه سه دولت بزرگ را شکست فاش بدید و هملا میم و هر اسی از ایشان در دل داشته باشند و بر
حسب خواهش خود فتح نمایند و قاتی که شران و از دهم در اینمارک بال لشکر بطریق مشغول جنگ بود از آن طرف لشکر کویا
لیونی فرستاده بود بعد از پوکت شکست فاش داده ممالک لیونی را از دست دشمن گرفته بودند و شران
فتح و نصرت جانان نیز در شهر نزو ابشرک سیده در کمال خوشی و نهایت مسرت همراه لشکر خود با اسیرانی که از دست
خصم دستگیر کرده بود بمالک سوید مراجعت فرمود

فصل یازدهم در بیان احوالات روستیه بعد از جنگ نزو و تفصیلات محاربه دولت روستیه با دولت سوید

بعد از واقعه جنگ نزو و شکست سه دولت جمیع اروپ چنان تصور میکردند که من بعد در دولت پولند و اینمارک و
روس قوت حرکت قدرت جنگ نخواهد بود با حقیقه این طور بود جزئی قوتی که این سه دولت بهر واریام و شهنو
بهر سائیده بودند تمام شد شران و از دهم نهایت آرام و خاطر جمعی همیمنان تمام بولایت خود مراجعت کرد و
بقصر داشت که من بعد بگره خود با این سه دولت کارنداشته باشد آنها بیچو جدا و کارنداشته اصلاً بجنگ اقدام
نخواهند کرد و در شکست نزو در ۱۷۰۰ مسیح مطابق ۱۲۰۰ هجری درین راه نو و نو در بطریق رسید بطریق کیز
استماع این خبر مدت یکساعت مستغرق در بیامی فکرت و مبسوت غرقاب حیرت گشته زمانی خود فرورفت چون
بحالت خویش باز آمد که وی که در آن سفر همراه بودند فرمود که شران طایفه سوید از نیکو نصد مات بسیار بلشکر ما
میرسانند ولی نیز از یک شکست و صدر میجویم آخر الامر تجربه و وقوف از رسوم و آداب لشکر کشی و خصم شناسنی
تحصیل نمایم وقتی که بطریق کیز این حرف را میزد بهر جهت بجز از آنکه شران داشت و در جمیع روستیه زیاده از بیست هزاره
توپ نمانده بود و از هیچ دولت امید عانت امداد نداشت در آن عرض راه احکام متعدد بجهت و ولایات
که هر قدر بتوانند لشکر بگیرند و بشهر مقونیز حکم فرستاد که بقدر امکان توپ بریزند و یکساعت غفلت نکنند و
فرصت را از دست ندهند یکی از بجا که همراه بطر بود و علی الطاهر غصه و اندوه میخورد و در باطن از شکست و استیصال
و پریشانی و ضاع احوال بطر و جد میکردند لذت میر و عرض کرد که فرمایش کردید توپ بریزند و حال اینکه کیمتقال اس
یا بجز در کل روستیه پیدا نمیشود بطر در جواب فرمود که هر گاه من هزارم کلیسا با دارنند این همه تا قوس از برای چه
خوبست در راه ملت و دولت هیچ چیز را نشاید مضایقه و درین کردن بهماناعت حکم فرمود که از جمیع کلیساها تا قوس
جمع کرده آب بکنند و توپ بریزند بعد از آنکه لازم احکام را نوشته همه جا روانه کرده خود با محدودی از کسان شران
بولایت پوکت روانه شد که او گوست پادشاه پولند را ملاقات نماید و قرار میبکارد که شاید و نیز امداد
کرده بقدر امکان لشکر دهد تا دوباره با شران و از دهم بمقابله و مجادله پردازد او کوست بمحض اظهار بطریق کیز قبول

کرده خواست که بقدر مقدور لشکر حاضر کرده بدست ایشان بسیار و لکن ملت پولک مانند طایفه روس نبود که آنچه
پادشاه فرمایش کند بدون جواب طاعت نماید طایفه پولک در آن هنگام آزاد بودند و دخل و تصرف در کار دولت
نیکو کردند در باب لشکر فرستادن امداد بیطرف کردن نیز مدخل کرده او کوست را جواب اندک ما از اول جنگ کردن
شماره باد دولت سیه را ضعیف نمودیم و سخت درک این معنی کرده و لشکر خویش را در برابر ایشان از زمین تیمان شمرده و شکست
خود را درست فمیده بودیم محض از برای خاطر شامه بیت هزار نفر جمعیت رفت و تلف شد بالفرض اگر فرج از جانب
مایه بود منفعت چندان از برای نداشت و تفاوتی با احوال نمیکرد اگر نفعی بود بجهت دولت روس بود و بغير از ضرر چیزی بماند
عاید نیست حال که دوباره بمقام تلافی دولت و استیصال عینت در آمده اید ما نیز آشکارا میگوئیم که احدی از
ملت ما بجنگ دولت سیه نخواهد رفت چشم طایفه پولک از غلبه و صولت شران و از دهم تر سیده و از جنگ می
هر اسیر داشته چنین تصور میگردند که ده هزار لشکر سیه در تصرف جمیع ممالک پولند کافیت دیگر شران و از دهم را
استیجاب بر آید لشکر نیست و نیز چنین فمیده بودند که او کوست پطر کبیر برود و اتفاق کرده میگویند که آزاد را از میان
لشکر پولک برود از این فقره زیاد تر باعث یأس ایشان از پادشاه خود گشته بود او کوست از عدم مضای حکم
خود منفعل گشته اصرار بسیار در اجرای حکم خود فرمود و درین خصوص به او امان ظرفداران خویش تاکید و مبالغت نمود
ملت نیز در مخالفت حکم او جمعیت کرده سرازیر بقعه اقیاد و اطاعت او باز میخیزند و بنای خصومت میا میگیرند گداشته
پطر کبیر بعد از ملاحظه این اوضاع از اعانت امداد ایشان نا امید می شود و کشت و قتل تمام بشهر مستقیم اجبت فرمود و
با استحکام امور ولایات خود پرداخت از روزیک حکم کرده بود که نا قوسهای ممالک اجمع کرده توپ بریزند عراده توپ
بزرگ و یکصد و چهل عراده توپ کوچک در شهر مستقر گنجه و آماده ساخته بودند پطر کبیر از ملاحظه اینها خوشحال گشته کیسانی
که این خدمت بزرگ را با انجام رسانیده بودند زیاده از حد التفات فرمود و مدت یکجا که در شهر مستقر توقف داشت
ساعتی آرام نگرفت تا کار سپاه را مضبوط و پرکار نمود و در آن اوقات کجیف از کسان خود نزد پادشاه و انبارک فرستاد
و از او اعانت و امداد طلبید پادشاه دامبارک وعده کرد که سه فوج سواره و سه فوج پیاده در هنگام ضرورت پیش پطر کبیر
بفرستد و لکن وقت ضرورت بسبب ترس و تشویشی که از شران داشت جز آنست که در آن سال پیاده و سواره گویای
کرد و از وعده خود تخلف نمود از وقوع اینگونه امور بیخبر بود و تشویش در دل پطر کبیر هرگز نگذرد اعانت امداد
دول خارجه را گمان نکرد بکن آنکاشت و در انضباط و استحکام تمام لشکر ثبات و رزید و جزئی فرود نگذاشت صبح
شام اهتمام فرمود تا مدارک لشکر را عمیا نمود و جمعیت حشر را انجام داد و جنرال باپکول که تکرر شمش مذکور شده و
او باعث جنگ سیه گشته بود از اوضاع پادشاه پولند میبوس شده نزد پطر کبیر آمد خدمت و ملازمت اطرا
بر ذمه خود گرفت پطر چون با تکمیل امداد و اطلاع از احوالات و فهم فرستاد و حاصل نمود بقدر روسیه او بیفرود و کمال

منقول
شمرنده

گمان نمیکنم
گویا هرگز نبود

التفات و محبت در باره او فرمود و او را در نزد خود نگاه داشت با تکمیل از تمام نظام و قانون لشکر کشی سر رشته تمام داشت
و بسیار دلیر و جرات بود پطر کبیر در اول کار که با موسی سپاه سر کشی می نمود و بر امپراطور خود میان افواج لشکر میرد چون هم
و توقف او در کار نظام سیه در حال ایت و در این منصب سرداری سرافراز کرد و تمام لشکر را بر ذمه اهتمام او سپرد
با تکمیل با نظام سپاه و استحکام نظام پرداخت و در مدت اندک چنان مضبوط نمود که امور لشکر مراتب از رفعت
اول تهر شد در آن اوقات شران و از دهم از اوضاع ولایت پولند و خیالات پادشاه این ملت و تدبیر پطر کبیر
اطلاع یافته سخت خواست او کوست را تمام کند بعد بمالک روسیه پرداخته آنجا را با کلیه تصرف نماید مالک
یک قسمت روی زمین کرد پس با لشکر سیه و سپاه تیرز و نه ولایت پولک کردید چون این خبر بیطرف رسید لشکر
شران ممالک پولند را زیاده از نصف تصرف کرده و از هر طرف لشکر سیه حمله کرده که نکران از حدی تردد نماید
پطر کبیر بعد از شنیدن این اخبار باندیشه حراست ولایت نو کور و دفاع تا آنجا از شر دشمن مصون و محفوظ بدارد و دست
تقدیمی تسلط حاکم از آن ولایت گونا گاه حکم فرمود که چند فرزند کشتی جنگی در دریای چینی بوس سبازند و دریاچه نور
در سرحد ممالک نو کور و ویونی و استونی واقع است سی فرسخ عرض و دوازده فرسخ طول اردود بعضی جاها طول آن
پانزده فرسخ است و رودخانه عظیمی که یکی بر آن جاری داخل است و دیگری از دریایچه مزبوره میرون می آید دریا بی
فینلند میزند و بواسطت همان رودخانه که آنرا نیونامیده اند دریاچه پی بوس مذکور متصل دریا شده است شش تپه ای
شران میتوانستند که از آن رودخانه عبور کرده داخل دریاچه مزبور شوند و بواسطت نو کور و صد نه بزرگ و اسب عظیم
رسانند پطر کبیر ازین سبب در سه شوارع و مجرای آن دریاچه بسیار اهتمام داشت حکم فرستاد که در آنجا چند فرزند
کشتی تجلیل تمام جهتا و سیر انجام سازند علی هذا در هر جای ممالک روسیه کشتی ساز بود روانه دریاچه مزبوره فرمود در مدت
یکسال صد فرزند کشتی کوچک بساختند که هر کدام سه چهار عراده توپ پنجاه نفر عله داشت در هنگام میکردم
با انجام استحکام پطر کبیر مشغول بودند خود پطر نیز با نصب باطامور دولت میرد ایت و همیشه میگفت که جنگ
ولایت را خراب میکند باید چاره و تدبیری کرد که تلفاتی خسارت جنگ شود از آنجمله در سه بصری بجهت پیدا
کردن میرون و درون معدن بسیه آدم فرستاد و کصد نفر از اهل پولند که در عمل زراعت سر رشته تمام داشتند نو کور رفت
و ایشانرا بجمع ولایات روسیه قسمت کرد و بر ایشان حکم کرد که رفته در آن ف ملکیت رعیت را رسوم زراعت بیاموزند
و نیز تا ایام سلطنت پطر کبیر در ولایت روسیه دست بعمل نمی آید و پنجم آن بیخبر بکار نمیخورد و کوسفند و لا
پولک بسیار خوب میشدند اطر فرستاد که چند نفر شبان از پولک آوردند و بر او نام کوسفند ولایت روسیه را
چنان تربیت دادند که پنجم آنها کفایت میکرد که جمیع لشکر باس مهورت بپوشند چون پطر کبیر از استحکام اوضاع لشکر
و انضباط امور دولت و کشور خاطر جمع گشت بیخبر روانه شهر پلسکو شده حکم سرداران فرستاد که لشکر را از هر طرف

سواطنت

سده
بستن

انگاف
اطراف

مستوطنه

حاضر کرده روانه آن سرحدات شوند که لشکر سوید در آنجا آمده بودند جنگ اول فیما بین شرل پتر کبیر در سرحد ولایت لیونی
و نزدیکی شهر دپت اتفاق افتاد لشکر روس در زیر حکم جنرال شره متوف بود و لشکر سوید در زیر حکم سلین یک بود با کجلی
جنگ عظیم در میان لشکر روس و سوید واقع گشته بالاخره جنرال ورس شکست در ستاد چهار سیدیک از لشکر سوید گرفت
در آن سفر پتر کبیر متوف را بمنصب مرشدی سرفراز کرد و بعد از چند روز از فتح لشکر روس گذشته دوباره نایره حرب
اشغال یافت و هر دو کوه بجنک و قبال پرداختند و لکن این فسخ لشکر سوید از طرف دریا و از سمت دریا چپ پی پوس
آمدند سردار روس نیز حکم کرد که گشتیهای جنگی خود را حاضر نمایند پس مدت چهار شبانه روز در دریا چپ فرورده جنگ کردند با
اینکه سپاه روسیه جنگ دریایی را تازه یاد گرفته بودند و لشکر سوید را پیوسته جنگ دریایی مشغول کار بود باز لشکر روس
در آن سفر فتح کردند و یک فرونگشتی که چهل عراده توپ داشت از دست سپاه سوید گرفتند لشکر سوید بعد از نهمیت و
شکست و فسخ دویم جمعیت خویش را بولایت لیونی استونی کشیدند متظر حکم شرل شدند لکن سردار روس فرصت از دست
نداده همواره از راه دریا چپ پی پوس با چند فرونگشتی سه فوج همراه برداشته بولایت لیونی استونی که در آن اوقات در
تصرف شرل و از هم بود و صد های بزرگ میرسانیدلا جرم سه مرتبه دیگر لشکر سوید در نزدیکی شهر دپت از لشکر روس شکست
خوردند خبر این احوالات هر روز بشرل میرسد و لکن اصحاب اسر و تنوش بخاطر او خطور نیکر و از ولایات پولک جای کم و
اندک مانده بود که تصرف او بیاید بشرل میخواست که آنجا را با لمره تمام کند چون بدقت با سپاه روس جنگ میکرد با لشکر
قلیل جمعیت کثیر روسیه غلبه مینمود و فایق می آمد بی نظامی سرداران روس خاطر جمعی داشت و چنین تصور میکرد که با
بیت نیز از جمعیت جمیع روسیه را با طاعت خواهد آورد ازین سبب هر وقت خبر میرسد که در ولایت لیونی و استونی
صد و شکست با لشکر سوید رسیده میخندید و میخندید و میخندید و هرگز از خیال او نیکدشت که روز بروز استحکام امور لشکر و
نظام پتر در تریا است و نیکدشت که انسان در همه جا و هر زمان قابل ترقی است و نترست و نترست موقوف با استعداد
لشکر و تربیت سردار است و چنین میدانست که طایفه روس را خداوند جهان مانند بیایم و حیوان آفریده و ایشان صلا
قابل تربیت نیستند هر وقت می شنید که پتر کبیر پیوسته مشغول انجام امور نظام است و صاحب منصبان از هر ولایت
می آورد که نظام را با طایفه خود یاد بدهد و میخندید و میخندید و چنین میدانست که هرگز ممکن نخواهد شد که طایفه روس مانند طایفه
دیگر تربیت شده از ایشان در بهنگام کارزار کار می بر آید پتر کبیر بر عکس این با استعداد و قابلیت طایفه سوید
اقرار داشت و میدانست که در همه جهت ایشان از طایفه روس امتیاز و ترجیح دارند لکن قابلیت طایفه مزبوره را از
تربیت میدانست و میگفت که هرگاه من ملت خود را تربیت بدم البته از طایفه سوید قابلتر خواهند شد در آن اوقات
خبر پتر کبیر رسید که شرل بیت سی فرونگشتی جنگی با مور کرده که از راه ارشائیل داخل خاک روسیه شود و خود نیز
بالشکر سیران از راه پولند خواهد آمد پتر هرگز حسی با او دست نمیداد و همیشه می گفت که باید تدارک در استان ما

چهارم که در گاه زمستان سخت نشود از بخت باید دانست پس بیدرنگ روانه ارشائیل شده بعد از ملاحظه اوضاع بنا
قلعه جدید را در کنار دریا لازم دید جای نشویش نماد پس جای قلعه را مشخص کرده نقشه آنرا بکشید و اول سنگ را بدست
خود گذاشت و حکم بلنج و تاکید را کرد دستور العمل در تعمیر آن قلعه داده مراجعت فرمود چون بشهر مسکو رسید چند فوج دیگر
نیز روانه نمود که رفته در خدمت مرشل شره متوف باشند و حکم جدید بشرل مزبور فرستاد که هر قدر در قوه دارد پیش آنکه از
از برای سردار سوید برسد پیش رود و از ولایات لیونی استونی تصرف نماید و خود پتر نیز بنام تدارک بزرگ گذاشت و بلاشکر خود
حکم داد که جمله حاضر شوند تا در وقت ضرورت معطلی روی ندهد چون فوج جدید و احکام پتر کبیر سردار روس رسید
بدون درنگ بجزم جنگ روانه گشته بنام محاربه گذاشت لشکر سوید در کنار رودخانه امبک بودند سردار روس
ایشان را از آنجا حرکت داده با طرف رودخانه گذرانید پس جنگ عظیم واقع شد پتر کبیر سوید روی به نیت نخت اد
بیت عراده توپ شازده سیدیک از ایشان تصرف سپاه روس در آمده در قریب رودخانه مزبور شهر بیت ماریا
مپورک نام اهالی شهر مزبور خواستند که تسلیم شوند و شهر را بقتل لشکر روس بدیند جمعی از لشکر سوید که دولت سوید در میان
شهر مذکور بودند از خیالات آنها اطلاع یافتند بشهر تاشن نوزد لشکر روس قانون حزم را از دست نداده اطراف شهر را احاطه
کردند هر کس که از شهر غم فرار میکرد دستگیر و اسیر نمیدادند شهر مزبور جای بسیار کوچک و ناقابل بود و الا آن سخی علامتی از
آن شهر باقی مانده که از نیکت جمت و قتی که اهل شهر را اسیر کردند در میان ایشان ختری از اهل لیونی بود که رخسار آتشین او
یکت شعله عالمی را میسوخت و چشم فشان او بیک اشاره دل جهانی را بجه میسوخت شب سپاه را مایمی بود و سپاه
حسن اشاهی صورت خوش داشت و قامت دلگشا از کوه کی بزرگ کرده گشیش بود و در بزرگی محمود بیکانه و خوش
کمال و زیب جمال می بود و جمال و در نیت کمال می هر کس بصیرتی در شیتت خالی بصیر و مرنی صغیر و کبیر داشته باشد
در قدرت پروردگار تجر و تحجب مانده خلوند دستگیر اسیر را چگونه پادشاه کل ممالک روسیه که در ایند با کجلی
تفصیل احوال او در فضول آینه مذکور خواهد گشت اگر چه اثری از شهر مزبور باقی نیست ولی همش در همه روسیه معتبر است
صالحات روس بعد از فتح شهر ماریا مپورک آنچه اسیر گرفته بودند همرا روانه روسیه کرده حکم فرمود که هر چه در دریاچه
پی پوس گشتی جنگی است همه از راه رودخانه داخل دریاچه لادوگا بشوند دریاچه مزبور نیز در ولایت لیونی است
سافت میان دو دریاچه بیت فرسخ راه است پتر کبیر همیشه در نظر داشت که دریاچه لادوگا در تصرف او
باشد و بسبب رودخانه نو که از دریاچه مزبور آمده داخل دریای بالتیک میشود راهی بندری می مزبور داشته باشد
مایوسه گشتیهای خود از رودخانه نو آن دریا رود نمایند چون سردار روس از خیال تدریس پتر کبیر اطلاع داشت
و میدانست که هرگاه از عمد این خدمت بر آید شایسته چه قدر محبت و عنایت از جانب پتر خواهد گشت
لذا اتمت کاشت که پیش از حکم پتر کبیر این امر خطیر اتمام کرده باشد پس بعد از آنکه گشتیهای جنگی را روانه کرد خود

بیان اسیر شدن کترین

تیز از راه خشکی و سپاه روانه شد چون اردو دریاچه منوربه گشتند جوانان کماندار و دلیران جزائر را انتخاب و اختیار کرده از فوج لشکر جدا نمودند در میان کشتیها سنگی داد و حکم فرمود که بجزیره تو بشود که در میان دریاچه است و آن شوند سردار نیز همراه آنها شد در جزیره منور سوید سیاقلمه مضبوطی داشتند و پانصد نفر سرباز بجهت محافظت قلعه در آنجا ساکن بودند بعضی در دو کشتیها محاربه و مقاتله کرده بهم در پوست و چهار شبانه روز جنگ مشغول بودند و از هیچ سمت فتح معلوم نبود بالاخره سردار روس حکم کرد که با کشتیهای کوچک داخل جزیره شده پورش بر بند و محله کنند و قلعه را تصرف نمایند سرباز جمله حکم سردار اطاعت کرده با اینکه کله توپ تفنگ در آن عرض جنگ چون قطرات باران سیبار میبارید بی خودی خوف مرگ تلف از چهار طرف داخل جزیره گشتند در آن هنگام از سرباز سوید بهر جهت صد نفر مانده بود لکن این صد نفر در آن گرفتار شدند و چون شیران تراستاد کی کردند در برابر خصم شتاب در زدنند و روس پس از پورش نزد صاحب منصب سوید یعنی فرستاد و پیغام داد که هرگاه قلعه را تصرف لشکر روس بدین کسی باقیه لشکر سوید بجا کاری نداشته مراحم نمیشوند و با اوضاعی که دارند مرخص هستند که بولایت خود مراجعت نمایند صاحب منصب سوید اوضاع خود را ملاحظه کرده دید که بعد از آن جنگ و محاربه اولی ثروتی حضرت باقی لشکر تلف خواهد شد پس سردار روس جواب داد که من خواهم شمار ابر بر طری قبول کنم که تا نابینر ستیدد و نفر صاحب منصب سوید که در شهر لیونی هستند بزوبایا بیایند و از اوضاع ما اطلاع بهرسانند و بخدمت شرف و از دهم پادشاه و ولی التعم ماعرضیه بنویسند که ما تا جان داشتیم در برابر خصم مقاومت کردیم و تسلیم نشدیم مگر وقتی که قوت و طاقت جنگ در ما باقی نمانده بود و الا هرگز تسلیم نمیشویم و تا نفر آخرین نفس و اسپین جنگ کوشش نماییم و قلعه را تصرف نماییم پس سردار روس مشغول مشورت و اورا مقبول داشته حکم فرستاد تا دو نفر صاحب منصب سویدی از ولایت لیونی آورند و بعد از ورود آنها شخص شد که سرباز سوید بهر جهت پانصد نفر بوده اند و دست و شصت و یک نفر از ایشان مقتول و صد و پنجاه و شش نفر از ایشان مجروح گشته اند و پستاد و دو نفر باقی و سالم ماندند و چون موافق خواست خود صاحب منصبان سوید عرضیه بخدمت شرف و از دهم نوشتند بدست ایشان اوند ایشان ناچار با چشم کریان دل لان قلعه را تسلیم کرده روانه شدند ازین فقره معلوم میشود که لشکر سوید چگونه لشکر بوده بعضی از مورخین نوشته اند که فتوحات پطر کبیر چندین کار معظم و بزرگی نبوده زیرا که دشمن بزوری نداشت این سخن صحیح است و قلعه لشکر سوید در آن اوقات مانند لشکر فرنگ صاحب قوف و استعداد بودند و در امور نظام کسر و قصوری نگذاشته بودند تا ایشان شرف و از دهم خود بقیه سرداری بود که در صحرای جنگ عدیل نظیر نداشت تا آن دولت سوید و ولی بود که آنچه از برای جنگ و پیکار ضرور و در کار است جمله لشکر سوید را حاضر و مهیا بود پطر کبیر طایفه روس که ابتدا هم تربیت گشته بودند و هرگز هم و قانون نظام مانده چنان تربیت داد که در مقابل چنین خصم قوی با پی شتاب در زدنند

و

و لشکر شرف شکست فاش داد علی الخصوص پس از شکست نرو کارهایی که پطر کبیر کرد هیچ پادشاهی نکرده است و در بدو سلطنت اول تمام دولت لشکر شکست و انزمام کرد دولت روسیت روی داد هیلاست طایفه روسیت با لمره تمام شود زیرا که هر چه سبب حرب و امتناع نظام که بر جمات تمام و مرور ایام جمع آورده و بجم بسته بودند در بین دو روز حمل از دست ایشان برفت پطر کبیر با آن گونه صدمه و خسارت چنان دانشمندی و استمادی بکار برد که در زمان آنکه جمعیت و استعدادی فراهم آورد که بهتر از اوضاع نخستین گشت از آن صدای که از شرف و از دهم با ایشان سیده بود اثری نماند مجلا بعد از فتح نوبتورک لشکر روسیت بشهر مستقر اجبت نمودند روز و دو لشکر پطر کبیر خود سوار گشته لشکر خود را پیشواز کرده مرشل شتره متوفرانیت التفات نموده و صورت اورا بسوید و از هر کس مرشل شتره متوف حسن خدمت دیده بود اطهار رضامندی مینمود پطر کبیر جمله را بفرخواست خدمت مناسب بخت خود نشان داده و مشمول عنایت فرموده بر مواجب مناسب مراتبشان بیفزود و با کمال احترام آنها را داخل شهر کرد و در هنگام ورود حکم فرمود که سید قهای دولت سوید را با بیدق کشتی جنگی که در جنگ دریا چلی پس بقصر لشکر دولت روس آمده بود پیش از ورود لشکر داخل شهر نمایند تا همه مردم از دیدن آنها خوشحال شوند و امیدوار گردند و چند نفر صالحات که در هنگام پورش از دشمن و گردان گریزان گشته بودند حکم کرد که آنها را در میان میلان شهر نگاه بدارند تا کسیکه سبب خدمات شایان صاحب منصب نشان گشته بودند در ملا عام بر روی ایشان توبه اندازند و ایشانرا بگویند سر زدن نمایند تا عبره للناظرین بر جمیع خلق معلوم شود که بی غیرتی در چه مرتبه باعث بدنامی بی عزتی گردید بعکس این غیرت و حمیت چگونه آدمی اسراف از میکند و پیش مردم محترم و محترم گردد همان روز اهل شهر ازین مرد با تمام بر کسانیکه خوب خدمت کرده در راه دولت رحمت کشیده بودند مانند پید و مادر و برادر هربانی و محبت میکردند و روز بعد از ورود لشکر بشهر مستقر پطر کبیر چند نفر مامور کرد که رفته در جزیره منور سوید خراب شده است معمور نمایند و اسم جزیره را از آنروز عوض کرده شولبورگ گذاشت یعنی شهر کلید و سبب این اسم است که جمیع ولایات اطراف بسته بر جزیره منور بود بعد از تصرف آن جزیره شرف و از دهم قدری از ریشخند خود دست کشید و دانست که روسیت را تصرف کردن پطر از زمین برداشتن بدان قرار که بنظر آسان می آید نخواهد بود بلکه دشمنی از همه بر زور تر خواهد شد

فصل دوازدهم در بیان چندین کارهای عظیم پطر کبیر و بنا کردن شهر پطر بورغ و تصرف شهر نروست در اوایل سنه ۱۱۱۵ هجری پطر کبیر در شهر مستقر بود و هر روز بکوشش او میر رسید که بنحایت بنوازا و اراضی نیستند و کشتیهای کارهای اورا بی مایه و خلاف امر خداد استسته اورا در حقیقه سر زدن علامت بنمایند و میگویند که قانون قدیم روسیه صد مرتبه از قوانین جدید و بهتر بود اگر پطر این مرحل را در یافت نگذرد پیش از وقت چاره نماید بالاخره مملکت روسیه خراب

خیون
آبدین کوبیند

کلید شهر
نویزید

و ویران خواهد شد با وجود این سخنان پیوده و نارضائی بخواب و کشتیانشان هر چه قرار و قانون پلور بود بجز را مردم یاد گرفته و
میل کرده اند که آنکندک عادت می نمودند از آنجا که ریشهای دراز و زخمت کشتا بله فراموش شده بود در زمان سابق
دولت تومان اگر کسی میداند که در عوض آن دو آنکشت از ریش او کم نمایند قبول نمیکرد و تخاشی می نمود تا در عهد پلور عادت
چنان شده بود که اگر کسی هزار تومان میدادند که ریش را تراشید قبول نمیکرد و همچنین در چیزهای دیگر مردم با آنکه
قدیم را فراموش کرده بودند و گمانیکند پلور بود و از نارضائی داشتند در ظاهر چنین مشتمه میکردند که نارضائی
ایشان از راه دلسوزی غیر خواهی دولت است و لکن باطناً غصه می خوردند و حسد می بردند که چرا اوضاع قدیم از دست رفت
و راه داخل بسته شد هر گاه پلور کیر اوضاع و قانون قدیم را از میان مردم بر بیداشت و بعد داخل بخواب و کشتیانشان
دست نیز دالبته از قانون جدید و نظام تازه پیش راضی و ممنون میگشتند چون پلور کیر سبب نوزد و
جست و گویی ایشانرا بهتر از همه دریافت کرده بود و لهذا مصمم شد که زحمت و قباحات قانون قدیم را ببرد و بناید بعد از
چند روز یکی از نوکران خود عروسی کرده جمیع بزرگان شهر مسعود خود همان طلب سید و قدغن فرمود که هر کس بعروسی بیاید
بیاید و قرار و قانون قدیم رفتار نماید در عهد قدیم قرار این بود که در ایام عروسی در خانه که عروس بود هرگز آتش روشن
نمیکردند در میان عوام چنان مشهور بود که هر گاه آتش در خانه عروس باشد دائم العمر از برای صاحب خانه بد میگردد و
بزرگان روسته در عهد قدیم شراب هرگز نمیزدند شراب ایشان عرق بسیار تند بود و در عهد پلور عرق خوردن از فراموش
کرده بودند پلور نیز حکم کرد که آتش نسوزانند و شراب مجلس نیارده بجلوس عرق بد بندگان آن جهت در آن چند روز
ایام عروسی عیش مردم تها شد و در جشن بزرگان سیاه گشت و روزگار بختنا مجلس بصورت هر کس که گشت و
شدت سر با مرتبه ایشان اذیت و آزار کرد که همه ناخوش شدند چند دفعه بخدمت پلور کیر آمدند التماس کردند که از سر
تقصیر آنها که شسته یا با تمام عروسی حکم فرمایند یا بسوزانند آتش ترک کردن عرق مثال بند پلور استند عای ایشانرا
قبول نخورده فرمود که از قرار و قانون پادشاهان قدیم شکایت نکنند و عادت قدیم خود را از دست ندهید من
نیخواهم که خلاف قانون مشهور و عادت قدیم جمهور در میان شما معمول گردد جهان قرار سابق برقرار نماید مردم چنانچه
بزرگ التماس چند نفر از و از واسطه کردند تا مسؤل ایشان مقبول فاده از جنگ سرد و عرق تند کثیف خلاص شدند
و قسم بر سر امیر طور خوردند که بعد از آن هرگز قدرت دولت او را نکنند و در کار بزرگان بخت گیری خورده بسینی را
موقوف نمایند پس پلور حکم فرمود که جمیع کتب معتبره فرنگ را بر بنان روسته ترجمه نمایند و چاپ رزند تا جمیع مردم بخوانند
و از عموم علوم بهره مند و نیز حکم شد که در شهر مسعود بیا راهنا ساختند و بجای بیاران ولایت
بپرداختند و قرار چنان شد که هر کس از زن مرد بسبب پیری یا فقر و فاقه قوت کار و گذران معاشش بداند داشته
باشد در عمارت مزبور سکنتی نموده کدانی کند و از جانب دولت و بگذران آنها را بدهند و اگر کاری از دستشان

بیاید از برای دولت معمولدند و در آن سال بر جمیع ولایات روسته نوشت که در کارخانه های دولتی آنچه بعمل آورده باشند
نمونه از هر قسم با چند نفر از کارگران همراه بزرگ کارخانه های مزبور در شهر مسعود حاضر باشند پلور کیر ملکیت بکار همه
رسید آنها که شایسته التفات بودند جمله را التفات کرد و گمانیکند در کار ایشان کسر و نقصان بود و تعلیم و تربیت و
و آنها را که بدون جهت معطل شده بودند بشغلی مأمور فرموده هر کس را دو بار و بجای خود روانه نمود و خود با چند نفر مشر
و رو نیز شریف برده حکم کرد که در حضور خود دو فروند کشتی بزرگ بسازند که هشتاد و نه توپ داشته باشند
دو کشتی بزرگ را از برای احتیاط همیشه حاضر داشته باشد و در وقت ضرورت از دولت عثمانیه تقویش نماید از
قراریکه در ولایت فلنگت دیده بود که اسباب آتاقی کشتی ساخته بودند که کشتی بسبب آن آلات نزدیک بود
ذرع از جای خود بلند میشد یعنی اگر چهار ذرع باب فرو میگرفت از قرار متعارف دو ذرع بلند میشد و دو ذرع در میان
آب میماند همان اسباب را برای این کشتی ساختند پلور کیر اسباب مزبور را بحجت دریای آرزو میخواست
چون در پاره جای برای مزبور ریکت زیاد و آب کم بود و عجز کشتی بزرگ از آنجا با احتیاط داشت و بحجت
اسباب مزبور بهیچوجه جای تقویش نمیماند و در هر جا مرد کشتی آسان میگشت لاجرم پلور چون از تدارک خود در مقابل
دولت عثمانیه خاطر جمع گشت مصمم شد که تدارک سرحد ولایت سوید انجام دهد لهذا از آنجا خمیر روانه شهر اولونیز
گشته که آتش فیما بین دریاچه لاو و کا و او کجا واقع است و در شهر مزبور قرار داد که چند فروند کشتی از هر قسم ساخته حاضر داشته
باشند که هنگام جنگ عدم استعداد آن دو دریاچه بایه ننگ نشود و آنچه در نظر دارد از پیش بر زمین حکم کرد که در شهر مزبور کار
خانه فلنگت سازی بنا کرد و خیال پلور این بود که در قریب ولایاتی که تصرف آنها را در نظر گرفته بود همه اسباب جنگ
حاضر و آماده داشته احتیاج نباشد که از شهر مسعود بیاید پیوسته سخن پلور این فرمایش او چنین بود که یکدقیقه
هنگامه جدال برابر کسالی می باشد زیرا ضرر که در بین جنگ با یکدقیقه غفلت از رسیدن باروت و تفنگ بدوئی
رومی میدهد مدت کسالی از عمده غرامت آن نمیتواند بر آید و اتفاق می افتد که آن دولت را تمام میکند و بنیاید
میرساند پس در معرکه جدال میاید که دقت را از کسالی بزرگتر شمرده غفلت از کار بجزد بجای چون منظور پلور بعمل آمد
مصمم گشت تا قلعه نیار که در نزدیکی دریاچه لاو و کا و در خانه نواد واقع است خود تصرف نماید قلعه مزبور به جهت منظور
پلور کیر واجب و ضرور بود زیرا که بسبب آن قلعه دریاچه لاو و کا و در خانه نواد بهر قسم مسلح و آماده آن در مقابل دشمن
قلعه مستحکم است و میرسد پس حکم فرمود که تدارک دیده شود تا آن ایام پلور کیر در میان لشکر منصب کیتانی و
میان فوج ابواجی مثل شیره متوقف جاداشت پلور کیر مأمور شد که با چند کشتی کوچک راههای دریاچه را بگیرد که
کشتیهای سوید خلال نکنند و مثل شیره متوقف از طرف خشک باطنیان تمام قلعه نیار تصرف نماید در هنگامی که
سردار روس از جانب خشکی جنگ میکرد و مشغول محاصره قلعه مزبور بود که باز که دو فروند کشتی سوید از برای تدارک

در بیان امتحان گرفتن پلور از کارگران کارخانه های دولتی

غرامت زیان تاوان

کستان سلطان فوج کوبند

بنای شهر پلورنخ و قلعه دیگر در جزیره کرونسلوت بدست پلر کیر

لشکر خویش سید پلر کیر پیش راه ایشان را گرفته جنگ مضبوطی با ایشان نمود و هر دو کشتی را اسیر کرد چون این خبر محضین
 انقلعه رسید چاره دیگر نیافتند تسلیم شدند و قلعه را با همه اوضاع بتصرف لشکر روس اندادند در مقابل این خدمت
 بزرگ او میرال کولون که بعد از جنرال فورجای او گرفته بود و سردار جمیع کشتی و لشکر دریائی دولت روسیه شده پلر
 کیر را صاحب نشان کرد و پلر کیر با کمال ضا و رغبت و نهایت تمکین و حرمت بقاری که در میان نظام مقرر بود در
 حضور جمیع لشکر نشان را برگردن خود او بخت و قاتیک پلر کیر از سمت ولایت لیونی استونی هر روز صد مرتبه بابت
 سوید میزد و شران و از همه هنوز مشغول جنگ و فتح کردن ممالک پولند بود او کوست پادشاه پولند بامر خراب شده
 بود از قریه کیش نو ششم ملت پولند او را بجهت ساکون بودنش دوست میداشتند و چنین میدانستند که با پلر کیر
 بهمدت کشته و اتفاق نموده میخواستند اما مثل طایفه روس بنده نماید و از ادبی طایفه از میان بردارد ازین سبب
 شرل دوازدهم را بیشتر از وی دوست میداشتند و ممنون بودند که او پادشاه مملکت پولند کرده او کوست از برای اطمینان
 مردم و آرام گرفتن ولایت مبتی هزار نفر با بقی لشکر روس که سابقا پلر کیر برای مدد نژاد و فرستاده بود در محض
 کرد و باز پس فرستاده تا مردم بخمال فاسد نینفکند و تخمینه که او کوست با پلر کیر در خصوص برداشتن آزادی از رعیت
 اتفاق کرده اند چون خبر محضی لشکر پلر کیر رسید تعجب کرد و حیرت نمود و بجناب محاسن فرمود که پادشاه پولند تعجب مردمانی
 بوده کدام دشمن است که از پیش او بگریزی او دست از برادر و ترا تعاقب نکند مبتی هزار لشکر من با حال او کوست را
 کجا داشته باعث ثبات و دوام سلطنت او در مملکت پولند کشته بود حال که لشکر امر محض کرده است پس از
 این چه خواهد کرد که در کل ممالک یکنفر و خواه نژاد اکنون یکنیم شده بعد ازین شرل دوازدهم ولایت پولند را تصرف
 خواهد کرد و سلطنت او کوست بالمره تمام خواهد شد اگر چه دشمن من قوی و پر زور میگرد و لیکن از آمدن این مبتی هزار
 نفر خوشحالم که بسیار در موقع افتاد و بجار ما خواهند آمد پس فرمود بقدریک قوت شرل بسبب شکیه پولند زیاد میکرد با
 همان قدر قوت او را از سمت دیگر کم نماید بعد از رو در این لشکر بنگر ساختن شهر پلر بونخ افتاد در نزدیکی قلعه یینا
 و قرب دریای فیلند در صحنه ای که هم کویرو بیابان بود بنای آن شهر را گذاشت تخت در جزیره که فیما بین دو خانه نوا
 واقع است قلعه ساخت و اکنون همان جزیره میان شهر پلر بونخ واقع است اولین سنگ قلعه بنا را پلر کیر در
 ساله بادست خود گذاشت طایفه سوید بتدبیر پلر کیر از راه جمل عدم شور و خروش استهزا میکردند و می گفتند
 که در چنین جا قلعه ساختن کار بیصرف و عمل لغو است معلوم است که عقل او معیوب کشته زیرا که آدم عاقل
 هرگز چنین کاری نکند ولی غافل ازینکه مرد و هوشتیار هیچ وجه در عمل خود خطا نیکند و تا غایت کار برانیدند با انجام آن
 مجمل سبب این بود که سوید بسیار اول بنای شهر پلر بونخ بسبب مانع نشد بلکه خوشحال بود که پلر کیر چنین کار با شغول
 کشته مزاجم ایشان نشود پلر کیر خیالات طایفه سوید را در حق خود فهمیده و عظمت ایشان را سبب صلحت شاه

کویرو
صوایلی
آب طوط

منقول

بنای شهر پلر بونخ و قلعه کرونسلوت بدست پلر کیر

متصور یافت و وسیله وسعت وقت فرصت کار خود داشت تا برین شب روز با تمام نفعه تسبیح و انجام آن
 حصن حصین پرداخت و منظر خود را بقدر مقدور پیش برد و در مدت یکسال قلعه را با تمام رسانید و قلعه دیگر نیز در جزیره
 کرونسلوت که اکنون در پیش شهر پلر بونخ واقع است بنا نهاد که از قلعه مزبور به با مبیت عاده توپ پنجاه فروز کشتی
 جنگی را بظلمت ممکن بود و از اطراف جزیره مزبور بنای تعمیر بیوتات گذاشت و در مدت پنج ماه ترکیب شهر را ترتیب داد
 شهری که در مدت پنج ماه ساخته شود معلوم است که چگونه شهر خواهد شد در میان همه بیوتات دو خانه خوب ساخته بود
 مابقی چون خانهای باقی بود با اینهمه باز انجام این امر محکم با مانند پلر کیر پادشاهی میخواست که در عموم کار با غرضی متین
 و رای مستقیم داشته باشد زیرا که ستان زمین پلر بونخ را منظم و مستحکم نمودن کار یکدیگ ولت بزرگ بود در بدو تعمیر شهر
 حکم کرد که جمیع عمده را از شهر مستور و کازان او کرانی و حاجی ترخان آوردند و زمین شهر پلر بونخ را تا دوزخ کنند و با خاک
 سنگ ریخته کردند و از روی آن بیوتات آتش را ساختند و اکثری از عملیات از جهت سردی هوا و ناخوشیها
 کونا کون تلف می گشتند پلر کیر با آنهم زحمت و عسرت است بر نداشتن شب روز غیرت خود را زیاد می نمود که با کرده
 خود را با تنها رساند تا مدت شاه شهر پلر بونخ در جمیع اروپ مشهور شد و در آنست و اقوام مذکور که دولت روسیه
 در کنار دریای فیلند شهر بزرگی ساخته است تا آن ایام تجارت دول خارجی جرات نمیکردند که با ولایت روسیه بنای تجارت
 گذارند زیرا که ضرورت نبود مدت شش ماه راه رفته تا بارشنا بخل برودند و از آنجا نیز مدت دو ماه مسافت را طی کنند
 تا مقبور برسند و معامله نمایند حاصل نجات راه و دوری شان از رفتار روسیه با تجارت خارجی مانع شده بود
 که نه بضایع دول خارجی بر وسیله بیرفت و نه متاع روسیه بجا راج بعد از بنای شهر پلر بونخ سخت کیت کشتی تجاری از
 فلنک آمد پلر چنان محبت و مطلق بر ابل آن کشتی کرد که همه تعجب کردند بزرگ کشتی دانسان او بر جمیع عمده
 کشتی نظام محبت فرمود تا اینکه میان اروپ قنار دولت روسیه مشهور گشته غمناکات نمایند و بشهر پلر بونخ
 تردد آید و شد کنند فلنکیها هر چه متاع آورده بودند بقیمت کران فروخته چند نفر از ایشان روانه شهر مسقوشده در آنجا
 خرید کرده دوباره مراجعت نمودند تجارت مسقوش چون خبردار شدند که کشتی خارج ولایت روس بشهر پلر بونخ آمده شد
 و از جانب خود عاقلان تقییسین کردند که در شهر مزبور همیشه اقامت کنند و معامله نمایند در اندک مدت چنان
 شد که هر روز سه چهار فروز کشتی پلر بونخ آمده خرید و فروخت میکرد و مراجعت مینمود اینگونه تجارت باعث آباد
 شدن شهر پلر بونخ گشت و از هر طرف تجارت ممالک روس با آنهم جمع شده خانه و عمارت از برای خود ساختند و
 با کوی و عیال ساکن آن شهر شدند ابالی سوید چون اوضاع شهر پلر بونخ را مشاهده کردند متنبه گشته دانستند که در اول
 کار محفلت و عدم محافظت ایشان از برای این شهر خطا بزرگ گشته و نخورده است که پلر در باب تعمیر آن شهر مینمودند
 در حقیقت سخاوت و بلاغت محض بوده و ملامت ایشان موجب غرامت و باعث خرابی دولت ایشان گشته است

حصن
قلعه

بدو
آغاز

استند جمع سان
نبار کونیند
اقوام جمع خود
دین ا
کیند

بیان
مراوده تجارت
خارج بجان
رویت

غرمت
زبان

تخریب
ویران کردن

پس از شاوره و نذر بسیار بمقام توفیق و تخریب آن شهر در آمدند و کروینور نام سر زمینک را با لشکر زیاد و ما مور و روانه شهر پطر
بورج کردند که رفته آتخارا خراب نماید پطر کبیر خود با پشت فوج بعزم دفع ایشان روانه شد و در قرب رودخانه سیسترا
ملاقاتی فریق و تقارب قوتین واقع گشته پطر کبیر شکست درست با ایشان داده شهر را خلاص نمود پس ملاحظه اوضاع
شهر کرده دید که بعد ازین اینگونه جنگها بسیار خواهد شد و برای محافظت شهر پطر بورج لشکر بسیار ضرور خواهد گشت و دشمن
با این زدوی است نخواهد کشید پس بشهر او لونی رفت و بساختر چند کشتی حکم فرمود که همیشه گشتیها در شهر پطر بورج حاضر
شده آنجا را حفظ نمایند در جنگا میک پطر در شهر او لونی مشغول کشتی سازی بود در آن بین نامه از پادشاه پولند رسید
مضمون کتابت استمد عای امداد و اعانت بود پطر کبیر سوخته جانب داری دوستی پادشاه پولند را جوید و خواهشمند
بود و از هر جهت مصلحت خود میداشت علاوه بر این شزل ده از دهم در ولایت پولک هر قدر معتدل میشد صلاح پطر بود
که با طمیان امور خود را مستحکم و مضبوط نماید و بقیه داشت که شزل ده از دهم همان روز که از کار پولند فراغت حاصل
نماید بی تاخیر و درنگ بعزم جنگ روانه خواهد شد همه اینها را در نظر داشته دوباره حکم کرد که دوازده هزار نفر
لشکر بعزم امداد پادشاه پولند روانه شوند و مبلغ کیصد و بیست هزار تومان وجه نقد فرستاد که در حکام ضرورت بجای
برود حکیم والتر میکوید که هرگاه پطر کبیر جسیح این کار با هزار سال قبل ازین کرده بود و مورخین آنوقت تاریخ او را
نوشته بودند من حکایت میدنم و افسانه می پنداشتم و هرگز قبول نمیکردم زیرا آنچه در قبیل مدت پطر کبیر در ولایت
رویت کرده در قوه هر سچک از ملوک نبود ملاحظه فرمایید که چه قدر جزئی و مخارج آن ممالک بچه حد زیاد بود
و معلوم بود که بجهت عدم فراست اهل آن مملکت روز بروز بدان دولت چه قدر خسارت میرسد با وجود آن
اوضاع پطر کبیر با حسن تدبیر چگونه امور ولایت را محکم و منسق نمود و دیاری از بابت مالیات از رعیت زیاد گرفت
و در هر یکی از مواجب لشکر باقی نگذاشت مگر اینکه ماه بماه مقرر می نمود بر سانسید و خراجات کارخانه و مکتب خانسارا
با تمام از جانب دولت بداد و هر روز کشتیهای جنگی را زیاد میکرد و مخارج هر کشتی ضرور بتفصیل نیست علاوه
بر اینها در شش جای ولایت روسیه قلعه متدنی و حصین ساخت که قلم از تحریر و توصیف آنها قاصد است و عقل از
ساب مخارج آنها عاجز که با آن پریشانی اوضاع و عدم ملاحظه خراجات آنها را از کجا آورد و شهر پطر بورج را در چنان
صحرائی خالی از همه چیز چگونه آباد کرد و آن اوضاع را چه طور فراهم آورد و شهر معتبری بنا نهاد بعد از همه اینها اینقدر در خزانه
پول داشت که بسنکام ضرورت میتوانست که بدوستان خود امداد نماید همان سال که پطر کبیر صد و بیست هزار
تومان پول با و کوست پادشاه پولند را کورنیل بروین نام سیاح فلکی که در روسیه سیاحت میکرد در کتاب خود
نوشته است که روزی از پطر کبیر پرسیدم که چگونه از غلبه بر این خراجات بیرون می آید و ظلم بر رعیت نمی کنید
فرمودند من یکدزم مال دولت را مردم بخورند و این باعث قوام و دوام دولت من بوده است نوشته است که اند

حکومت
نام دولت
تاریخ ثبت

مقرری
مواجب

زبان ایشان شنیدم که بعد از همه خراجات که کرده بود باز نزدیک بششصد هزار تومان وجه نقد داشت پطر کبیر در او تو
اینقدر توقف کرد که یکت فروزند کشتی بزرگ و شش فروزند کشتی کوچک تمام کرده دوباره پطر بورج روانه شد و کشتیها را
همراه خود بیاورد پس بدریای فنلند رسید خود با معیار علم هند ملاحظه کرده حکم فرمود که قلعه دیگر در میان دریای نزدیک
جزیره کرونس لوت ساخته شود که بالمره از شرارت دشمن خلاص بماند چون بسبب امورات دیگر وجود پطر در شهر مستقر
ضرور شده بود پس از زیاد بر آن در شهر پطر بورج توانست توقف کند ترکیب قلعه مزبور را بدست خود از چوب تکیب
داده قدغن فرمود که بدن قرار قلعه را بسازند و اختلاف نکنند پس روانه مستقر شده بعضی در حکم فرستاد که هر قدر کشتی
در روی رودخانه ورود نیز فرموده بود بسازند سعی کرده تمام نمایند که از برای بهار حاضر باشد و ایام زمستان که در شهر مستقر
بود شب و روز مشغول انضباط امور دولتی شده حساب محکم چند نفر از رعیت هر ولایت احضار کردند تا از معاملات
حکام و عدالت و ظلم ایشان تحقیق و استفسار کنند پس بتلانی ملاحظه چارین سیاست فرمود و پادشاه سلطت و رفقا
نیک حکام عادل التفات و عنایت فرمود و در همانی استمان که پطر کبیر مراقبت احوال عایا وزیر در استمان مشغول
یکتفرایمچی از دولت عثمانیه مامور شد که بخدمت پطر کبیر برسد عرض و تحقیق نمود که از چه سبب اینقدر تدارک زیاد
نزدیکی قره و نیکرمی بسید پطر در جواب فرمود از برای آنکه سلطان بفرمده که من هم مانند او سلطان حکمران لایت خود
هستم و هر چه خواسته باشم که در ممالک خود معمول بدارم قادر و مختارم که سلطان و من از من چنانچه تو میرسی برسد
من نیز می توانم بطوریکه ترا جواب میدهم جواب در باید هم المی دوم بعد از خفت و خجالت بسیار جواب دیگری نداشته
مراجعت نمود چون فصل بهار آمد و هنگام کار رسید پطر بدون تا مل و اند پطر بورج شد و قلعه که حکم کرده بود بسازند
که با کمال متانت و حصانت تمام کرده اند پس تو چنانچه و قورخانه و سایر مصارف انقلعه را مهیا کرده بود از م تدارک
شهر پطر بورج را با الحکایت انجام داد و در آن اوقات محتمل گشت که تمام خسارت شهر نزد او از دولت سوید کشد پس
بسر کردگان لشکر بری و بحری خود حکم کرد که جمیع لشکر نظام و کشتیهای جنگی را حاضر نمودند و همه تدارک لشکر و سامان
حشر را حسب المقرر بدیند و از سمت صحرا و دریا بعزم دفع دشمن روانه شدند چون اعیان دولت سوید از عزم پطر کبیر
اطلاع یافتند هر چه در قوه داشتند از تدارک و استعداد بقرب دریا چینی پوس جمع کردند و از سمت خشکی نیز
آنچه در طرف ممالک خود جمعیت و سپاه داشتند با تمام حاضر و مهیا ساخته همت گماشتند که شهر نزد او را از دست
نهند لاجرم جنگ نخستین نمایان فرمودند و در دریای چینی پوس اتفاق افتاد با لآخره نصرت و فتح بششکر و سید و پاد و
شکست سپاه سوید رخ نموده غلبت مقهور از مقابل خصم فرار کردند و در آنجنگ از سوید بسیار کفر و کشتی خلاص شده بود و
نوپ بتصرف دولت روسیه درآمد بعد از آنکه از جانب دریا چینی شورش نماذ لشکر روس از سمت خشکی دوریا
شهر نزد او را محاصره کردند در آن اوقات خبر پطر کبیر رسید که در استونی در شهر در پست نیز سه چهار هزار سپاه سوید

حصار
جمعی از عایا
بجنور پطر
کبیر
قره و نیکرمی
دریای سیاه

کثیر
بسیار
پیکار
جنگ

در زیر حکم جنرال سینیک بستند بطوریکه پس از فکر کثیر توشش کرد که بساد او قاتی که خود مشغول محاصره است یک دفعه غافل و
تخریب آن سه چهارم از لشکر سوید برسد و در راه و غفل و اغتشاش رسانند با اینکه از آن سمت بر سر لپور بونج با ولایا
دیگر روسیه رفته بود آنجا را متشوش گشتند لذا چند فوج را حکم کرد که بتجیل روانه شده اطراف شهر در پت را محاصره نمایند و
نگذارند که لشکر سوید از آنجا حرکت کنند و اگر ممکن باشد شهر مزبور را نیز تصرف نمایند سر کرده سپاه سوید که در شهر
در پت بود از عزم لپور کبیر آگاه گشته حکم فرستاد که از اطراف آنجا لشکر است بشهر در پت حمله آیند لپور کبیر نیز بعد از آگاهی
از احکام سپهسالار سوید صلاح کار خویش را درین دانست که خود غایب آن یار و متوجه آن پیکار نشود لکن از احکام و دستور
العمل شهرنرو را با محاصرین آنجا الفکر کرده بسرعت تمام روانه شد چون لشکر در پت رسید لپور کبیر قرار داد که دو
فوج پیاده و یک فوج سواره لباس لشکر سوید پوشیده از راه دیگر وارد در پت شوند و بمحض ورود بالشکر روس بنای
محاربه کنند از فوج مزبوره از قرار احکام لپور رفتار نمودند چون شروع بجنگ شد لپور کبیر بنای کر بخشن گذاشت سر کرده
سوید چنان فهمید که فی الحقیقه مدد از اطراف رسیده و سپاه سوید است که بالشکر روس شکست داده فی الفور در
قلعه بکشد و حکم نمود که جمیع لشکر بیرون فتنه سپاه روسیه را بالمره تمام نمایند چون لپور دید که تدبیر خود تاثیر بخشید و
منظور بعمل آمد حکم فرمود که جمله لشکر بکجا جمع شدند و یک دفعه بدشمن حمله نمودند و چنان شکست فاحش بالشکر سوید
دادند که کجیف از ایشان خلاص نیافت و شهر در پت نیز تصرف لپور کبیر در آمد بعد از تصرف شهر مزبور زیاده از یکروز
در آنجا معطل نشده دوباره بشهرنرو مراجعت نمود و محض ورود بنای محاربه گذاشت و خود شمشیر کشید و در شهرنرو
اول شهرنرو را محاصره نمود و بکلیت تصرف در آورد چون مغز اول از برای لشکر روس در شهرنرو بسیار بکند گشته بود چنانچه
مطالی نمایند لکن همان ساعت که شهر را تصرف میکردند مصالحت بنای تاخت و بیجا بی گذاشت لپور کبیر هر چه حکم کرد
که از بیجا بی دست بردارند چاره نشد آخر خود دست بشیر میان مصالحت رفته دو سه نفر مصالحت را خود
قبض رسانید تا اینکه لشکر یان را م گرفتند چون لپور با لشکر رسید جمیع بزرگان آنجا جمع شده بودند شمشیر خود را که خون
آلود بود با بتان نشان داده فرمود تصور نکند که این با خون ولاد و عیال شما سرسرخ شده بلکه با خون مصالحت
خود که در میان شهر بیجا بی میکردند این شمشیر را خون آلود کردم آن ساعت که تسلیم شوید و اطاعت نمائید دشمنی و
خصومت تمام کرد و شما با جمله بمنزله عیال من محسوب بشوید و همه را مانند برادر هم بابی خواهم کردم پس بعد باید
تمامی خسارت و عوض مرارت شمارا بنام جمیع مردم شهر ازین سخنان خوشحال شدند و امپراطور را دعا و ستایش نمودند
و جمله تسلیم گشتند و اطاعت پیش گرفتند و او را تمکین کردند و نایره جلان قتل خاموش شد و لپور کبیر مراقبت و
تنظیم شهر مشغول گشت درین بین خبر از پولند رسید که آنچه لپور کبیر از برای او کوست مدد فرستاده بود بصرف
شده شتران و از هم جمع پولند را تصرف کرده است و کجیف سرسنگ از ظایفه سویدز جانب خود پادشاه پولند

نایره

نایره سه قسمت طایفه پولن تیر با و اطاعت کرده اند و پادشاه پولند با بقیه لشکر و سبب سرد روسیه آمده بود لپور
کبیر بعد از شنیدن این خبر نزد اجزای آن مجلس و اعیان آن مجلس سو کند یاد کرد و عهد نمود که تا جان ارد از او کورت
دست نکشید با و مدد و اعانت نماید و اگر ممکن بشود او را دوباره صاحب سلطنت پولند سازد در مزاج لپور کبیر هرگز
بی حقوقی و بیصفتی متصور نبود و ممکن نیست که دوست خود را فراموش نماید و اگر کسی وعده میکرد ابد ابوعده خود
تخلیف نمیکرد ازین سبب نوکرهای خود نیز خاطر جمع بودند و میدانستند که خدمت ایشان هرگز فراموش نخواهد شد
و جان خود را در راه او فدا و ضایع نمیکردند

فصل سیزدهم در بیان احوالات لپور و مرتبه رسیدن مانزیکوف و باز آمدن فرستادن لپور
پادشاه پولند و رسیدن کشتیهای شتر لپور بونج و باز خلاص یافتن شهر مزبور و تفصیل تصرف
شهر میستواست

در فصل دیگر اسم مانزیکوف آورده تفصیل احوال او را ملاحظه کنی و می بینی که او از کوچکی با هم خانه سازگار
اوراد داخل سرای پادشاهی کرده بودند چون استعداد و قابلیت او ذاتی بود و فهم و ادراک او جلی لکن از کودکی
در آداب علوم همت کماشت و در ایام خانه شاکردی چند زبان یاد گرفت حسب حکم لپور کبیر چند نفر معلم در
سرای پادشاهی درس میدادند و نوکران مقرب امپراطور تربیت مینمودند از قمار مانزیکوف چنان اخصی بودند
که بفقیری او وقت نگذرد از همه بیشتر تعلیم او میرد خستند همیشه در نزد لپور کبیر تفریح او میکردند تا اینکه لپور
دوباره او را به تعافت آوردند و لپور او را در سلک پیشخدمتان تنظیم نمود و او قاتی که پیش خدمت بود لپور کبیر را چنان
از خود راضی کرد که در قلیل مدت بزرگ جمیع علم خلوتش فرمود و حسب حکم شب در روز مشغول تحصیل بود تا اینکه
بر در ایام پایه کمال و چیره بینی او لپور کبیر شخص شده علاوه بر منصبی که داشت در میان لشکر نیز صاحب منصب شد
و در سفر و حضر بخدمت لپور مشغول بود و هر جا شجاعت و صداقت از او ظاهر شده تا منصب جنرال و لقب
شاهزادگی بر او فراز گشت لپور کبیر هیچ وقت بنجابت کسی نگاه نمیکرد از نوکر خدمت میخواست نه هم بی مستی و
نجابت بیجا چند نفر از معتبرین روسیه از رسیدن مانزیکوف بلبت شاهزادگی باطناً متعجب شده عرض کردند
که هرگاه شما چنین کاری کنید بعد ازین نجابت تمام میشود لپور در جواب ایشان فرمود که اجداد شما چگونه نجیب
شدند عرض کردند که با خدمت و کارهای بزرگ نجابت رسیدند لپور گفت مانزیکوف نیز با خدمات و جان شایسته
خود بر تبه شاهزادگی رسید لاجرم با اینکه سخنان مردم گوش نداده است و مرتبه مانزیکوف را روز بروز زیاد کرد
و حکومت شهرهایی که بتازگی تصرف کرده بود بعهده او داد که از کرد و شهر لپور بونج را نیز بدست او سپرد که متوجه شده

اجداد
نیکان

اسواق
جسج سوق
بازار

آباد نماید از تکوف بسی و انتظام تمام و جد و جد آبادی شهر را بجائی رسانید که بطبرکبیر در صحن مراجعت شهر را شناخت و
 چنین تصور کرد که شد و یک است از آنجا عمارت خوب و خانهای مرغوب اسواق تازه و دکاکین بیرون از حصه و نظاره
 و قورخانه مضبوط و کاغذهای بزرگ ساخته بودند بطبرکبیر سفر نیز التفات بسیار باین تکوف فرمود و چند روز در آنجا
 توقف کرده پس روانه اولونیز شد تا کشتیاییک سال گذشته بساختن آنها فرمایش کرده بود آنها را بعد از اتمام
 بمراد خود بیاورد و در شهر فرود حکم کرد که شش هزار نفر مصالحات و شش هزار سواره ابو الجحج جبار ال پتن
 کشته روانه بولند شوند و در خدمت او کوست پادشاه بولند بوده آنچه ایشان فرمایش فرمایند اطاعت نمایند و
 خود چند وقتی در شهر اولونیز توقف کرده باقی مانده کشتیای اتمام نمود و همراه خود برداشته بطبرکبیر مراجعت نمود
 چند روز در شهر فرود توقف کرد و لازم حکام را باینجا تکوف داد و با چند نفر نوکر معتبر خود روانه اولونیز شد که برگاه دو
 فروند کشتی بسیار بزرگ بشتاد عراد و توپ تمام شده باشد آنها را داخل دریا نموده مراجعت نماید در شکامی
 بطبرکبیر در اولونیز بود خبر رسید که پادشاه بولند از بنای جنگ کذاشته و لشکر روس نیز کذاشته ای را در فرستاده بود بولند
 رسیده بطبرکبیر خواست که خود ملاحظه کرده باشد که چگونه لشکر سوید همیشه بشکر خود و بولند فایز غالب می بیند پس حکم
 فرمود که پانزده هزار لشکر سیاده و سواره جمع شده در رکاب خود روانه شوند چون حساب حکم بطبرکبیر لشکر حاضر کشته پس
 کبیر بولایات لیتانی که اول خاک بولند بود روانه شد در عرض راه خبر از بطبرکبیر رسید که بیت و دو فروند کشتی جنگی با پنجا
 و چهار عراد و توپ و شش فروند کشتی سی عراد و شش فروند کشتی دیگر هر کدام ده دوازده عراد و توپ دارند
 از جانب دولت سوید بقصد خراب کردن شهر بطبرکبیر مامور شده در کبیر سخن شهر اقامت کرده اند بطبرکبیر از این خبر
 پریشان و متوحش شد ولی چون از راه احتیاط دارک شهر بطبرکبیر را مضبوط و مستحکم کرده بودند اتشوش چندان نخورده
 میدانست که از لشکر لیتانی بشهر فرود نخواهد رسید بطبرکبیر بعد از رسیدن جبار شهر بطبرکبیر چند نفر چارپا روانه آنجا
 نمود که هر روز از چگونگی احوالات شهر بخدمت او خبر بیاورند و او را از کیفیت آگاه نمایند و بطلب را با حصی بر روز
 داده باز روانه شد چون بطبرکبیر منتری شرویلنا رسید چارپا مراجعت نمودند و خبر آوردند که کشتیای سوید همچو
 نتوانستند آسبی بشهر بطبرکبیر رسانند و سه دفعه بجزم تنبیر شهر فرسش برده و زور آوردند ولی در هر سه دفعه شکست
 خورده برگشته بودند بطبرکبیر از این خبر زیاده از حد خوشحال شده در پیش خود مصمم گشت و در دل خویش محرم کرد که بملک لیتانی
 سفر کاری نماید و تدبیری بجاری که بولند و لایب لیونی را تنبیر نماید از برای پیش رفتن این خیال ضرور بود که مملکت قوراند
 که در میان لایب لیونی و لیونی واقع است تصرف نماید از سمتی شهر در پت را تصرف کرده و از طرف دیگر نیز شهر
 ریکارا تصرف کرده باشد تا جمیع ولایات لیونی را بر زیر اطاعت خود بیاورد و شهر بطبرکبیر را بهر جهت از شرارت
 دشمن خلاص نماید پس از شرویلنا حکم بر شل شده متوف فرمود که با چند فرج بولایت قوراند روانه شود و محاکم شهر

جبار نخ

میتورا که پای تخت قوراند باشد محاصره نماید بر شل شده متوف حساب حکم بطبرکبیر روانه کشته داخل خاک قوراند شد
 خواست که یکدفعه بشهر میتورا رود جبار ال لونیوب کی یکی از سرداران معتبر شل دوازدهم بود و از جانب دولت خود
 مأمور محافظت ولایات قوراند بود از رود شل متوف اطلاع یافته او نیز بالشکر خود روانه شد این دوسر در اول
 خاک قوراند در صحرائی که برزما در مشورت مقابل دو لشکر با یکدیگر اتفاق گشته از هر طرف بجاریه و مقاتله پرداختند
 با اینکه سپاه روسیه از ایشان زیاد بودند لونیوب بتدبیر نظام و تدبیر کردگی لشکر خود را چنان حرکت داد که در ساعت
 طول کشید تا بالشکر روس شکست داد و جمیع توپخانه ایشان بتصرف لشکر سوید درآمد شل متوف چار دوازده
 خود را دوباره بجاک لیتانی کشید چون این خبر بطبرکبیر رسید فی الفور باقیه سپاه روانه کشته وارد شهر میتورا شد و بعد از
 سه چهار روز محاصره و جنگ طرفین گرفتار شد و لشکر شهر فرور را تصرف نموده تلافی شده متوف را از لشکر سوید در آورد
 نوشته اند که لشکر روس که همیشه بیجا بی عادت داشتند و چنین فیهیه بودند که هر شهری که با قهر و غلبه بجزای تصرف
 می آوردند جمیع مال و ضیاع آن شهر مال اینا میکردند بهمانا بطبرکبیر بعد از جنگ نروا ایشان را چنان تربیت داده بود
 که روزی در شهر نروا از لشکر روس بیچگونه سیمانی سرزدیج و بهر متعرض احوال اهل شهر نشند وقتیکه داخل آن گشتند
 قراولها دیدند که در عمارت پادشاهی پاره اسباب بر جا و با بجا نیست لهذا قراول عمارت را قبول نکردند تا اینکه چند
 نفر صاحب منصب سویده اقرار کردند که از اول اوضاع و اسباب عمارت اینگونه بود بعد از جنگ کسی بر آنجا دست
 نزده است چون تقریر ایشان سموع بطبرکبیر شد قراولان حکم کرد که در سر خدمت خود باشند و از آنجا که خاطر جمع
 شوند که از آنها بازخواست نخواهد شد پس ایشان قراول انجام داد قبول کردند بطبرکبیر با اینکه درین سفر بخرق و نظیر خرابی ضرر
 ندید باز در رو سیه طایفه کشیش و فرقه نجاری که همواره بفقیر دولت و کسرت نظر ایشان را ممول بود بعد از تمام شدن
 اندام ممام دولت و نظام ملت در آمد مملکت روسیه را آشوب نمودند و مردم را چنان شتبه کردند که در زمان
 لشکر روس با لمره شکست خورده و تمام کشته است و این دروغ و تبلیغ ایشان باعث شده بود که مردم بعض مملکت
 روسیه سر از رقبه انقیاد و اطاعت باز نهاده بای باغیگری کذاشته شدند بطبرکبیر پس از شنیدن این اخبار از خاک قوراند بجهت
 جانوشته این غایب را رفع نمود و در شهر میتورا چند روز ماند و بجهت محافظت و حراست شهر فرور را از لشکر و اوضاع
 کذاشته دوباره روانه خاک لیتانی شد این عقداش جنونی که در روسیه اتفاق افتاده بود باعث شد که بطبرکبیر
 نتوانست جمیع ولایات لیونی را درین سفر تصرف نماید لاجرم چند روز دیگر در خاک لیتانی توقف فرمود پس مصمم شد
 که دفعه دیگر پادشاه بولند ملاقات کند لهذا از خاک لیتانی روانه گشته داخل مملکت بولند شد و در شهر توکوزین
 او کوست پادشاه بولند را ملاقات کرده قاعده دوستی و تعارف در باره او بعمل آورد و لانه دلاری با او بداد
 و چند عدد از سید قنای لشکر سوید می تعارف کرد و او را همراه خود برداشته دوباره بولایت لیتانی مراجعت نمود

سموع
کوشند
عقداش
آشوب
اندکم
خراب کردن

و مدت یکماه در شهر کرد و نوک پای تخت ولایت لیستانی باشد همراه پادشاه پولند توقف کرده مسواره نصیحت و صحبت با او نمود که مبادا بحرف مردم کوشش داده باشی مصلحتی که بگذارد و نیز عهد و میثاق و تعهدات زیاد با او نمود که تا جان دارم در دوستی تو ثابت و برقرار خواهم شد اگر هیچ نفر صالحات داشته باشم سه نفر در راه تو خواهم گذاشت و اگر ده تومان نتواند داشته باشم پنج تومان از راه تو صرف خواهم نمود از برای انکه راستی قول و صدق و عدل بطریقه کس معلوم و مشخص کرده باشد چهار روز بجزکت و نهضت او مانده آنچه لشکر داشت نصف آنرا از برای پادشاه پولند گذاشت و پس چنانچه خواهی در پیش خود موجود بود و قیمت فرمودی با او گذار کرده روانه شهر مسقوشد که امور مملکت خود مضبوط نماید

فصل چهارم در بیان تخیر نمودن شرک و از دهم ولایات پولند را دست کشیدن او کوست از پادشاهی پولند و اطاعت وی بشکر اسپرون و جنرال پانگول ایلیچی بطرا بدست شکر کشتن شرک ایلیچی مزبور را

بعد از ورود بطریق کبیر مشهر مسقوچندی گذشت که خبر از پولند رسید که او کوست در شهر کرد و نو خود داری نتوان فرار را برقرار اختیار نموده با چهار پنج فوج روس و ساکس که در اطاعت خود داشت بسمت ولایت ساکس که ریخته است بعد از رسیدن این خبر بطریق زیاد از روز در شهر مسقو توقف نمود و روز و رات پولند شد چون بخاک لیستانی رسید یکم جمع شهر با تصرف دولت سپید آمد و بقیه لشکر روس حیران سرگردان باین طرف و آنطرف میگردیدند و میخواهند که بوسیله خود را خلاص نمایند خبر روز و بطریق کبیر از برای ایشان مایه ایستادگی شد و هر چه در اطراف لشکر بود یکجا جمع شدند و بالشکر که بازگی مسراه بطرا آمد بودند اتفاق کرده بقدر مقدور قوت و مکنت بهم رسانیدند در آن هنگام جنرال شولبورگ که یکی از سرداران معتبر پولند بود و مدت مدیدی با دولت عثمانیه مشغول جنگ و محاربه بوده پیوسته فتح و نصرت کرده بود و اسم در سم او در جمیع ولایات پولند مشهور بود و طلوع کرده خدمت او کوست آمد و او را اینها و القانمود که بی غیرتی و سنگت را بر خود قبول کنی و از مقاتله و جنگ دشمن دست کنی و سلطنت و پادشاهی خود را ترک کنی که در معرکه کارزار کشته شدن هزار بار بهتر است از اینکه با سلکونه نکند عازم زنده بماند او کوست از نظر سخنان شولبورگ خجالت کشید و با سپاهیکه همراه داشت دوباره بخاک پولند مراجعت کرد و لشکر که شولبورگ جمع کرده بود در همه جهت دوازده هزار ساکسون و شش هزار روس بود که حسب حکم بطریق کبیر از او کوست پادشاه پولند دست نکشیدند و مقرر شد که او بود و چون این خبر بطریق رسید و نیز خوشحال شدند آنست که شولبورگ را جمیع اهل پولند دوست میدارند

و لشکر سوید هم آنقدر زیاد نبودند که از عهد ایشان تمدن ممکن نباشد خرابی امر شرک بسبب شکست بود اگر چه شکست میده شکست میداد جمیع اهل پولند دوباره بطرف او کوست می گشتند و لشکر شرک در یکروز تمام میشد شرک و از دهم هزار نفر جمع کرده بدست جنرال نچلید سپرد که فوراً روانه شده در هر جا که بلشکر دشمن برسد فرصت نماند جهالت کند یا بالمره تمام شود یا اینکه خصم را چنین شکست بدهد که احتیاج بجنگ دوم نباشد و نچلید موافق فرمایش شرک همان شب روانه شد و دشمن را در هیچ جا پیدا نکرد و تا بسره صی سید که در آنجا مملکت ساکس پولند از هم جدا میشوند و لشکر او کوست در آنجا جمع گشته بودند و نچلید اختلاف حکم شرک انکرده بعضی در و دیبای محاربه گذاشت و مدت دو شب تا روز جنگ کردند لشکر او کوست بدست چنان شکست خورد که قابل تحریر نیست از هیچجهت هزار نفر سرفوج روس باقی ماند و آنها هم جمله زخمی و پریشان بطوریکه هیچگونه کاری از آنها بعمل نمی آمد و هر چه از ضایع حرب و آلات جنگ داشتند با تمام تصرف لشکر سوید آمد و قتیکه این خبر بطریق رسید دانست که زیاد بر آن توقف لشکر در خاک لیستانی مصلحت نیست زیرا که جمیع اطراف ولایات تصرف سوید میا آمد و بود و لکن نتوانست که دست خود را بالمره دست خالی گذاشته مراجعت نماید لکن جنرال مانزیکوف را که بطریق درین سفر همراه خود آورده بود مأمور کرد که با نصف لشکر نزد پادشاه پولند روانه شوند که هما ممکن و را امداد نماید و بقیه لشکر را روانه ممالک کبیری کرد و خویش با چند نفر نوکران محرم خود اول بشهر و سپس بطریق بفرست که امر آنجا با را مضبوط کرده باشد بعد از آنکه چند روز در شهر و اطراف بفرست که در امور تصفیات را موافق خواست خود درست و مضبوط نمود مصمم شد که در اوقاتیکه شرک مشغول او کوست میباشد و او از سلطنت معزول کرده دیگری را بجای او بنشیناند و این بها با ترا ستر از پادشاهی وی زمین میداند و هر قدر در قوه دارد ولایت خود را زیاد کند و شرک را که از دشمن گرفته است چنان محکم و مضبوط نماید که دوباره از جنگ و نزاع نماند این جهت بود که بعد از ورود شهر بطریق بخیاال تصرف کردن شهر و لیک اتفاق افتاد که آن شهر نیز چون شهر بطریق در کنار دریای نینسیند واقع است و لیکن در آن طرف دریا و در مقابل شهر بطریق اتفاق افتاد و بطریق میدانست که اگر آن شهر هم تصرف خود بیاید دیگر از برای بطریق از جانب دشمن هیچوجهی نتوانش بخوابد ماند و مرتبه لشکر جمع کرده بشهر مزبور رفت باز کاری نکرده مراجعت نمود جمیع سپاه سوید که در آن صفت بودند بعد از آنکه ای از غم زده لشکر در شهر مزبور جمع گشته مانع از تخیر شدند بطریق چون آنقدر استعداد و مدد همراه داشت که از عهد ایشان بر آید و لشکر خود را بجای همصرف و عبت تلف کردن را خلاف قانون عقل دانست و مراجعت نمود پس حکامیکه بطریق مشغول این کار بود او کوست پادشاه پولند چنان از شرک خائف گشته بود که میخواست هر چه او بگوید بی تاقل قبول کرده مصاحبه نماید لکن بدون اطلاع مانزیکوف ایلیچی نزد شرک فرستاد و بود که در ایشان نیز مانند قبول و اطاعت کرده من بعد غیر از گذران حسرتی چیزی دیگر توقع نخواهد کرد مانزیکوف نیز چنان گشت

خلاف

جنرال نصف

خائف ترسان

غافل بخیر بود در قرب اردوی او کوست هفت هشت هزار نفر سپاه سوید در زیر اطاعت جنرال باور فلک جمع گشته بودند بفرمان این که فرصتی یافته بقیه لشکر روس را بالمره تمام نمایند از کوف باوکوست اظهار معروفی داشتند که منظور سردار سوید با تمام پریشان در آنکه در وقت که اکنون که نور وقت ما از آنجا زیاد تر است مصلحت ما در میانش که ایشان فرصت ندیم و بخت مبادرت نمائیم او کوست اگر چه بر کرمیل مجار بنده است و پیوسته در خیال تدبیر مصاحبه بود لکن از ما نزدیکتر میسر میسرید دوران هنگام قادر نبود که خلاف رای و نماید زیرا که سپاه و جمعیت او منحصرا بشکر روس بود هر گاه در آن حواله وسیله از دور در میشدند او کوست همان ساعت دستگیر و اسیر لشکر شرل می گشت تا آنجا که هزار و پانصد نفر لشکر ساکسون همراه داشت موجب ایشان نیز از جانب سردار سوید میسرید و کوست دیناری نداشت با بجا او کوست طوعا و کرها حرف ما نزدیکتر را قبول کرده بجا رست مبادرت نمود ما نزدیکتر بهر اس و خوف در آن کارزار بقانون تدبیر سابقه فکر صاحب چنان حرکت و رفتار نمود که سوید بهما از آن جنگ بجز ننگ بیره نبردند و بجز نیت نمره نخورند و غیر از شکست طرفی نه بستند بالاخره چهار هزار نفر از ایشان قتل و دو هزار و پانصد و نود و هشت نفر سیر و دستگیر شدند در آن روس گردیده کوست از کشت و غلبه جبرین بهر اس با وجود این فتح باز در جنگ مسامحه داشت و خواهش مصاحبه میکرد و باره کاغذی شرل دو از دهم نوشت و عذر خواهی نمود که باعث این جنگ من گشته بلکه لشکر روس و کسان دیگر بدون حکم و استحضار من این جنگ را کرده اند و وعده نمود که آنچه سیر و اسباب درین سفر گرفته شده بی کم و زیاد باز پس بدهد من بعد بر کز خلاف حکم شرل نخطی از بسک محبت باوکوست کرده و خسارت او را ششده بود دیگر او کوست در وقت که پیش دست خود پناه برد ما چار بجزارت نارد دشمن تحمل گشت و قبل اطاعت دشمن بر او تحمل حال دست تر جیح داد و نفهمید که اینگونه حرکت او هم باعث خرابی کار خود کرد و دهم بیاد اش آنهمه نیکبختی را با وضاع بطریق سیر رساند چون نوشته او کوست بشرل رسید شرل نامه او را سر هم بندی است و عجز از کرد و قلم بگشاید کاغذی بکین مضمون نوشت که من از اذیت و خصومت تو آنوقت دست می کشم که تو از اذیت سلطنت دست بکشی و از پادشاهی استعفا کنی تا نیا از دوستی دولت روس بر کناری باشی خصومت ایشان را بر خود لازم شماری تا آنجا که با کمال ملجی دولت روس االی تا تل در ننگ بدست فرستاده دولت سوید بسیاری سپیکس باور میکند که پادشاه پولند چه کز نهم این تکالیف شرل را قبول کرده بیوجه ادبرای خود نفع نداشت و خیانت بزرگ بود در حق کسیکه آخر ننگی در باره او کرده بود او کوست جمله خواهش شرل را قبول کرد و مصاحبه نامه از طرفین مبر شد و دست جنرال باکول گرفته بدست فرستاده دولت سوید سپرد و کاغذی بعنوان عریضه پادشاه جدید پولند نوشت که من بعد اول تو که تو میباشم هر فرمایشی از جانب شما در باره من بشود با جان و دل اطاعت خواهم نمود

شکست نمودن لشکر سوید از کوست

حرارت تار گری آتش

نامه نوشتن شرل دوازدهم باوکوست

پادشاهان شما دوست و بادشمنان شما دشمن خواهم بود در عوض خدا تکیه بعد ازین خواهم کرد استعدا می کنم که طایفه و جمیع مراعیال خود را نسبت به مراقب احوال ایشان باشم و گذران جزئی در باره من معین مناسب گدانا با شود کی مشغول خدمتگذاری کردم چون خواهش شرل و از دهم بعین امر قرار داد برای او کوست داد و وجه گذرانی در باب معیشت او معین نمود و بقتل جنرال باکول حکم کرد جنرال مزبور بیچاره در سال ۱۱۹۹ در شکست در شهر کا زیمیر گشته شد تقصیری که داشت این بود که از جانب ملت خود نیز پدر شرل رفته خواست ظلم و تعدی از مالک لیونی بردارد از قراریکه در فصل دیگر مذکور ساختیم بمطلب خود نرسیده بعد از وفات پدر شرل از ولایت سوید که بخت پیش او کوست آمد و باعث جنگ شد دولت شما و را اینکه اتفاقا بظرف غریب می بدید لکن عهد قدیم از جمیع دول این نحو حرکت صادر میشد که در میان دو دولت رنجش و ناراضی اتفاق می افتاد نخست بسفر او ایلیان ندامت و زیان میسرید پس چنانکه دولت تربیت یابد اینکه حرکت زشت کم کرد روزی خواهد رسید که در همه روی زمین موقوف کرد

فصل نهم در بیان تکلیف آرای دول خارجه در پادشاه مملکت پولند و روانه شدن شرل از ولایت ساکس بالشکر کشیه و رفتار بطریق و فتوحات شرل و از دهم در خاک رویه

شرل و از دهم در مملکت ساکس بود و اسم او در اروپا جنس مشهور گشته بود که جمیع پادشاهان اطراف الملجی نزد ایشان میفرستادند و استعدای حمایت و حمایت میکردند زور فامیر اطوار ساکس بمنزله نوکر باور رفتار میکرد و جمیع دول از بهر اس داشتند و بهر جهت صلاح مملکت خویش او را تملق مینمودند پادشاه پولند که یکی از سرهنگان ملجی شرل بود بعضی از بزرگان دولت پولند از شرل استعدا کردند و از دول خارجه نیز خواهش نمودند که او را عزل کرده دیگر برادری او بیادشاهی قرار دهند لهذا اسم جمیع بزرگان پولند را با اولاد پادشاهانی که دوست بودند نوشته نزد شرل آوردند بطریق سیر چون وضاع را اینگونه دید و از او کوست بالمره مایوس گردید مایل شد که سینا و سکی نام ناکه یکی از نجیبی پولند و همه طایفه از او خوشتر هستند و پادشاه نمایند درین این کردار که هر کسی از برای خود واسطه محبت و وسیله می بخت که بلکه صاحب سلطنت پولند کرد و در اول نام الملجی از جانب دولت فرانسه ما مور شده نزد شرل و از دهم آمد که فیما بین دولت سوید و روس صفنا داد دشمنی را از میان ایشان بردارد شرل در جواب الملجی گفت که من انشاء الله مصاحبه دوستی با پادشاه سوید در شهر مستقر خواهم نمود این جواب شرل بطریق سیر رسید بطریق جواب پیغام فرستاد که برادر من شرل خود را اسکندر میداند و مستور نفهمیده است که من دارا میسم که اکنون کرمیل مصاحبه دارد که در شهر مستقر نماید پادشاه

نشان جرم او کینه

در عمارت خودم با او مصاحبه خواهم کرد اینگونه جواب پیکر بنظر شتران و از دهم بسیار سنگین و ناگوار آمد و زیاد و برکت
توقف و در نکت خود را در تصفحات مایه ننگ دانسته همان ساعت بحرکت لشکر خود حکم داد تا پیکر را
معلوم کند که اسکندر است یا نه هنگام روانه شدن سان لشکر خود را بدید چهل و پنجاه سپاه همراه داشت
پس روی مردم کرده گفت من مگر آن شتران فیتتم که در شهر زو با بامش هزار سپاه شصت هزار رو سیه تمام کرده
یقین پیکر را موش کرده انشاء الله میروم و یاد آوری میکنم چون خبر حرکت شتران پیکر رسید تجمل روانه شد که
در نزد لشکر خود باشد و همه جا حکم فرستاد که افواج لشکر کرده سپاه جله در خاک لیستمانی حاضر و بقیه لشکر که
در سرحد ولایات بودند نیز حکم نوشت که بدون در نکت روانه شده بخاک لیستانی جمع شوند از آن سمت شتران
دوازدهم وقت آمدن منزل و کوست پادشاه قدیم بودند رفت همه مردم از نیکو تری باکی و جرات و تعجب کردند که
چگونه خود را بدست کسی سپرد که خانه او را خراب کرده بود و سلطنت را از دست او گرفته بود ولی هرگز و اعمه
هر اسی در خیال شتران خطور نمی نمود و چنین تصور میس کرد که در روی زمین چنان جودی نیست که جرات کشتن او را
داشته باشد و چنین میدانست که خداوند عالم او را آفریده که جمیع روی زمین را بزیر اطاعت خود سیارود
بالجمله از ولایت ساکن از راه سیلندی اخل خاک بودند شد ولایات عرض راه از تردد لشکر او بالمره خراب
گشت شتران مجبور بود از نیک سپاه خود را از راهی نیک تر رود و آنرا کم میشد بگذراند تا اینکه آذوقه لشکر زیاد و محبت
سپاهیان کم باشد مردم عرض راه از عبور آن سپاه اطلاع یافته همه فرار نمودند آنها که جای گریزند داشتند
پنج شش هزار نفر بیک جا جمع شده خواستند کینفر از جانب خود نزد شتران بفرستند که رفته منظور ایشان را
معروض دارد که اگر طلعی در باره ایشان بعمل آید بالمره تمام شوند و از پای در آیند کینفر پیر مرد را روانه کردند مسترا
رعیت پولند این بود که در چنین مقام هر کس را بنزد بزرگ میفرستادند و او را رخت سفید میپوشانیدند این مرد
پیر را نیز از فرق سر تا لباس سفید پوشانیدند با اسلحه تمام او را نزد شتران روانه کردند چون پیر مرد نزد ایشان رسید
باز زبان بولک و صدی بلند عرض خود را بشتران نمود پس بولک زبان او را تقسیم نمود چون در کوستان پولند زبان علیخند
دارند که دیگران نمی فهمند شتران اوضاع حرف زدن ترکیب رخت و ناخوش آمده حکم کرد که این مرد دیوانه را در حضور
من بکشید چون رعیت اینگونه رفتار شتران دیدند همه حاضر شدند و اتفاق کردند که تا زمانی نمانند و یا اینکه جمله
تلف شوند معلوم است که رعیت نمیتواند بالشکر شتران بکشد و قلع نماید کیساعت نکشید که همه متفرق شدند
و فرار نمودند شتران حکم فرمود که ایشان اتفاق نمانند و دماست اسنار آتش زنند و هر قدر از ایشان
بدست آید بکین نزد خود آرد چند قوچ ماور شد که حکم شتران ابجا بیاورند سه چهار قریه ایشان که نزدیک بود
آتش زنند و وقتب شت تصد نفر از ایشان را دستگیر کردند چون بجنود شتران آوردند شتران حکم کرد که همه کیک را

عبور
کشتن
بیان
تفاوت قلب
شتر در باره
رعیت
پولند

طایفه

طیاب بگردن انداخته بکشد اینطور آن بشت تصد نفر را بقتل رسانید کینفر باقی ماند کسی نبود که بدن قرار او را بکشد
حکم کرد که خود طناب بگردن خود انداخت و بیچاره خود را بکشت اینگونه ظلم و تعدی از شتران دوازدهم همیشه
سر میزد چون منظور نوشتن تاریخ پیکر است لهذا زیاد برین منستونیم بتفصیل احوالات شتران بردازیم
اینقدر معلوم شود که هرگز رحم و مروت در قلب شتران نبود و پیوسته بقتل خود میخواستن مردم حریص بودند و زنجیر خون
نیز بخت آرزو را با غصه روانه و میگذرانید ازین جهت در محای جنگ بسیار جرات و قدرت داشت نوربک
نام کشیشی بود که در آن اوقات همراه لشکر میگرد و حسب الحکم او پیشمازی لشکر و قضاوت عسکر مأمور بود
نوشته است که مگر شتران بچشم خود دیدم که در میدان جنگ اسب خود را از جای میزد که نفس مردگان گوییم
افتاده بود هر وقت که سم اسب او بنفش مرده میخورد خوشحالی و انبساط او ظاهر میکش بعد ازین حکایت شتران
دوازدهم در هر جا دو منزل می کرده خود را بخاک لیستانی رسانید و در آنجا خبر آوردند که پیکر کثیر بالمشکر کثیر در میان
شتران در نواست خواست کار می کند که پیکر را در شهر مزبور بگیرد چون لشکر عقب بود بشت تصد نفر از قوچ خود
برداشته کیساعت از شب رفته وارد شهر مزبور شد دروازه آن شهر را پیکر بیک نفر صاحب منصب سپرده
بود بعضی خبر ورود شتران از ترس دروازه شهر را گذاشته کینفر شتران اخل شهر گشته و بجز دورود آن شهر حکم
کرد که جمیع دروازه های شهر را حاطه کنند و نگذارند احدی بیرون برود چند نفر از صالحات روس خواستند
مانع شوند لشکر شتران هم را از شمشیر گذرانیدند خبر ورود شتران را بپیکر معروض داشتند ولیکن گفتند که لشکر شتران
بهمه جهت بشت تصد نفر است پیکر چنین بگمان کرد که شتران با همه لشکر داخل شده است آنقدر قوت داشت
که با جمیع لشکر شتران جنگ کند با چار با نیز از رحمت از کیمت قلعه راه پیدا کرده بالشکر خود از شهر بیرون شدند
فرخ از شهر دور رفته چند نفر کشیش که در شهر مزبور منزل داشتند و از پیکر کثیر محبت دیده بودند و شتران و از دهم
خانه ایشان را برزور گرفته خود منزل کرده کشیشان مزبور نزد پیکر آمده خبر دادند که شتران همه جهت بشت تصد
نفر همراه خود را پیکر کثیر سه فرسخ از سپاه خود همراه داشت و در بیرون شهر منزل کرده بودند پیکر بعد از آگاهی از عدت
شتران و باره بان شهر مراجعت فرموده بیک فرسخ از لشکر خود برسم قراولی در بیرون شهر گذاشت که از ورود او روی
شتران آگاه باشند و خود با دو فرسخ در میان شهرهای محاربه گذاشت چیزی نمانده بود که همه سپاه شتران ایروان
خود نیز دستگیر شوند اما گاه پیکر را خبر آوردند که اینک سپاه شتران سید پیکر چاره نداشت از شهر بیرون رفت
دیگر در آنجا تا وقت کرده بالشکر خود روانه شد و همان شب بر جمع لشکر که در خاک لیستانی بودند حکم فرمود که
بدون توقف داخل خاک روسیه شوند پیکر کثیر خواست که پیش از آمدن شتران آنچه در قوه دارد در سرد است
روسیه را مضبوط کرده باشد ولایاتی که تازه تصرف کرده بودند پیشین محکم نماید که در وقت رسیدن لشکر

دشمن جای تشویش نماند چون جمیع لشکر وارد خاک رویه شدند از هر جا که احتمال رود لشکر شران بجنگ رویه
از آنجا بود بقدر امکان جا های مزبور را مضبوط کرده خود روانه بطر بورغ شد بطر فهمیده بود که لشکر شران بزودی
از لیستمانی نمیتواند حرکت بکند بحد سبب اول آنکه از برای بچاه هزار نفر در جمیع لیستمانی آذوقه پدید نماند بلیاست
آذوقه را از اطراف ساورندمانیا و مستان بود بان حدت سرما و خرابی ولایت حرکت امکان نداشت
هر گاه این موانع را ملاحظه نکرده روانه میشد جمیع لشکر اوبی شبیه تلف می گشتند و قاتی که شران در شر لیستمانی معطل
بود بطر میخواست که امورات و تدارکات ولایات را مضبوط نماید و از شر مسقوت تشویش و حتما داشت و از تدارک
خیالات شران گاه بود که او همیشه از بی کار بزرگ میرفت ام بطر بورغ را جزئی میدانست میخواست که بکند فعه دولت و
سلطنت بطر را تمام کند از قرائیکه بطر فهمیده بود شران از دهم سه چهار ماه در لیستمانی معطل شد در آن اوقات بطر
جمیع امور سردار ترا درست کرد که اگر فتح ننماید اقلا سپاه خصم را معطل کرده باشند و خود در شهر بطر بورغ بقیه
مشغول انجام مهمام سپاه و نظام گردید چون از بهر باب اطمینان بهم رسانید و باره بجنگ لیستمانی مراجعت
نمود که در پیش لشکر خود حاضر باشد شران و از دهم بحجت زینادنی کشت و تعطیل در آنجا دلگیکر گشته معالکین بر آن
لشکر و سامان حشر خود را انجام داده روانه شد و برود خانه بر این رسید که در اطراف همان رودخانه پیش جنگ
لشکر روس منزل کرده بود وجود ایشان را معدوم نموده در حضور ایشان بساختن مل حکم داد اما سپاه خویش با بان
طرف رود بگذراند لشکر روس آنچه در قوه داشتند سعی کردند و همت گماشتند که از ساختن آن مل مانع آیند
مکن نشد شران و از دهم در آن کیرود که کلوله توپ و تفنگ مانند تکرک از طرفین میرسخت مل تمام کرده و لشکر
خود را با نظر گذراند از سپاه روس آنجا که بخت خلاص شدند بقیة لشکر شران بقتل رسانید و هر چه از توپخانه
و قورخانه و ذخیره و آذوقه داشتند با تمام متصرف گشتند بطر کبیر بالشکر کثیر در کنار رودخانه و این در نزدیکی
شهر هولسن توقف داشت شران و از دهم بعد ازین فتح و نظیر تجسس روانه هولسن شد و در این که همیشه
آب بسیار کم از آن جاری میگشت و اکثر اوقات خشک میشد از اتفاقات همانسال چنان با آن فراوان شده
بود که هیچکس از متقدمین آب آن رودخانه را تا آنروز بان قرار نشان نمیداد بطر کبیر بان خیال عبور و مرور
از رودخانه مزبور غیر ممکن است در کنار آن اردو کرده بکن شده بود چون شران اردو شد حکم کرد که در روی این رود
خانه تیرمل بر بندند بطر کبیر پیش از وقت چنان فهمیده بود که خصم را عبور از رودخانه مزبور تصور خواهد گشت و
چاره ندارد که اینک جسری بسازد ازین سبب توپخانه را در جایی قرار داده بود که سرکوب جمیع اطراف آن رودخانه
شده تا ده فوج از زندگی خود نیکدشت مل ساختن و جسر بستن ممکن نیست شران بخت خواست حکم خود را در خصوص
مل تجزی بداد و بعد دید که هر کس پیش میرود قبیل آن غرقاب و غریق آن کرداب میشود از مشا پده آن احوال میباید

مغسور
مشکل

آن احوال جو اس شران مختل گشته چون شیر خشکین خود را بان رود انداخت و روی لبش کمر کرده گفت هر کس نمک
مرا بخورد از پشت سر من بیاید اول افواج خاصه از عقب او بر پشتند آب چنان پر زور بود که تا بدوش
صالحات میرسد بطر کبیر تا خواست که توپخانه را حرکت داد و مانع شود شران بالشکر از رودخانه گذشت
سپاه روس با نرود هزار سپاده و نه هزار سواره بود شران فرصت نداده بجز دو حیو حرسکم با شتعال آتش حرب
و استعمال آلت طعن و ضرب فرمود از هر طرف صاعقه باروت کلوله توپ و تفنگ را چون قطره باران
در آن صفح جنگ بیارید ولی هر قطره بارانی قطعه جانی با شربت مرگ میدور و روانی را نا توان مینمود و
چراغ دودمانی را خاموش میکرد در چهار روز سپاه سوید هفت مرتبه حمله کردند و پورش بر بندن لشکر روس
مقاومت نمودند و شبات و روزند در حمله بفرموده سیه دوام نکرده شکست خوردند و هزیمت نمودند لاجرم دود
توپ و میت و چهار چرخاره از لشکر روس تصرف سپاه شران درآمد و نزدیک چهارده هزار نفر از طرفین
گشته شد هر گاه بطر از اول چنان میدانست که شران بدانگونه جرات نموده لشکر از رودخانه خواهد گذراند حکم باید آن
آن توپها یک سرکوب جمیع اطراف رودخانه بود میکرد یک نفر از لشکر شران خلاص نمیشد لکن هرگز از خیال او
خطور نیکرد که شران چنین جرات خواهد کرد

فصل شانزدهم در بیان گذشتن شران و در خانه پوریستن را و رفتن او سمیت او کرن

و خط بزرگ شران شکست خوردن لشکر او و احوالات غریبه که در او کرن اتفاق افتاد
بعد از واقعه جنگ هولسن شکست خوردن لشکر روسیه شران و از دهم بشهر هولسلو که در کنار رودخانه پوریستن
واقع و شهر بسیار که حکایت رسید و در آنجا لازم دید که چند روز توقف کرده امر لشکر خود را مضبوط نماید پس
روانه شهر مسقوت شود بطر کبیر از غزم و تدبیر شران آفت گشته لشکر خود را بولایت هولسنک کشیده و لشکر جزئی
در آن سرحدات گذاشت که اول از احوالات اردوی شران با خبر باشند ثانیاً آنچه در قوه دارند ممانعت
نمایند که لشکر شران بزودی داخل خاک هولسنک نشود تا اینکه خود فرصت و فراغت حاصل نموده رفیع خاست
و دفع شرارت شران نماید در اوقاتی که شران مشغول تدارک خود بود کاغذی از جانب مازو پانام که یکی از بزرگان
او کرن طایفه قزاق بود بخدمت شران رسد نوشته بود که هر گاه رای شران بکیرد که از راه او کرن بگذرد من
بزرگ طایفه قزاق هستم معتقد و مطمئن میشوم که شانزده هزار نفر لشکر خود را مقرر نم رکاب شران نمایم و از آن آذوقه
سپاه سوید را متقبل خواهم گشت و نوکری شران را بر دست همت خود خواهم کشید شران ازین متوب و
مرسول نیاده از حد اندازه خوشحال مسرور شد خیال کرد که هر گاه شانزده هزار نفر بزرگ اطاعت او بیاید بعد

خبردار

از آن با طمینان تمام ممالک روسیه را مستخر خواهد کرد و بطوریکه تمام خواهد نمود بدون تاقل و فکر از غم و مصرافت
 مستور گشته بجزم سفر او کرن فساد مازنه پامردی بود هفتاد ساله و بیسج اولاد داشت بطوریکه نهایت التفات را
 در باره او مبذول داشته لازمه محبت و رحمت در حق او کرده بود کسی نمیدانست که چرا سر از اطاعت او بچسبید
 بمقام نفاق و عداوت وی درآمد مرد عاقل نانی که در دست دارد با میدانی که فردا بزرگتر ازین خواهد رسید هرگز
 آن نام موجود را از دست نپایبند مگر همبندگم و آواز و فتوحات شرل بگوش او رسید بحال کرد که بطور تمام
 خواهد شد و پیش از آنکه مجبوراً فوکر شرل بکنند خواست که با حمت خود خدمت او را پیش گرفته شایسته التفات
 و محبت او بشود لکن از جانب شرل سخن دروغ و کراف چنین کسی گوش دادن نهایت نادانی و بیخردی بود زیرا
 که در اول کار تاقل و تحقیق نمود که مازنه پارس است میگوید با دروغ و بجهنم یک نوشته او بنایت باور نمود تا میان آن
 طوری که متعجب شد که شازده پسر آن شرل و آذوقه زیاد بد در قوه داشت باینه بطایفه خود اینقدر تسلط و مقتدر بود که
 بر چه او بگوید طایفه اش قبول و اطاعت نماید یا خیر با بجهل شرل هیچکدام ازین عیوب را ترا تفکر نکرد و آنقدر تاقل و
 توقف نمود که لشکر که بلهوانوب حکم کرده بود از ولایات لیونی و پولند جمع کرده بیاد و بر سر بند لاجرم بقدر مقتدر
 تدارک لشکر دیده روانه شد مازنه پا و عده کرده بود که در کنار رود و در نا خود را بشرل برسانند بدین جهت چون شرل
 برود خانه مزبور رسید با انتظار مازنه پا در آنجا حل اقامت انداخت مازنیکیوف که حسب احکام بطوریکه مازنه پا بود
 که همیشه در نزدیکی اردوی شرل بوده از احوالات و خبردار باشد چون دید که شرل از خیال مستور گشته بسمت
 او کرن میرود و نیز روانه شد و در نزدیکی رود در نا بسبب رحمت راه و کمی آذوقه و وضع سپاه سوید را معشوش و پریشان
 بجای آورده با چند فوجی که داشت بر سر سپاه شرل بخت و بسیاری نظرفین گشته شد چون لشکر روس که هرگز
 مازنیکیوف بود جزئی و کم ندر بود ندر زیاده جرات نکردند که با سپاه شرل جنگ نمایند در هنگامی که شرل در کنار رود
 خانه انتظار مازنه پا را می کشید از برای لشکر او بسیار بد میگفت لیکن رفتار شرل لشکر بان استی و اده ساکت بنمود
 شرل در کار خود را مانند صلوات میکند و خود را از ایشان تشخیص و ترجیح نمیداد هر چه ایشان میخواستند و نیز میخواستند
 افواج لشکر چون پادشاه را مانند خود متحمل زحمت و شقت دیدند ناراضی و شکایت را فراموش کرده اظهار
 خوشحالی و مسرت میکردند بطوریکه از جمله این احوالات خبردار گشته اگر چه از حرکت مازنه پا اندکی متغیر و دلگشید لکن
 بسبب آنکه شرل از غم مستور گشته بسمت او کرن روانه شد است بسیار خوشحال گردید و دانست که
 بالآخره کار او پریشان و ضالیع خواهد شد لاجرم پیش از آنکه خود نیز بتدارک سفر او کرن پردازد خواست چند روز دیگر
 توقف کرد و انتظار او انوبرا بکشید که شاید او را بشرل رسیده شکار کند و تمام نماید در آن اوقات از برای لشکر
 روس نیز بخت کمی آذوقه بد میگفت شرل بطوریکه بود که لو انوب آذوقه زیاد همراهمی آورد تصور کرد که هرگاه

لشکر

شکست هم نتواند بدلا محاله آذوقه را از دست او بگیرد پس حکم کرد که مازنیکیوف با سپاه خود در کنار رود و خانه پورستن
 توقف و مکث نماید تا به وقت لشکر لو انوب برسد راه او را گرفته نگذارد که پیش برود چند روز دیگر لو انوب رسید
 پطرکیرت مزاحم و تحمل سپاه او نگشته تاقل کرد تا اینکه نزدیک رودخانه پورستن شدند چون سپاه لو انوب
 گذشت پطرکیر با لشکر خود پشت سر ایشان را گرفته ایشان را تا بجایی که مازنیکیوف و عده دلوه بود برود در آنجا بجای
 قلاع اشغال تیره جلال گذاشت سوید میا نوشته اند که آنروز پطرکیر چهل هزار نفر سپاه همراه داشت در حقیقت
 جمیع لشکر پطرکیرت هزار نفر بود سه شبانه روز از طرفین بگوشش و محاربه برداختند اگر چه سپاه روس روز
 اول شکست دادند ولیکن صرفه چندان نبردند لو انوب با آذوقه که همراه داشت خود را بمیان جنگلی کشید
 روز دوم از صبح تا ظهر جنگ کردند بالاخره سپاه سوید را مجبور نمودند که از جنگ بیرون آید خود را بقلعه که مشهور
 پروسوک بود رسانیدند روز سیم که جنگ آخرین بود پطرکیر خود سرگردی سپاه را بر دست بخت گرفت و
 حکم فرمود که قلعه مزبور را با یورش بکنند کلاو توپ و تفنگ از جانب لشکر سوید چنان میرنجت که صلوات
 روس جمله بجای فرار کردن افتادند پطرکیر چون وضع را بداند که نماند دید حکم کرد که هر که رو بگرداند او را با کلاو بزنند
 اگر چه خوشتر باشد این حکم باعث گشت که سپاه سوید را مجال توقف و آرام در آن قلعه نماند بالاخره
 قلعه را با کرده فرار نمودند لکن مازنیکیوف سر راه ایشان را گرفته مانع شد تا پطرکیر عقب برسد باز بنای
 جنگ شد بعد از دو ساعت محاربه از لشکر لو انوب هشت هزار نفر تلف شده ما بقی از جنگ لشکر پطرکیر
 گشته خود را با منی کشیدند و نیز در آنروز پنجاه هشت نفر صاحب منصب هزار نفر صلوات و هفتاد عراده توپ
 و جمیع آذوقه که همراه داشتند بتصرف لشکر روس آمد پطرکیر از شدت خوشحالی جمله صاحب منصبان خود را از
 نشان داد و آن اوقات که پطرکیر در نزدیکی رود پورستن این فتنه را نمود بعد خبر از پطرکیر رسید که همانروز بخار
 اپراکسین که یکی از سرداران پطرکیر بود در قرب شهر ترو اشکست مضبوط بلشکر سوید داده بود و آن ایام از
 برای پطرکیر است که نه فتوحات از جمله لزومات بود و الا جمیع روسیه اندر او گردان یا غمی گشته بگذرد
 پطرکیر است که هرگاه من از مملکت خود خاطر جمعی میداشتم آنوقت میدیدند که چه کار میگردم تشویش و احتیاج
 ولایات خود را مجبور میکند باینکه پیوسته خاک خود را مانند دشمنی برزود داشته نصف سپاه خود را
 معطل کرده از برای حفظ ممالک در خاک خود بمصرف نگاه میدهم با بجهل چون خبر شکست لو انوب بشرل در
 کنار رود در نا رسید شرل ازین خبر چنان برآفت که خواست همان ساعت برگشته تا فی نماید لکن مازنه پا او را
 معطل کرده بود و روز بعد از وصول این خبر مازنه پا وارد شد ولی در عوض شازده هزار نفر که وعده کرده بود بجهت
 دو هزار نفر همراهم داشت توضیح اینحال آنکه مازنه پا بطایفه خود امر را شسته که در نزدیک بشازده هزار

رسیدن
ماز و پانجمت
شرل و از
هم

نفر یا هم این که بطر کبیر ما را نهایت محبت کرده بالاتفاق برویم و او را درین وقت اعانت و خدمت نمائیم از
طایفه خود جمع کرده بود آنها بفرمان این که بیاد شاه خود خدمت خواهند کرد و اسم بزرگی خواهند گذاشت که
شرل و ازدهم را طایفه قرآق گرفت همراه ماز و پاروانه شده بودند و آذوقه زیاد همراه برداشته چون بدو منزل
رو و در نما رسیدند در آنجا ماز و پاروانه را کتار کرد که منظور او خدمت بطر نیست بلکه میخواهد بشرل خدمت نماید طایفه
قرآق بعد از اطلاع از منظور ماز و پاروانه با التفات و عطفات بطر را در باره خود یاد کرده همه بالاتفاق در جواب گفتند که
تا حال از بطر خوبی دیدیم اگر در میان طایفه ما در عهد بطر کسی بدگوشی داشته باشد الحمد لله که توستی بطر ترا این مرتبه
رسانیده است و با حکم او بزرگ ماکشته کسی بولی نعمت خود اینگونه خیانت نماید ما هرگز او را نمیکشیم و اجاعت
نمی کنیم ماز و پاروانه سخی کرده که شاید ایشان بشرل را غلبه یابند کند آنچه آذوقه همراه آورده بودند همراه
یکجا برداشته بولایت خود مراجعت نمودند کسی در نزد ماز و پاروانه پانماند که کسانیکه خویش و اقوام و نوکر و خدمتکار او
بودند ماز و پاروانه را آن بحوال بخدمت شرل سپرد چون شرل از احوالات مطلع شد دانست که خط بزرگ کرده است
ولیکن از بسکه بخویشش مغرور بود کسی را بهیچ وجه پایی نخواست و در پیش خویش مصمم شد که تلفانی اینگونه صدمات را
بنتو حات باید نمود لاجرم بقیه لشکر او انور با آن دو هزار سپاه ماز و پاروانه داشته باز روانه او کرن کردید
چنان خیال میکرد که اگر دوده از مملکت قرآق تصرف نماید مجموع طوائف قرآق با و اطاعت خواهند کرد
و خبر ندانست که آن چهارده هزار نفر قرآق بعد از مراجعت چند نفر از معتبرین خود خدمت بطر کبیر روانه کرده
به احوالات و گذارشات را معروض داشتند و قسم خورده بودند که تا جان دارند از خدمت او دست نکشند
ماز و پاروانه چنان فهمانده بود که هرگاه شرل بشهر با تورن که پای تخت قرآقستان است برود و اهل شهر مغرور
که جمله بر خود ارادت و اطاعت دارند بشرل نیز مطیع و منقاد گشته آنچه ضرور دارد از آذوقه و غیره در آنجا
موجود و جیتا خواهد دید بعضی تصرف شهر مغرور جمیع طایفه اطاعت او خواهند کرد بطر کبیر بعد از آنکه از گذارشات
اطلاع یافت حکم فرمود که ماز و پاروانه با کالیسین چند فوج همراه برداشته پیش از ورود بشرل خود را بشهر با تورن
برسانند و شهر را آتش زده خراب نمایند تا اینکه بشرل هنگام ورود و چیزی در شهر مغرور رسد نماند با جمله
لشکر شرل محبت کمی آذوقه بدی راه میجو بود که در منزل چند روز توقف نماید تا اینکه آذوقه سپاه جمع شود
ماز و پاروانه حسابش کم کبیر وارد با تورن گشته از قرار فرمایش بطر کبیر آنجا را خراب کرده ماز و پاروانه مغرور
نموده بزرگ و حاکم دیگر بجای وی منصوب نموده منتظر حکم جدید بطر کبیر شد چون شرل این احوالات مستحضر
گشت آتش خشم او مشتعل گردید حکم کرد که من بعد در هر جا بشری را بدی برساند سخت چپاول نمایند پس آتش
زده بگذرد بشرل میخواست با اینکه اطوار تلفانی نماید ولی استیجاب بچپاول نبود همه رعیت فرار کرده بودند در هر

مستحق
خبر دارند

بشرل

بیت فرسخ یک ده آباد نبود کمی آذوقه و شدت سرما و سپاه را بجای ساند بود که در هر منزل و دست سبب
نفر قرین بلاک و دین خاک می گشتند و لشکر بطر کبیر از همان راه بر اثر ایشان می آمدند تا بطر با محتاج سپاه را به
جست همراه آورده بود علاوه بر آن ولایت خویش بود رعیت هر چه داشت بجان دل پیشکش میکرد یکی از وزیران
شرل که میر نام بود چون وضع را اینگونه پریشان دید عرض کرد که شما با این جمیع لشکر تلفت خواهید
کرد آنگاه در جائی توقف و نسکنی نمائید و منتظر باشید تا فصل بهار برسد پس هر چه برای شما علاقه کبیر و حکم بانجام
آن بفرمائید و اگر شما در کجا قرار بگیری ماز و پاروانه باک ما این ولایت بلایت دارد میتواند که از اطراف آذوقه جمع نماید
شرل در جواب گفت من آن نیستم که در بیشتر قرآق کبیرم وزیر عرض کرد که بولند یا اینجا نزد کجست بولایت
بولند مراجعت فرمائید و در این زمستان مرا تجارت را مضبوط فرمائید تا هوا اعتدال بهم رساند بعد از آن
بالشکر و جمعیت بکمال آرام و تدارک و استعداد تمام بولایت روئیده مراجعت نمائید و درین ضمن چند
مراستمان داد که از بولند نوشته بودند بدین مضمون که باز او کوست پریشانی سپاه شرل را شنیده
بنامی طغیان یا غیبتی گذاشته بود شرل قبول نکرده گفت من درین بین هیچ جا مراجعت نمیکنم مردم میگویند
که از بطر ترسیده فرار نمودن شهرت و افترا باعث تنگ و تضییع در سواست من خواهد شد هر چه باشد
درین زمستان قرآقستان را تمام کرده در اول بهار کبیر روانه مسکو میروم در آن زمستان سپاه سوید از
کجا با گذشت و در کجا توقف نمود بیان این مطلب بتفصیل درین تاریخ نمی گنجد چون در کتب جغرافی تا حال آن
ولایات درست مذکور نشده هرگاه او کرن ولایتی میشد مانند متسا و ایتالیا میتوانستیم که قرآق بولند آنرا
تجزیه و یریم اینقدر مشخص بیان می کنیم که سپاه شرل در او اخر زمستان بولایت قرآقستان را پوراوی سپرد
که در اول تاریخ احوالات طایفه مغرور را بتفصیل نوشتیم اینطایفه نیز در کنار رودخانه بوریستن بجان دارند ماز و پاروانه
خواست کاری بکنند بزرگ طایفه را پوراوی ابدست آورده خدمتی بشرل کرد و با شد پس بزرگ آنها را همان
طلبید و تدارک بزرگ دید از آنجا چندین گونه اسباب از کارخانه شرل گرفت که همه از فقره درست کرده
بودند بعد از صرف طعام شام با ایشان تفریق و توصیف شرل ایشان نمود و دل ایشان را بجانب می مایل
کرد و بزرگ را پوراوی با تعدد زیاد سو کند یاد کرد که بالاتفاق طایفه خود در خدمت بشرل بگوشند و هر چه در قوه
داشته باشند در باب طاعت و اعانت او کواهی نمایند قرآق سو کند طایفه مغرور این بود که کبیر سببی
در مجلس میگذاشتند و بروی آن قسم بخوردند چون تعاهد و تقاسم از جانبین شد و مستحکم گشت پس بزرگ
را پوراوی از آن مجاسس برخواست دست بدست ماز و پاروانه از آنجا بیرون فرستادند کسانیکه همراه
بزرگ طایفه مغرور آمد بودند هر کدام از آن اسباب آلات نقره کبی را برداشته برای افتادند ماز و پاروانه

قرآق
جمع دست
دکده

وضع
قسم خوردن طایفه
را پوراوی

ممانعت کرد ایشان در برین آسنا مبالغت نمودند تا اینکه اندک کار بدستبازی و کونک کاری همید یکیشد
 پس مردم را پوراوی اتفاق کرده نزد ما نوازشتند و مذکور ساختند که کسان او بیچستی ما بنا کردند هر گاه نوکران
 خود را بتبیه ننمایند دوستی سوکنند ما بهم خواهد خورد ماز با لادونا چارمانده ناظر خود را بدست آسنا تسلیم نمود که تقاضای
 خود بر سیاست کتد و سیاست طایفه را پوراوی این بود که اول دست و پای مقصر را می بستند اینقدر به
 می انداختند که او بر تبه طاقت میرسد بعد هر کدام یک کاره بشکست زده او را می کشند بیچاره ناظر ماز و پنا
 از بنظر ارکشتند با بجمله بطر کبیر در این اوقات امور خود را مضبوط میگردید و جمیع اطراف را گرفته بود بطوریکه لشکر کجائی
 حرکت نداشت کربانستخ و نصرت میوانستند کاری از پیش بر نبرد و طایفه قزاق بسیار از دست و آزار سپاه شران
 میرسانیدند در هر جا از لشکر سوید که بجنگت ایشان می افتاد می کشند بعد از آنکه شران با بزرگ طایفه را پوراوی
 دوستی کرد و قدری امر لشکر خود را انجام داد و مصمم گشت که شهر پوتنا و آرا تصرف نماید و دانستند بود که در شهر
 مزبور آذوقه و سایر ما محتاج و خوردار در عزم داشت که بعد از تخریب آنجا امور لشکر خود را بهم جهت مضبوط کرده در
 اول بهار روانه شهر مسقو شود بدین جهت بتجهیل تمام روانه شده شهر مزبور را محاصره نمود

فصل هفتم در بیان جنگ پوتنا و او شکست شران و از دهم و کرختن او بملکت عثمانلو

بطر کبیر پیش از آنکه شران شهر پوتنا و آرا تخریب نماید خیال در افینده بود ازین سبب پیش از وقت تدارک خود را دیده
 امور سپاه را چنان مضبوط کرده بود که بیسوجه از محاصره شهر مزبور بیم و تشویش نداشت و خاطر جمع بود از اینکه
 اگر شران و از دهم بفرقت تصرف شهر مزبور بجهت باعث خرابی او خواهد شد بطر کبیر قریب شصت هزار نفر لشکر جمع
 کرده بود و از قوت و قورخانه و سایر ما محتاج جنگ زیاد از آنچه ضرور بود بهره داشت و آذوقه و ما بهیا
 نیز برداشته بود چون خبر ورود سپاه سوید با طراف شهر پوتنا و آرا رسید بطر نیز با جمعیت خود روانه گشت و در آنستند
 وارد شهر مزبور گردید شهر پوتنا و آرا در کنار رودخانه و در سنگلا و واقع است سپاه شران از سمت شهر در کنار همان رود
 خانه منزل کرده بود بطر کبیر اردوی خود را در آن سمت زده رودخانه را در میان سد و سرحد قرار داد شران و از دهم
 چنان تصور نمود که بطر از آنطرف رودخانه جنگ خواهد کرد یا اینکه از روی رودخانه جسرت به با آنطرف خواهد گشت
 لند از همان ساعت که سپاه روس رسیدند حکم فرمود که تمام اطراف شهر را بگیرند و از هر جا که احتمال حیرتین
 روسیه میرفت ممانعت نمایند و خبر نداشت که بطر پیش از وقت تدارک خود را دیده سه چهار هزار نفر ما مور کرده
 بود که در بالای شهر در چهار فرسخی جسری بنهند و خویشش همرا سپاه بقرب شهر آمده بود که بدین فریب ده شران
 چنین گمان کند که از آنطرف رودخانه جنگ خواهد نمود تا بطر خصم را غافل کرد با تمام کار او سپرد از از قرار می که

په

بطر حکم کرد بود در یک شبانه روز جسرت را موافق خواهش او با تمام رسانید و خبر فرستادند که جسرت حاضر است بطر چهار ساعت
 از شب گذشته بی اطلاع خصم اردوی خویش را از جسرت با نظر رودخانه گذرانید و پیش از طلوع آفتاب اردوی
 خود را در جای مضبوطی در برابر اردوی شران قرار داد شران دو از دهم بعد از آگاهی ازین ماجرا حیرت و تعجب نمود
 زیرا که هرگز باور نداشت که از طایفه روس و سیه چنین آدم بعل آید که در فنون لشکر کشی او را فریب دهد اگر چه
 تشویش زیاد از اینکه حرکت و جرات بطر نمود و دانست که انجام این کار بجای بد خواهد گشت لکن از کثرت
 کبر و شدت غرور این مطلب را بر روز نداده مشغول تدارک خود گردید که بنای مجادله بگذارد و بجای برد از دهم رود
 پادشاه درین سفر با مورات لشکر و سامان حشر خود وقت و مراقبت می نمودند چون دوام سلطنت
 و قوام دولت هر دو بسته بهین جنگ و محاربت بود زیرا که اگر شران شکست میخورد با لمره تمام بود و اگر بطر پیروز
 میگردد دیگر سلطنت او در روسیه صورت نیکرفت زیرا که دشمنان بطر طالب و جویای بهانه بودند که تصنیع و
 تخریب او بردارند و ملت را از او بگردانند جمیع اروپ نیز چشم و گوش خود را متوجه جنگ و محاربت ایشان
 کرده منتظر خبری بودند که کمیک ازین دو پادشاه خراب خواهد شد اگر چه مدت سه ماه بود که دول
 خارجه بیسوجه از احوالات ایشان اطلاع نداشتند و نمیدانستند که شران رکجاست و چه کاری کند لکن ازین
 فخره خاطر جمع بودند که لبت به بطر خراب و ضیاع خواهد کرد و فتوحات دانیارک و پولند و نرو او را در نظر
 عموم دول خارجه چندان معطر و معتبر کرد و بود که هرگز تصور نمیکرد که بطر کبیر فتنه خواهد کرد
 یقین داشتند که شران از روسیه مراجعت نخواهد کرد مگر اینکه بطر را ستا حاصل و پادشاه دیگر مانند پولند
 بجای او در روسیه معین و مقرر فرماید با بجمله در مدت سه روز که این دو پادشاه بزرگ مشغول تدارک خود
 بودند بطر کبیر هر روز آدم بنزد یکی قلعه میفرستاد که دست رسیده بفهمد که از کدام سمت آرا مشغول تصرف
 توان نمود و همچنین شران هر روز صاحب حصی روانه میکرد که از او ضیاع اردوی بطر آگاهی بهم رساند هر وقت
 کسی از طرفین نزد یک اردوی دیگری می آمد فی الفور از اردو شنلیک کرده نیکداشتند که بقرب کلوا قتلند
 بر سنده روز سیم بطر کبیر سکی از صاحب منصبان خود که او را مرد با غیره جرات بجا آورده بود حکم فرمود
 که در راه پادشاه خود از جان گذشته بار دومی شمن برود و خبر صریح بیاورد و صاحب منصب مزبور همد
 نفر سوار خود را بمیان اردوی دشمن انداخت و بجای یک شران و از دهم قرار با ستان نامید و لشکر را جابجا بنمود
 آنگاه فرسوار را که بد آنگونه جراردید بسیار متخیر گشت و مصمم شد که خود آستنا را تمام کند فی الفور با گروهی از طرف
 ایشان را گرفت صاحب منصب روس از هیچ جا خلاصی ننید و ناچار بنای جنگ گذاشت و درین بین کلوا
 بسای شران خورده استخوان پای او را خورد کرد پس سواران سوید مشغول پادشاه خود گشتند که او را از میان

شکله

باستان سنکر

خلاص نمایند صاحب منصب روس فرصت یافته از میان بیرون رفت چون بخدمت بطریق رسید و گذارش را
عرض نمود بطریق التفات نامحسوس صاحب منصب مزبور کرده مجال فرصت بخدمت نداده همان ساعت
بسرگردگان خود حکم فرمود که بجنگ شروع نمایند شرل نیز از غم بطریق خبردار شده نخواست که اول شروع جنگ
از جانب دشمن شود لهذا حکم بفرمان سپاه خود کرد که بسوی خصم حمله برند و لشکر سوید چون پادشاه
خود را مجروح و پریشان دیدند بهر چون بشیر عین قدم بمیدان کین نهادند و غم کردند که هم از روزان خصم
انتقام کشند شرل دوازدهم از کثرت غیظ و شدت غیرت در منزل خود آرام نخرفت الم جراحت را
فراموش نمود و حکم کرد که تخی میناساختند و تخت نشسته در میان لشکر خود بر اسم جدال برداخت از آن
سمت بطریق لشکر خود را سه قسمت کرده میزند را بجبارال بویید سپرد و میره را بمانزیکوف داد و قلم سپاه
بعده شتره متوف محول نمود و خود با سوار و افواج با فضباط اطراف و جوانب لشکر خود متوجه بود که یکدفعه
صدای توب از جانب خصم بلندگشت و از طرفین با اشتعال مشاعل محاربت سبقت و مبارزت
رفت دفعه اول سپاه سوید چنان حمله و هجوم آوردند که کم مانده بود که سپاه روس بآمره از آن جنگ
بایوس شوند و در آن حمله میان پیش جنگ روس سیر از سپاه خود بیدند و با سقیمان ایشان از طرف
کردند اگر چه در آن هنگامه لشکر سوید را چنان معلوم گشت که سپاه روس شکست خورد لکن امر برایشان
مشتمله گردید نظم لشکر روس بحال خود باقی بود و همین بنظام ایشان روی نهاد و دفعه دوم بطریق خود پیش افتاد
حکم کرد که لشکر از سه جانب بسوی خصم حمله کنند در مدت دو ساعت از طرفین جنگ چنان تخت شد که
قلم از تحریر آن عاجز و عقل از تصور آن قاصر است درین گرمی هنگامه جنگ یک کلوه توب بدو نفر
کاشته تخت شرل خورده هر دور از زندگی دور نموده و تخت بر زمین خورده شکست شرل از بسکه میل بجنگ
داشت حکم کرد که او را روی تخت گذاشته باز در میان سپاه نگاه دارند تا رنج فویش شرل توشتت است
که دوباره تخت آوردند ولی دروغ است زیرا که در آن کیرود از تخت پید نمیشد و این کسرشان شرل نیست بلکه
زیادتی جرات و شجاعت او ظاهر میشود بعد از دو ساعت از هر طرف سپاه سوید شکست خورد و بهر نسبت
نماند شرل هر سعی که داشت بکرد که شاید سپاه خود را از کینین مانع آید چاره نشد بالاخره خود نیز مجبور گشت که بگریزد
از بول جان سوار سب شده چهار فرسخ را از وان شتابان بگریخت بسیار ترس و هراس از آن داشت که بگریزد
در دست بطریق سیر شود و آنچه خود درباره بطریق قصد کرده بود همانا بسر خود میاید و قضیه برعکس نتیجه بجنگ
با بکل از سپاه سوید در روز پولاتا و هزار دویست و هشتاد و چهار نفر کشته شد و نزدیک بیست هزار نفر
سیر کشند بطریق را از روز خدا نگاه داشت بعد از تمام شدن جنگ وقتی که لباس خود را آورد هشت

عین نام پیش است
اشتعال سوزانیدن مشاعل جمع مشعل پیشی کردت سادرت شتابان کن

کلوه شکست از میان خت و کلا همش پدید آمدن مورخین سوید نوشته اند که شرل دوازدهم چنان هم سپاه سوید
ترسانیده بود که بعد از فتح همه جرات نداشتند که او را تعاقب کرده بگیرند ازین مسترار معلوم میشود مورخین
سوید بخیرند از آنکه بعد از شکست خوردن با چارده هزار نفر بقیه سپاه خود میکسخت و از رودخانه و کین
کده شسته میخواست که داخل خاک قزاق را پوراوی شود که مانزیکوف باده هزار نفر خود را با ایشان رسانید
و سر راه ایشان را گرفته دوباره جنگ نمود و ایشان را چنان مستاصل و عاجز کرد که بالاخره لوانتوب سردار
سوید بجز تسلیم چاره نیافت و کسی از ایشان خلاص نشد با تمام بقیه سیری مستلا گردیدند مگر شرک با معده
از کسان خود خلاصی یافت و فرار نمود چنین معلوم میشود که چارده هزار نفر لشکر را بجای اسیر کردن غلی بچون
و هراس شرل نداشته باشد مشخص است که مورخین سوید خلاص یاد پادشاه خود داشته اند و حق دارند
لاجرم در میان چارده هزار نفر که مانزیکوف گرفت از نوکران معتبر شرل بسیار بودند از آنجمله یکی وزیر شرل دو
نفر از عمه خلوت و دو نفر از اهل قزوین و چند نفر از صاحب منصبان سرگردگان از آنجمله مگر شرل رچکن و چهار
لوانتوب و پنج جنرال دیگر با دو نفر اجودان اجودان باشی جمله اسیر و دستگیر شدند شرل دوازدهم همه جهت در
جنگ پولاتا و جنگ مانزیکوف نه هزار دویست و بیست و چهار نفر بکشتن داد و سیصد هزار و هفتصد نفر
از سپاه روسی اسیر لیران و سینه گردید ازینقرار معلوم میشود که چه قدر لشکر در عرض راه تلف کرده بود و لشکر یک اول همراه
داشت چهل و چهار نفر بودند غیر از سپاه لوانتوب و چهار نفر از قزاق گرفت جمله آنها در عرض راه
و در جنگهای کوچک که فیما بین دو لشکر اتفاق می افتاد تلف شده بودند روز پولاتا و از یاده از بیست
هفتصد نفر نداشت و شش تمانی بی عقلی بود که با آن لشکر جزئی بنای جنگ گذاشت همیشه کارهای
شرل ازینقرار بود هر چه میکرد طالعش میکرد و همه وقت بخت بکار نمی آید میباید آدمی کار را از روی عقل
صائب تدبیر کامل ببیند تا بتو باطل و راهی جا بل با بکل در جنگ پولاتا و سپاه بطریق چندان خسارت
نرسید همه جهت پنجاه و دو نفر صاحب منصب و هزار و سیصد نفر صالحات از سپاه روس تلف
گردید شرل بعد ازین شکست خود را تمام دانسته و چاره دیگری ندیده بعد از ورود بولایت زاپوراوی راه بیابانرا
پیش گرفته داخل خاک عثمانی گردید پس بطریق از خیال شرل خبردار شده کینفر از معتبرین فوکرهای خود را بر اثر
اور و انه و کاغذی بدین مضمون بشرل نوشت که هر چه در زمان گذشته از شما صادر گشته جمله فراموش
کردم این درست نیست که ولایات خود را ترک کنی و خود را بدست دشمن بسپاری من قسم میخورم که بتو هیچ
بدی نمیکنم مراجعت بکن نزد من بیا که مانند برادر با تو رفتار خواهم کرد و بعد با کمال احترام بمالکت سوید بخرام
و قتیکه فرستاده بطریق سرحد عثمانیه رسید شرل کده شسته و داخل خاک عثمانی گشته بود و فرستاده بشرل

ز سید مراد اجبت نمود با بجهل پیکر بعد ازین جنگ چند روز دیگر ولایت قرقاق توقف کرد و لازمه قرار داد آن صفحاً تر امقر فرموده مراجعت کرد

فصل سیم در بیان بعضی کذا شایکه بعد از جنگ پولتا و اتفاق افتاده و احوالات شرل در خاک عثمانلو و قوچات پیکر و دوباره پادشاه کردن پیکر کبیر او کوست با بملکت پولند تا روز جنگ پولتا و اجمیع اروپ چنان تصور میکردند که داعیه پیکر در جنب صولت شرل چون لاف جنگ صموده است که در جنگ باز باشد یا کبوتری بیاورد و شبها بعد از آنکه خرفشج پولتا و اروپ منتشر گشت دانستند که پیکر کبیر کبیر کبیر سردار دیر و پادشاه کشور کبیر بوده است فی الحقیقه پیکر کبیر درین هنگامه کمال عقل و محض دانش کار خویش را از پیش برد و چون شرل خصم قوی و شیردار در صورت پیش از مملکت خود بیرون کرد اگر پیکر نیز مانند شرل متهور و مغرور می بود و امور خود را در آن اوقات بقوت و زور خویش محول و موقوف میکرد بی شبهه درین سفر آخر تمام میشد و زمان سلطنت او با انجام میر رسید شرل و از دهم بجز خسارت و مضرت احدی را منفعت نبود طایفه خود نیز از کثرت ظلم و طغیان او بتنگ آمده بنامی عصیان اشتداد و صنایع دولت وی بسیار پریشان گشته و عموم رعیت او در امور کزدان خویش تن سرگردان و حیران بودند و مردم بزوال سلطنت و دولت او کمال غمگین داشتند که از دست او خلاص شوند و از جور او دور باشند و پیکر کبیر برخلاف او زحمتناک میشد و در چهار بر که طایفه وحشیته روئیده را که هرگز آوازه ادب بکوشش آنها رسیده بود رعیت فرمود و دولت روئیده را داخل کی از دول معتبره فرنگ نمود هرگاه بر او صدمه میر رسید و صنایع جمیع روئیده دوباره بهم خورده باز او صنایع قدیم شیخ می یافت و چون ممکن نبود که دولت او بدان قرار قوام بگیرد و دوام داشته باشد در حقیقت صنایع شدن چنین پادشاه عاقل کار ممالک روئیده را مختل و عاقل میکرد و زمانه دولت بدست دیگری افتاده اسم طایفه روس از وی بمن برداشته میشد یا اینکه چون طایفه قراق یا تار طایفه میشدند که رعیت و ملت تابع دولت دیگری گشته همیشه بزحمات و مشقات مبتلا میشدند بعد از فتح پولتا و ارجانک اوضاع جمیع ولایات که از ترس شرل و از دهم در گوشه عزلت از او اجتناب نموده بودند بهم خورد از آنجمله او کوست پادشاه پولند که شرل معزول کرده دیگری در جای او قرار داده بود باز از برای خود استعداد جمع کرده بنامی سلطنت گذاشته بود و عریضه بخدمت پیکر نوشته در خصوص عنون تقصیرات خود استعدا کرده بود و فتح ابواب محبت و التفات پیکر را در باره خود خواسته بود پیکر چون خسارت او را بسیار کشیده و با ضرر او مختل گشته بود و میخواست که زحمات خود ضایع کرده لیس از سر تقصیرات او دور

کذا شایکه

گذشت و در جواب نوشت که قلم عنون بر برای اعمال کشیدم و از تقصیرات تو که شتم و مجدداً ترا بدوستی خود برگزیدم پس ازین از دوستی تو دست نخواهم کشید لاجرم پیکر در آن اوقات لشکر با طرف ولایات روانه میکرد جنرال مانزکوف را که بکار گذاری و وثوق تمام داشت حکم فرستاد که افواج سواره را برداشته بسوی پولند روانه شوند و هرگاه از بقیه سپاه سوید در آن ولایت باشد بجای تمام کرده پادشاهیت او کوست را برقرار نماید و هر مثل شره متوف را با لشکر خود روانه لیونی فرمود که رفته امور تصفیات را مضبوط نماید پیکر خود با بقیه لشکر از راه کیوی و لیدنی بخاک ممالک لیونانی رفت چند روز در آنجا مانده امور او کوست را مضبوط نمود و از ایلان لایت التزام گرفت که من بعد با او کوست خدمت کرده احدی را بسا دشا می قبول نکنم و از آنجا کبیر بشهر فارشوی پای تخت پولند رفت او کوست پادشاه پولند در آنجا با توقف داشت و منتظر ورود پیکر بود که لازمه خدمت و احترام را بجا آورده باشد فی الحقیقه او قاتی که پیکر در شهر مزبور ماند او کوست طوری خدمت کرد که حیانت و خلاف او بالمره از خاطر پیکر بیرون شد و دوباره قسم خورد و تعهد کرد که مادام الحکم مراقب احوالات او کوست گشته حمایت از او نماید در هر هنگام تو کف خود در شهر مزبور بلیچان معتبر از جانب دول ساکن و دانیارک و پروس خدمت پیکر رسیدند و خواهش دوستی و یکجائی کردند پیکر کبیر بلیچان دل مزبوره را زیاده از حد محبت کرده آنچه خواهش کرده بودند قبول نمود و عهدنامه از هر طرف نوشته شد که پس ازین هر چهار دولت با هم مشفق شوند و دولت سوید را دشمن خود بدانند اگر مرگ کسی از ایشان با دولت سوید دوستی کند موافق عهدنامه سایر دول ازین چهار دولت دفع او را بر خود واجب شمارند و او را از میان برداشته بالمره خراب کنند بعد از آنکه پیکر عهدنامه دول خارجه و امور او کوست را مضبوط نمود مصمم شد که خود بمملکت پروس رفته با پادشاه پروس عهدنامه مودت و دوستی محکم کند سابقاً پادشاه پروس با پیکر کبیر بسیار دوست بود لکن از ترس شرل و از دهم جرأت نمیکرد که دوستی با او آشکار نماید در سفر که پیکر بفرنگ میرفت نهایت محبت را بر او کرده بود در این سفر نیز زیاده از حد خدمت کرد و آنچه بلیچی خود قرار داده بود خود نیز قبول کرده سوگند یاد نمود که مادام الحکم در دولت سوید را بر بنیان نیارد و او مملکت پروس و آنه ولایت لیونی شده بفرق تصرف شهر ریگا افتاد که شهر ریگا را نیز تصرف کرده و ولایت لیونی را بالمره مالک شده باشد و شهر مزبور را خود محاصره کرده کجیمت قلعه ریگا را خراب نمود درین هنگامه وجود پیکر در پیکر بوریغ ضرور شده بود لکن ریگا را بهمان قرار در محاصره گذاشته روانه پیکر بوریغ شد و از تخیر شهر مزبور خاطر جمع بود که از جنگ او خلاص نخواهد یافت با بجهل پیکر بعد از ورود پیکر بوریغ لوازم استحکام امور آنجا را بعمل آورد و چند فرزند کشتی دیگر از

رسیدن سفر اجابت پیکر کبیر

نوساخته در اوایل سنه با جلال تمام روانه شهر مسقورده روز و روز شهر اهل شهر مسقورده کمال اکرام و اعزاز او را پیشوا کردند و احترامی که در باره او کردند برای سپس پادشاه اتفاق نیفتاده بود و سه شبانه روز شهر را آیین بستر شادی نمودند مدت سه روز صدای توت با زنده منقطع نشد و در بین این عیش و جشن کاری اتفاق افتاد که در نظر پطر کبیر کمتر از شش پولاتا و انبوه تبسین این مقال تفصیل این اجمال اینک که دو سال پیش از آن پطر کبیر بجهت مطالبی چند بکنفرانسیس دولت انگلیس فرستاده بود و ایلی مزبور اثر اجابت زیاد داشته آنچه از دولت روسیه قرار شده بود زیاد به بر آن خرج کرده قرض بمرساییده بود و رونی خواسته بود که روانه ولایت روسیه شود و تجار انگلیس از رفتن او ممانعت نموده بود ایلی مزبور هر چه استعدا کرد از دولت انگلیس که قرض او را از جانب دولت قبول کنند بعد از دولت روسیه بکیرند قبول نموده تجار را نیز منع نموده بودند ایلی لابد مانده بکنفرانسیس و قرض او را داده روانه کرده بودند پطر درین باب از دولت انگلیس شکایت نمیکرد و دولت مزبور گوش نمیداد و حکایت جنارال پانگول نیز که ایلی پطر بود و شترل ورا کشت بگوش ایشان رسیده پطر را بالمره مرد بیکاره میدانستند چون جنگ پولاتا ورا شنیدند دانستند که پطر پادشاه صاحب غرم و واجب الاحترام بوده است فی الفور ایلی بزدکی مامور کردند که پطر بورخ آمده عذرخواهی نماید در بین آنشادی ایلی رسید و نامه دولت انگلیس را آورد و تا آنوقت دولت انگلیس پادشاهان روسیه را قرار می گفتند در عنوان نامه اسم پطر را مبراطور روسیه نوشته بودند با کاغذ دولتی خبر داده بودند که از جهت بجز متی که با ایلی روس شده بود دولت انگلیس قدغن کرد که تجار را من بعد با ایلی هیچ دولت اختیار نیست که بسبب قرض نکند بدارند اینگونه نامه انگلیس بجهت و شادی پطر را صد چند ان بیفروده دانست که اسم خود نیامدین دول خارج صورت معتبر گشته است بجهت اسم و اهتمام پطر در آن بود که دولت روس نیز نمانند سایر دول در اروپا اسم و رسم داشته باشد از برای انضباط امور دولتی اسم و رسم ضرور است زیرا که بسبب اسم و رسم دوست میتوان پیدا کرد و درین صورت اگر یک دولت دشمنی و خصومت نماید دولت دیگر دوستی و موافقت جوید در اوقاتی که پطر کبیر را روز بروز عزت و جلال یابد و ولایتش آباد میشد شترل و از هم در شهر بندر نشسته نمی فهمید که چه باید کرد و گمانیکه همراه او بودند هر روز عرض میکردند که کاغذی بدولت عثمانیه بنویس و امداد بخواه که ایشان با دولت روس خصومت دارند بلکه اسم ترا شنیده کاری از ایشان برآید شترل قبول نمیکرد و چون کاغذ بدولت عثمانیه کسرشان خود میدانست با وجودیکه در بندر برای مخارج پرمیته مسطل بود باز همان غرور از سر او بیرون ناکشته میگفت هر گاه من از برای ایشان ضرور باشم ایشان خود می آیند و مرا اعانت و

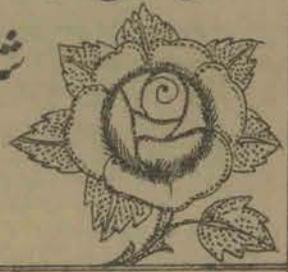
عبارت

حمایت می نمایند آنوقت هر گاه پطر کبیر که میخواست بمحل آدم لکن در او آخر که روز بروز فتوحات پطر بگوش او میرسد در نهایت مرتبه دلگیر و دستنگ کشته سعی و تلاش نمیکرد بلکه دولت عثمانیه را بر این مقام بیاورد که با پطر بنای محاربه بگذارد و خود نیز با ایشان اتفاق کرده بلکه تلاقی و انتقام نماید لکن ممکن نشد و دولت عثمانیه خواهش شترل قبول نکرد با بکله پطر کبیر پیوسته مشغول انضباط امورات خود بود بعد از چند ماه توقف از شهر مسقورده پطر بورخ شد و قوا را بکشتن در ریای فیلیت شد و ویبورگ را که پیش از آن یک دفعه محاصره کرده و نتوانسته بود تصرف نماید تسخیر و تصرف کرده پطر بورخ را بالمره از شترت دشمن حاکم نماید با چند شتر جنگی روانه گشته شهر مزبور را بعد از دو روز محاصره تصرف نمودار سپاه سوید چهار هزار نفر که در قلعه ویبورگ بود همه را اسیر گرفت بعضی از مورخین نوشته اند که رفتار پطر کبیر در محاصره ویبورگ خلاف عدالت بود چون لشکر مزبور که در آن قلعه بودند خود تسلیم شدند لکن ایشان را اسیر کردن خلاف انصاف بود و لیکن فهمیده اند که پطر کبیر هیچ وجه خلاف نکرد زیرا که در آن اوقات با دولت سوید دشمن بود و مکر و رشربل نوشت که هر چه اسم از روسیه گرفته است بدهد و اسیران سوید را بکیرد قبول نخر و معلوم است که پطر کبیر تا اسیر سپاه خود را نمی گرفت اسرای خصم را باز پس نمیداد لاجرم پطر بعد از فتح ویبورگ حکم کرد که محاصره قلعه ریگارا با تمام رشتان تا آنروز شهر مزبور را متصرف شده بودند و هر چه از افواج سپاه که خود همراه داشت جمل را روانه ریگانند لشکر سوید که در میان شهر مزبور بودند از روز و سپاه جدید اطلاع یافته تا چارتیلم شدند روز یکشنبه خبر فتح شهر مزبور به پطر رسیده پطر فوت شدن جنارال فور را بسیار آذرد و بسیار اندوه

محاصره
شهر
ویبورگ

ناک شد و از آن میکرد که کاشش فور زنده میشد و این روز را مشاهده می نمود در فصل دیگر تفصیل بیان نمودیم که حاکم شهر ریگارا در سفر فرنگت چگونه بد رفتاری و بیحرمتی نسبت به پطر کبیر کرده بود بعد از فتح ریگاره پانزده شهر دیگر در ممالک لیونی و استونی تسخیر و تصرف کرد چون قابل نبود درین تاریخ تفصیل ندادیم قدر فرغ من توید ه فی یوم پنجیس من شهر صفر الحظرفی سنه ۱۲۱۳ الهیتم ایدنا بانیه بحق محمد و آله

فصل اول در بیان جنگ دولت عثمانیه با دولت روسیه و احوالات
 شران و ازدهم در خاک عثمانیه
 و تفصیل احوالات کترین پطر



از قرار تحریر مورخین سوید چنان معلوم میشود که باعث قتال و موجب جدال دولت عثمانیه و روسیه شران و ازدهم
 گشته است توضیح این مقال آنکه کاغذی از پطرکیه بدست شران افتاد که بدین مضمون بکلام شران آید
 نوشته بود که بیدارک تدارک جنگ را عیناً سازند و مستعد بکار دولت روس شوند و مطالب دیگر نیز
 در کاغذ مزبور مسطور بوده که مبنی بالقای خصومت و اظهار عدوت از روسیه نسبت بدولت روس بوده شران
 و ازدهم همان نوشته پطر را با مناسی دولت عثمانیه فرستاد ایشان را بر این داشت کرده بود که پیش از
 تدارک پطرکیه بنای محاربه بگذارند اینگونه نوشته شد تاجات مورخین سوید دروغ و افترای محض است هملی
 ندارد زیرا که سبب محاربت و خصومت دولتین روس و عثمانیو خان قرم شد که بزرگ طایفه تاتار باشد
 مبین این اجمال مقدمه این قتال آنکه چون خان قرم استعداده و اوضاع پطرکیه را در شهر آرزوف دید
 ازین مشاهده هر اس نمود و بغایت برتسید که مباد اینگونه تدارک و استعداد باعث خرابی
 ولایت و انتقامی بایلت او گشته مملکت او از دست برود پیوسته تا ما با اعیان دولت روس میفرستاد
 و ایشانرا تحریک خصومت با دولت روسیه میکشت که اگر این اوقات بمقام دفع شر پطر
 کبیر نیانید بعد از چند سال شدت و این فساد ممکن نباشد با عث زوال دولت انهدام مبنای ملت
 اسلام خواهد شد اعیان دولت عثمانیه نوشته شد تاجات خان مزبور را باور کرده بنای تدارک جنگ گذاشتند
 سخت ایلمچی دولت روس را در اسلامبول گرفته مجوس کردند در جلد اول این کتاب مذکور شد که در عهد
 قدیم فیما بین سلاطین دول این قاعده مرسوم بود که در بدو عدوت و دولت ایلیان طرف مقابل را
 مقتید و مجوس نمیدوند تا جاسوسی نمایند و روزنامه بدولت ننویسند ولی در آن اوقات این قاعده را
 سایر دول خلاف دانسته ترک کرده بودند بجز دولت عثمانیه که همچنان در میان ایشان باقی بود علی هذا
 دولت عثمانیه در نزد دول اروپا بی حساب و بدنامی اعیان دولت عثمانیه باینگونه حرکات شایع

خود ملتفت و متنبه نمی گشتند و سایر دول نیز بخمال اینک هر کس با دولت عثمانیه دوستی نماید بیاعتنا
 اعمال قبیح ایشان بشود لو بس چهاردهم پادشاه فرانسه با همه آن بادخورد که در سر داشت و قوت
 و زور در نظام لشکر احمد پاشا وزیر سلطان محمد چهارم ایلمچی لیس را گرفته پیش از مجوس کردن چو
 کاری مضبوط با ایلمچی او نمود لو بس چهاردهم متحمل شد و سکوت اختیار نمود و بیچو چه بمقام مواخذ
 دولتی نیانید ایلمچی خود را طلبیده و دیگری ایلمچی او فرستاد با بجز نخستین کسی که در باب بجز متی
 ایلمچی دوستی را با دولت عثمانیه بهمزد پطرکیه بود پطر هرگز متحمل نمیکشت که ایلمچی او در خاک دول
 خارجه مجوس باشد یا بجز متی در باره منوبان او معمول شود احوال پطرکیه از پیش فتره معلوم میشود در باب
 ایلمچی خود در لندن تفصیل نوشتیم که چه مکر کرد تا اینکه دولت انگلیس عذر خواهی نمود و در خصوص
 جناز ال پاتکول تا بسیت هزار نفر از طایفه سوید گشت دست کشید و کت پادشاه پولند که
 او را بدست شران اده بوده مرتبه دست و پای پطر را بسید و عذر خواهی نمود و لاجرم وقتی که پطر خبر داد
 شد که سلطان حمد سیم ایلمچی او را مجوس کرده است خود داری نتوانسته از غیظ بهوش گشت چون
 بحال خود باز آمد بهما ساعت حکم فرمود که تدارک لشکر دیده شود پس باشکری که در پولند بود حکم فرستاد که
 از آنجا روانه شده بسمت مملکت مولد او می بروند و مرشل شرف متوف را فرمود که از لیونی بالشکر خود روانه
 شود و اد میرل پر اکسن نامور شد که از سمت خشکی دریا شهر آرزوف و بحر آرزوف را محاطت نماید خود پطر
 کبیر نیز بشهر مقبور آمده و مانتر کیوف را بسطور عروج روانه نمود که از آن سمت ولایت متوجه باشد و تدارک
 معارک و نظرها مسالکت و استعداد نظام و استحکام مهمام را در جمیع ممالک خود انجام داد و از
 اولاد پنجاد و رعیت لشکر و جمعیت زیاد فراهم آورده داخل سپاه نظام فرمود تا هنگام جدال همراه سپاه
 مراسم جنگ و آداب قتال یاد گیرند چون همه تدارک لشکر و سامان حشر بیابان آمد و هنگام سفر فرا
 رسید پطرکیه خواست امریراک تا آن زمان مکتوم ضمیر و مکتون خاطر خیر بود آشکار سازد و با مقام آن پرداز
 بیان این اختصا تا که پطر در عهد صوفی دختر را بجمله کساح آورده بود که وصال او پطر را مایه ملال بود و خوب
 اختلال احوال و دلقق او لاوانوی داشت با بجز مکتوم که خود حکم و القانمود که بکلیسا رفته تدارک
 دنیا و سالک مسالکت عقبا باشد پس کترین نام دختر می از شهر مایام بورک اسیر آورده بودند بعد از ورود
 او بشهر مستور پطر کبیر را حسن سیاه قامت زیبای و مطبوع افتاده او را در سکوت جواری خود قرار داده بود
 کترین بر رفتار دلنشین قانون عقل خورده بین پطر کبیر را چنین معنون نمود که اگر دقتی از دیدار او غفلت میکرد
 سالی روزگار شش بجزرت و لذت میکزشت لاجرم در جمیع مهمام دولت با او مصلحت میکرد و بدون

اطلاع او پیش کار نمی برداخت او نیز باحوال پطر استحضار بمرسانیده در هر کار خلاف رای او را نیک گفت
چنانچه اگر در امری ضرر و زیان پطر را میدید با حسن قریب و افصح تقریر پطر کیر اظهار و بیان می نمود که
مقبول طبع وی کشته زیاده در حق او مهربان میشد از ابتدای سال گذشته کترین را در سر پرده از بزنی و همی
خویش پسندیده بود و اکثر مردم ازین مقدمه اطلاع داشتند و دو نفر فرزند دلبنده نیز از بصره و جو
آمده بود لکن آشکارا بخدمت کفته بود که کترین زن من است ایندفعه یعنی در سال گذشته جمیع وزرا و اعیان دولت
طلبیده اظهار این مطلب نمود و فرمود که من بعد حرم من کترین است مردم نیز جمله تعظیم و تمکین بکترین کردند
او ازین امر بطور خود شناسختند و همان روز که با تمام این کار پرداخت بعد از ساعت از شهر
رفته در روز دیگر تدارک لشکر را دیده روانه گشت در هنگامیکه پطر کیر با فوج سپاه مشغول طی منازل
راه بود پرنس کالیسین حسابانک با پنج فوج پیش افتاده بولایت کیریمی سیده بود که بشکر تاتار دچار گشته
بها ساعت بنای کارزار گذاشت و پتزار نفر از ایشان بجنگ حاک انداخت و ده هزار نفر که از رعیت
روس اسیر برده بودند جمله را از دست ایشان جناس نمود و احوالات طایفه مزبور که از رسوم خرد بیکانه و از
قواعد بزرگی دور است این بود که هر وقت بعزم جنگ همراه سپاه بجائی میرفتند طناب بسیار با خود برد
در هر جا که برعیت یا فقیری میرسیدند دست و پای آنها بسته اسیر میکردند و بولایتشان برده میفرزختند
این ده هزار نفر باین قسم اسیر بودند که کالیسین ایشانرا خلاص نمود با بجز پطر کیر نیز بجنگ پولند وارد
شد پیش از آن قرار این بود که او کوست پادشاه پولند در وقت ضرورت بی پطر کیر امداد نماید پطر در سجد
خانک پولند او کوست را ملاقات کرد و از او خواستش نمود که هر قدر در قوه داشته باشد با او لشکر بیاورد
نیز کمال میل و نهایت رغبت داشت که خدمتی بپطر کرده باشد فوراً حکم کرد که آنچه لشکر دارد جمله حاضر باشد
لکن ملت پولک قبول نکرد و در جواب گفت که ما با دولت عثمانیه دوست هستیم و الی الا ان بعدی از ایشان
نمیدایم و محض خاطر دولت دیگر سپاه و لشکر نمیدیم و هرگز بنای مخالفت و محاربت با دولت عثمانیه
نمیکند از پطر دید که او کوست بیچاره تقصیر ندارد و امداد و اعانت در قوه او نیست و تنگی وقت مقتضی
نمود که بزور از ایشان لشکر بگیرد و آنقدر ضرورت و لزوم نگردیده بود که کار خود را از دست رها کرده با طایفه
پولک بنای کارزار کند از لاجرم از امداد او کوست دست کشیده روانه شد که خود را بشکر رساند پطر کیر
بسنور از مالک پولند بیرون نشده بود که عرضیه از جانب حکام مولد او می و الاشی بخدمت او رسید
بدین مضمون که از دست دولت عثمانیه ببتنگ آمده ایم این دو ولایت جمله یکدیگر بجهت بدولت روس
خدمت خواهیم کرد مولد او می و الاشی دو ولایتی است بزرگ و حاکم هر دو سیسی میباشند ولیکن دولت

عثمانیه هستند از روزیکه عثمانی با اسلامبول اتصرف کرد این دو ولایت اطاعت کردند ازین جهت حکومت
از بزرگان آنها باز پس گرفته حکام اسلام بجای ایشان فرستادند و سال بسال ایالت ولایت اکل
و نقل با اسلامبول می نمودند با بجز پطر کیر چنانچه شراد و از دهم از ما زده پافریب خود او نیز از حکام این دو
ولایت رشته کار را از دست داد و بجز عدا ایشان فرقیته گشت چنین خیال نمود که کان تمیز بزرگ مولد او
و والا شی تسلط تمام در ولایت خود دارد و هر چه بگوید ملت قبول خواهد نمود چیزی که از همه بیشتر پطر را مطمئن کرد
این بود که طایفه مزبور به مذنب سیسی استند ازین سبب بی شبهه ملت اسلام و دولت روس را دشمن میدانند
و بیاد شاهی که در اینج کیش هم مذنب خویش باشد اطاعت کردن را واجب میدانند و بزرگ کیش ایشان
این دو ولایت نیز عریضه بصحابت عریضه کان تمیز بخدمت پطر نوشته بود بدین مضمون که از جانب ملت خاطر جمع باشد
رویکه بولایت ما وارد میشود عموم خلق از انانث و ذکور وجود شمارا چون خدای بهیما پرستش و ستایش
ینمانند و آنچه دارند در راه تو میکند از پطر بالمیره خاطر جمع شده بود که این دو ولایت در روز و روز تصرف
خواهد آمد و آنچه از برای لشکر ضرور باشد در آنجا حاضر و موجود خواهد دید پس بهر مثل شتره متوف حکم کرد
که بدون درنگ روانه شده آن دو ولایت را محی فطت بکند و از برای لشکر تدارک دیده باشد شتره متوف
بمخص حصول حکم پطر کیر روانه گشته وارد ولایات والا شی کردید کان تمیز شتره متوف را پیشواز کرد و مذکور خست
که آنچه از برای لشکر روس ضرور بود همه را درست کرده ام باید انشاء الله ما از مساعدت دولت امیر اطوار از
چنگ عثمانی خلاص شویم مثل شتره متوف نیز از جانب پطر امیدواری با و داد و وعده کرد که بسا دوش
اینگونه خدمات از پطر کیر التعمات و محبت خواهد دید کان تمیز از پیش سردار روس بعزم انجام تدارک
بیرون شد بعد از آن معلوم نگردید که طایفه مالد او می و الاشی حکم او اطاعت نکردند و او نیز بعد از مشاهده
آن احوال از ترس اینکه مبادا دولت عثمانیه از خیانت او اطلاع یابد آنچه آذوقه جمع کرده بود همه را از برای
لشکر عثمانی فرستاد بزرگ کیش ایشان چون احوالاترا اینگونه دید و نیز ولایت را گذاشته فرار نمود و مخفی
شد و شتره متوف بعد از استحضار ازین ماجرا چاره دیگر ندیده لابد با انتظار خبر پطر در خاک والا شی
توقف نمود از آنطرف سپاه روس قریب بصد پزارنفر در زیر حکم محمد پاشای بالتاچی رودخانه
بروز کرد و سر بالا سمت ولایت مولد او می آمدند پطر چون ازین احوالات خبردار شد خواست که خود
بشتره متوف رسانیده بگذارد که ولایت مولد او می و الاشی از دست برود چنین بجان است که بزرگان
اتولایات آنچه نوشته بودند درست است و هرگز خلاف کردن ایشان از خیال پطر نمیکند شت با بجز
شراد و از دهم در بند انتظار می کشید که آنچه خود نتوانست از پیش برد شاید دولت عثمانیه کاری نماید

که بطریق تمام شود محمد پاشای بالتاجی چون بنزدیکی بندر رسید صاحب منصبی پیش شمل فرستاد که با بدو
ما تشریف بیاورد و سپاه عثمانیه را مشاهده و تفریح نماید شمل و از دو هم جواب فرستاد که شایسته پادشاهان
نیت که بدین وزیر برود محمد پاشا این جواب تا صواب دلگرا ن پریشان گشته دوباره پیغام داد که
من در حق تو التفات کرده ادم فرستادم و ترا نزد خود طلبیدم درست است من وزیرم لکن اسأل
تو پادشاهان دانا میدهم با بجهت نظر کبیر وقتی که میخواست از خاک پولند بیرون برود بجهت رحمت
راه از همراه آوردن کترین منصرف شده خواست که او را برگرداند اما از رحمت سفر بخشش نکند و بجز رساندن
قبول نکرد و عرض نمود که اینگونه رحمت سفر در پیش من صد چندان آسان تر است از صعوبت مفارقت شما و
جان من از وجود امپراطور شیرین تر میباشد بطریق جواب ندانسته او را همراه خود برداشت و سرحد پولند تا
بمالک مولداوی و الاشی بسیار منازل سخت و مسالک صعب داشت و مجموع سپاه در بین آن
راه بر حیات افزون و مشقات از حد بیرون مبتلا گشت اکثری از لشکریان بجهت کسی از وقته جنگ آمده
دیگر قوت جنگ نداشت در بعضی از منازل وی را جرد خواب کسی نمیدید و اتفاق می افتاد که صالده است
آنچو در بی راه و سه منزل و شش کشته میدیدند و قارنیک بطریق کبیر مجموع این زحمت را از دل افواج سپاه
بیرون میکرد و خاصه رفتار دلنشین کترین تلقی زحمت ایشان اینگونه در هر منزلی که پائین می آمدند کترین
چند نفر صاحب منصب همه اردو را می گشت و با افراد اجناد نواریش میگرد و دلاری میداد هرگاه در میان
ایشان بیابا و چار میشد فی الفور طبعی معالجه میکاشد افواج صالدهات او را بر تن دست میداشتند
که حکم او را از احکام بطریق اولی اهام میدانستند لاجرم بطریق کبیر با هر از رحمت لشکر را بجاک و الاشی مولداوی
رسانید چون شتره متوف را دیدن وقت خبردار شد که فریب خورده و آنچه وعده کرده بودند دروغ بوده بخت
صتم شد که تمامی نماید بعد دید که کار از محل و موقع گذشت است میباید چاره سپاه عثمانی را نمود بطریق کبیر
اینکه لازمه آذوقه در مولداوی حاضر و موجود خواهد دید لکن هیچ چیز از بابت ماگولات و سایر با محتاج سپاه
همراه بر نداشتند بود اتفاقاً در روز و روز و پلر بولایت و الاشی چنان آذوقه در بین دو سه روز
هر چه در اطراف دهات حاصل زلزعات بود جمل را تمام کرد بطریق کبیر از زیادتی لشکر دشمن نمی ترسیدند
که بزور نظام از عمده ایشان بسولت بیرون می آید چیزی که او را تا یوس نمود که آذوقه بود زیرا که سپاه
بی تو تراجیه قوت و آدم کرسند چه صولت خواهد هر چه فکر میکرد در دست او ضاع خود را چون او ضاع شمل
در پولت و امید علی بدان طاق پیش رفتن داشت و نه قوت باز پس نشستن چاره دیگر نیافته خواست که
راه رود خانه از عبور دشمن مانع آید که شاید از کبیرت دفع شود و رفع ضرر خود را نماید و از آن طرف شهر با شرا

اجناد
جمع جنگ
لشکر

بنابر این

کبیری

که پای تخت مولداوی باشد تصرف کند که غیر از شهر با ش در هیچ جاده گندم و جبهه خشکش پیدا نبود پس لشکر
خود را سه قسمت کرد یکی را بسمت راست شهر فرستاد که اگر سپاه روس از آن طرف خواسته باشد که داخل
شهر شود که از آن قسمت دوم را نیز خود نگاه داشت که شهر را تصرف نماید قسمت سیم را حکم فرمود که بآن سمت
رودخانه پروت که شش پیش روی لشکر عثمانی را بگیرد افواج لشکر و قتی بنزدیک رودخانه رسیدند که
از لشکر عثمانی قریب به بیست هزار نفر باین طرف گذر گشته بودند چون لشکر روسیه را دیدند همان ساعت به حرم
آورده بنای محاربه گذاشتند سپاه روس به جهت هشت هزار نفر بودند بیست هزار عثمانی ایشان احاطه
کرده چیزی نماند بود که جمله را در آن خاک بمعرض پلاک در آورند که بطریق کبیر باید و لشکر باین سیده ایشان با
خلاص نمود لکن ام سپاه روس بسیار پریشان شد و نیز عثمانی را آنچه لشکر داشت باین طرف رودخانه گذراند
راه شهر با ش را گرفت و میان لشکر و لشکر که بآن سمت شهر روانه کرده بود برید که بیسوی جبهه کبیر نشسته
امداد بکنند و نزدیک بصد و پنجاه هزار نفر لشکر تا آنکه در زیر حکم خان قزم بچنگ روسیه آمد و بودند بانها
نیز حکم کرد که آن طرف رودخانه را گرفته جای کریر از برای سپاه روسیه نگذارند و زمین سوید نوشته اند
که محمد پاشا امر و نامی بود کسیکه در یک حرکت کار سپاه بطریق کبیر را بجائی رساند که قوت حرکت ایشان را
مانند چگونگی او را نامی می توان گفت بطریق کبیر که مال کار سپاه تباه خواهد شد او ضاع لشکر شمل در پولت و اصد
مرتب از او ضاع خود بهتر بود در اردوی روسیه دو شب و روز آذوقه پیدا نشد و مکان اردو در جانی
واقع بود که هر توفی از لشکر دشمن غالی میشد کلوله آن بخط مستقیم میان سپاه روس می افتاد در کنار رودخانه
پروت منزل داشتند لکن بجهت آب صد قدم پیش رفتن ممکن نیکست جمع توپخانه لشکر تا آنکه در آن طرف
رودخانه قرار داده بودند هرگاه کبیر از اردوی روسیه حرکت کرده بود رودخانه می آمد توپخانه میجبا
شلیک میکرد و چنانکه آب نیز از برای لشکر روسیه مقدور نبود بطوریکه در سر یک کوزه آب سه نفر صالدهات
تلف میشدند بطریق کبیر چون او ضاع را اینگونه دید و از هیچ طرف امید خلاصی نیافت مصمم گشت و نصف
شب لشکر را حرکت داده بی اینکه سپاه دشمن آگاه شود بجائی برساند که سپاه او در ف کلوله خصم گردد
و اگر آذوقه پیدا نمهند قلاً آبراه فرغت بخورند پس حکم داد که در نصف شب از دو حرکت نماید لشکر
عثمانی از خیال بطریق کبیر شده است کام راه افتادن پیش روی لشکر روس بریده بنای جنگ گذاشتند
کیساعت بطلیح آفتاب نمانده تا کیساعت از ظهر گذشته از طرفین آتش محاربت اشتعال داشت سپاه
روس با آنکه همه جهت می و شش هزار نفر بودند و در عرض راه دشمن با ایشان رسید که اسکامی سباب
لشکران را با ستیان ساخته جنگ کردند باز از لشکر عثمانی بیشتر تلف شدند بطریق کبیر فمید که نظام با غیر

در بیان
تباهی لشکر روس
و پریشانی
احوال بطریق
کبیر

نظام چه قدر تفاوت دارد در جنگ نروا بیشتر از نرسوید بشت هزار نفر روس شکست داده خود با سی
شش هزار نفر سپاه نظام در مقابل ویت و پنجاه هزار نفر جنگ میکرد و از لشکر دشمن بیشتر تلف میشد
از روز با اینکه وقت خطر جنگ تمام شده بود باز از نظر تا غروب آفتاب از طرفین صدای توپ و تفنگ می آمد
همگام غروب آفتاب لشکر عثمانی خود را بجان اردوی خویش کشید و نفع لشکر پسر در آن روز این شد که نزدیک
بهشت هزار نفر سپاه روس بمرض تلف رسیدند و جای اردو نیز از جای اول بدتر شد همان شب زیاد
از نصف آسمان توپخانه و سواره روس از شدت کرسنگی هلاک شدند و جمعی از لشکریان نیز از کرسنگی
شربت مرگ چشیدند بصرای قمار رسیدند پسر کبیر لشکر خود را در نهایت فلاکت و پریشانی دیده در کما
خود متحیر و متفکر بود و تدبیر نجات لشکر خویش از آن ممالک نمیدانست اینقدر میدانست که سپاه روس را
از آن عراق خلاص میرفت اگر از دشمن آسیبی سپاه او نرسد کرسنگی ایشان انجم بزرگیت که در ملک
ایشان کفایت میکند دو سه دفعه خواست که حکم یورش بدید با اینکه از میان ایشان سالم بجد یا با لقمه
تمام شود لکن جمعیت خود را در جنب جمعیت دشمن بسیار کم دیده مصحلت نذید و پیوسته مستغرق بجهت
بود که با هر از رحمت صدقاتی که در خصوص ترقی ملت و آبادی لایت خورده بود با لقمه بیدر خواهد رفت و
در عوض اینکه اسم و رسمی در دنیا بگذارد بدنام خواهد شد پسر کبیر نیز خواست که فکر خود او را در آن احوال
پریشان بزمین نهد لکن منزل خود را خلوت کرده قدغن فرمود که احدی را نگذارد نزد او و در کترین بحجت
امیدواری لشکر صبح زود بیرون افتد با فواج لشکر دلداری میداد و قتی که برگشت و مستحضر شد که پسر کبیر
کرده است که کسی داخل خمیه او نشود کترین قطع کرد که شدت پریشانی او را بچنین قدغن او داشته ترسید که
مبادا پسر هلاک خویش قصد نماید از احوال پسر درست اطلاع داشت که مرگ را در راه غیرت از زندگی بد
نام و بی حیثیت ترجیح میداد پس بقدرغن او کوشش نداده داخل اطاق شد شوهر خود را با سوء حال اختلال
احوال یافته جرات سخن گفتن نمود بعد از آنکه پسر کبیر با خطاب کرده فرمود عزیز من خط بزرگ کردیم آنچه ما را
بسر شتران و از دم آوردگان تمیز نیز بسیار آورده است کترین بصحبت های دلنشین او آرام کرده از چادر بیرون
آمده مرشل شده متوف را خواست و حکم کرد که کاغذی بجهت پاشا نوشته خواهم مصاحبه نماید خود نیز قدری
اسباب جواب درست کرده سراسر نامه روانه نمود مضمون کاغذ کترین را مورخین هر کدام بطوری نوشته اند
از آنجمله نور برک میگوید که کترین استدعا از پاشای عثمانی کرده بود که از تقصیر شوهرش که شسته بستر التفات
بیایند از راه عرض خواسته اند که پسر بدنام و بی غیرت شرت بدیند ولیکن از قراین خارج شخص میشود که
اینگونه اسناد دروغ و بی اصل بوده زیرا که بی انصافی دولت عثمانی معلوم است که بهر چیز دست میا بندد

استدعای
مصالحه از محمد پاشا
سردار دولت
عثمانی

را از دست نمیدهند و این احوال همیشه باعث خرابی دولت عثمانیه گشته است اکثر اوقات فریب خورده
و تحیل در تلافی نموده ضیاع شده اند با این احوال چگونه میشود که کترین چنان کاغذی بنویسد و پاشای عثمانی
قبول کرده دست بکشد بخصوص در میان اردوی عثمانیه چند نفر از نوکران معتبر شتران بودند که همیشه پاشا را
باین میداشتند که پسر قوه جنگ کردن ندارد و او را هر دو ستیکه کردن در دست لشکر عثمانی است اگر در
گرفتن او تقصیر کنند و کوتاهی نمایند قنای بی غیرتیت پس معلوم میشود که کاغذ فریب را قرار می دهد که در حقیقت
انذخلاف است و آنچه درین باب نوشته اند محض از راه عداوت مضمون نامه کترین این بود که پادشاه
روسیه میل دارد که مصالحه نماید و محاربه تمام شود و بحجت دوستی دولتین آنچه دولت عثمانیه بواسطت
اطلحی روس پیش این خواهش کرده بود بعمل خواهد آورد پاشای عثمانی مودعی بود و عاقل بود و در کار ما
تامل کرد و گفت که بجنگ عهت بمانیت بسیار اتفاق افتاده که بعد از فتح و نصرت لشکری کثیر از جمعیتی
انگ شگت خورده و میدانست سخن نوکران شتران جمله از راه عداوت پسر است چون ایشان اسب شگت داشتند
دادن امکان نیز یافت لکن این مقام تحریک دولت عثمانی بر آورده بودند که شاید باستیمصال پسر امور ایشان
مضبوط کرد و از آن طرف از اوضاع پسر اطلاع درست نداشت هرگز باور نیک کرد که اوضاع او این مرتبه
پریشان است و از نامه کان تمیز اطلاع یافته میرسد که بحجت هم ندیمی طایفه مولد او می باد دولت روسیه
یکج شده بنای آشوب و طغیان گذارند خواهش دولت عثمانیه از قرار یک مذکور است ختم این بود که دولت
روسیه نزدیک بهر حد عثمانی قلعهای مضبوط و لشکر زیاد نداشته باشند از قوت حالت پسر نوشته است
خان قرم تر رسیده بنای جنگ و دشمنی گذاشته بود چون دید که با مصالحه خواهم دولت خویش بعمل آید
لکن توقع زیاد را باعث بی عقلی و خلاف دانش و قانون حرم دانسته در جواب نامه نوشت که مصالحه
قبول نمودیم و قدغن کرد که تا اتمام ام مصالحه عساکر طرفین جنگ را موقوف نمایند پسر کبیر سوز از چادر
خود بیرون نرفته بود که کترین با نامه محمد پاشا که در جواب نامه خود نوشته بود داخل شد پسر از اجالات
خبردار گشته زیاده از حد خوشحال گمنون گردید فوراً مرشل شده متوف شاقبروف نام که نوکر معتبر خویش بود
روانه نمود که رفته مصالحه را تمام نمایند در اوقاتی که از طرفین مشغول مصالحه بودند عساکر طرفین با هم
مراوده کرده سپاه روس آنچه ضرور داشتند از لشکر عثمانی خریدند و مصالحه نامه طرفین بدین قرار تمام
گشت که اول دولت روس شهر آرزوف با توپخانه و قورخانه که پیش از تصرف شهر مزبور از دولت
عثمانیه در آنجا بوده همه را واکندارند و هر چه قلعه در اطراف شهر مزبور و کنار رودخانه و انوب ساخته باشند
خراب نمایند و با دولت پولند سیسچو جبهه کار داشته لشکر خود را از خاک پولند بیرون کشند و شتران را

از ولایت خود رفتن مانع نشود و بعد هر گاه میل داشته باشد مصاحبه و دوستی نیز کند و در صورت
 اختیاریت پطربگیر باشد از طرفین مصاحبه نامه هر گشته بنامی دوستی شده کان تمیز اطلاع یافت که دولت
 عثمانیه از کاغذهای او خبردار شده است از غایت ترس پطربگیر پناه برده بار دوی روسیه فرار نمود
 محمد پاشا بسیار سعی کرد که پطرا را بدست او بدهد با وجودیکه کان تمیز بغیر از خیانت بدولت روس
 کاری نخورده بود باز قبول نمود در خصوص او زیاده از حد استیسادگی کرد تا حکایت اقتضای شرع و از دهم
 در باب باز پس دادن مازه پاره خود وارد نیاید تفصیل این اجمال آنکه مازیکوف روزیکه بقیه لشکر سوید را
 امیر کرد و شرع و از دهم را مجبور نمود باینکه مازه پاره بدست لشکر روس بدهد شرع از برای خلاصی خود بدون حرف
 مازه پاره بدست مازیکوف سپرد تا اینکه او را نیز بخدمت پطربگیر آورده در حضور جمیع لشکر تقصیر او را
 ثابت کرده قتل رسانند باز پس طلبیدن کان تمیز را مشوبان شرع که نزد محمد پاشا بودند تحریک میکنند
 که آنچه پطرا در مازه پاره کرده بود در حق کان تمیز نیز معمول شود تا ملافی بعمل آید پطربگیر این فقره را دریافت
 کرده بود و سرداران سپاه روسیه نیز خیانت کان تمیز را بنظر پطربگیر جلوه داده سعی میکردند که خواست
 پاشا را قبول کنند پطرا در جواب ایشان فرمود هر گاه دولت عثمانی در تمام ولایات مرا تصرف نمایند
 نیست بجهت اینکه بر و ایام میتوان مملکت را دوباره بدست آوردن لیکن کسیکه در پیش مردم یک
 دفعه بی غیرتی مشهور شد تمام است و چاره ندارد و همیشه هم او بدنامی مذکور میشود با بجز پطربگیر
 پیوسته بسرداران خود میفرمود که قرار دنیا این است کسیکه در هزار جا رشادت کرده و یک دفعه بی غیرتی
 بکند مردم همان بی غیرتی را میگویند پطرا هم خود را با همواره از عمر خود بهتر دانسته هر چه از جانب لشکر
 عثمانی نمود در باب کان تمیز اصرار نمودند قبول نخورده او را در پیش خود نگاه داشت تا اینکه محمد پاشا از
 دست کشید و از طرفین افواج سپاه روانه ولایات خود گشتند شرع و از دهم که در بند بود سخت
 بملاقات محمد پاشا را رضی نمیشد چون دید که مصاحبه تمام شد از استیصال پطرا مأیوس گشته بدون
 اینکه پاشا کسی را به پیش او بفرستند زبند روانه شد و بار دوی محمد پاشا ستانی مقدمه سابقه خود او را پیش
 گرفته سه چهار نفر پاشای دیگر فرستاد تا شرع داخل اردو خویش نمودند از قراریکه مورخین سوید نوشته اند
 شرع پاشا را بسیار غلامت کرد که چرا با پطرا مصاحبه نمود و او را دستگیر نکرد استی این سخن معلوم نیست
 چون کسی در آن مجلس نه استیمیم که از گفتگوی ایشان استحضار بهم رساند و ضبط نماید اما آنچه معلوم گشته این است
 که شرع و از دهم از خلاصی پطرا بسیار مأیوس شد زیرا که کار او را درین سفر تمام میدانست شرع دوباره بشهر
 بند مراجعت نمود و محمد پاشا با لشکر خود با اسلامبول برگشت و اینگونه پطربگیر از چنگ لشکر عثمانی خلاص شد

فصل دوم در بیان گذارشات چند که بعد از جنگ پروت اتفاق افتاد و مراجعت
 پطربگیر بروسیّه و اوضاع روسیّه بعد از جنگ پروت و عروسی پطربگیر با کترین
 بعد از مراجعت محمد پاشا با اسلامبول چند روز شکر مزبور را آیین بستند و مردم سه روز و سه شب بعیش و طرب
 مشغول گشتند و سلطان روم نصرت و فیروزی محمد پاشا را بلیچت بهر منی خود یافت بقت در مرتبه او
 میفرمود و او را بمنصب جلیل صدر اعظمی مقتر فرمود شرع و از دهم چون از قمار محمد پاشا درباره خود ناراضی
 بود از بجهت مراسلات چند که مشربخیانت او و شکایت خود بود با منامی دولت روم نوشت از آنچه
 نوشته بود که محمد پاشا از پطربگیر مبلغ خلیف گرفت و مصاحبه نمود و اگر پاشا این خیانت را نیکو دیشکر روم
 پطربگیر را دست بسته با اسلامبول می آوردند و این شهرت و آوازه بزرگ دولت عثمانیه در صفحہ روزگار همیشه
 مذکور میگشت سلطان روم نوشتجات شرع محمول بغرض مشمول بعد و ت دانسته متحمل مراسلات او
 نشد و مکتوبات او را بمحمد پاشا فرستاد و محمد پاشا بعد از اطلاع از مضامین آن مکتوبات بمقام تلافی در آمده
 روایت و محتاج شرع که روزی و بیست تومان مقطوع نموده مباحترین دیوان را قدغن کرد که گسان شرع را
 بیرون و علیق بیسج اسم و هیچ طریق نپذیرد در تاریخ خود شرع تفصیل نوشته ایم که بعد از ورود این خبر چگونه تهور
 عجیب و جسارت غریب از خود و گسان شرع بعمل آمد تا اینکه بالاخره با مردم شهر بند روگان پاشا
 جنگ کرده او را با چند نفر نوکر یکم همراه داشت گرفته مجبوس کردند و بعد ازین حکایت دوباره از دست
 عثمانی خلاص یافته در لباس چاپاری بولایت سوید فرار نمود پطربگیر بعد از مراجعت هر چه در عهد نامه قرار
 شده بود بعمل آورد مگر باز پس دادن شهر آرتوف که چندی طول کشید تفصیل این اجمال آنکه در مصاحبه نامه
 چنان قرار گشته بود که پیش از آمدن شهر مزبور بتصرف دولت عثمانی دولت روسیه هر چه تو چنانه و تو
 خانه و سایر مایملکت در آنجا داشتند جمله را باز پس بگیرند بعد از مدت اندک دولت روس شهر
 مزبور را نیز تسلیم کردند و قلعهها نیز در اطراف و کناف قره و دیگر ساخته بودند همس را موافق عهد نامه خراب
 نماید اینکه خسارت برای کسی صدقه بزرگی بود چند دفعه دیگر در ایام سلطنت خود شکست خورد و لشکر
 تلف کرد ولی هیچکدام مانند جنگ پروت پطربگیر تاثیر نکرد و قلعهائی که با صد گونه زحمت در کناف قره و دیگر
 ساخته بودند همه از دست او برفت پطربگیر با شهر آرتوف و ششتمای جنگی که در اطراف آن درست کرده
 بود خود را صاحب همه قره و دیگر ملکه مالک شهر اسلامبول میدانست که با حقیقه اگر آستانه تصرف پادشاه
 عاقلی باشد مقابل جمیع مالک روسی نمین است تنها شه مزبور مقابل مملکت بزرگیت با بجز بعد از

شکست پروت ناخوشی بزاج پطر غلبه کرده و در دلی که از جوانی داشت زیاده شد اطباء آب گرم تجویز کردند که چند وقت بمیان آب گرم برود و خود را معالجه نماید با این همه ناخوشی و پریشانی احوال همگامی که در ولایت بوسه مشغول معالجه بود حکم فرمود که ولایت پومران نیز تصرف نماید خیا شش این بود که هر چه از ولایت سوید در اطراف دریای بالستیک میباشد تصرف نماید پنج شهر معتبر از شهرهای پومرانی تخریب کردند بعد از آنکه پطر در آب گرم قدری حوالش خوب شد بشهر تورکو رفت که یکی از شهرهای معتبر روسیه است و در پنجاهم توقف خود در شهر مزبور خواست خواهر زن امپراطور سزار انبرای الکسی پسر خود بجای کساح در آرد الکسی از زن اولی پطر بود که بعد از گرفتن تارک دنیا شده در یکی از کلیساها گذران میکرد امپراطور سزار ناخوش پطر کبیر را قبول کرده بنای عروسی را گذاشت و جمله پادشاهان و حکام اطراف در شهر تورکو جمع شدند و دختر امپراطور بشهر مزبور روانه کرد چون کترین هنوز در نزد دول خارجه زن عفت مدی پطر محبوب نمیشد لهذا بجای عروسی حاضر نشده رسید که مبادا خلاف شان خود حرکتی بشود پطر از بسکه میل بکترین داشت خواست بعد از عروسی پسر خود نیز عروسی کرده زن خویش را بر جمیع دول ظاهر سازد و خاطر کترین را نیز بدست آورد ازین سبب روانه شهر پطر بورخ شد در آنجا تارک تمام انبرای عروسی بدیدند لاجرم پطر کبیر شهر پطر بورخ را برای عروسی خود بشهر مستقر ترجیح داد که بحجت آن جمیع معتبرین ولایات روسیه در شهر مزبور حاضر گشته تدارک عروسی سایر اوضاع و اساس سلطنت او را مشاهده کنند و میل پادشاه خویش را نسبت بشهر مزبور بدانند که هر کدام از اعیان دولت از برای خوش آمد امپراطور عمارتی در آن شهر بسازند تا شهر آباد شود اینگونه عروسی عیش پطر سخت در نظر دول خارجه بعید و عجیب می آمد زیرا دختر که اسیر سپاه روس باشد او را حرم خویش و بزرگ و محترم عموم روسیه نمودن خلاف قانون ملت کوشش میدانند لکن ملت روسیه از استعداد و قابلیت کترین استحضار داشتند عموماً باین قاعده و قانون خوشحال مضمون بودند و می گفتند که مرتبه و شان کترین بالاتر ازین است لهذا همگام عروسی چنان سرگرم عیش و شادی گشته که در هیچ وقت اینگونه جشن از عموم اهل مملکت اتفاق نیفتاده بود فی الحقیقه زنی که سزاوار پطر کبیر باشد بهتر از کترین نمی شد که در جمیع محاسن کمال آراسته و محامد بزرگی پر استه بود و بزاج پطر کبیر بهتر از همه کس کابھی اطلاع داشت که آن با سوچ از احوالات پطر کبیر و کترین استحضار کامل بهم رسانیده بود در کتابیکه همگام توقف خود در شهر وینا نوشته است مذکور ساخته است که غیر از کترین بزرگی در جهان کساح پطر نبود پطر در مدت اندک تلف میشد توضیح این مقال آنکه پطر کبیر از عهد شباب ناخوشی در دلی داشت که حکما در معالجه آن عاجز بودند کترین بفرست خود مروض

۶۰

تشخیص داده رفخ ناخوشی از وی کرده بود و هر چه که در مزاج پطر مضر بود کترین در ممانعت آن مصروف بود و همگامی که از طبع آن قدغن کرده بجمال حدائق مزاج پطر را محافظت مینمود و وجود او را سلامت نگاه میداشت و در هیچ امر خلاف رای او را نیکرد و از دول فرانکستان کسانی که در اقول امر پطر را ملامت میکردند بعد از طاعت از احوالات کترین جمله تحسین گفتند و آفرین خواندند اینگونه امور بسیار اتفاق می افتد نباید تعجب کرد که چرا آدم فرومایه و کوچک مرتبه بزرگ و پایه بلند میرسد زیرا که بزرگان نجابت را موقوف با استعداد و قابلیت دانسته اند اتفاق چنان می افتد که ما نیز یکوف اشپز شاکرمانند شزل پادشاه را از عزت و جاه و سلطنت و سپاه دور میسازد و بالتاچی محمد که از قدیم میرم شکن سرای سلطنت بود چنان صدمه بر پطر میزند که مملکتی را مانند از وقت از دست میدهد سلاطین معتبرین خود هیچ میر سبب را بر حسب مقدم نموده و نجابت را بر قابلیت ترجیح نداده اند و پطر را نیز سیاق این بود که در عهد سلطنت بسیار با عدم استعداد در زمره کوچگان شماره و تعداد شدند و جمعی از کوچگان با مرتبت عقل و محک امتحان صاحب رتبت و شان گشته بدرجه اعتبار و مرتبه اقدار رسیدند از آنجمله بعد از عروسی کترین پادشاه پولند المیجی برای امری فرستاده بود المیجی مزبور همگام مراجعت در ولایت کورلند چند روز توقف نمود روزی در میان شهر از کوچیکه شد دید که شخصی را در در میخانه می فروشان میزنند و تنخواه جزئی از او مطالبه می کنند آنقدر میکوبد که اگر دست من پطر کبیر میرسد او امر می شناسد که من کیستم شما اجرات اینگونه رفتار با من میسبب بود المیجی پولند بعد از شنیدن این سخن نزدیک رفت و بحجت حرمت اسم پطر قرض او را میفروشتان کار سازی نموده او را بمنزل خود برد بسیار سعی کرد که او را بشناسد ممکن نشد پس المیجی کمان کرد که او راستی آن سخن را داشته لاجرم روزی که میخواست از آن شهر روانه شود کاغذی بطور بونوع نوشت و احوالات آن مرد دست را نیز مضمون آنرا دانسته در گوشه کاغذی اندوستان خود نوشت بعد از رسیدن کاغذ رفیق المیجی چون میدانست که پطر کبیر اینگونه اخبار مطبوع میباشند روزی بخدمت پطر رفته احوالات آن مرد را از آنکه المیجی پولند نوشته بود معروض داشت پطر کبیر همان ساعت حکم فرمود که چند نفر مامور شده آمدند در ولایت کورلند پیدا کرده بجنوبیا و رند چند نفر کشیدند که آمدند را بجنوب پطر آوردند پطر او را بناظر خود سپرد که متوجه او باشد و بطور بخت از احوالات او مطلع شود و فهمید و کیست و چرا چنین حرف زده است ناظر پطر او را بخانه برده بمیزانی او پیرداخت چون شب درآمد و نوکران بمنازل خویش رفتند ناظر نزد آنمرد غریب آمده از وصل و نسب او پرسید و از وی سوال کرد که چرا اینگونه پریشان بینی اوضاع گشته آمد گفت که مر احوال خود را بکسی نمیکویم مگر اینکه شرح احوال خود را در عرضیه بنویسم و آن عرضیه را خود بدست پطر کبیر بدهم از شما

شرح احوالات برادر زن پطر کبیر

شرح احوالات برادر زن پطر کبیر

یکت التماس دارم که مرا بحضور پطر برسانید که در مقابل آن محبت شما هر گاه من بعد دست من بخت
 بر آید من نیز مضایقه نخواهم نمود با پطر از اینکه حرف زدن او تعجب کرد و پریشانی او را دیده نزد خود گفت
 که چه خدمت از دست او خواهد آمد چون صبح شد نزد پطر رفته که از شایسته را بتفصیل در خدمت پطر کبیر
 تقریر کرد پطر ناظر را حکم کرد که فردا شب تدارک درست بسین که من خود بجای تو بیایم و با آن مرد
 غریب گفت که نمایم شب را بر حسب فرمایش خویش با چند نفر از نهران خود بجایه ناظر رفت و آنروز
 احضار فرمود و قدغن نمود که احدی بجز آنروز در خانه نباشد چون خانه از غیر خالی شد پطر فرمود که احوالات
 خود را بی هر اسس و تشویش بیان نماید غریب عرض کرد که من برادر زن تو هستم حال خود بدان اگر
 پریشانی دینی و وضعی من از برای تو مایه تنگ و بدنامی نیست و میخواهی که این فقره را مردم بدانند لشکار
 کن و الا من گذران جزئی مرحمت فرمائید که گوشه نشین مشغول دعا گوئی تو باشم پطر اطراف از سخنان او
 خوش آمده فرمود که من از کجا معلوم نمایم که تو برادر زن من هستی مرد غریب بتفصیل احوالات خود را
 خود را عرض کرد پطر دید که آنچه میگوید همه راست است پیش از او کترین نیز بدین تفصیل انمطلب معروض داشت
 بود و سخنان او با تقریر کترین تفاوتی نداشت و مشخص نمود که آنروز در کترین میباشد پس قدغن کرد که تا از
 جانب خود حکم نشود این مطلب با احدی بر روی نهد و بناظر خویش حکم کرد که شب آینه را نیز بدین قرار
 تدارک ببیند و اوضاع شام را انجام دهد شب آینه کترین را همراه برده آن مرد را احضار فرمود کترین با خود
 گفت که پطر چرا چنین مردی کشیف مصاحب گشته است پطر خیال کترین را دریافت کرده دست آنروز
 گرفته فرمود که این مرد برادر است کترین چون او را شناخت از شدت خجالت و کثرت خوشحالی تاب
 نیاورده بیوشش کشت پطر کبیر او را بحال آورده فرمود چرا خجالت میکشی اکثری از نوکران معتبر من در اول
 امر از برادر تو پریشانتر بودند هر کدام نظر بقابلیت خود بر رتبه که دارند رسیدند الا آن این مرد برادر تو و برادر
 زن من میباشد هر گاه قابل باشد او نیز بحسب قابلیت خود بمقامی خواهد رسید و الا برادر زن من بودن او
 بگنجی آید و کسی اجتناب نیست که او را دستگیری نماید پس چندی گذشت که پطر دختر یکی از اکابر بود و سینه برای او
 خواستگاری کرده عروسی نمود و آن بچایه که محبت گذران بود میمعتل بود در خدمت پطر کبیر بسیار معتبر شده
 همه عمر خود را بخدمت گذرانید

فصل سیم در بیان گذار شایسته که بعد از مراجعت شران و از دهم بجاک خود اتفاق افتاد
 و فتوحات و کارهای بزرگ پطر کبیر و تنبیت دول خارج کترین

پطر کبیر

در بیان مراجعت شران و از دهم بجاک خود و فتوحات و کارهای پطر کبیر

پطر کبیر بعد از عروسی خود و پس مجدداً با انضباط نظام لشکر و مام کشور پرداخت از آنجا آبادی شهر پطر بورغ را
 از لوازم امور داشته حکم کرد که ده هزار خانوار از اطراف بشهر منور سیاه و نند و چند کتبخانه معتبر سازند و
 بسیار خانها را برای نظام و غیر نظام و سر باز خانهای محکم و وسیع بنیاد تعمیر نمایند و امور لشکر و چشم بجزر ایسیا
 مشتق و منظم فرمود چنانکه هنگام توقف خود پطر بورغ مدام کشتیهای جنگی در دریای فینلند مشغول فتوحات
 بودند و آن اوقات برای سپاه شران ملت سوید را تسبیح طرف فوت و استعداد امید استمدادی بود
 که از روی دریا که تا آنوقت بشکر بجزای ایشان صدره بزرگ نرسیده اوضاع قدیشان باقی بود پطر
 میخواست امور بجزر اینچون امورات برقی منظم نماید و جهت یار را با لشکری از دست شران بجزر دینس برسان
 سپاه حکم فرمود که تدارک جنگ دریایی به بنید در اطراف انصفاست هر چه کشتی جنگی بود همه حاضر کرده و در
 شدند فرنگه ادیرال سوید از حرکت و نهضت پطر کبیر اطلاع یافته او نیز سپاه و کشتیهای جنگی سوید را جمع کرده
 منتظر جنگ شد کشتیهای این دو دولت در نزد یکی جزیره الانه که در پشت فرسخی سرحد سوید است
 به یکدیگر تاختی نمودند ادیرال سوید که سپاه لشکر او از جمعیت او بیشتر بود چنان تصور کرد که شکست مضبوط
 بکشتیهای پطر کبیر خواهد داد چون اطراف جزیره مزبور جمله سنگ و جزایر کوچک بودند خواست که
 سپاه روس بقرب جزیره الانه مکان متفرکه نام جای که نزد مفر برایشان ماند و خود با کشتیان سوید از پشت سر ایشان بیاید
 جمعیت ایشان را متفرق و پریشان نماید و با اینکه کشتی روسیه را با تمام مستغرق سازد پطر کبیر از تدابیر
 ادیرال مستحضر گشته احتیاط خود را از دست نداد و در هنگامیکه کشتیهای روس در اطراف جزیره مشغول
 جنگ بودند ادیرال سوید رسید و از جانبین آتش حرب مشعل گشت بالاخره کشتی روسیه شکست داد
 و چند فروند کشتی سوید اسیر کرده ادیرال فرنگه را نیز دستگیر نمود بقیته لشکر سوید چون اوضاع را
 اینگونه دیدند جمله فرار نمودند و اذان غرقاب خون خلاص شدند با جمله اوقاتی که پطر کبیر با ادیرال پرکنس
 در روی دریا جنگ کرده شکست داد از سمت خشکی چهارال مشوالو که از جانب پطر کبیر با امور تخیر بقیته
 ولایات فینلند بود بقیته ولایات فینلند را تسخیر کرده فتحنامه بخدمت پطر فرستاده بود لاجرم پطر
 کبیر چند روز دیگر در بحر فینلند توقف کرد پس پرسس کالیسین را حاکم انصفاست قرار داده مراجعت فرمود
 کترین در شهر پطر بورغ احوالات جنگ را شنیده تدارک تمام دیده بود که در روز و روز پطر کبیر مهیا و موجود
 باشد و حکم داده بود که نشاگاه در مکان چند برای تسبیح لشکر روس بنا و تعمیر نمودند و با حکم کترین که چو بازار
 شر را این بسته زینت و آیین دادند که مردم روز مراجعت پطر چند روز بعیش و عشرت پردازند هنگام ورود
 پطر کبیر زیاده از شخصت هزار نفر در شهر پطر بورغ جمعیت حاضر شده بود پطر بقانون نظام وارد شهر گشت چون

ادیرال
 ادیرال سوید
 بحسب
 کونیند

ورود پطر کبیر بشهر پطر بورغ

در میان لشکر دریائی منصب نیابت داشت لهذا خلاف رسم نظام نکرده امیرال پرکن با حسن کام ورود پیش انداخت
و خود از عقب او پس امیرال سوید پس صاحب منصبان روس هر که ام بحسب مناصب خویش پس و
پیش می آمدند و بدین قرار داخل عمارت پادشاهی گشته حکم جشن تمام و بار عام و صفت سلام بر خاک
و عام صادر شد پطر کبیر همان روز مبلغی خطیر بران لشکر و افواج حشر براد و مناصب موجب هر کس را
موافق قابلیت و فراخور خدمت خود بیفزود و صاحب مناصب را بحسب شان نشان داد و فی الحقیقه
پطر کبیر آنروز روز فرخ و فیروز بود و جلالت شکوه آنروز بسیجیک از سلاطین تیر نیکت اگر منفعت آن
فتح با فتح پوتن و ابرار بنشیند کمتر نیز نبود جمیع ولایات فینلند بجز تصرف او در آمد و از جانب دریاز
بح بابت احتیاط و توشیح برای شهر پطر بورغ مانند امورات خود از هر باب مستحکم شد بعد از مناصب غنائم
و توشیحان پطر چنان میدانستند که بخت پطر بر گشته و امر او روز بروز خراب خواهد شد فتح و نظراین
سفر دبان جمله بدو یان اوست و آن همه از زبان همه بیرون شد خاصه فتح و نصرت جنگ دریائی
و چون اعتقاد بدو یان پطر کبیر این بود که اگر پطر جمیع ولایات خشکی سوید را تصرف نماید بعد از برای
شرطه فرزند کشتی کفایت است که جمله را باز دستند و ازین سبب بنامی شهر پطر بورغ را بی مصرف
ناپایدار میدانستند و انوس مخورند که پطر از راه نافی بنامی لشکر گذاشت که عاقبت دولت خود را در شهر
مزبور تلف خواهد کرد و ایند فیه مشخص شد که پطر با وجود کثرت کشتی و جمعیت خصم و قلت کشتی و لشکر
خود آن بهتر داشته است که در روی دریا نیز بدشمن غلبه نماید اتفاقا شب ورود پطر و لشکر روس
بشهر پطر بورغ و قهری کترین بزادین خبر باعث عزیت شادی و خوشحالی ملت گردیده مردم بعیش و
عشرت پرداختند و چند روز صدای شلیک توپ منقطع نمی گشت پطر از برای اینکه التفات خود
در باره کترین بر همه ملت روی بین ظاهر و مشخص فرماید روز تولد دختر نشانی از نو اختراع کرده نام آن
سنت کترین گذاشت اول نشان منور را بکترین داد و کترین ازین التفات سر مبارک با وج سماوات
سود و اعیان دولت جمله بجلالت قدر او تمکین کردند چون این خبر بمالک روسیه رسیدگان ملت از
اطراف ولایت بجزم آن تنبیت روانه شهر پطر بورغ شدند چند روز بعد ازین با جواد شهر پطر بورغ چنان
جمعیت فراموش آمد که از ازدحام مردم مساکر و حیوانات شهر کنجایش نداشت در هر خانه زیاده از پنجاه نفر
نسکنی نمودند اتفاقا در آن اوقات سفرای دول خارجه نیز وارد گشتند از آنجمله شاه سلطان حسین پادشاه
ایران یکت نیز بخیل و پنج قلاده شیر از برای پطر کبیر فرستاده بود و ایچی روس با عهد نامه دوستی و
نامه جدا گانه که مشعر بر اسم یکجانی و اتحاد دو دولتین و توصیفات بسیار در باره پطر و کترین بودند

شقطع برده

میر وارد شد و سفیر محمد بهادر بزرگ طایفه اوزبک نیز پیشکش فراوان آورده استدعای دوستی و حمایت از دولت
پطر میکرد با بجز پطر کبیر نهایت عطف و محال آفت و محبت در باره سفر او و عزادار المیمان دول خارجه
مصدول داشته همه را نسبت بفرخ مراتب خویش التفات فرمود و ایشانرا بحال خوشحالی و انبساط
روانه ولایات خود فرمود و اوقاتی که مردم روز و شب بعیش و طرب مشغول بودند پطر کبیر از انجام همه
دولتی غفلت نکرده مراقب استحکام امور خویش بود و روزیکه جمیع نجباء و کلا دار باب قلم و سران حشم و اکابر
خدمت در خدمت پطر حاضر و منظم بودند و کارخانه و مکتبها تمامی شهر را تقیح مینمودند بجای آن رسیدند که از آن
مکان دریا و کشتیهایی جنگی نمایان بود پطر چند دقیقه استیاده تماشا کرد پس فرمود که آیا یکی از شما بیست
سال قبل این تصویر را مینمود که دولت روسیه صاحب کشتی جنگی خواهد بود و من در دریای بالتیکت لشکر
سوید را شکست دهم که امیکت از شما قبول میکرد که در چنان زمین چنین شهر عظیم احداث و معمور خواهد شد و بیست
از شما کسیکه در اول امر در پیش خود ملامت نخورده باشد که چرا اینقدر بانی کارهای بی بنیاد و ناپایدار
میشم با وجود اینکه با این کارها بزرگ شما انجام گرفته و امروز هر چه مشاهده می کنید جمله کار و کردار خود
می بینید و اکنون کمون ضمیمه مراد ریافت مینمایند که زحمت و مزارت من شما شمر شری و تلج منفعتی
گشته است که علم و حکمت و بزرگی ریاست مانند خون نشانت که پیوسته از عروق و اعصاب
انتقال حرکت می باشد یعنی دولت شوکت و بزرگی و حکمت منحصر بمرمان یونان نمین و در صفحی دوران
آوازه ایشان بزرگی مشهور و هم ایشان بدانشمندی مذکور پس از مدتی این کیاست و بزرگی و استعلا
بطایفه ایتالیا مستقل گشت و از ایشان بدول اروپا رسید اکنون فویت ما است اگر شما باطاعت
و خلاص خود اندکی بیفزایید و در انجام امورات دولتی و معام ملتی سعی و اهتمام نمائید من نیز شما امید
واری دهم بر اینکه روزی خواهد آمد که جمیع اروپا از مشاهده فراست و کفایت طوایف مملکت من بحالت
خواهند کشید و بزرگی و حشمت و دولت من سیح پادشاه میسر نخواهد شد بسیاری از نجباء و اکابر قدیم
روسیه که در آن مجمع حاضر بودند می دانستند که پطر کبیر چه فرمایش و تقریر مینماید و از غایت شرم سر بر زیر
افکنند لکن آنرا که جدید و خانه ناد بودند اینگونه گفتار پطر کبیر را ایشانرا تاثیر کرد و بجز و زاری معسر ضعیف
داشتند که ما را قابلیت امداد و اعانت نسبت بان سرکار نیست جانهای ادر هر حال شمار راه میسر اطوار
بجلال خدا و حیات امپراطورم میجویم که بیس و وقت جان خود را از امپراطور مضایقه و درینغ نخواهیم کرد
و بجز امپراطور صدرا بزرگ نخواهیم شناخت با بجز پطر کبیر بعد ازین شش بسیار مشخص شد هر گاه خبر ورود
شرط و از دهم بولایت سوید می رسید بمالک سوید تیرنی شبهه صاحب و مالک میکشت نظر

بعضیجات و مستدعیات ملت سوید بطریق کسری میخواست که آدم روانه سوئد که لم پای تخت سوید کرده
 قرار امور آن تصفحات را بدین مینماید که درین بین خبر شرل دوازدهم رسید و این خیالات بهم خورد تفصیل این است
 آنکه شرل بعد از پنج سال توقف از خاک عثمانی خلاص گشته و در مملکت خویش شد و بعد از ورود او کلاهی
 که در میان کلی از مردم پای تخت مطالبه نمود مردم سخت چنان تصور میکردند که شرل هرگز مراجعت مملکت
 خود نخواهد نمود و عمر خویش را در ممالک عثمانی ببرد و جملگی تمام بملاقات و خدمت او
 داشتند چون او را بدیدند هیچ خیر از وی مضائقه و درین مکرده هر چه داشتند در راه او گذاشتند و آنحضرت
 مانند شرل وازدهم پادشاه صاحب غیرت در هیچ عهد نیامده است هر گاه موافق غیرت خود
 عقل و فراست میداشت بی شبهه بر جمع ممالک اورپ تسلط میکرد پسر کسری پادشاه سوئد
 و تدبیر خویش را در مقابل شرل وازدهم نگاه داشت هر گاه از یکجیمت در جنگ شکست و ضرری کشید
 از سمت دیگر آبادی لایت خود می پرداخت و عوض خسارت و مرارت آن شکست را از آبادی لایت خود
 در می آورد شرل وازدهم بی هیچ وجه تصدیر اینگونه امورات نمی آید و چنان میدانست که جمیع دولت
 مملکت دول خارجی با اخره مال خویش می آید شد و کسی نداشت که او را ازینگونه امور مطلع سازد اتفاقا اگر
 کسی مصلحت کار او را بچو مدروض میداشت قبول نموده جواب او را بقدر عقاب میداد اینگونه تا بل او در
 امورات خود باعث شد که آنقدر شادان و جرات او منفعت بخشید و اتفاقا او را و روی به تزلزل
 گذاشت بطریق کسری که در اول کار در جنب او داخل موجودات نبود و فراست تدبیر خود چنان ترقی نمود که در آخر کار شرت
 و آوازه او بزرگی در صفحه روزگار منتشر و مشهور و نام نیک او در آسمان و افواه بجدت و جلالت مذکور است

فصل چهارم در بیان اوضاع اورپ بعد از مراجعت شرل دوازدهم

شرل وازدهم بعد از مراجعت در شهر سترالسون مشغول تدارک سفر بود بارون کورنر که یکی از نجیبای سوید بود چون
 مجدداً شرل را میل جدال راغب قبال دید بجهت موافقت و اتباع طبع او عرض کرد که اگر پادشاه را عزم در جنگ
 دشمن است تدبیر ما معمول فرمایند تا در باب خواه و استعداد لشکر و تیه اخراجات حشر بی هیچ وجه معطل روی
 ندهد تدبیر او این بود که سکه از مس برزند که در صد تومان خواه چهار تومان مس بوده بود و شش تومان مس
 دولت باشد شرل دوازدهم از سکه تجلیل در جنگ داشت عرض کرد که در این شبهه پسندید که او را همانروز
 وزیر اول خود قرارداد و حکم کرد که همان سکه را در جمیع ممالک سوید برزند و در عوض سیم و زر مسکوک خرج
 کنند در اوقاتی که شرل مشغول تدارک خود بود و در خارج از سوید در راه سوید و هر اس بر داشته ایشان

نیز بالاتفاق

نیز بالاتفاق با انجام تدارک جنگ پرداختند و جملگی باستیصال شرل بمقت کما شتند تا نام او را از صفحه
 روزگار محو نمایند از آنجمله بزرگان دولت دانمارک چون اوضاع شرل را اینگونه متحمل و پریشان دیدند مملکت
 سکانی را که سابقاً از توابع دانمارک بود و شرل وازدهم بقدر غلبه بمالک سوید ملحق و منظم کرده بود بصدد
 عداوت درآمد تا مملکت مزبور را بازستاند و پادشاه پروس با دعای آنکه پیوسته بزرگان و
 حکام ممالک پومرانی اجلاس نمودند این اوقات دولت سوید مملکت پومرانی را بخلاف حساب تصرف
 نموده است هر گاه نصف آن ولایات را بدلت پروس رد نمایند دوستی در میان دولتین برقرار خواهد بود
 و الا دست از کار زاری برنیداریم و پادشاه پومرانی نیز ولایت کورلند را باز پس میخواست با بجز بزرگان دولت
 اکابر مل از اطراف ممالک هر کدام بحلیتی خود را و استیصال سوید بطریق کسری کرده از هر جانب سلسله جنبان
 آشوب و طغیان گشته بطریق جمیع این دول حمایت میکرد و تقویت می نمود و خود نیز در تدارک بود از آنجمله
 قدری لشکر روانه پومرانی کرده و بر کشتیهای جنگی خود حکم فرمود که در دریای بالتیک بوده نگذارند احدی از
 ممالک سوید بمبت شهر سترالسون ترده کند درین بین نزدیک چهار هزار نفر حسب حکم شرل از ولایت
 سوید با کشتیهای تجاراتی بعزم شهر سترالسون روانه بودند در عرض راه کشتیهای سپاه روس با ایشان
 رسید و جملگی اسیر و دستگیر نمودند پیش از آنکه لشکر روس پومرانی برسد سپاه پروس ساکسون و
 دانمارک شهر سترالسون را محاصره کرده بودند چون در تاریخ شرل وازدهم جنگهای سترالسون تفصیل
 نوشته ایم لهذا درین تاریخ تفصیل آن نمی پردازیم ولی همین یک فقره بغیرت و جرات شرل کفایت
 میکند که بعد از آنکه اکثری از لشکر سوید در شهر مزبور بجهت زیادتی لشکر دشمن تلف شد و شرل وازدهم
 از نامساعدتی بخت و قلت سپاه پریشان بی اوضاع گشت در آن اوقات یکی از سرداران او که چنانچه
 رتبه برداشت در روز تاسام جنگ و کوشش نمود بود و از شدت خستگی طالب کوشش بود که اندک
 بخسب و زمانی آرام یابد و استراحت نماید اتفاقاً همان شب حکمی از جانب شرل بقراولی سردار مزبور
 صادر شده بود که میبایست تا صبح بیدار باشد سردار سچاره بالمره از حیات خویش مایوس گشته از بخت و
 جنای شرل شکایت میکرد و دوباره رخت می پوشید که حکم شرل را بجا آورد اتفاقاً شرل نیز در قرب
 جوار همان سردار بوده گفتار شکایت آتیزوار بشنید پیش می آید و از او معذرت خواست و دلجویی نمود و
 بالا پوشش خود را با او داد و از او التماس کرد که ساعتی بخواهد و آرام گیرد و سردار از اینگونه رفتار شرل بخت
 خجالت کشید که شکایت و زحمت خویش را فراموش کرد و از گرفتن بالا پوشش با او امتناع نمود شرل بجهت
 دلداری سردار خود گفت که در این هنگام جنگ پادشاه و ادنی صالده از رحمت کیست من امروز

بالتیک

ساعت اتر تحت کرده اکنون نوبت است که امشب با من خود قراول خواهم نمود با بچه شتران و از دهم بعد از آنکه جمعیت او در شهر ستر السون تلف شد ما چار شهر را تسلیم و او را که از خصم نمود و از آنجا بیرون طالع او در کون کشت و بعضی در رود خاک سوید خبر وفات گوشت پیر که از ایام جنگ پوت و امجوس و سینه بود بشرل داوند شترل میدزید و برود داشت بسیار متاثر شد و در بیخ و افنوسس جوزد و بطرکیر بجهت مراعات حرمت او را به سبیر فرستاده مدتی در شهر مستوف بود پس او را در قلعه شولمیرق نگه داشتند زمانی در آنجا بود تا اینکه مدت حیات او سپری شد شتران و از دهم بعد از شنیدن خبر مرگ او و نفس او را از بطرکیر خواهرش کرد بطرکیر منسول او را قبول نموده جایزه پیرا سوید فرستاد و شتران و از دهم برای او تعزیه برپا کرد و بجهت خاطر او پویشید لاجرم بعد از جنگ ستر السون امور دولت بطرکیر مضبوط گشت و کار او بالا گرفت و از دول خارج نیز اطمینان بهم رسانیده با مشغول تربیت ملت خود کرد دید از آنجمله تجارت را در ولایت خود زیاد کرد و در آن رعیت رواج داد و در کتابخانه آنجا مجدود در هر شهر و بلده تعمیر و بنیاد فرمود که اولاد مردم در کتبخانههای بلاد درس بخوانند و تربیت یابند و قانون نامه جدیدی بجهت ملت و کشور و سپاه و لشکر خود بنویشت که هنوز قانون نامه منور در همه اوروپ مشهور است و اکنون دولت روسیه موافق همان قانون امر سلوک و رفتار میکند و در آن سال کترین پسر می آید پس از چند روز در گذشت و عروسس بطرکیر پسر می آید تفصیل احوال او را در فصل دیگر خواهیم نوشت

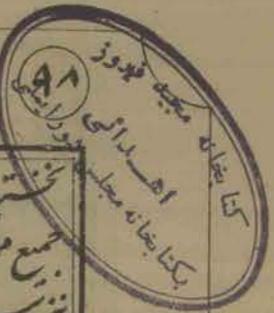
فصل پنجم در بیان سیاحت دوم بطرکیر بممالک فرنگستان

بعد از جنگ ستر السون بازون کوز و وزیر شتران و از دهم خدمت پادشاه خود عرض کرد که بعد از این صلاح مملکت و دولت سوید است که مدتی با بطرکیر بدارا و ممالکات راه رویم تا او ضعیف خویش را بر او ایام انجام دهم وزیر منور تا امروز حقیقت مراتب را با من صراحت پادشاه خود معروض نمیداشت و همیشه موافق میل و خواهش او راه میرفت این دفعه صراحت عرض کرد که ما با اینکه در پیشانی او ضعیف کار را قدرت اقدام و گفت آنجا نداریم هر گاه بجنگ مبادرت نمائیم بالکلیه باعث خرابی ما خواهد شد شتران و از دهم که تا آنوقت از هر کس چنین سخن میشنید تکیه و تادیب و احکام میداد ما چار سخنان وزیر را قبول کرده او را مرخص نمود و اجازت داد که در کجا بجا برود شاید که موجب دوستی و مصاحبه فیما بین او و بطرکیر گردد و مورث موافق دولتین باشد بارون گوید وزیر کاغذی بخدمت بطرکیر نوشته است دعای موافقت و تمتای مصالحت نمود مدت دو ماه مقالات دولتین و گفتگوی طرفین طول کشید بعد از دو ماه اگر چه شرایط مصاحبه صورت نسبتی خدمت جانشین موقوف گشته بنای مشارکت گذاشتند پس شتران و از دهم مشغول نصب باطامور لشکر و انجام جهام کشور خود گردید و بطرکیر

۴۵

بطرکیر فرصت و فراغت حاصل نموده بفرنگ سفر فرنگستان افتاد و کترین پس از فوت پسر خود اندکی ناخوش شد چون علت او بجهت بدست گشت بطرکیر بتدارک سفر شمال داده بعد از چند روز روانه شد روزی که از شهر بیرون میرفت جمیع بزرگان روسیه در کباب او حاضر بودند بطرکیر در سواره با ایشان فرمود که مادر سفر اول مملکت داری و پادشاهی باید گرفتیم در این سفر نشاء الله بجز بای بسیار حاصل نمایم و اگر نقصانی داشته باشیم بر حد کمال خواهیم رسانید ای دفعه نیز از راه ممالک پروین فت پادشاه پروین از عزم سفر بطرکیر خبر داده شده لازمه تدارک را انجام داده بود با بچه این دو پادشاه در اول خاک پروین در شهر اورسیرک یکدیگر را ملاقات کرده پادشاه پروین با احترام و خدمتگذاری محل آورد پس از آنجا که شش ماه ممالک تدارک رسید عموم مردم مناسبت بطرکیر را بخوبی میخواستند که مناسبت مذکور لاجرم بطرکیر پسر می آید که وارد میشد از زمان ورود تا او ان عبور او آن شهر را آئین بسته او ضعیف جشن و تدارک عیش و اساس جشن برپا نمودند و این مضمون را بروشنی قند لیلیا بدرد دیوار که چه و با ناز نوشته بودند آن امیر طوری که مملکت و دولت ما را از دست دشمن خلاص کرد امروز بیدان آمده است در سر هر کوه و بر زن از شام تا سحر این مضمون مختصر بروشنی قند لیلیا معلوم و مکرر بود بطرکیر پس از مدتی تفریح و سیاحت در ممالک پروین و مناسبت عازم شهر استر د ام شد تا خانه و منزل اولی خویش او دوباره دیده باشد کترین که در بین ایام سیاحت آستین شده بود در شهر شورین بماند که بعد از وضع حمل در شهر استر د ام بشوهر خویش برسد بطرکیر روانه شد چون با ماستر د ام رسید خانه که در آنجا منزل نموده و درس خوانده بود بیدید و تعجب کرد از آنکه همان خانه خراب را مانند عمارت پادشاهی تعمیر کرده بودند تفصیل این احوال آنکه دولت فلنگ از برای یاد کاری بطرکیر خانه منوره را بنای محکم و عمارت عالی ساخته و نام بطرکیر را بنامی نوشته در بالای در آن نصب کرده بودند دولت فلنگ بسبب تحصیل بطرکیر در ولایت ایشان بسیار مغرور بودند و قتی که بطرکیر استر د ام رسید بل آن کشور بیشتر از همه بخدمت او قیام نمودند و کسانیکه در سفر نخستین همراه او کار کرده و درس خوانده بودند استند عا نمودند که بحضور بطرکیر بیست و یک نفر کسب و کار داد و در مرض نمود و قدغن فرمود که در بانان قراولان بیسج کدام از ایشان مانع نشوند نزدیک بچهل نفر از همه رسان بطرکیر حضور در آمدند بطرکیر ایشان دست بداد و التفات زیاد فرمود و شش ایشان با مهمان طلبیده موافق ایام سابق با ایشان مهربانی نمود و هر کدام انعام داده بمنزل خود مرخص فرمود و مدت توقف خود کترین نیز از شهر شورین وارد شد پسر می آید بوجود آمده بعد از دو روز فوت شده بود بطرکیر مدت سه ماه در شهر فلنگ اقامت نمود و در ایام توقف خود هر روز همراه کترین بمنزل فقاهی قدیم خود میرفت و با کمال عطف با ایشان مجالست میکرد از قرار یک مورخین فلنگ نوشته اند بطرکیر در سفر دوم نیز از سفر

منه
جبرین



روز و روز
پطر کبیر
پاریس

خستین مهربان تر شد و بود با جمل بعد از سه ماه توقف خویش در شهر استردام روانه فرانسه شد در سفر اول
جمع مالک اورپ را سیاحت کرده ولی ولایت فرانسه را ندید و بود خواست دین سفر آن مالک را
نیز سیاحت و تماشا نماید چون خبر ورود او با مالکان ملت فرانس سبب جانب دولت چند نفر صاحب
منصب و سردار معتبر و چند فرج سر باز پیشواز او روانه نمودند که بخدمت پطر قیام و اقدام کنند و فرمایش
او را انجام دهند و بر جمیع شهرهای عرض راه احکام فرستادند که در هر جا لوازم احترام را در باره او بجا آورند
روز و روز پطر کبیر شهر پاریس چندی از کالسکهای دولتی با استقبال او روانه کردند و جمیع نجاران بزرگان پاریس
در یک منزلی پیشواز نموده بانسایت عزت او را در شهر کردند و منزل او را در عمارت دولتی قرار دادند چون پطر
منظر از سیاحت کتاب علوم و از دیاد فقه و تجربت بود لکن از دولت فرانس خواهش نمود که منزل او را در
جای دیگر بدهند که نزدیک مدارس و کار خانهای دولتی باشد اعیان دولت خواهش او را قبول کرده عمارت
یکی از سرداران فرانس را با ایشان دادند و میزبانی از جانب دولت بقتدیم خدمت او مامور شد که بعد از
تشخیص و تعیین مخارج او را روز بروز برساند چون لوی پانزدهم طفل بود ازین سبب فراموشی و روز و روز پطر کبیر
وکیل ملت را بدین او فرستاد و بعد از دو روز لوی را نیز سباز دید آوردند و بعد از سه روز دیگر پطر کبیر بدین لوی
پانزدهم تشریف برد و روزی فرانسه تا مقابل کالسکه پطر کبیر لوی با استقبال آوردند چون لوی پانزدهم
بچه خورد سال بود و جمعیت مردم بسیار لکن پطر کبیر بر اس کرد که مباد او وجود او آسبی برسد لوی از در
کالسکه با خوشی گرفته داخل عمارت پادشاهی شد لاجرم پطر کبیر بعد از ملاقات پادشاه فرانس هر شب در
خانه یکی از وزرا و بزرگان همان بود و روزها شهر پاریس افرنج می نمود و بدایع علوم یاد میکرد روزی یکتیب
خانه پادشاهی برفت مشغول تماشا بود که در بالای میز نشسته مملکت روس را دید چون نیک نظر کرد
و درست ملاحظه فرمود در چند جا غلط یافت فی الفور با صلاح پرداخت جمیع حکمای فرانس قابلیت و فقه
و فراست او را ملاحظه کرده تعجب نمودند و از هر علم و صنعت که صحبت و استفسار میرفت پطر کبیر از
عمده بر می آمد و سؤالی از او نمیشد که از جواب آن عاجز ماند چند روز پیش از مراجعت خود تماشای مقبره دوک
دریشه لیو که یکی از وزرای معتبر فرانس بود برفت و در سر قبر او صورت با نر می چارم را دید که از سنگ
تراشیده بودند پطر کبیر بعضی دین زبانی او پرسید و در میان آن جمع فرمود که بجز سو کند اگر زندگی بودی
نصف مالکت خویش را بفرمود پیشگش میکردم تا از تو چگونه سلطنت فریاد گیرم که در نصف دیگر چگونه سلطنت
باید کرد و صدور این سخن را از آن بزرگوار در جمیع کتب ثبت کردند با جمل پطر کبیر بعد از آنکه حسب خواهش خود
ولایت فرانس افرنج و سیاحت نموده جانی فرو نگذاشت که ندیده باشد پس اعیان دولت فرانس او را دعوت

فصل ششم در بیان گذارشات پطر کبیر در شهر پاریس پیش از مراجعت

کرده بولایت خویش عازم شد
چند روز مانده بود که پطر کبیر بولایت خویش مراجعت نماید پیشینا و فضلا و کشیش فرانس این بود که ملت
فرانسه و روس را یکدیگر هم مذموب کیش نمایند لکن بدین اندیشه و تدبیر افتادند که شاید پطر کبیر بد سبب
کاتولیکت را اختیار کرده انقیاد و اطاعت پرا بر ذمت خود قبول نماید این که نه خیال فضیلتی فرانسه
محال بود و تدبیر ایشان در باره پطر کبیر مایه داشت زیرا که پطر کبیر روز و شب در تکمیل دین و مذموب سعی و
تلاش کرد تا خویش را بزرگ دولت و رئیس ملت روس نمود چگونگی اطاعت دیگر پرا بر خود قبول میکرد
و اگر بالفرض پطر کبیر قبول نمیداد ملت اطاعت نمیکرد و ممکن نبود مثل این دولت چون اختلاف
سنی و شیعه است که مرکز با هم که موافقت ندارند و چون پطر کبیر هیچ مطلبی بی برهان دلیل رد و منع نمی
نمود لکن در جواب کشیشان فضیلتی پاریس فرمود که تمام سلطنت و انجام امور دولت با من است و
مرا با تشخیص و استیاز مذموب دین کاری نیست درین باب رای صحابه رد جواب دلایل این مسائل فضلا
و کشیشان است شما مطالب خویش را بفضلا و کشیش ما بنویسید هر گاه ایشان قبول کردند ما نیز با کمال احتیاط
قبول می نمایم و با اتفاق ایشان این دولت را منتفق القول کرده بمرافقت و موافقت ایشان مراقبت
خواهم نمود لاجرم پطر کبیر سنکام مراجعت از فرانسه نیز زیاده از بخواه نفرصا جان صنایع و ارباب
فضل در کتاب خود همراه برد چون سوخته مکنون خمیر پطر کبیر آبادی لایت و تربیت ملت خویش بود لکن
رسوم سیاحت پیش گرفت که عموم ملل و جمیع دول بخدمت بصیرت مشاهده نماید و در هر راهی قدمی سپرد
و بهر جوی سبوی فرور برد که از قوانین مذموب مختلفه اطلاع بهم رساند تا هر کدام در نظر او ممتا ز آید
بقتدیم و انجام آن سپرد و بعد از سیاحت و تتبع امور دول از هر دولتی تجریدی و از هر صنعتی منفعتی
بردارد و از هر کاشن طبقی و از هر بوستان رقی بدست آورد ازین سبب در هر جا که مرد تیز خویش و
عاقل اصحاب صنعتی قابل میدید همراه میرد با جمل باز از فرانس بولایت فلنک برفت و در شهر استردام
عمده ناه تجار رقی معرفت ایلیان با دولت فرانس بست پس همراه کترین که در سنکام توقف پطر در
فرانس می بخت ناخوشی در شهر استردام مانده بود روانه روسیه شد هر گاه اینگونه سیاحت و سفر را
یک نفر آدمی کار کرده و تمتد و مالدار باشد بخت لذت و خوش گذرانی و عشرت خود نماید جای تعجب است
و آنرا در دنیا دیده و کار آن نموده و چیز فقه و هوشیار خطاب میکنند ازین قیاس پطر در چه مرتبه فرمودند

و دقیقه شاس بوده است پس همین فقره بیاید و مرتبه او کافیت که امور طایفه عوام روسیه را بجدی سازد
 و نظام داد که با اینهمه سفر دور دراز بیسبب و اوضاع سلطنت و تمام دولت او را خلی نرسید و
 در جمیع اروپ و دول خارجه مضای حکم و انضباط امور او مشهور و متفق علیه بودنی تحقیقه پطر کبیر در زانت
 رای و منانت عقل و صیانت ملک و تربیت ملت و محافظت دولت اعجاب زمان و سختین سلطان
 صفحه جهان بود تظن و تمکن او هیچ پادشاه را ممکن نبود که در زمان قلیل طایفه روسیه را چنان
 قاید و دلیل گشت که طغناات ایشان بترتیب و احسان او عید و دلیل شد و عامی ایشان عالم و جمال ایشان
 از عادت قدیم خویش اعراض کرد و بیاد گرفتن مراسم خردمندی را بل گشتند پیش از آنکه مملکت خود مراجعت
 نماید بقیه ولایات اروپا سیاحت کرد چون اردو روسیه شد با سودگی و اطمینان تمام مشغول غلبه
 و انجام مهمام دولت خویش گشت

فصل هفتم در بیان احوالات الکسی پطر کبیر و تقصیرات او و نصیحت پدر

او را و قبول نمودن الکسی نضایح را و غضب نمودن پطر او را

در اوقاتی که پطر کبیر مشغول انضباط امر دولت و ترقی ملت روسیه بود اتفاق غریب افتاد که باعث توفردگی و
 طمان اختلال احوال عموم روسیه گردید چنانکه ازین سبب قتی مدید و زمانی بعید جنگی از کار خویش بازماند تفصیل
 این جمال آنکه بقدریکه در فصل دیگر مذکور شد که پطر پیش از کترین زنی بود کج و کج طبع و خیفهای که بمذوقات
 او در خیال باطل امن کبیر بود و تدابیر حاصل کنون ضمیر لهند در هر باب بصدد اختلال امورات پطر کبیر می
 آمد پطر بالاخره متحمل حرکات او نگشته و او را جلیسا فرستاد و حکم کرد که تارک دنیا شود و توضیح این مقال آنکه
 مهمام چند که در نظر پطر اتم بود که در عهد سلطنت خود قرار یابد و انجام پذیرد زن پطر برخلاف و بهواره میخواست
 که تدابیر پطر را بر بزم زند و کار او را متحمل سازد پطر بهر امرارت از فرنگستان صحاح جهان مناصب و ارباب صنایع
 بولایت خویش می آورد و میخواست که جمیع امنای دولت خود ایشان را محبت نمایند تا اینکه او طمان خود را
 فراموش کرده در ولایت رونق طمن اختیار کند آن جن همواره بصدد آزار و اذیت ایشان می آمد بطوریکه
 ایشان قامت نتوانستند بملکت خود فرار میکردند سخت بانی این فساد و باعث این طغیان طایفه گیشان
 بودند که در بدو امر از پطر مایوس گشته بنامی تدویر و تلبیس گذاشته اند که شاید بدستیار می نمودن مقصد خویش را از پیش
 بر نپطر کبیر کارها کرد و تدبیرها بکار برد که شاید زرا از آن گروه پرگرو فن دور سازد تا تلبیس و فریب ایشان
 گوش ندهد ممکن نشود روز بروز تایره آن فساد است و یاد یافت پطر بالاخره از روی اضطرار ترک

او طمان
 جمع وطن
 "

ازین گفته کترین ابهر می اختیار نموده و نشین زن اولی را کلیسا قرار داد الکسی که پسر او بود و اطلاق نشد تا
 طبیعت و سرشت او گشته نصیحت عاقان صافی ضمیر در طبیعت او میسبب چه تاثیر نداشت کل انا
 پتر شیخ بمافیسه از کوزه همان برون تراود که در اوست پطر بر کس را از برای او نوکر قرار میداد مادرش
 قبول نمیکرد و بهیانه او را اخراج مینمود و کسانیکه پطر خاین دولت میداشت آنها را با طراف پسر جمع میکرد
 پطر تا چار چند نفر از صاحب منصبان فلنک و مناسرا قرار داد که نزد و لبعده بود و تربیت او سپرد از نذخیال
 آنکه مادرش از مردمان بیکانه خجالت کشیده من بعد در قناری نخواست که در دو لیکن ایند فخر رفتار او بدتر آمد و بی
 شرمی او بیشتر کردید و بشال پطر متشال نموده چند نفر کشیش را بجانه خویش آورد و تربیت الکسی را بعهده
 ایشان و گذاشت با اینهمه لجاجت و عدم فراست مادر باز پطر کبیر از مهربانی و محبت خود دست
 نکشید و چند زبان بر پسر خود بیاموخت و از علوم نیز او را بی بهره نگذاشته حتی الامکان یاد داد و ولی
 بخیالات باطله او چاره و علاج نتوانست العاده کالطبیعه الثانیه آدمی در طفولیت بجه
 گونه تربیت دهنند بدن حالت باقی میماند الکسی از عهد کودکی تا بوقتی که خویشین شناخت و بسن رشد و تمیز
 رسید گوش او از سخنان بزرگ و حرکات ناملایم پرگشت از انجمله گفتگوی کشیشان با مادر او این بود
 سخن ایشان چنین که شوهر تو قناری که بامیت با مردم روزگار نمایند است و صلاح دین خویش را از فساد مذ
 و کیش تشخیص نداد ماها که در خارج اوضاع را ملاحظه مینمایم و تدابیر حسیق را در باره پطر کبیر مشاهده میکنیم این
 اوضاع امکان ندارد که روزگار با او مساعدت نماید و هم او زیاد باشد اگر مردم او را تلفت کنند یقین
 داریم که خدا او را خواهد کشت از حال میاید که در تارک با شنی و شیرازه کار را از دست ندی و فکر تو خویش را
 نسبت بر بیکانه و خویش نیک نمائی و با مردم چنان اه روی که جمله بخواه خواه پسر تو کردند و در روز بهر هیچ
 سپاه و لشکر او باشند تا بعد زوفات شوهرت مردم اعتقادات شمارا به پسندند و در هر کار از تو شو
 نمایند و بر غبت تمام پسر ترا بیاد شاهی قبول کنند و الا یقین بدان که پادشاهی از دست شمار بیرون
 خواهد شد جمیع این سخنان در حضور الکسی بوده و با این مقالات بزرگ گشت با جمله مادرش از بیم آنکه
 مبادا پسر پر در غاب شود و از پیش او برود یا موافق خواستش گشت رفتار نماید و در نظر مردم خوار نشود
 پیوسته موافق طبع او راه میرفت و با اعمال زشت او مانع نمی گشت تا در ایام جوانی و شبها با کلیه
 ضایع و خراب گردید چنانکه روز و شب مشغول عیش و طرب گشته اوقات تربیت را بخیوش
 گذرانی و عشرت بسر برد پطر کبیر که در عقل و فراست تمام بود در باب تربیت پسر بسیار خبط کرد و وقتی
 او را از مادر جدا کرد که کارها از کار گشته بود و آب ریخته را جمع نمیتوان نمود میبایست که این منکر را

در بیان احوالات الکسی پطر کبیر و تقصیرات او و نصیحت پدر او را

در پیش کام طفولیت الکسی کرده باشد بعد از آنکه بمادر او حکم شده تارک دنیا گشته از عمارت پادشاهی سرود
 رود الکسی روز بروز بدتر شد و با کسانیکه مادرش بدو را و جمع کرده بود رفیق گشته شب و روز با ایشان
 بسیر میبرد بطریق کاهی میخواست که او را با ترس و عقاب از عمل ناصواب بگرداند کما همی التفات زیاد میکرد که
 شاید صلاح را از فساد بپندد و چندی منصب بزرگی بروی او که بلکه از بزرگی شوکت خویش خیالت کشیده
 بزرگی را موقوف نماید از آنجمله او را مدت یکسال کیل خود کرده بزرگ جمیع روسیه نمود پس خواهر زن او را
 نسا را بجای آنکس او در آوردید بیکت پسر شد ولی ذره عقل بر سرش نیامد شب و روز مست لای عقل
 اعظم او باشد و اکابر او اطعمه دست گشته مسکری نمائند که نخورده باشد و منکری نگذاشت که نگورده باشد
 زن او یکجمله بمقام نصیحت و پندوی در آمده همواره از او التماس میکرد که اعمال شنیعه خود را ترک کند که
 چاره نشد و روز بروز بدتر گردید بالاخره زن بیچاره اش ازین غصه هلاک شد با جملگی که همواره بر جمیع
 جهان قرار و قانون میگذاشت و در پاسخ امری از امور دنیا معطل نبود با اینهمه از دست پسر تنگ آمد و
 دانست کارهایی که بر نعمت بسیار بعمل آورده و نام نیک تحصیل کرده جمله بعد از خود بسبب این پسر ضایع خوا
 شد پس زیاده بر آن طاقت نیاروده قلم بدست گرفت و بر پسر خویش بدبختی نمودن نوشت که بعد ازین اندکی
 صبر میکنم و چندی بر تو حملت میدهم که شاید از اعمال خود انفعال کنی و از شناعت حرکت خود رجعت
 بکشی و از انفعال خویش پشیمان شوی الا یقین بدان که ترا از ویعهدی اخراج خواهیم کرد و بعد ازین اسم
 ترا بر زبان نخواهم آورد درختی که نمردند بر بند و در زمین شوره زار زراعت نمایند بمبادا تصور نمائی که من غیر
 از تو پسر ندارم و در ویعهد کردن تو مجبورم و محض بخت تنبیه و آگاه نمودن تو این سخنان را بر زبان می
 آورم و در حقیقت ناچارم از اینکه با تو مدارا کنم زیرا خویشترین را باین خیالات خام خاطر جمع مدار این فقره
 در دست تو دلیل بر بان باشد که من بخت ترقی دولت و تربیت ملت جان اودام تا مملکت خویش را
 چنانکه می بینی معمور و آباد کرده ام مگر در مقابل خصم ملان خویش اسپندیده ام که خاک خویش را بدست من
 ندادم پس آنچه با جان خریدم چه سکنه میشود که از برای خاطر تو بیده و از زمان از دست دهم و دولت
 خویش را مصل و معطل بگذارم معلوم است که این شغل بزرگ و کار عظیم را کسی و امیکندارم که سزاوار بزرگی
 و شایسته سلطنت باشد و فرستاد او را عموم مردم مستول گشته و همین استحقاق را اگر در ادنی نوکر خود
 مشاهده نمایم بی شبهه او را بر تو ترجیح خواهیم داد زیرا که اگر سلطنت از دست طایفه و نسل من بیرون رود و
 اسم در رسم من در روی من ببنگونی خواهد ماند از تو را بیکه رفتار ترا می بینم هرگاه تو بدین احوال لیعهد کن
 باشی هر دو را بعد از خویشی داد بعد از نوشتن این کاغذ چندی نگذشت که پسر از کترین بوجود آمد که تقصیر از

صوت
 کتابت بطریق
 بالکسی نوشت
 تا خلف
 خویش

در فصل

در فصل دیگر نوشتیم الکسی ازین فقره خبردار بالمره از پدر خود بایوس گشت و کسانیکه با طرف او جمع گشته بود
 از راه اشتباه گفتند که بطریق جمعی سپرد یکرش اینگونه کاغذ بنویسد لکن نمیدانند که بعد از مردن
 اختیار بدست او نخواهد بود تو اکنون با مردم راه برو و یقین داشته باش که احتیاج با جدی نداری الکسی
 بسخنان ایشان گوش شنوده در جواب پدر اینگونه نوشت که بختی خدا من هرگز در این خیال نیستم که بعد از
 شما پادشاه باشم و از شما بجز کذابی چیزی دیگر توقع ندارم و اگر آنرا هم ندیده مختارید بطریق جواب کاغذ او را
 خوانده فهمید که نصیحت پذیر گشته و جواب را بقتیه نوشته است و دوباره کاغذی نوشت که از مضمون
 مکتوب تو جمیع منظور تو معلوم شد کما تو این است که کارهای من بسته بخيال تو میباشد و من احتیاج
 بخواهش تو دارم یا سلطنت موقوف بمیل است غافل از اینکه من هیچ کس اختیار نمیدهم و تدبیر
 خویش را با جدی نمی سازم و لیکن خواستم غم و اندوه خود را بجهت هر دو کی و حرکات تو بر تو معلوم نمایم
 چنانچه اگر فی الجمله هوش داشته باشی میل کنی که من از دست تو چه میباشم تا با احوال من دلت برود
 و خود را ملامت نمائی و از رفتار خویش پشیمان شوی تو در جواب من تیز و بیخانی و کاغذ تقیبه من می
 نویسی تو که در زمان حیات من اینگونه رفتار میکنی پس بعد از مردن من اگر خستیا را امور بدست تو
 بیاید چه خواهی کرد تو تقصیر نداری تقصیر از آن کسانی است که با طرف تو جمع گشته ترا با اینکه خیالات
 و امید دارند و تو نصیحت ایشان را بنصیحت من ترجیح داده خلاف رای پدر میکنی و مرا از خود میرنجانی
 توقع من از تو این بود که بمن امداد کنی لکن چنانچه می بینم تو برخلاف این از کار با نیکه من از برای ترقی ملت
 میکنم خرسند نیستی و زحمتی که میکنم هرگز قبول نداشته پسند میکنی و در فکر آن هستی که روزی
 پادشاه شده آنچه من با هزار زحمت و مزارت در مدت عمر خود فراهم آورده و مهیا نموده ام در یکروز تمام
 کنی این خیالات بیوده را مکن در مال کار خویش اندیشه و مامل نما تو پسر من هستی لم با احوال تو میوزدد
 از معاشرت کسانی که باعث بدنامی تو بوده اند برادر در تربیت خویش بخت و غیرت کن که شایسته
 سلطنت روسیه شوی یا اینکه همراه رفقای خویش کشتی اختیار کن و جواب این نوشته را بزودی
 بنویس و چنین کن که من مجبور شده ام و محبت پدر را فراموش نموده بقراری با تو رفتار کنم که اکنون تا
 سزاوار و مستحق آن می بینم اینگونه پیغام و مکتوب بطریق حقیقه بسنگ تاثیر میکند در فرج الکسی
 بیسوجه تاثیر نموده بجای آنکه از نصیحت پدر متنه گشته از قبایح اعمال خویش نادام شود و بیسوجه محفل
 نشد و جواب پدر را بدین کلمات مختصر بنوشت که من میل سلطنت ندارم و میخواهم تارک دنیا باشم
 کشتی اختیار نمایم بطریق میدانت که او هرگز کشتی نخواهد شد بلکه خیال این را در که ولایت را منوشش نماید

با بچه چندی ازین مقدمه گذشت که بطر کبیر دوباره عازم فرنگستان شد چند روز پیش از روانه شدن
 بدین الکسی رفت باین خیال که هرگاه با کاغذ و رسمه نصیحت پذیر نشد شاید بجای حسن بیان عظمی
 لسان آن خلف ناخلف را از عصیان خسران خود بازگرداند و راه رشاد و طریق ادب و مناج سدا را
 بر او نماید چون الکسی خبردار شد که بطر کبیر عزم دیدن او دارد تمارض کرد و خویش را به بستر سفاهت و جاهله
 خواب نقابست کشید بطر بمنزل سپر رفت و او را با نخالت بدیدن ماضع مقالات تزویر او را بفرست و نیت
 و سخافت را می ورامشاده نمود و تعجب کرد و ساعتی سرچسب فکرت فرورد پس بانصاح پدران و سخنان
 حکیمان با او تحکم کرد و التماس نمود که دست از رفیقان بد برد و افعال ناشایسته ترک کند با بچه آه
 گرم بدربار بن سرد پسر تاثیر بخرد الکسی اکتفا بر بطر کبیر مفید نیفتاد و قول صواب او را موج سراب
 پنداشت و در جواب بطر عرض کرد که من بشما نوشتم که توقع سلطنت ندارم و میخواهم که تارک دنیا و
 سالک مناج عقیقی گشته شیوه کیشی پیش گیرم و در گوشه بنشینم تا بوقتی که مدت محرم بسر آید
 و زمان اجل فراسد بطر نخست این جواب نا صواب بمقام تهر و عتاب آمد اندکی ماند که او را مورد عتاب
 و سیاست فریاد باز مهربانی بخش آمده از سر سیاست او در گذشت ولی تاب نیاورده و بتحمل
 اذنان مجلس برخاست و گفت که من شش ماه دیگر ترا حملت میدهم هرگاه در کار خویش تا نقل گری
 و از وساوس شیطان دور گشته شیوه آدمیت و قاعده انسانی پیش گرفتی فجا و الاد استه باش
 که من بعد ولاد من نخواهی بود و چنانچه با دیگر کسان که خاین دولت و دو دمان گشته رفقاریایم با تو
 نیز خواهم کرد با بچه جمیع اهل فرنگستان تعجب کردند از اینکه بطر چنین پسر را چگونه در ولایت خویش آزاد
 گذاشته روانه فرنگستان شد هر کس بجای او پیش از سیاست او نیکدشت و در حبس او و تحویل نمود
 فی الحقیقه جرأت پطر را در اینگونه امور هیچ سلطانی نداشته است بطر کبیر سبب چه از خیالات الکسی
 اندیشه نموده روانه شد چون بمالک پروس رسید خبر آوردند که الکسی خیالات خود را بروز داده
 هر کس را از نجای قیدیم که نارضائی جزئی از پطر داشت با طراف خود جمع کرده شب و روز در میان
 مردم بیدگونی پدر مشغول گشته بخواه از برای خود جمع میکند بطر فوراً حکم صریحی بدنوشت
 بدین مضمون که باید یکی ازین دو فقره را قبول نمائی هرگاه میل بیاد شاهی اری باید بخص و رو د این نوشته
 روانه شده نزد من بیائی و خدمت نمائی تا اینکه روزی در جای من ممالک روسیه با صاحب
 شوی اگر میل نداری باز بوصول این نوشته بید رنگ تارک دنیا گشته کیشی اختیار کنی هرگاه غیر
 ازین دو حکم من قمار نمائی مورد مواخذه خواهی شد الکسی در شهر مشغول عیش و عشرت بود

تعارض
 خود را به ساری
 زدن است
 سخافت
 سستی برای
 باشد

۱۰۴

که حکم بدرد و رسید و همان ساعت الکسی مضمون کاغذ پطر را بر فهای خود معلوم نمود کیشی آن بی شو
 که محض ظلمت و خالی از نور بود و پیوسته در مجلس الکسی حضر داشتند پس از ملامت و مذمت بطر کبیر
 بالاتفاق الکسی را تحریک کردند بر اینکه مار فتن تر از این بین بر پیش بدر مصلحت نمیدانیم که اگر بطر از تقصیر تو
 بگذرد یعنی کترین که در کین قتل نوشته پیوسته بجوای سلطنت در سردار و ترا هم چشم خویش میداند
 استیسی بر تو میرساند که باعث پلاک تو سیکرد پس قرار دادند که او مدتی در ممالک دول بگیرد و در انتظار
 وفات بدربنشد الکسی که همیشه بعقل آسار رفتار مینمود و تدریجاً از قبول کرده فرستاده بطر را خاطر جمع
 نمود که بعد انجام تدارک سفر بدون درنگ بخدمت پطر روانه خواهیم شد و عریضه بدین مضمون بطر نوشت که
 حکم او را بجان دل قبول کرده بتقدیم خدمت سبقت خواهد نمود و حکم کرده که از جانب دولت بجهت او
 تدارک سفر بدیند و بعد از چند روز با او ضاع تمام روانه شد چون از خاک روسیه بیرون رفت میبایست
 که از راه پروسیه نزد پطر کبیر برود آن راه را ترک کرده یکسر بشهر ویانا که پای تخت دولت نمنا باشد روانه
 شد چون بخدمت امپراطور رسید مذکور ساخت که بطر بجهت خوشنودی زن خویش ظلم و تعدی در حق من
 پیش گرفته در قتل و اذیت من میکوشد استدعای آن ارم که مرا از شر ایشان محافظت نمائی امپراطور نمنا
 بعد از اطلاع از مقصود او را چند روز در پای تخت نگاه داشت پس روانه ولایت پولی که در آن اوقات در
 تصرف دولت نمنا بود نمود و خواست کاری نماید که ما بین پدر و پسر صلح شود چون این احوالات بطر
 کبیر رسید بسیار دلگیر گشت و زیاده از حد از رفتار پسر متاثر شد مجدداً کاغذی بدین مضمون بدنوشت
 که این دفعه آخر است که من بتو مینویسم و ما نزوف و توستوی که حامل این نوشته و بنزد تو روانه
 گشته از خیالاتی که من در حق تو دارم درست خبر دار هستند و بتو حالی خواهند کرد و اینقدر معلوم تو باشد که اگر
 بعضی درود این نوشته بدون اینکه مراد میان دول خارج بد نام نمائی سوار شده نزد من آمدی از همه
 تقصیرات تو میکذرم و محبت خود را درباره تومی فرایم و هرگز بمقام تلافی و نهقام تو بر نمی آیم و اگر قبول کنی
 حقوق پدری که در گردن تو دارم ترافغزین خواهم نمود و نام و نامت خویش را بر تو حرام خواهم کرد پس نزد از اول
 خود اخراج نموده از قرار که ملوک درباره خاین دولت خویش سلوک مینمایند با تو همان قرار رفتار خواهم کرد
 و بدان که بفضل خدا آن قوه دارم که پادشاهش اعمال نشت ترا بدهم و از آن پیش ترا بمنزای خویش برسانم
 خداوند جبار کسانیز که بحق تو رفتار می کند معین دستیار است تو خود انصاف بد که من تا حال که ام پدری
 در حق تو کرده ام چند دفعه بتو نوشتم که اگر سلطنت بجوای نزد من بیای و التا تارک دنیا شو که از راه محبت بنوا کرد من
 غیر از محبت درباره تو خیال دیگر میداشتم کسی مانعت نمی توانست و هر چکی که از من صد و رمی یافت خلاف آن

نسا
 جرمن گویند

در قوه کسی نبود چون این کاخ با الکسی رسید حوال او در کونکشت از غایت پریشانی نوشته اند بفرمانفرمای
ناپولی نشان داده از مصلحت نمود که شاید تدریجی کند که وی بنزد پتر کبیر مراجعت نماید چون فرمانفرمای
ناپولی حکم از امپراطور میسر داشت که با صلاح میان پتر و الکسی برود از آنکه الکسی را بعد از ملامت بسیار
و نصیحت بسیار بر این واداشت که پیش پتر مراجعت نماید الکسی چاره دیگر ندیده قبول کرد و منتظر این شد
که پتر از فرنگستان برگردد چون خبر ورود پتر بجنگ روس رسید الکسی نیز از ناپولی روانه گشت و در
مسقطه وارد شهر مسقوشه مورخین در خصوص این حکایت هر کدام موافق خواهش خویش خبری نوشته
اند و بعضی پتر را مقصود و سنگدل بقلم داده اند لکن بعد از وقت درست معلوم میشود که پتر کبیر موافق قانون
عدالت هر دو محبت پذیرا فرموده کرده صلاح منفعت دولت را منظور و مراعات نموده است
تفصیل احوالات الکسی بعد از ورود شهر مسقوشه اینگونه اتفاق افتاد که الکسی بعد از ورود و تقصیرات
خود را دانسته و از هیچ طرف چاره نیافت مگر اینکه بخدمت پتر رفته خود را بسای پتر عرضه نمود
عقوبت تقصیرات خویش نمود پتر بعد از دو سه ساعت گفتگوی خلوتی او را مخصص کرد که بمنزل خویش برود و
مردم چنان تصور کردند که پتر بامر از تقصیر پسرش بگذشت پس فرمای از روز پتر حکم فرمود که از طلوع صبح
در شهر تا قوس نذند و قدغن نمود که جمیع بزرگان و نجاران و کلاهنگام صبح در عمارت پادشاهی حاضر
شوند و افواج خاصه را حکم فرمودند که با رخت نظام در میدان عمارت پادشاهی باشند و طایفه
قتلات و کشیش از قدغن کرد که در یکی از کلیساها می عالی شهر جمع شده منتظر حکم امپراطور باشند چون
جمله احکام با انجام رسید و کسانیکه خواسته بودند در عمارت پادشاهی جمع شدند پس حسب
الحکم پتر کبیر چند نفر صاحب منصب الکسی را بی شمشیر مانند مقصود آن داخل آن مجلس کردند الکسی
وقتی که داخل مجلس شد سر فرود آورد و با چشم گریان عرض کرد که بخط خود نوشته بود بدست پدشاه
در آنقریضه تقصیرات خود را نوشته اقرار کرده بود که من بعد شایسته و لیعهدی نیباشم و استدعا
کرده بود که پتر کبیر از تقصیر او بگذرد و او را مورد قهر و عقاب نفرماید پتر کبیر بعد از ملاحظه عریضه دست پسر را
گرفته داخل طاق دیگر شد بعد از جماعت گفتگوی خلوتی دوباره او را داخل مجلس کرده تقصیر و گناه او را یکی یکی
خود ثابت و مسلّم نمود پس خود فرمانی بدست گرفت و باطل مجلس بخواند فرمان را بدین مضمون نوشته بودند
پسر ما الکسی اگر چه بیگناهی بدو رفتارنا شایسته خود موافق قانون ملت و قاعده شریعت شایسته مکن
سیاست بود و لکن محبت پدری مانع گشت که حکم خدای را بجا آوریم ناچار باید که از تقصیرات او بگذریم ولی قیام
لغو و اعمال ناشایسته او باعث شده که او از ولیعهدی دولت بینه معزول نمایم زیرا که اگر در ولیعهدی باقی

بعده

بعد از ما اوضاع دولت را بالمره بجم خواهد زد و آنچه با صید پسر از رحمت و مروت بعمل آورده ایم صنایع خواهد نمود
ولایاتیکه خوننا ریخته و خونما بها خورده بدست آورده آباد کرد ایم دوباره بدشمن خواهد رسید و اوضاع
ملت از عهد قدیم بدتر خواهد شد از برای ما که امروز پادشاه شایسته است واجب لازم است که نفع ملت همیشه
بر نفع خیال خود ترجیح دهیم و از برای کینفر بر یک ملت بزرگ ظلم و تعدی کنیم پس نظر بقانون شریعت
روسیه امروز پسر خود الکسی را از ولیعهدی دولت اخراج می کنیم و درین مجلس قرار میدهمیم که هرگاه از عیال
مانیز کسی باقی نماند باز الکسی هر شخص نخواهد بود که بعد از ما بر تخت سلطنت روسیه وارث شود و از امروز پسر
خویش را که از کترین اریم و لیعهد دولت مینمایم اگر چه هنوز طفل است ولی چون غیر از او کسی اندازیم
بعد از جمیع اعیان دولت و ارکان ملت و سپاه و رحمت اعلام میداریم که فرزند کوچک ما را و لیعهد و
روسیه بشناسند و جمله در میان کلیسا که خانه خداست بر انجیل و تترنزلت جلیل سوگند یاد نمایند که غیر
از واحدی اطاعت نکرده بعد از ما او را پادشاه خویش بدانند و هر کس ازین حکم مخالفت نماید و بر قسم
خواست باشد که جانب الکسی را مراعات کند جایز دولت و عاصی ملت میباشد در این صورت مواخذة
سیاست او بر ما واجب است و از برای اینکه این حکم هایون محضی و مکتون نماند و بر همه کس معلوم و
اشکار شده راه کمان انکار بسته شود و حکم مینمایم که این مطلب را چاپ زده همه ممالک روسیه بفرستند
تا اینکه همه را معلوم شود بعد از آنکه پتر کبیر فرمان را خواند تمام کرد حکم را الکسی فرمود که فرمان را بدست خود امضا
کند الکسی بدین مضمون نوشت که من نظر بر تقصیرات و جرایم خود شایسته بودم که پدرم بر من غضب
نماید و هرگاه امروز ولیعهدی را از من گرفته میرا در کوچک من اوندان نیز از راه عدالت است با بچه الکسی
فرمان را بدین قرار امضا و مهر نمود پس پتر با حضار مجلس برخواست و کلیسایی که در آنجا جمیع فضلا و
کیش جمع بودند تشریف برد در آنجا نیز فرمان دوباره مذکور گشت و همه حضار بعد از قتمهای مختلفه
مضمون آنرا قبول کرده امضا نمودند و جمیع روسیه معلوم شد که ولیعهد دولت پسر کوچک پتر است
بعد از خندی پتر کبیر خبردار شد که الکسی با زاپلی شرارت است و کسانیکه علی الدوام با عوا و تحریک او قیام
داشتند شب و روز با عوایت ایشان بنای آشوب دارد چون پتر کبیر اطمینان داشت بر اینکه در
حال حیات او کسی احرات آن نیست که در ممالک او اغتشاش کند ولیکن خیال مال کار را میکرد و میدانست
که الکسی بعد از او میرا در کوچک تمکین و اطاعت نکرده خواهد بود از برای خود جمع مینماید و ادعای سلطنت
میکند و این باعث خرابی مملکت خواهد شد و بجهت نصب کردن پادشاه ملت همه یکدگر تلف
خواهد نمود لهذا پتر کبیر همیشه میفرمود که باعث خرابی مملکت است که در میان طایفه عداوت بیفتد و

ملت با یکدیگر بجنگد و در آنوقت انداختن تفنگ و استعمال سباب جنگ جمله ضرر و خسارت آن
 دولت میشود و دشمن حسین وقت را غنیمت بشمرد که منظور خویش را بعمل آورد و میفرمود که اگر طایفه ده
 سال با دشمن جدال نماید عیب ندارد و لیکن اگر بجایه با یکدیگر جنگ کنند بالمره موجب خرابی ایشان
 اینگونه عداوت را بحرمی تشبیه کرده اند که از خود میوه بعمل آید و آزار تمام میکند با جمله پطر میخواست که وقوع این
 معرکه بزرگ را بعد از سلطنت خود نیز از میان ملت بردارد هرگاه کسی دیگر بجای الکسی میشد بسیار سهل بود که
 رخص و جود او باعث رخص فساد عالم می گشت و لیکن محبت پدری در این خصوص دست و پای پطر را بسته
 میخواست بطوریکه این کار را بگذارند روزی او را نزد خود طلبیده بر او فرمود که تو میدانی من در چه مرتبه
 ملت خویش را دوست میدارم و چه قدر طالب هستم که بعد از من کارهایی که با عمر خویش در انجام آن کوشیده
 با تمام رسانیده ام ضایع نشود از قراریکه می نمم با بودن تو آنچه کرده ام بیدر خواهد رفت اگر تو پسر من هستی
 میخوای که من از تو راضی باشم و باز التفات بکنم بنام سخن راست من بخوانند که ترا باین خیالات فاسد
 و امیدارند کیانند تا اینکه من وجود ایشان از صفحه جهان بردارم و با تو چون عهد قدیم بر مهر و محبت بیایم من
 خود اطلاع دارم و خاطر جمع هستم که تو تقصیر نداری مردمان مفید و نایاب پوسته موجب ذلت و هلاک
 تو گشته اند و وقتی مقصود میشود که ایشان نشان ندی من معلوم نمائی که ایشان کدامند لاجرم پطر چه
 سعی کرد که خبری از زبان او بشنود ممکن نشد هر چه میگفت در جواب این کلامی شنید که من تقصیر
 نکردم و اگر تقصیر می کردم کسی محرک من نیست خود کرده ام پس پطر تغییر کرده فرمود چند نفر از معتبرین
 دولت اجلاس نموده تقصیرات او را بخود ثابت کنند و هر چه احکام شریعت عیسی درباره او جاری
 شود بد آنقرار رفتار شود همانا ساعت بیت نفر از فضیلت ملت و و کلا قرار شد که الکسی بشریعت ظاهر
 دولت برده تقصیرات او را ثابت نمایند پس تقصیراتی که بروی مدلول متجمل نمودند بدین قرار است اولاً که
 از میان کاغذهای او در آورند که بی نام کیلی از نوکران پطر کبیر بود بدین مضمون نوشته است که لشکر
 روسته در مکنبورک یا غنی شدند میخواستند پطر را بکشند و کترین را با پسرش مجوس نمایند و از پی
 الکسی میکردند که او را در جای پدر بنشانند اگر چنانکه کاغذ را با الکسی نوشته بودند لکن معلوم بود که برینا
 با یکی از خواجگان او دوست بوده از برای خوشتر چنین کاغذی نوشته بود ایشان همان امر را
 با الکسی رسانیده بودند و کلا و فضیلت همین فقره را از جمله تقصیرات الکسی بشمردند و میگفتند که اگر الکسی چنین
 عمل نمیداشت دیگران چگونه جرات میکردند که چنین کاغذی بدست پسر پادشاه بدیند تا ثانیاً کاغذی
 در آورند که الکسی بعد از آنکه بویا نا کر بخت به خواجگان خویش نوشته بود که من از دست ظلم و تعدی

پطر چاره دیگری نداشته که تخم هرگاه نگر خفته بودم مرا نیز چون مادرم در یکی از کلیساها مجوس کرده
 بودند امر روز در زیر حمایت پادشاهی محروم گشته ام الان وقت است که بر من امداد نمایند و مرا تنها
 نگذارید همین کلمات را سه دفعه نوشتم و پاک کرده بودم و دفعه چهارم باز نوشتم بود این معلوم شد
 که الکسی خود نیز می فهمید که خیانت او در چه حد بوده است و میر رسید که کاغذ من بر دست دیگری
 بیفتد و در او ایل مایل بر آن شد که مجموع این کار را حاشا و انکار نماید شاید که از سیاست و قصاص
 خلاص شود چون بدید که خیال خویش از پیش نبرد پس خواست بدو رخص و شتابه را بی پید کند که بدایت این اعمال
 نامت این افعال علت این ضلالت نادانی و جهالت بوده خود نیز مدت مدید است از حرکات خویش محفل
 ملیا شد و از برای ثبات مدعا و اسکات مدعی باز بان خود چه چیزها قرار و بیان نمود که بیشتر موجب فریت
 تقصیر و اذیت پطر کبیر در حق آن خلف تا خلف کردید از آنچه اقرار نمود که نخست تماشش من اغتشاش
 بلا بود و سعی من در امور پطر فساد بطوریکه وفات پدر را مایه نجات خویش میدانستم و استیصال او را
 استعصا و خودی پنداشتم اکنون از قبایح اعمال خویش پشیمانم و نیز گفت که در پیشش آن نام کشیش بر
 جرایم خویش اقرار کردم و از وی تمنا نمودم که طریق استغفار را بمن بنماید چگونه ازین گناه بری شوم و از
 این وبال عاری کردم کشیش در جواب گفت که این وبال عین کمال است و این گناه محضد کجوا عمل
 تو ابر او را چه انکار و کردار پندیده را چه استغفار که ما جمله طالب این معلیم با جمله غیر ازینا بچند تقصیر
 دیگر خود اقرار نمود که هر یکی از آنها موافق قانون شریعت روسته بچرایم او راه بود و بچستن او گواه و
 چنان تصور میکرد که اگر بگوید الان پشیمان شدم تمام خواهد شد اقرار آخرش این شد که من از پدرم
 راضی نبودم و میخواستم در هیچ عمل فقامن مانند رفتار او باشد شب و روز تماشش من در این بود که چگونه
 در جای او پادشاه شوم که بر ضای او نباشد اگر امیر اطور فساد باب لیعهدی بمن عانت و امداد میکرد
 من بعد از پادشاهی نصف سلطنت خویش را با او امیکذا شتم پس ازین اقرار آخرین جیمع بزرگان
 ملت و دین حکم کردند که او شایسته پطرنیت هر کس باشد از تقصیر چنین پسر که شدت نموده او را می
 کشد علاوه بر این که در همه امور محتار است پطر مانند حکم حادقی بود که بمعاجبه دیگران بجز ات
 تمام اقدام کرده معاجبه خود را بدیکران رجوع بنمود و مردم میفرمود که حکم شریعت را در باره من پسرم
 جاری نمایند و در گفتن سخن حق از هیچکس پروا ندارند و بجهت خوش آمدن جانشای خویش را
 با تشنه میدیدند که موافق همین قانون شریعت که در اینجا میباید همانا فردا پیش برود کار و ذوال
 سپادش این اعوان سزای این مقال جزای این کردار خواهد رسید گشتن گشتند که هرگاه امیر اطور

رجوع بتورات و انجیل و زور فرمایند در عهد قدیم موافق شریعت از تقصیر نمی گذشتند و بعد حضرت عیسی حکم
 خدا را تبلیغ نمود که اگر تقصیر نصیحت قلب تو نکند از تقصیر او گذشت باید کرد و درین خصوص دلایل چند
 نوشته اند بالاخره باز اختیار را بسا د شاه گذاشته اند و چون قتل کشتن از پطر در خصوص
 الکسی التماس بود لهذا عرضیه در باب تقصیر و خلاصی او بخدمت پطر کبیر نوشتند و استدعای
 عفو و استخلاص نمودند الکسی از عرضیه کشتن بخیر بود و چهار روز در شریعت خلاصه جمعی اقرار
 کرد که خود بیسبب تقصیر ندارد و جاهل بوده و بنده با اعتقاد زیاد داشته موافق حکم بزرگان دین مقارن
 کرده بود و حکم و تعلیم از جانب کشتن بود بر اینکه پطر کافر است هر گاه موافق رای او رفتار
 نماید خود نیز کافر خواهد شد بعد ازین اقرار کشتن از ور کردان شدند در او آخر صد و چهل و چهار نفر از
 جانب دولت مامور بودند که در شریعتخانه بالکسی گفتگو نمایند همه کجا نوشتند که الکسی شایسته کشتن
 شدن است و همان حکم و فتوی را پطر کبیر دادند پطر حکم کرد آن نوشته را نزد الکسی برده برخواست
 چون الکسی حکم قتل خود را دید بغایت بر سر سید و از کثرت بیم و هراس بیوش گشت چون سبک
 خویش باز آمد از جنهار محاسن تننا نمود که پطر کبیر را دوباره ملاقات کند پطر بعد از آنکه از خواهش
 پسر خبردار شد بتجمل تمام بمنزل او رفت چون الکسی بدو خویش را دید از او استدعای عفو و عصیان
 سلامتی جان نمود پطر چون پسر را در آن جوان دید بروی قتل کرد و رحمت آورد و در آن محضر از برایم پسر در
 گذشت لکن بعد از آن هول احوال الکسی در کون شد و هراس و بقیاس کردید و اضطراب و استعدا
 یافت و ناخوشی مزاج او پذیرای علاج نگذاشته بعد از دو روز فرو شد و از چهره زندگی بی بهره گردید و کام
 چهار ابرام جانیان و اگذاشت پطر کبیر ازین حادثه بغایت ملول و دلگشا شد و چهار شبانه روز بادل
 شرعی نامی پسر را بر پا نمود و خود بر اسم تقزیر پیر داحت و بعد از کشتن بسیار قهر الکسی را پهلوی عرض
 قرار داد با بخله همین حکایت را هر یکی از مورخین نوشته اند و لیکن از روی تحقیق از آن بخله پاره از ایشان
 مذکور ساخته اند که کترین سبب اینکه پسر ناپوشا شود الکسی در نظر پطر کبیر مجرم و مقصر است داده باعث
 همه این فساد و کشت لکن دو ک دوستی که در آن هنگام نزد پطر بوده حقیقت ماجرا را چنانکه از زبان
 پطر شنیده نوشته است که چند روز پیش از وفات الکسی نزد پطر بودم من فرمودند که کترین مرا بگفت
 آورده است و میگوید که هلاک پسر را بخود کترین نیستند سبب دیگر کین و کشتن او بگذر ازین قرار معلوم
 میشود که کترین برخلاف آنچه نوشته اند طرف الکسی را داشته و در قید هلاک او نبوده است و ایضا
 دو ک فرمود بعد از شنیدن از زبان پطر تحریر و بیان نموده است که پطر کبیر همیشه مایل بود که طایفه

خود را تربیت کند و امور دولت را تثبیت دهد اسم بزرگی در صفی روزگار بگذارد و خیالات الکسی را
 بقدریکه مرقوم شد بجا آورده شب و روز متفکر و اندوکیدن بود و میگفت افسوس مخورم که این پسر
 زحمات مرا خراب خواهد کرد سخت خواست که با نصیحت دلپذیر او را از حرکات و تدابیر خود بگرداند ممکن
 نشد پس خواست که با بعضی چیزها چشم او را بترساند شاید و را از اضلال ناشایست و کارهای بد باز دارد باز
 بجا حاصل شد منصب لیعمیر از او گرفت علاج نپذیرفت و ذهاب سخت و تاج در مزاج او تا شکر کرد
 آخر الامر خواست تقصیرات او را بگردان و ثابت کرده فتوای قتل او را از جانب ملت بگیرد که بعد از آن
 هر گاه از کشتن آن بگذرد دیگر ادعای سلطنت و حُب ریاست را از سر بیرون کرده گوشه نشینی
 اختیار نماید تا بعد از وفات خود برادر در هوای سلطنت با هم نزاع نمایند و مملکت او را که با بر حسب
 آباد کرده خراب نمهند با بخله چندی ازین ماجرا نگذاشت پسر کترین نیز بر د چون پطر اولاد دیگر نداشت
 لهذا متفکر بود که بعد ازین امور دولت چگونه خواهد شد اگر تمام اختیار بدست الکسی بقید مملکت
 بالمره خراب خواهد نمود تا اینکه خدا بفریاد طایفه روسیه رسید که الکسی وفات یافت

فصل هشتم در بیان بعضی اختراعات پطر کبیر و تضباط امور ولایت بعد از آن

بعد از وفات الکسی معلوم شد که پطر در چه مرتبه بملکت و ملت خویش میل داشته است هر کس
 بجای او میشد ز شدت غم و اندوه دست از همه کار بر میداشت و هیچ وجه با امور سلطنت نمی پرداخت
 پطر کبیر بعد از وفات پسرش روزگار خویش را با اشتغال کار و تضباط امور دولت بسر میرد تا مفاد
 پسر بروی اثر کند و اضطراب ل سوزش حس کرد او را بخطر نیندازد و در سال ۱۳۱۱ که سال وفات الکسی بود
 با تضباط شوارع و طرق پرداخته در جمیع رگها درآمد کاشت که از متره دین اطلاع داشته نگذاشت کسی
 ظلم و تعدی شود و امور کارخانه های دولتی را از هر جهت استحکام داد و کارخانه های دیگر از نو بنا کرد و
 هر جا که رودخانه های بزرگ بود حکم فرمود نهرها بکنند و بدان اسطه رودخانه را با هم دیگر متصل و ملا
 نمودند و این امر باعث رواج و زیادتی تجارت گشت کشتن شتیها همه جار او داشته و کار کرده متناع
 ولایت را و ایضا عاترا بسهولت ولایت دیگر میردند از اول سلطنت پطر کبیر رخت پر قیمت که باعث
 خانه خرابی مردم بود کم موقوف گشته در آن سال بالمره تمام شد بطر بر جمیع ممالک حکم فرستاد که
 غیر از رخت نظامی با قیمت از آن تمام میشد با سدیگر نپوشند و قمار بازی را نیز قدغن فرمود موقوف
 کنند که این عمل شایع در کل روسیه متداول بوده بسیار گران صاحب دولت و مملکت از آن سبب

این فصل در بیان بعضی اختراعات پطر کبیر و نضباط امور ولایت

بتلای پریشانی و عسرت کشته در بین یکشب خانه خراب میشدند و از برای نان یومیه معطل مانده ناچار
بنامی شرارت و عملهای بد میکردند پطر کبیر در خصوص چنان قدری کرد که احدی در عهد سلطنت او
اسم قمار را بر زبان نیاورد و نیز در همه شهرهای پطر کبیر حکم فرمود که از جانب دولت بیمار خانها ساختند
و از برای بریکی اذ آنها اخراجات از جانب دولت قرار داد و امر آنها را چنان درست کرد که مادام
دولت بد استخالت باقی بودند و در هر شهر معتبریت تمام خانه نیز بنا نمود بجهت اطمانی که پدر و مادر نداشته
تلف میشدند و بی تربیت میماندند این اوقات میان بی با و سر و اطفال بی پدر و مادر بهتر از اولاد مشخصین
تربیت میشوند و در هنگام بزرگ شدن بکار دولت می آیند چون همه اینگونه کارهای بزرگ موافق خواست
خود نضباط یافت غزم کرد که در امور کد با و ساطین نیز قرار می بگذارد از عهد قدیم در روسیه مملکتی
مردم را کسب صنعت شده بود که بسیاری از خلق قباحت این عمل را نصیبه از کدانی گذران میکردند
و بر کردن یکران بار میشدند پطر کبیر ملاحظه کرده دید که هرگاه در یک ده هزار خانوار است سه هزار از ایشان
بیکار و بی شغل بوده اند دولت آن هفت هزار خانوار مان میخورد و این باعث زیادتى زحمت و مرارت
مردم میشود و روز بروز مملکت را خراب مینماید پس چند نفر نویسنده از جانب دولت نامور شد که در شهرها آنچه کد
بنویسند و مشخص نمایند که امیکان ایشان کد است بعد از ملاحظه هر کدام هزار احسان بود و کار دیگر در قوه نداشتند اخراجات
ایشان را از جانب دولت قرار دادند و کسانی که از هر یکی این عمل بد را پیشه خود کرده بودند بر کد ام از ایشان
موافق استعداد شغلی قرار داد و بعضی ادا خل کار خانهای دولتی کرد و پاره را در دها تیکه خراب بود
سکنی داد و در هر جا کد را از غنی استیما زد و در هر کد امرا بشغل سرافراز فرمود پس با یاد نمودن شهر
پطر بورخ پرداخت و بجمع متمولان شهر مستوفی حکم کرد که هر یکی در شهر پطر بورخ خانه سازند و هر کس از ایشان
که در شهر مزبور عمارت خوب میساخته التفات زیاد در حق او میکرد و چنانچه بر عزم همید که عمارت عالی می
ساختند اینگونه تدبیر متین و فکر حکیمانانه پطر کبیر باعث آبادی هات اطراف نیز میشد مردم بجهت
فصلکی و بتانی در شهر پطر بورخ جمع شدند کم صاحب دولت و مکت کشته خویشتن بد هات خراب
که در اطراف شهر بود کشیدند و هر کس بغیر از خوال خویش خانه ساخت اطراف آن شهر را آباد کردند
و نیز تا عهد پطر در روسیه بجهت خرید و فروخت از جانب دولت سنگی مشخص کشته بود و در هر
شهری سنگی متداول شده موافق خواهش خود خرید و فروش نمودند اینگونه بی نظمی باعث غشاش
داد و ستد و ایالات میکشت و جمع نمودن ایالات اشکال داشت بدان سبب ضرر و خسارت بسیار
بدولت میر رسید از آنجمله رعیت بجهت مالیات سنگی و از برای معاملات سنگی قرار داده بودند و

ازین ماجرا بمرات و زحمت بتلا کشته بودند پطر حکم کرد که در جمیع ممالک روسیه سنگ معامله
و داد و ستد را بیک وزن یکت عیار نمایند و بجهت استحکام این امر قدری کرد که سنگ را از بس
سازند و در هر سنگ مهر دولتی نقش شود که احدی کم و زیاد ننماید و در هر شهر صاحب منصبی از جانب
دولت نامور کرد که در نزد هر کس سنگ بی هر سیانند از و مواخذ نمایند چون امر سنگ تمام شد
بجهت داد و ستد ماکولات و ذخایر نیز بعد از ملاحظه انواع و اقسام آن از جانب دولت بصر
قسمتی قیمتی و بصر صنفی نرخی قرار داده شد که احدی تخلف نکند و ظلم و تعدی در میان مردم نشود و نیز
در همان سال حکم کرد که در جمیع ممالک روسیه راهها را مستطیح و هموار کنند که در همه جا کاسه کتدی
نمایند و تجارت آسان شود و حکم کرد که جمیع شهرهای معظم ممالک را با سنگ فرش کنند و خاک و
کثافات را از شهرها پاک سازند و قرار داد که شبها تا صبح کوچ و بازارها را روشن کنند که تحفظین
و احد اس نیکت و بدتر درین ایشا سند تا اشرار و مفسدين را دفع کنند بامنه این مشاغل از امور سپاه
نیز تغافل نموده و زیاد از حد تو صیف بر قور خانه و تو بچانه ترقی داد از آنجمله در شش فرسخی پطر
بورخ قور خانه بنا نمود که در قور خانه مزبور هزار نفر عمه کار میکرد و خویشتن بزرگ و کار فرمای عمل
جات بود اکثری از اوقات این هزار نفر در حضور خویش کار میکردند و در اطراف شهر پطر بورخ کار
خانهای دیگر نیز بر پا کرده و هر چه از کار خانهای مزبور بعمل می آمد جمله برشک صرف میشد از آنجمله در
یکلی باروت می ساختند پیش از عهد پطر در جمیع روسیه باروت خوب پیدا نمیشد پطر در خصوص باروت
بسیار وقت کرد و از فرنگ استادا های کامل آورده این صنعت را ترقی داد و بجای آن رسانید که در
زمان اندک در کار خانهای روسیه مانند کار خانهای انگلیس باروت بعمل می آوردند و کارخانه دیگر نیز
بجهت بادبان بافی بنا کرد هر سال مبالغه خیره بار چه بادبان کشتهها پول میدادند این اخراجات
نیز موقوف شد پارچه که از برای بادبان ضرور بود در کارخانه دولتی بعمل می آمد و غیر ازین کار
خانهای حمل کارخانه دیگر برقرار نمود که اگر بجهت هر کدام از آنها شرحی دهیم درین کتاب نتوانیم قدر
معلوم میشود که در اواخر سلطنت پطر کبیر آنچه در ممالک روسیه ممکن میشد بعمل آورد و هیچ چه در
خارج حسیب حاج نداشت مگر از برای آن چیزها پول میداد که بجهت آب و هوادر ممالک خود بعمل نمی آمد
و نظر بنگلی و مجبستی که در ممالک فرنگستان ب مردم کرده بود از هر طرف استادا ن کامل بدور او
جمع میشدند در همان سالی که الکسی مرد زیاد از صد نفر صاحبان صنعت از فرانسه آمدند یکی از
آنها با ماتزکیوف شرکت شده در شهر پطر بورخ کارخانه آینه سازی بر پا کرد که کارخانه مزبور باعث

زینت و شهرت شهر پطر بورغ شد هر چه آینه در عمارات پادشاهی امنای دولت نصب کرده اند جمله
 جمله در آنجا بعل آوردند کارخانه کلابتون نیز همان سال برقرار شد پطر کبیر در این خصوص وقت زیاد
 کرده قدغن فرمود که زیاده از چهار هزار مارک طلا و نقره کار نکنند یعنی را دریافت کرده بود که
 اگر ایشان را رخصت بدهد کارخانه مزبوره بمرو ایتام و شهور باعث قلت طلا و نقره خواهد شد در
 فصل دیگر نوشتیم که پطر پشوروسیه را که از قدیم بی مصرف بود بجای سانسید که از آن پشم ماهوت
 درست میکردند و لباس شکر بایان از آن می نمودند ولی ماهوت مزبور بسیار بد قماش میشد پطر
 کبیر در سفر فرنگستان جمیع کارخانه های ماهوت باقی اما شاکر کرده دانسته بود که کسر و تهمید آن
 حجت نام در روسیه نیز مانند ماهوت فرنگت بافته شود این فعه آدم فرستاد و حکم کرد که از
 فرنگستان لازمها سباب ماهوت باقی را خریدند و قیمت آنها بجهت دوازده هزار تومان
 شد بعد از آن در روسیه چنان ماهوت درست کردند که بهتر از ماهوت های بود که آن اوقات از
 فرنگستان بولایت روسیه می آوردند این حسیاج را نیز از ممالک خود برداشت و عدالت
 خانها از برای تجارت در هر ولایت قرارداد و اهل عدالت خانه را دو قسمت کرد نصفی از روسیه
 و نصف دیگر را از دول خارجه قرارداد که کسی از تجارت نسبت بدگیری علم و تقدی خستیار نکنند و حکم
 فرمود که امور تجارت را غیر از تجارت خانه دولتی در هیچ جای نوزادند هرگاه صد سال پیش از عهد پطر
 کبیر کسی میکفت که روزی خواهد رسید که در کنار دریای بالیک در چنین زمین خراب چنین شهری
 آباد و معمور شود احدی قبول نمیکرد فنی الحقیقه کاری که پطر کبیر در مدت اندک کرد بعقل هیچ کس نمید
 تا چشم مشاهده نمیکرد و نیز در آن سال بود که بنای شهر لادوکا را گذاشت و شهری عظیم در کنار دریای
 مزبور تمام کرد که امروز یکی از شهرهای معتبر روسیه است بعد از انعام شهر مزبور دریای کیلاز ابریا
 بالستک متصل کرد که در قوه های چکس نپو اسمی گذاشت که تا دنیا هست در صفح روزگار مستور
 در آنسند و افواه جانیان مذکور خواهد بود الا آن اگر کسی بخواد در روی آب از ایران به نیکی نیاید و
 بدین ترتیب ممکن است از ایران ما دریا بجای ترخان میرود و رودخانه و لکاب سبب نهی که پطر
 ساخت داخل دریای بلین میشود و از آنجا نیز بانر که بلاد و کامشهور و آنرا نیز پطر ساخته است این
 دریای لادوکا شده از آنجا بهر جا که خواهند میروند بجلا در و آخر آن سال که ساله باشد بعد از همه این
 زحمات سوار گشته جمیع ولایات خود را سیاحت نمود و از امور ولایات هر چه در حضور خویش
 دست او ممکن شد بعل آوردند و آنچه تمام آن بمرو میشد حکم کرد که من بعد معمول شود و بهنکام

زمستان باز بشهر مستقر اجت فرود

فصل نهم در بیان تجارت روسیه پیش از عهد پطر کبیر و ترقی دادن

پطر تجارت را در ایام سلطنت خویش

مورخین ایام قدیم نوشته اند که پیش ازین تجارت مملکت روس پیش از جمیع ممالک روی زمین رواج و
 رونق داشت این فقره درست و محقق بنظر نمی آید زیرا که در عهد قدیم تجارت کلی فیما بین هندوستان
 و یونان زمین ایران و مصر متداول بود و مردم این ممالک بجای دیگر راه و تردد نداشتند مگر اینکه آنچه در
 ولایت خویش بعل می آمد بجاک روسیه آورده بیع و شتر امیکر دهند و قتی که امیر تمیور ممالک روسیه را
 تصرف کرد این تجارت بجم خورد و اعتشاش ولایت باعث عدم تردد تجارت گردید و رونق بازار تجارت
 شکست بعد از امیر تمیور طایفه عثمانی ممالک اطراف قره دیکیر را مستخر نمود و ولایت قرم را تصرف کرد
 این تجارت بالمره موقوف شد پطر کبیر عزم کرد که دوباره این تجارت را مضمی متداول نماید لکن جهت
 کما شته شد آنزوف و بحر آنزوف را تصرف کرد ولی شیت جناب رب العزه علاقه بخرفته بعد از
 زمانی جنگ بروت اتفاق افتاده باعث گشت که آن ممالک دوباره از دست روسیه بیرون شد
 پطر کبیر بعد از آنکه از سمت قره دیکیر با یوس شد نسبت دریای نذران متوجه گردید که شاید از آن طرف
 تجارت مملکت خود ترقی دهد چون بایریشم ایران بسیار حسیاج داشت لهذا پادشاه سلطان حسین
 پادشاه ایران در عهد نامه قرارداد دادند که هر چه از بریشم ایران یاد بماند و بکار ایران یا نیاید بولت روسیه
 بفرستد و در عوض آن پول یا بهر جنسی که خواسته باشند بستانند این تجارت مدتی برقرار ماند تجت
 آرامنه هر سال از حاجی ترخان بمانندران آمده خرید و فروش میکردند بعد از چندی این تجارت
 نیز بجهت اعتشاش ممالک ایران بجم خورد که در فصل دیگر تجریر تفصیل آن خواهیم پرداخت لاجرم پطر کبیر
 گشته از تجارت ایران نیز دست کشید و از منفعت آن چشم پوشید پس بعزم مراده ممالک
 چین افتاد و خیال خویش را بدان سمت مصروف داشت تا اینکه عقود مصاصیحه فیما بین دولت چین و
 روسیه بسته شد در فصل دیگر ذکر کردیم که مردم چین با اسپج و جبه بولایت روس احتیاج داشتند
 و بجهت دوری منازل تجارت روسیه مایل نبودند و از آن سبب بنای تجارت فیما بین این دو ولایت
 نشده بود پطر کاغذی با امپراطور چین نوشته خواهش کرد که مرخص نمایند که تجارت روسیه داخل خاک

بیع و شتر
خرید و فروش
قره دیکیر
دریای سیاه

حسن شده بدو مستعمل باشد امیر طور چین خواهش بطریق قبول کرده مرض نمود که تجار روس تا
تشریح کن نیز اگر خواسته باشند بروند کسی مزاحم نشود بعد از آن حکم امیر طور چین تجار روس مملکت
مربوره آمد و شد نمودند و چند نفر از تجار معتبر روسیه در شهر مکن ماندند و برای خود خانه ساختند و
اوضاع فراهم آوردند و بعد از مدتی از امیر طور چین مرضی گرفته در آنجا کلیسا نیز ساختند که بالفعل در
شهر مکن است و این تجارت منفعت بسیار بدولت روسیه رسانید تجار روس در مقابل اشیاء
کم بها جوهر و نفوذ و طلا بولایت خویش آوردند تجارت در مملکت روسیه نیز ترقی کرد بطوری که در اواخر
دولت تنها از کرک پطربورغ نزدیک چهار صد هزار تومان داخل میگردد و همچنین کرک شهرهای دیگر
مقابل ایام سابق زیاد گشت

فصل دهم در بیان قانون دولت و قرار شریعت گذاشتن بطریق در ممالک روسیه

مخفی نماند که در عصری از اعصار در صفحہ روزگار آسایش مردم در ستایش پروردگار است و تلاش انسان در
تحصیل مسالک معاش و تعلیم منافع ادیان قانون احکام شریعت در هر ملت صعب ترین امور است
چنانکه استحکام هر کار بقوت عقل و شعور میباشد همچنان قوم همام دولت تیزبسته انتظام شریعت
بطریق در اختصاص بسیار تامل و تتبع نموده بسنکام سفر از همه چیز بیشتر شرایع دول خارج وقت و
اهتمام فرمود تا استحضار کامل حاصل نمود پس بدو قوانین و عهده شرایع را از برای ملت خویش منتخب
کرده شریعتی بجهت دولت خود قرار داد که نخبه ادیان و اقوام تحفه مذابب و ملل گردید در این باب
قانون نامحیث نوشت و با همه کرده جمیع ممالک روسیه فرستاد و قدغن فرمود که هر کس بخلاف قانون نامحیث
رفتار نمایند خائن دولت و دشمن ملت محسوب شده سزاوار مواخذه و مستوجب سیاست خواهد
شد نوشتن همان قانون نامحیث درین کتاب موجب تطویل است زیرا که قانون نامحیث منور کتابت عاقد
هر کس مطالعه نماید استحضار بهم میرساند درین تاریخ قواعد برای نویسیم که در قانون نامحیث منور
نشده است با جمله تا عهد بطریق در ممالک روس حکام شرع مشخص نبود در هر بلدی هر کسی از نور سندی
داشت حاکم شرع آن بلد بود مردم از ترس او را معز و محترم میدانستند و در اکثری از ولایات کشتیان
خود را بزرگ دین دانسته با امور شرع دخل و تصرف مینمودند بطریق از برای جمیع ممالک روسیه حاکم
شرع از جانب دولت قرار داد که موافق بدلول قانون نامحیث منور با مردم برسند و از برای اینان نیز
یک نفر بزرگ و چهار نفر نایب قرار داد که این پنج نفر هم از جانب دولت برقرار کرد و احکام شرع

برسند و بجهت هر کدام از حکام شرع موافق مراتب رواتب موجب قرار داده حکم فرمود که اگر کسی از
ایشان بیاری از مردم برسم تعارف یا دشواری بگردد بعد با منای دولت معلوم شود مستوجب کشتن باشد
و بدین قرار سو کند باید کرد و جمیع ممالک خویش احکام فرستاد و اعلام نمود که این تقصیر را عفو و این سهواً نمود
این خطار اعطا و این جنایت را مغفرت نخواهد بود باین همه دقت باز ازین کار غفلت نخورده و کاشکان
خویش را خاطر جمع نکشته جمیع اهل روس را از اعلا و ادنی بزرگ و کوچک مرضی کرد که بعد از قطع و
فصل کت ام در شریعتی از دولتی هر گاه کسی چنان بلند که برو ظلم شده است دو باره میتواند که امر خویش را
بعدالت خانه دولتی محول نماید تا ظلم و ستم از او رفع گشته بحق خود برسد علاوه بر این حکم فرمود که هر کس از
عدالتخانه دولتی ناراضی داشته باشد و ظلم و تعدی او در باره خود مشاهده نماید در اینصورت بطلب
خویش امر شخص است که با امپراطور معروض دارد تا غوررسی احتیاق حق در باره او مجری شود و لیکن بجهت سرعت
عدالتخانه قرار داد که اگر کسی بعد از حکم عدالتخانه بمقام شکایت برآید و مقصود خویش را بپادشاه عرض
نماید پس معلوم شود که در ادعای خود محقق نبوده و معروض او باطل بوده است بجهت بیحرمتی که بعد از
کرده است بمسئله و قتل و سرزای او مرگ خواهد شد تا اینکه کسی اجرات تکذیب و یارای افترا در باره
حکام شرع نباشد و بیحرمتی بعد از عدالتخانه دولتی نماید چون اینگونه حکم سبب جرات اهل عدالتخانه میشود
لذا قرار داد که هر کس اهل عدالتخانه را در باره خود محفل بغرض بلند پیش از ورود عدالتخانه مطالب
خویش را با امپراطور معروض فرمورد تا اینکه حکم از امپراطور با منای عدالتخانه در باره مطالب
او صادر آید و احدی بر او ظلم نکند این قرار باعث شد که جمیع اهل روسیه در راحت شدند و آرام
گرفتند تا ایام بطریق هیچ کار موافق عدالت نیکدشت بزرگان و از باب دولت هر کدام
بفراخور قوت و کنت از پیش خود سلطنت میکردند و خواهش خویش را از پیش میردند و لیکن در عهد
بطریق یعنی در پیش سلطان مساوی یکسان بود و احدی از ظلم و تعدی نمیرسید و موافق قواعد
شریعت و مطابق قوانین عدالت پادشاه بر رعیت ترجیحی نبود و اقصای از ادنی تشخیص داشت

فصل یازدهم در بیان اتفاقات مابین ولتین روس و سوید و وفات شرل

دوازدهم و مصاحبه کردن دولت سوید با بطریق
جمیع بزرگان فنانشان قرار برین کردند که اگر بطریق اوقات خویش را با نضباط امور مملکت خود
مصروف میکرد دولت روس چنان محمود آباد میگشت که در روی زمین مملکتی بهتر ازین کسی با ندیدند این

مطلب ادرست فمیده بودند و لیکن بطر کبیر صدر شران و تدبیر داشت یکی از آنها تعمیر ولایت و حکام
مملکت بود از آنجمله از رویکه بسیر سلطنت نشست چنان اتفاق افتاد که یا از روی اجبار مشغول
جنگ و پیکار شد و یا از راه ضرورت و احتیاج سفر و سیاحت اختیار کرد و گاهی بود خوش از سفر کردن
و جنگ نمودن بکنار نمی کشیدی هزار نفر از لشکر او علی الذم بجنگ دشمن قیام نموده روز و شب با
رحمت و تعب بسیر میزدند با بجزه دین چند فضل از چگونگی دولت سوید و کیفیت احوال شران و از دهم
چیزی مرقوم نشد حال مجمل از آن مفصل بیان مینمائیم اینکه بعد از مراجعت شران و از دهم از خاک
عثمانی و وفات هرگز ششماه تمام نگذشت که فیما بین این دو دولت جنگ نشد آرام
بنشیند بارون کورس و زیر شران و از دهم که تفصیل احوال او را در فصل دیگر توضیح مینمائیم با وزیر قلیب
نجم پادشاه اسپانیول اتفاق کرده خواستند که فیما بین دولت سوید و روسیه صلحی مینماید
در سال ۱۳۱۰ هر دو وزیر بخدمت بطر کبیر عریضه نوشتند و بطر را بر این داشتند که چند نفر از جانب خود
وکیل قرار داده بجزیره لانکه یکی از جزایر دریای بالیتیک است بفرستد خیال کورس و البرونی وزیر
اسپانیول این بود که این دو پادشاه بزرگ را به یکدیگر دوست نمایند که هر دو با اتفاق هم سعی در دنیا
بگذارند که هیچ ملت نگذاشته باشد در حقیقت ثمره دوستی ایشان جهانرا زنده می نمود و طایغان و
کردگانشانرا بندگان چنانکه بطر کبیر با عقل و تدبیر و شران بجزایر و رشادت خود در کل اروپا جان
نیکداشته مگر اینکه بحیطه تصرف و حوزه تملک خویش در می آوردند بطر کبیر نفع این دوستی ادرست
در یافت کرده اصرار بسیار داشت که این مصاحبه دوستی قرار بگیرد و لدا دو نفر از جانب خود
روان جزیره مزبور کرد که رفته مصاحبه و دوستی تمام نمایند فرستادهای طرفین در جزیره لانکه
مشغول گفتگو بودند که ناگاه خبر وفات شران رسید در مملکت فوروز در صحرای جنگ کلوله بر
سینه او خورده وفات کرده بود در سال ۱۳۱۰ این خبر و حشت اثر شدتی مصاحبه را بجم زد بعد در ایام سلطنت
اورلیک خواهر شران و از دهم مصاحبه فیما بین دولتین واقع گشت عیان دولت سوید و وضع خود را
بسیار پریشان دیدند و جنگ کردن هیچ وجه در قوه ایشان نبود لدا مصاحبه بوجوب خواست بطر
کبیر با تمام رسانیدند بطر هر مملکتی را که سابقا از دولت سوید بحیطه تصرف آورده بود جمله در دست خود
ماند از نوسر حد فیما بین ایشان بسته شد بعد ازین مصاحبه بیسع دول یوروپا پیرا طوری بطر کبیر را
تمکین و بکمال میل در غنبت متقبل شده جنگی ماسلات دوستی بخدمت وی نوشتند چون و کلا و
ایلیان بطر از جزیره لانکه مراجعت نمودند بطر کبیر حکم فرمود که در جمیع ممالک روسیه مردم را

و شانه

و نشاط و عیش و انبساط مشغول گشتند و سه روز و سه شب با جشن و طرب روزگار بسر بردند خاصه در شهر
مسقو و بطر بورخ سه شبانه روز چنان شاد می خوشحالی شد که از اول سلطنت بطر تا آنروز هرگز خوشتر
جشنی ندیده و اینگونه عیشی نشنیده و چنان روزگار می بسر برده بود لاجرم جنگ و نزاع شران
دوازدهم با بطر کبیر که سالیان دراز با هم داشتند چنانکه در صفحه روزگار مشهور بود جمله با تمام

فصل دوازدهم در بیان لشکر کشی بطر کبیر بممالک ایران

بعد از وفات شران مردم چنان میدانستند که دولت روسیه آرام گرفته و کم خیال جنگ نخواهد افتاد
ولیکن اتفاق چنان افتاد که محمد و اطیر مجبور گشته بای لشکر کشی گذاشت توضیح اینمقال آنکه در ایام
سلطنت بطر کبیر شاه سلطان حسین پادشاه ایران که پوسه مشغول عیش و خوشگذرانی بوده هرگز
بامور دولت خویش نمی پرداخت و کار دولت را بجای رسانیده بود که جمیع ممالک ایران از ورور گردان
شدند هیچ اطاعت نمیکردند از آنجمله محمود غلیبه در ولایت قندهار قریب بصد هزار هزاره و
افغان و غیره جمع کرده بفر سلطنت ایران افتاده جمیع افغانستانرا با طاعت خود آورده بخدم
تسخیر ممالک ایران وارد خاک ایران شده و از سمت دیگر طایفه لکنیه که همیشه کار ایشان خدمت و
اطاعت دولت ایران بود سر از بقیه انقیاد بیرون کرده نزدیک به پنجاه هزار نفر از آن طایفه
شور و شر جمع گشته مشغول تاخت و خراب کردن شهرهای طرف ماندران شدند شاه سلطان حسین
اوضاع دولت خود را بدین ممتل و پریشان کرده بود که غیر از صبر و تحمل چاره دیگری نداشت در بین این
پنج شش هزار نفر طایفه لکنیه بشهر شمشیر ریخته بمنه اهل شهر را بقتل رسانیدند و جمیع شهر از
اهل روس که در شهر مزبور سکنی نموده تجارت میکردند از ایشان تیر در آن میان تلف شدند چون این
خبر بطر کبیر رسید بنحیل تمام ایلی پسر شاه سلطان حسین روانه کرد و پیغام فرستاد که دولت
ایران لشکر روانه اعانتان نموده انتقام اینگونه بی حسابی را از طایفه لکنیه بگیرد شاه سلطان
حسین نتوانست که خواهش بطر را بعل آورده ویرا که در آن اوقات اگر لشکر کشی در قوه میداد
نخواست محمود را از خاک خود بیرون میکرد و پادشاهی از دست نمیداد لکن بطر متحمل نگشته در
جواب نوشتجات دولت ایران نوشت که هرگاه شما در قوه ندارید که اینگونه بی حسابی را
لغانی نمائید من خود خواهم کرد چون از جانب دولت ایران جواب شافی نرسید حکم کرد که
تدارک سپاه را بپیت در او اخر سلطنت بطر امور نظام چنان مضطرب بود که بجز حکم هر وقت

هزاره
هم طایفه
رقبه
چوبی را گویند که
بزرگ آن وقت
شماره کردن
زمین بر کردن
کاوه گذارند و
جفت را بر او
وصل کنند

لشکر میخواستند حاضر و آماده میشدند برای این سفر میت و دو هزار نفر پیاده و سه هزار لشکر سواره و پانزده هزار از قزاقیه که جمله چهل و شش هزار باشد حاضر گشته روانه حاجی ترخان شدند پسر نیز با زن خویش همراه لشکر روانه گردید چون اردو حاجی ترخان شدند حکم کرد که نصف سپاه از راه خشکی برود و نصف دیگر را داخل کشتیهای ولتی کرده در سه ساله روانه شدند در این وقت چندین شهر در کن رود یابی مانند ران تصرف کرده وارد شهر شدند حاکم این ولایت جنگ را با پسر کبیر موقوف کرده بمحض ورود لشکر او شهر را تسلیم نمود چون این اخبار بشاه سلطان حسین رسید سبای آنکه مستمند شود خرسند شد و در عوض اندوه و غم شاد گردید و بدون تاخیر آدم نزد پسر کبیر فرستاد تا ده خوش کرد که با سپاه و جمعیت تشریف آورده او را از دست محمود غلیج خلاص نماید چون محمود از این احوال خبر داشت اول قدری از سپاه خویش پیش فرستاد پس خود با بقیه لشکر وارد شدند که شاید پسر از آنجا بیرون کند بعد از وارد شدن با اینست که دید که بیرون کردن ایشان امکان ندارد باز بجنگ سپاه روس مبادرت کرده چندین جنگ با ایشان کرده بالاخره از جنگ سپاه روس مایوس گشته مراجعت نمود پسر میخواست که بر حسب خواهش سلطان حسین بر محمود فرقه او را بگیرد ولیکن لشکر پسر درین سفر صدمه زیاد خورده بسیاری از ایشان در عرض راه تلف شده بودند و ولایت بخت افشانش بالمره خراب شده سپه جو آذوقه پذیرنی شد پسر کبیر حکم کرده بود که قدری آذوقه از حاجی ترخان بیاورند آن نیز در دریا غرق و تلف گشته بود و فضل رستم نیز رسیده ازین جهات فتح غرمت فرمود پس امور ولایات گردان صفحات تصرف کرده و بخیط مملکت در آورده بود مضبوط نمود و لازمه تدارک و سپاه را در آن صفحات گذاشته با بقیه لشکر روانه روئیه شد بعد از مراجعت پسر کبیر او ضاع شاه سلطان حسین بالمره مغشوش شد محمود جمع ولایات ایران تصرف کرده تنها شش اصفهان در دست پادشاه ایران ماند شاه سلطان حسین یقین کرد که پادشاهی از دستش خواهد رفت لهذا اسمعیل بیگ نامی بابلی گری روانه روئیه نمود باین مضمون کاغذی بپسر کبیر نوشت که هرگاه شما لشکر بایران روانه کرده میر محمود را بگیرد پادشاهی را برقرار نمایند من در عوض حمايت و اخراجات شما علاوه بر ولایاتی که خود تصرف کرده انجلا لیت مانند ران کیلان استر اباد را بشما و گذار میکنم اسمعیل بیگ حسب احکام شاه سلطان حسین روانه گشت چون بجای ترخان رسید بجنارال مالتو فکین دچار شد و از احوالات او استخبار بهر ساینده که حسب الفرمایش پسر کبیر با جمعیت کثیر روانه دهنستان شهر بادکوبه است لهذا بجمت دلجویی سردار روس کاغذی بابل شهر بادکوبه نوشت که بدون جنگ شهر مزبور را برادر

مستند
تکلیف
خرسند
خوشحالی

روس تسلیم نمایند و او را بزرگ خود دانسته اطاعت کنند سردار روس کاغذی را الیه را گرفته روانه دهنستان شد اسمعیل بیگ نیز روانه پسر بزرگ گشت پیش از ورود مشارا الیه پسر کبیر را خبر آوردند که میر محمود شاه سلطان حسین با جمیع اولاد و عیال و قبائل آورده مگر کبیر طهاب نام خلف او تلف نشده او نیز از ترس جان خود راه اختفا و گریز پیش گرفته و میر محمود از پی او میگردد که او را نیز تلف کرد و بجای طر جمعیت تمام صاحب سلطنت ایران گرد و شاه طهاب سب از دست میر محمود بگنمت آمده و از طرفی چاره نیافت بجز اینکه با اسمعیل بیگ نوشت که هر چه پیش ازین شاه مغفور مرتزاد استور العمل داد است من نیز قول بدر را قبول کرده بهمان قرار را ضمیمه بسته پسر کبیر کاری نماید و تدبیری بکار برد که سلطنت از دست ما بیرون نرود و اسم دوستی قدیم را منظور داشته مرا از دست پسر محمود خلاص نماید چون این حکم با اسمعیل بیگ رسید همان ساعت پسر کبیر را خبر داد که پسر نیز خوشگشا شاه طهاب را قبول نمود حکم فرمود که لشکر زیاد روانه مالک ایران شده تخت ولایاتی که پادشاه ایران اگذار کرده آنها را تصرف نمایند و بعد بپسر میر محمود فرقه هر گاه ممکن باشد او را گرفته بدست شاه طهاب سپارند بر حسب حکم پسر کبیر لشکر کثیر بمالک ایران روانه شده ولایات مزبوره را که پادشاه ایران بتفویض و اگذاشتن آنها حکم کرده بود ضبط و تصرف نمودند درین بین پادشاه طلوع کرده بیسبب این احکام تمام شد و این خیالات بجم خورد ممالک ایران که بالمره خراب و ویران گشته بود دوباره رو با بادی گذاشته روز بروز استحکام بهر سینه

فصل سیزدهم در بیان احوالات مملکت روئیه بعد از مراجعت پسر از سفر

ایران و تاج گذاشتن کترین و وفات پسر و پادشاه شدن کترین

بعد از مراجعت پسر کبیر از سفر ایران روز بروز نهایت تسلط و کمال اقتدار و غایت اعتبار در ممالک خویش و در دول خارجه بهر سینه و ساعت بساعت مملکت روس رو با منیت گذاشت و مرا اسم جنگ و فساد از جمیع شهر و بلاد موقوف گشت از هر طرف دشمنان دولت او تلف گردید پسر کبیر در کمال استراحت با بادی ولایت و ترقی ملت خویش پرداخت و آرزوی که داشت این بود که آنچه در مدت عمر خویش از امور سلطنت و آثار دولت و تنظیم لشکر و تسخیر کشور بجا آورده بود باقی باشد و شرت و آوازه او در صفحه روزگار بماند و نام و نشان او از مردم جهان فراموش نشود از این سبب در اواخر عمرش احوال خود را بالمره تغییر داده بسیار صاحب رحم و عدالت شده بود از آنجمله بعد از

بیت سال خصوصت و دشمنی با دولت سوید چون شران و از دهم وفات کرد بمقام حمایت از آن دولت
 در آمده خواست طایفه او را چنان محبت نماید که در هیچ عصر و عهد کسی آنگونه حرمت در باره دیگری
 مشاهده نگردد باشد و ک دوستان خواهرزاده شران از خود طلبیده و بعد از فتنهای احرام و محبت
 دختر خود که از زن اولی داشت با دود و روز عروسی عهدنامه نوشتت باین مضمون که دولت روس
 و سوید همیشه با هم متحد و موافق باشد و بادشمنان یکدیگر دشمن و بادوستان دوست باشند بعد ازین
 عروسی چون پیوسته زحمات کترین در سفر و حضر منظور پطر بود لهذا بمقام ترقی وی در آمد و جمیع
 واعیان دولت و فضلا و کشیشان لت را طلبیده در حضور ایشان بخت تاج خود تاجی بسبب بخت
 خویش گذاشت یعنی در سال ۱۳۱۰ و فرمود چون کترین جمیع زحمات ما شریک بود و پیوسته
 در راه دولت خدمت کرده و در رواج ملت زحمات کشیده خاصه در جنگ پروت که اگر او همراه
 ما نمی بود دولت منقرض میشد و هرگز مصاحبه فیما بین ما و عثمانیه نداشتیم تا آنکه جنگی مبین
 تلف می آید اکنون بر ما ضرور و لازمست که در مقابل آن خدمات او را شریک دولت خویش
 نمایم و استعداد و قابلیت و عقل و فراست او از هر جهت بر ما معلوم و مشخص شده است علی هذا
 او را شریک دولت خویش قرار دادیم جمیع اجزای مجلس فرمایش او را بیل و رغبت تمام قبول
 کرده کترین را شریک و قرین دولت و شمانا خند و او را از فرمایش پطر کترین که در آن چندین
 ازین ماجرا نگذشت که مزاج پطر علیل شد و روز بروز ضعف و نقابست بر وجود او متوسل گشت
 اطباق و حکما شب روز بمحاجبه او مواظب شدند لکن فایده نخبش تا اینکه در اوایل ۱۳۳۸ استی شد
 ناخوشی سرسام در مزاج او ظاهر گردید و هر روز در وقت غمش کرده درین غمش بیان بگفت
 وقتی که بحال می آمد آنقدر مقدر و رش غمیش که بنگاه آمده آنچه در دل داشت ظاهر نماید چند روز زبان
 احوال باقی بود تا اینکه اندک صحت یافت پس حکم کرد که جمیع وزرای دولت و بزرگان ملت
 بخدمت او حاضر آیند و وصیت او را استماع کنند چون جنگی حساب حکم حاضر شدند پطر کترین
 چشم کشود و خواست که گفتون ضمیر را در آن مجمع تقریر نماید ممکن گشت و از بیان آن عاجز گردید و درین
 دو کلمه بزبان او جاری شده و دوباره غمش کرد که همه را بدید پس کترین بفرمود که دیگر از شوهرش
 فایده نخواهد شد ساعتی از نزد پطر بیرون مدو پرسش بازنگرفت را طلبیده از خواهرش نمود
 که طرف او را بدرد و جانب او را درین کار فرو نگذارد تا اینکه بعد از وفات پطر کترین خود بسبب
 سلطنت و پادشاهی دولت روس صاحب شود بازنگرفت در آن مجلس سوگند یاد کرد که با جانت

انحراف مزاج پطر کترین

دارد ایستادگی کرده آنچه در قوه داشته باشد بی مضایقه در امور او سعی و استقامت نماید کترین
 بعد از آنکه از بازنگرفت خاطر جمع شد و باره نزد پطر مراجعت کرد و امید میداشت که شاید بحال
 آمده بزبان خود بفرماید که بعد از خود کترین پادشاه شود ولی چون نزد وی آمد او در حالت خفتنا
 و ترع روان بیازین واقعه احوال کترین ذکر کون شده کس نزد بازنگرفت فرستاد و حدوث
 این واقعه را پیغام داد که کار از موقع نگذشته چاره باید کرد و تیریدون در ملک جمیع
 بزرگان مملکت را جمع کرده مذکور ساخت که فرمایش پطر کترین که بحال آمد این شده که بعد از خود کترین
 پادشاه شود چون عموم مردم از کترین ارضی بودند لهذا بدون جست و جو و عقل گفته بازنگرفت
 قبول کرده جمله شتم خوردند که غیر از کترین احدی را پادشاهی قبول نکنند و کترین را
 نمکین ندهند و بحال غلبت او را بسبب سلطنت بنشانند لاجرم فردای آن روز همکام صبح
 پطر کترین اجل موعود را لیکت گفت و جان سپرد و در کرد جمیع اعیان دولت و ارکان
 ملت در هر مملکت تعزیر ملوکانه از برای او برپا نمودند چنانکه در هیچ عهد هیچ دیده مثل آن
 ندیدند و کوشش بیچکس زنده بود جمیع رویتها مانند آنکه پدرشان فوت
 شده باشد گریه میکردند با بجه احدی نبود که نارضا یی
 از دواشته باشد بعد از آنکه مردم با دل دردناک و
 کربسان چاک پطر را دفین خاک کردند در
 سال ۱۳۳۸ کترین را پادشاهی اختیار
 کرده زمام مهام بگفت اقتدار
 او سپردند

قد فرغ من تحریره فی شهر ربیع الاولی من ثور سنه ثلاثه عشر و ثلاث مائه بعد الف
 الهجری علی ما جر با و آله الطاهرین صلوات الله الرحمن ابدالابیدین و دهس الدایرین
 و لغه الله علی اعدائهم و مخالفینهم اجمعین

حکیم والتر شرح احوال شران و از دهم را در چند فصل ایراد کرده فصل
اول در بیان طول عرض آب و هوای مملکت سوید است و توله شران
ور شد و جسات او در ایام طفولیت و دیگر قضایا تا بهنگام
تمکن او بر سلطنت

ممالک سوید و فنلند بقدر دویست لیو عرض و سیصد لیو طول ارد که بر فرخ ایرانی یکت لیو و
نیم و دو فرخ سه لیو میباشند هوای این ممالک بسیار سرد است چنانکه از غایت سردی فصل خفیت
و ایام بهار پیدائیت نه ماه از سال مستمان است و سه ماه تابستان خداوند عالم در مدت
آن سه ماه میوجات و حیوانات و سایر محصولات آن ولایت را چنان بعل می آورد که کفایت جمیع
اهل مملکت را مینماید و بقدر احتیاج بسیار دول محتاج نگردد و در عرض سختی زمستان
سلامت هوا و صحت جان با ایشان آده که بسیار از برودت و سختی هوا و صعوبت سرما شکایت
نکرده نهایت امن از خوبی جا و سلامتی مکان خویش دارند مردم این کشور بسبب خوبی آب و هوا
بیشتر از گروه دیگر عمر می کنند و کمتر ناخوش میشوند جوانان قوی بنیان و دلیران سل بتوان در آنجا
بعل آید از کمی حلف و زیادتی حیوانات آن صفحات برخلاف مردمش کم جثه و گوشت چک میباشند زیرا
که مدت نه ماه جمیع روی زمین برف و یخ بوده کا و کوه سفند را در میان بیوات نگاه میدارند طایفه سوید
چندانکه قوی و پروز و رند صد چندان جزا و غیور و حمیت و جرات مرایشان بیشتر از قدرت توان
بوده و پوسته جنگ را بر تنک و ستیز را بگریز ترجیح میدهند و بشقت کرسنگی و تنگدستی متحمل
گشته در برابر خصم شکست وستی انجوشتن نمی پسندند چون این طایفه همواره بجهت و لشکر کشی
مایل و راعب بوده و بفکر تربیت دیگر نیفتاده اند لهذا در جمیع روی زمین اسم و آوازه ایشان بدلاوری
و جنگجوی مشهور گشته در کارهای دیگر بسیار چه ترقی نموده اند بعضی از مورخین نوشته که طایفه
قوت که در عهد قدیم جمیع فرنگستان مالک شده مدت مدید در کل ممالک اوروپ سلطنت
کردند از طایفه سوید بوده است فی الحقیقه این مطلب درست مشخص گشته اینقدر معلوم است
که این طایفه بسیار جنگجو بوده همواره کارهای بزرگ از ایشان بطور آده جمعیت مملکت سوید را

خوف
موسم پاییز
کویند

مملکت سوید

عهد قدیم بسیار بوده و لیکن از آن روز که مذہب مسیحی اختیار کرده اند جمعیت ایشان کم شده است
در ایام قدیم این طایفه ستایش لات و منات و پرستش حیوانات میکردند و یکینفر مرد چهار
پنج زن مسکرت درین صورت معلوم است که جمعیت زیاد میشود این اوقات جمعیت ممالک
سوید بیشتر گرواست و ولایت بسیار است که آباد نیست مگر ولایت سکانی که بسیار آباد است و
ذخیره ولایات دیگر را از آنجا میبرند و جده نقد نیز درین ممالک بسیار کم است از فرار یکم توضیح مید
نوشته اند و جده نقد در ممالک سوید بجهت از سجده کردن و صاحبقران بسته نیست طایفه سوید
تا چهار صد سال پیش ازین جلگی آزاد بوده هر کس موافق خواہش خویش کاری در پیش گرفته گذر آن
میکرد بعد ازینکه قوانین پادشاهی برقرار شد باز بکلیه رسوم بهم نخورده عدالتخانه از جانب ملت سوید
که موافق احکام و قانون عدالتخانه با مردم رفتار میشد بای سلطنت سخت از دولت دانیارک
بعل آمد در ۹۸۸ م مگر بیت نام ملکه ممالک دانیارک با قوت تدبیر ممالک سوید را تسخیر نموده
بولایت خود ملحق کرد بعد از وفات این ملکه طایفه سوید مدتی مدید با طایفه دانیارک جنگ کردند تا
اینکه بالاخر مقصود خویش را از پیش برده دوباره آزادی خود را بدست آوردند و زمانی بعد روزگار
خویش را در کمال استراحت بسر بردند کرسیتین دوم پادشاه دانیارک در ۹۲۷ م بمصر می گشت
شکه ممالک سوید را بجزیه تصرف و حوزه مملکت در آورد لهذا جمعیت کثیر بعزم تسخیر آن ولایت
برداشته از مملکت خود حرکت کرده با طایفه سوید بمقامه پرداخت و چندین سال جنگ کرده صد مرتبه
بسیار ممالک سوید را ساینده مملکت با تمام بقصر و دولت دانیارک در آید
که در این بین کستا و وزا نام جوانی از میان جنگستان سوید طلوع کرده این اوضاع را بمهر و تفصیل
این اجمال انکه این جوان از اولاد بزرگان قدیم سوید بوده کرسیتین پادشاه دانیارک او را
گرفته مجوس کرده بود بعد از زمانی از قید خلاص گشت و از حبس فرار نموده از ترس پادشاه
دانیارک در میان جنگستان مخفی و در کار معاون بمر هم فصلی روزگار خویش را بسر میبرد
چون ازین ماجرا مطلع شد که پادشاه دانیارک بممالک سوید زور آورده میخواهد که بقهر و غلبه آن
ممالک را تسخیر نماید و اندکی مانده که ولایات اجداد خود بقصر و دولت دانیارک در آید بعد از استماع
این اخبار که عداوت میان بیت و ازبجان خود گذشته بعزم جنگ از جنگل بیرون آمدند و در جنگ
انجا از چنان صورت خوش قامت دلکش و گفتار شیرین و حرکات دلنشین آده بود که هر کس
او را میدید بی اختیار اطاعت او را انجوشتن واجب میشد و با بجز انجوان در اندک وقتی از

صاحبقران
سکه نقره
ایران

در بیان
ظهور و طلوع
کستا و وزا
بانی خاندان
سلاطین ممالک
سوید

د هات و کوهستان سوید جمعیت فراوان بسر غیرت آورد و بر قمار نیک آهنگار مطیع خود کرد بطوری که ایشان همه از جان گذشته در رکاب او بعزم جنگ روانه شدند لاجرم چندان طول کشید که گستا و وزیر پادشاه دانیمارک شکست فاحش داده ولایات سوید را از شتر و خلاص نمود و ما ستد و با میل و خواهش طایفه خود پادشاه ممالک سوید گشت در هر هنگام سلطنت خود بکارهای بسیار بزرگ پرداخت و با اهل مملکت چنان قمار نمود که طایفه سوید آنچه در مدت چندین سال بمحضرت و خسارت مبتلا بودند همه را فراموش کردند با بجز هفتاد سال از عمر او گذشته بود و وفات نمود یکی از اولاد او گستا و اولف نام است که هم و آواره او در جمیع رومی زمین استوار داشت سلطنت خود ممالک انگری لیونی و برنم و ورون و ویرمان پومرانی را مسخر و پادشاه مناصدا بسیار زد که آن ایام چنین خسارت از بیچکس ندیده بودند و بعد از وفات او دخترش پادشاه شد لکن پس از چندی بسلوک طریق در ویشان مایل گشت از سلطنت دست کشید و پادشاه خود را بشرن گستا و نام عموزاده خود گذاشت و خود بشهر روم رفته عمر خود را در آنجا گذرانید شرن گستا و نیز کارها کرد و جنگها نمود و ولایت بسیار بچنگ آورد و بالاخره باین اندیش افتاد که مرا هم آزادیرا بسزده بقانون پادشاهی پردازد بطوریکه پادشاه در کل امور مختار باشد لکن بزودی عمر وی منقضی گشته درسی و هفت سالگی فرزند پس او شرن یازدهم در جای او پادشاه شد و خیالات پدر خویش انگری نمود و عدالتخانه را بهم زده و ذرات تعیین کرد و پادشاه را در اجرای کل احکام مختار و بجهت اینکه دوستی و یگانگی فیما بین دولتین دانیمارک و سوید برقرار شده دوست قوی و پر زور داشته باشد دختر پادشاه دانیمارک را بجا که خود آورد بعد از دو سال عمر وی ۹۴ سنه شرن و از دهم که در جرات و رشادت اعجاب روزگار آمد متولد شد و این تاریخ شرح احوالات اوست در حقیقت استماع احوال او که و بی موجب حیرت و جمعی اسباب غیرت میسازد مورخین از روی صدق و یقین تفصیل احوال او را بدین قرار توجیه و تبیین نموده اند که چون شرن و از دهم بسن پنج رسید پدر او شرن یازدهم معلم از برای او کما شست که قوانین علوم و آداب رسوم را بر او تعلیم نماید هنگام درس از او پرسیدند که بچه کتاب و کدام علم میل داری تا از آن درسی بخوانی گفت از تاریخ مملکت و اجداد خودم بهتر چه کتاب خواهد بود از برای من و از آن کتاب است که نخست وطن و نسب خود را بشناسم بعد تحصیل علوم دیگر پردازم معلمی که از برای او قرار داده بودند از اهل منسوبه شرن از آن سبب بیاد گرفتند زبان مناسخول شد و در هفت سالگی مانند اهل منسابان

آنها تکلم نمود و کتب زبان خویش را بجمال خوبی یاد گرفت ولی از ترس که مورخین سوید نوشته اند شرن و از دهم از طفولیت بجز آنکه در سن و یاد گرفت علوم چندان را غیب نبود اما با تطبیح با سبب تازی و تیر اندازی مایل بود هفت سال داشت که تنها با سبب سوار شده اسب می تاخت و در روی اسب تفنگ حمل انداخت و پیوسته اوقات خود را بکارهای بزرگ و خطیر مصروف میداشت و هر روز با میکشت و در میان کوه و جنگل سپاه راه میرفت مزاج او بمرتب قوی بود که در ده سالگی هر وقت پیاده بشکار میرفت جمیع نوکرهای خود را حسته و مانده و مستاصل میکرد و خود بیوجه حسته نمیشد و از طفولیت بسیار مغرور و غیور بود چنانکه اگر حکمی از زبان او بیرون می آمد میخواست که همان ساعت بسیل بیاید و احدی در قوه نداشت که خلاف گفته او نماید و او را از خیال خود بگرداند مگر آنکه در کاری که با تمام آن حکم میکرد هرگاه قباحتی یا آنکه خلاف یا بی غیرتی معلوم مینمود بجز دقتی دست میکشید پدر و مادرش میخواستند که او زبان لاتین بیاید بیکم و از علوم و رسوم آن زبان استحضار داشته باشد قبول نمیکرد تا اینکه او را گفتند که پادشاه دانیمارک و پولند هر دو این زبان امیدند از برای شما درست نیست که که آنگاه بنا با شید شرن چون این سخن را بشنید باری درس گذاشت و در قلیل مدت زبان لاتین بیاد گرفت زبان فرانسه را نیز بدین قرار ویرا بیاموست بعد از آنکه فهمید که پادشاهان اروپا باین زبان مسلک میشوند خود نیز یاد گرفت روزی کتابی را که بسیار دلم میخواست که مانند او بشوم معلم عرض کرد شما در باره اسکندر چیست شرن در جواب فرمود که بسیار دلم میخواهم که مانند او بشوم معلم عرض کرد که خدا کند مگر نمیدانید که اسکندر جوان مرگ شد جمیع عمر او سی و هفت سال بود شرن در جواب گفت عجب مرد بی عقل بوده بعد از همه آن کارهای خطیر که از اسکندر بطور رسیده او را با زنده حساب میکنی پس فرمود که من او را الآن ندیده ایم هم چنین سخن شرن را معلم از برای پدرش نقل کرد شرن یازدهم فرمود شک نیست در اینکه پس من از من بهتر و پرهنرتر است امیدوارم که از پدران من نیز بهتر شود روزی شرن و از دهم در عمارت پدرش کتابخانه را تماشا میکرد و نوشته بنظرش رسید یکی نوشته ممالک هونگری بود دیگری نوشته شهر ریگاپای تخت ممالک لیونی که سوید بیاد تصرف کرده بودند و ممالک هونگری که در آن اوقات دولت روم از دولت مناس گرفته بودند باین جهت اهل مناس در زیر ممالک هونگری نوشته بودند که خدا بباد داد و خدا از ما گرفت شرن این مضمون را در روی نوشته هونگری خواند و قلم بدست گرفت و این مضمون را در زیر نوشته ریگانوشت که خدا بباد داد و شیطان از دست ما سخا گرفت لاجرم بسن کام طفولیت از نا صیه شرن و از دهم معلوم بود که در بزرگی چه خواهد کرد

مستاصل
از پنج انداختن
بر آوردن
باشد

تاریخ احوالات
شیرین

شرح سوانح عسری شرن وازدهم

و اگر پادشاه شود رفتار و کردار او چگونه خواهد بود در یازده سالگی مادر او وفات نمود از قرار که مورخین نوشته اند
 باعث وفات مادر شرن رفتار شرن بایزد هم بوده است شرن بایزد هم بعد از آنکه آزادیر از ممالک
 سوید بر داشته سلطنت خویش را از پیش برده خود را در هر باب محتار نمود و ظلم و تعدی بسیار بر مردم میکرد
 مادر شرن وازدهم از اینکه در رفتار شوهر بجای طول و تلوز بود چاره دیگر ندیده آنچه کنت و ثروت
 داشت بر دم میداد و دفع ظلم شوهر خود میکرد و چون دولت او بالمره تمام شد روزی خود را بیای شوهر
 انداخت و استدعا کرد که دست از ظلم و تعدی بردارد شرن بایزد هم تغییر زیاد کرده در جواب او گفت تا ترا
 گرفتیم که با اولاد و منی اینکه ما را عقل بایزد همی نیکو سخن شوهر از برای نش دردی بزرگ گشته بالآخره عیاش
 بلاک او شد لاجرم بعد از وفات مادر شرن چندی نگذشت که پدرش فرزندش را تا ایام شرن بایزد هم فرستاد
 دولت سوید این بود که اولاد پادشاهان در سن پانزده بخت سلطنت می نشست لکن شرن بایزد هم
 از برای خاطر خویش این قرار را بهم زد و پیش از وفات خویش حکم کرده بود که شرن وازدهم تا بس پسر
 نرسد بر سلطنت متمکن نشود و مادر خود را که جده شرن وازدهم باشد وکیل ملت قرار داده بود
 بعد از وفات شرن بایزد هم امنای دولت سوید حکم پادشاه خویش را اتمام کرده پسر زنی تمکین نمودند
 لاجرم مادر شرن بایزد هم با هم و کالت سلطنت و ایالت دولت سوید صاحب شد وی ننی بود
 کهن سال و حریص بجمع مال و منال و افراختن سیدق سلطنت سعی داشت و باند و خشن بال دنیا
 مجاهدت مینمود با عمر زیاد هرگز مرگ را یاد نکرده علی الدوام در پی فساد بود که شاید بجملتی شرن وازدهم را
 از امور دولتی بی دخل کند و او را از تعلیم تربیت و آموختن رسوم سلطنت بی بهره نماید لکن خداوند
 اولاد پنجگامی سوید را مامور کرده بود که همیشه در خدمت شرن بوده او را مشغول عیش و خوشگذرانی
 نمایند چون شرن خود نیز بالطبع بشکار و گشت کردن و سوار گشتن مایل بود و سالی یکماه در پای
 تخت نماند مادر شرن خاطر جمع بود که هرگز شرن بشکار پادشاهی نخواهد بود و خود پیوسته با نظرها
 رفتار و کردار او خواهد کرد و لیکن خط عظیم کرده بود القصد کیسال بعد از وفات پدر شرن خواست که همراه
 پسر صدر اعظم دولت سوید جمعیت و لشکر آتاشا نماید لکن با حضور جمیع لشکر حکم دادند چون
 همه حاضر شدند شرن با وزیر بزم آتاشا بیرون رفت و افراد اجناد را بدقت تمام تفحص میکرد و پسر
 که شرن بسیار متفکر است عرض کرد که چرا بفکر رفتن فرود افتاده فرمود در آن خیالم که من اکنون آن
 قوه را دارم که این سپاه را راه برم که بچوچه مقصوری در مقام و فتوری در نظام ایشان نباشد درین
 صورت چه احتیاج که من بکنیز زن پر اطاعت نمایم پس فرمود که شمار اینرا طاعت زن نزل اولاد

بیر
 مطلق تخت
 باشد
 علی الدوام
 همیشه

شرح سوانح عسری شرن وازدهم

نیت مرد باید بر اطاعت کند سپهر مرد بسیار عاقل و کاملی بود میدانست که این کار هرگاه امروز
 نباشد فردا خواهد شد ازین سبب خواست درین بین خدمتی بشرن کرده باشد تا در ایام سلطنت او
 خویش بگذرانند چون پیش بردن این امر را بختی در قوه نداشت لکن از برای اجلاس گذاشت و جمع
 وزرا و اعیان دولت را بدور خود جمع کرد بعد از گفتگوی بسیار قرار بر این شد که همه بالاتفاق تخت
 جده شرن فتنه منظور خویش را معروض بدارند چون جده شرن از مقصود ایشان اطلاع یافت
 دانست که چاره دیگر ندارد مگر اینکه خواست اعیان ملت و وزرا می و ملت را قبول نماید پس تمامی ایشان
 تکلیف نیره خویش را قبول کرده از داعیه سلطنت دست کشید چند روز بعد شرن وازدهم
 بر سلطنت قرار گرفت و تحت پادشاهی متمکن گشت قرار اول میسی این است که روز جلوس تاج
 پادشاهی اکیش بزرگ ملت بر پادشاه میگذازد شرن از بسکه بخود مغرور بود نخواست که تاج سلطنت
 دیگری بسراو بگذارد و قتی که در میان کلیاکشیش بزرگ ملت خواست که تاج را بسراو بگذارد شرن تغییر
 تاج را از دست کشیش گرفته خود بر سر خویش گذاشت جمیع اجزای مجلس از جرات و جسارت او حیرت
 کردند ولی در باطن خوشحال بودند که در زیر سایه پادشاه غیور و جبار گذران خواهند کرد لاجرم جلوس شرن
 دو روز بعد بخت سلطنت ایگونی برقرار شد در پانزده سالگی در سنه مکنزار و صد و نه صاحب لایت
 سلطنت سوید گشت با بجز در بدست حال سلطنت شرن وازدهم بتکرم دمان عاقل و کامل عیار
 بسیار ناپایداری مدوا گزشت تهور و شدت تکبر وی بطریق یابوس بودند که هرگز صیانت دولت و محظنت
 ملت در حق می نداشتند اگر چه خلاقی از وی سرزده و ظلم و اجحافی بطور نیامده و مقصوری در مقام دولتی
 از او مشاهده نکرده بودند ولی نظر بقاضای سال تلون احوال او از آن کار اندیش داشتند و خیالات
 واهی و باطل درباره او میکردند صاحب اینگونه خیالات اگر از اهل سوید صد نفر بود از اول غمزه صد هزار
 نفر بود چنان تصور میکردند که دولت سوید بزرگ شرن وازدهم تخت نشست تمام شد و بنیابت سید
 لکن ملوک دول خارجه بجزم استیصال دولت سوید بکنند تا مکافات صدقات اجداد شرن آنکه
 بدولت ایشان ساینده بودند از دولت سوید بکشند تخت کسی بنیاد خصومت گذاشت فرد یک
 چهارم پادشاه و اینمارک بود توضیح این جمال آنکه شرن وازدهم دو خواهر داشت خواهر بزرگ او زن
 دولت و نهولستن بود طایفه نهولستن از عهد قدیم از اولاد پادشاهان اینمارک بوده قرار دولت
 و اینمارک این بود که هر وقت پادشاه وفات میکرد اختیار پادشاه کردن هر کدام از اولاد او در
 دست اعیان دولت بود ازین سبب بسیار اتفاق می افتاد که از اولاد نهولستن نیز پادشاه میشدند

رسم
 تاج گذاری
 شرن وازدهم
 هم
 بدست حال
 نهادگار
 مقصود
 کوتاهی
 پادشاه
 پادشاه

بطنا بعدین
پشت درشت

مبرورایام این قاعده بهم خورد پادشاهی انمارک که در میان انطایفه بکنیم اختصاص یافت تا اولاد او
بطنا بعدین سلطنت می نمودند که نیتن سیم کی از پادشاهان دانمارک بود باحوال طایفه هولستن
رقت کرده و میل زیاد با دولت نام عموزاده خود داشته خواست مدد معاش جزئی نیز با انطایفه بر
قرار نماید که اولاد با اولاد مصروف بدارند لهذا ولایات هولستن و قودورپ و سکنوکت را بطایفه
ادولف واکدار نموده قرار برین داد که طایفه هولستن بالیات آن ولایات را نام بحیات خرج کنند
بشرطیکه اولاد انطایفه همیشه در زیر اطاعت پادشاه دانمارک بوده بدون اطلاع دولت دانمارک
کار نکنند این قانون چندین سال بدین قرار بود مبرورایام و شهسور طایفه هولستن بعد از آزادی آمده
خواستند که در سلطنت خویش مقتدر باشند ایگونه خیال طایفه هولستن را باعث اغتشاش و دشمنی
فیما بین این دو طایفه شده بود و لیکن دوستی ایشان بالکلیه بهم نخورده تا اینکه فردریک چهارم پادشاه
شد و خواست که سلطنت این طایفه را از میان بردارد لهذا دوک هولستن شوهر خواهر شرن و از دهم
از دست فردریک چهارم بکنک آمده بخدمت شرن رسید و از اولاد خواست شرن بخت نامزدی کند
نوشت و از خواهرش نمود که زیاده بر آن در صد در بخش و اذیت دوک هولستن نماید و او را باحوال خود
بگذارد و ما در دوستی از خود ممنون نماید فردریک چهارم خواست شرن را قبول نموده در جواب نوشت که
بر کار شما با عانت و امداد طایفه هولستن میل داریم بقدر امکان ایشانرا استعدادهای و امداد
نمائید شاید که مملکت دانمارک را نیز تصرف کرده همه را با ایشان واکدارید تا اینکه فتحی در مملکت و دوستی
در دولت ایشان بهم رسیده از تنگی معیشت خلاص شوند ازینگونه جواب پادشاه دانمارک معلوم شد
که منظور او دوک هولستن نبوده بلکه میخواست که کما فی خسارات اجداد خود را از دولت سوید و آورد
چند روز ازین ماجرا گذشته بود خبر رسید که پادشاه دانمارک لشکر زیاد روانه کرد است که ولایات دوک
دهولستن را تصرف نمایند شرن و از دهم بعد از استماع این خبر حکم کرد که تدارک سپاه دیده شود و بکار
مشغول تدارک لشکر بودند خبر از پولند رسید که او کوست پادشاه پولند با بطرکیر در خصومت و عدوت
دولت سوید اتفاق کرده اند شرن و از دهم ازینگونه اخبار و حشا ساس سیم و بهر اسی دولت او نداده
مشغول تدارک لشکر و انجام مهمام سفر خود کردید

فصل دهم در بیان محاربه دولت سوید با دولت دانمارک و پولند و روس
و فتوحات شرن و از دهم در جنگ نزو و شرح احوال دولت پولک

چون خیالات دولت دانمارک و پولند و روس با عیان دولت سوید معلوم شد جنگی وحشت نموده
از دولت خویش بالمره مایوس گشتند و یقین داشتند که شرن با خود رسالی و عدم تجربت از عده
همی بکل ام ازین سده دولت بر نیامده خرابی مستاصل خواهد شد اگر چه جرأت و رشادت از شرن
مشاهده میکردند ولی نظر بصغر سن و طفولیت و عدم مهارت او در امور لشکر کشی و مراسم جنگ در
کار او بکل معطل و حیران بودند زیرا که در مهمام کارزار هزار گونه استعداد ضروری در کار میباشد که هیچکدام را
نداشتند از سرداران قدیم نیز کسی نمانده بود که ملت خاطر جمع شود و غافل ازینکه شیر را در کله نخیر احتیاج
بندبیر نیست و کرک را در ریه بزرگ مصلحت نیستی بکار نیاید و فوج کوسفند هر چه زیاد تر آن باطل و
ترقی و از یاد است چون بزرگان ملت او ضلع را بد انگونه دیدند خواستند مجلسی در حضور شرن برپا کرده
او القا نمایند که مملکت بچه مرتبه در خطر است چند نفر از معتبرین این مطلب را عرض کردند مخصی گرفتند
که در آن باب اجلاس کنند چون جمیع وزرا و اعیان دولت حاضر شدند شرن از آنها پرسید که بیدر
شما در این باب چیست جنگی بالاتفاق عرض کردند که اگر سر کار پادشاهی از ما مشورت میخواهند
و مصلحت میخواهند عرض ما را بشنوند اینک ما را اکنون قوه جنگ نیست باید فکری کرد که باز دوستی
فیما بین ما و آن سده دولت برقرار شود چون شرن این جواب را بشنید آتش خشم او شعله شده یکدفعه از
جای خود برخاست و متغیرانه و دشمنانک با جزای مجلس فرمود که من با هیچکس محاربه نمیخواهم و محاربه حیات
نمیکند لکن وقتیکه دیگری بخواهد که بمن حیالی نماید تو وقت دیگر تحمل شده در دفع او خواهم
کوشید الحال من در پیش خود کار خویش را دیده ام هر دشمنی که سربندی نماید و یا از اندازه خود
بیرون گذارد لشکر بجای او خواهم کشید بعد از آنکه او را از پیش برداشتم اگر قوه دارم بدون دیگر نیز
که بادشمنان من دوست گشته میخواهند که دولت مرا تمام نمایند خود را میبایم چون اجزای مجلس
اینگونه جواب شرن بشنیدند خجالت کشیدند و جواب دیگری نداشتند عرض کردند که از ما اطاعت
البته آنچه پادشاه مصلحت دانسته بهتر است با جمله حیرت و تعجب در این است از رویکه آن عجمی در
این حرف را از احوال بالمره تغییر یافت و حرکات او در کون شد و هر چیزی که در طفولیت بر آن عادت
داشت جمله فراموش کرد از جمله آنها بخوراک لذیذ و لباس فاخر بسیار میل داشت بکلی را ترک کرد
رخت و خوراک صالحات را از برای خود پسندید و آئین دیگر بجهت خویش پیش گرفت و از شراب نیز
دست کشید و مباشرت زنا را بالمره موقوف کرد و قراری در گذران خود گذاشت که هیچکدام
از پادشاهان انچنان معیشت و گذران در قوه ندانسته اند شب و روز مشغول تدارک حشر و نظم

صغر سن
خود رسالی

مشکل
برافروخته

لشکر کشته در زمان قلیل هشت هزار نفر سپاه نظامی بولایت پومانی که متصل بممالک هولستان است روانه فرمود و سران سپاه خویش را حکم داد که در پومانی با لشکر دوک هولستان بجنگی شده سپاه و پادشاه مملکت دانیمارک را از ممالک هولستان بیرون کرده دوباره مملکت را بتصرف دوک هولستان بدهند چون خبر روانه شدن لشکر سوید پادشاه دانیمارک را رسید بدون تأمل نا محبات و دوستیجات متعده بسالین دول خارجه که با اولاد دوستی میزدند فرستاده از ایشان استمداد کرد پادشاه بولند سپاه ساگون را با داد او روانه نمود و فرمانفرمایان بر بند برون و لز بنول و به کارل نیز بقدر مقدر لشکر روانه کردند که در دست پادشاه دانیمارک بوده بمقتله سپاه سوید قیام کنند از تصرف دولت انگلیس و فلنک که با دوک هولستان دوست بودند دولت فلنک چند فرزند کشتی از راه دریای و سه فوج صالحات از راه خشکی با داد دوک هولستان روانه نمود و دولت انگلیس نیز یک نفر ادیرال را مقرر کرد که با سپاه سوید و فلنک اتفاق کرده اند دوک هولستان نماید لاجرم شران و از دهم بعد از روانه کردن هشت هزار نفر لشکر از سپاه خصم و تدارک دول خارجه اطلاع یافته خود نیز مصمم شد که در میدان جنگ حاضر باشد و بخصوص خویشین بمقتله دشمن بر داند که شاید کونی از میدان بر باید و کشتی بداد خود بگذارد لکن حکم فرمود که کشتیهای جنگی را حاضر و مهیا نمایند در بین این چند روز چهل و سه فروند کشتی جنگی از بزرگ و کوچک حاضر نمودند سه روز پیش از روانه شدن بیست و یک نفر کمان دولت را جمع کرده بجهت اوقات سفر و ایام غیاب خویش قراری برایشان داد که با مردم چگونه رفتار نمایند عدالتخانه معین کرد که در هنگام واری با مردم دولت جمیع وزاد را انجا جمع شده بکار مردم برسند تا اینکه مردم ظلم و تعدی نشود بعد از آنکه امور دولت موافق خواهد بود در دست شد شران و از دهم دیگر توقف نکرده در ساله روانه گردید و در نیکه از شران تو کولم که پای تخت دولت سوید است بیرون میرفت جمیع مردم در رکاب او تا کنار دریا آمده در جاتی که اشک از چشم فرو می ریختند و راه میگردند که خداوند عالم او را منتح و نصرت بدهد و درین سفر اول که بسیار صعب و پر خطر است بخت با او مساعدت کند تا دماغ او نوزد شران چون محبت و اخلاص ملت نسبت بخود اینگونه دید تا بمسکام سوار شدن کشتی ایشانرا عطف و نوازش نمود و همه را بخوبی فرمود و از نوکرهای معتبر خود و نفر بسیار همراه برداشت یکی کونت پیر صدر عظم دولت و یکی خازن را بچلدر که در آن ایام این دو نفر در جمیع اورپاسم و رسم داشتند و بسیار مشهور و معتبر بودند با بچه سه چهار روز که شران سوار کشتی شده روانه بود و در بین راه کشتیهای شران انگلیس و فلنک چهار شده ادیرالهای آن دو دولت در روی دریا لازم احترام در حق شران بعمل آورد و منظور خویش را بجهت

ادیرال امیر البحر

او معروض داشتند چون شران از خیال دول فلنک و انگلیس اطلاع یافت ادیرالان دولتین را همراه برداشته یکسر روانه کونیناکی پای تخت دانیمارک شد و آنشر در دریای بالیتک در جزیره زلانده واقع است پس در عرض راه با کشتیهای دولت دانیمارک و چار شد لکن ادیرالان دانیمارک جمعیت شران دیده جرات نکرد که پیش بیاید مجبوراً بلشکر شران راه داد که بگذرند شران بدون اینکه مکتوبی خالی نماید در نهایت ام و استراحت وارد شهر هومبلیک شده لکن انداخت این شهر در پنج فرسخی پای تخت واقع است ابالی مملکت دانیمارک چون نروود شران اقف کشتند نهایت هر اسس و اضطراب و تحمیل و شتاب اتفاق کرده کنار دریا را مضبوط کردند تا اینکه لشکر سوید داخل خشکی نشود شران مجبوس و رود حکم فرمود که پنج هزار نفر لشکر با قدری عمل کشتی حاضر شوند که فردای آنروز همراه خویش با کشتیهای کوچک داخل خاک دانیمارک باشند و با ادیرالان انگلیس و فلنک چنین قرار داد که هنگام روانه شدن خود بسمت خشکی ایشان نیز با کشتیهای خود از دریا بیایند تا بزور کلوله توپ ایشان لشکر او بتواند بسوت داخل خاک دانیمارک شود چون همه موافق خواهد بود حاضر و آماده شدند فردای آنروز بمسکام صبح نخست شران کونت پیر و جباران بچلدر سوار یکی از کشتیهای کوچک شدند پس سپاهیان نیز پشت سر ایشان سوار شده بجهت روانه سمت خشکی کشتند لشکر دانیمارک چون از حرکت سپاه سوید خبردار شدند بنیاد شلیک و انداختن توپ و تفنگ کردند و از طرفین آتش جدال چنان اشتعال یافت که از دود و باروت چشم مردم بیسج جار آمدید و کشتیهای کوچک بالمره ناپدید شده بودند چون شران بدید که سید قدم مانده است که کشتیهای خشکی بر بند دیگر تاب نیآورده خود را بر سرعت تمام بدرا انداخت که بزودی خود را بچشکی برساند لشکر نیز چون پادشاه خود را در میان آب دیده بالالتفاق آب افتادند و تا که در میان آب فرو رفتند این سجد قدم راه را مانند تیر کمان گذاشتند چون شران با پنج خشکی گذاشت سپاه دانیمارک آنچه در قوه داشت مضایقه نکرد که شاید خصم را دوباره بر گرداند کلوله توپ و تفنگ از سمت لشکر دانیمارک مانند باران بمیان لشکر سوید میرفت چون جنگ اول شران بود تا آنوقت صحراهای کارزار را ندید بودند و صدای توپ را نشنیده و وقتی که صدای توپ بگوش او رسید از همه امان خود پر سید این صیحت که چون مار در رخ گوش من فریاد مینماید یکی از صاحب منصبان عرض کرد که صدای کلوله توپها نیست که دشمن بسوی ما می اندازد شران فرمود که من ازین آواز لذت بردم و خرسند شدم بعد ازین انشاء الله سازم مکان من بدین آواز خواهد شد در آن اثنا صاحب

شکست عساکر دانیمارک و محاصره شهر کوپنهاگ

منصبی که صدی کلوه را تعریف میکرد تیری بر شکم او بخورد و فی الفور افتاد و جان سپرد شکر متوجه
 مرک صاحب منصب بود که کلوه دیگر نیز ازین طرف بیفتاد شکر نجای نیکنه و اهرم بردارد با تمام خون
 آن دو نفر برخواست که از سپاه دانیمارک بازستد همان ساعت حکم پوریش کرد چون لشکر
 دانیمارک جرأت و محاببت سپاه سوید را بدیدند در ساعت شکست خورد و جمله رو بهزیمیت
 گذاشتند چون شکر شکست و بهزیمیت خشم را بدید همان ساعت بجاک افتاده بشکر و سپاس
 پروردگار پاک پیرداخت در مقابل آنکه در سفر اول نگذاشت که او از طایفه خود خجالت بکشد حکم
 فرمود که لشکر روانه شده شهر کوپنهاگ مای تحت ممالک دانیمارک را محاصره نماید و خود مکان
 اردو را مشخص نمود و بعضی فرود حکم فرمود که در اطراف شهر با ستیانهها ساختند و از آنجا حکم بولایات
 سکانی نوشت و چند فرزند کشتی جنگی روانه کرد که رفته هزار نفر سپاه سوید را که شکر روانه شدند آنجا
 ایشان حکم فرستاده بود سوار کشتی کرده بیاورند اتفاقاً آرزو از طالع شکر با موافق وزید و
 کشتیها در یک شبانه روز از ممالک دانیمارک بکافی رسید و سپاه را همراه برداشت مراجعت نمودند
 در این مدت پادشاه دانیمارک در ولایات هولستان مشغول جنگ بود و اهل شهر کوپنهاگ را چشم از شکر
 دو روز هم ترسیده و از محلت و وصولت او بیم و هراس بی نهایت بردل ایشان آه یافت چند
 نفر معتبرین ملت را بخدمت او فرستادند که از سر تقصیر ایشان بگذرد و جنگ را موقوف فرموده ایشان را
 بحال خود بگذارد و سولان قتی بخدمت شکر بیایدند که او سواره در میان لشکر میکشت و احکام
 بفرکردگان افواج فرستاده مراسم جنگ و کوشش و قواعد جمله پوریش بران سپاه میداد
 چون فرستاده های دولت دانیمارک را بدید ایشانرا بنزد خود طلبیده از قصد ایشان استفسار فرمود
 ایشان جمله بجاک افتاده مطالب خویش را معروض داشتند شکر جواب ایشان فرمود من بشرطی از
 قتل و بلاک و نهب غارت شهر کوپنهاگ دست میکشیم که چهار صد هزار پول دانیمارک
 عوض خسران این سفر و مضرت و زیان این لشکر من بدید و عموم رعیت و کاششگان دولت
 خویش را قید غن نمایند که لازمه آذوقه و مالکات و سایر ما محتاج و ضروریات را بار دوی حاصل و نقل کرده بفرستند
 و وجه آرزو موافق قاعده بازستاند اگر در انجام این دو فقره بکوشید ما نیز از تقصیرات و جرایم شما
 چشم خواهیم پوشید و زیاده بر این بیان و خسران بمملکت و پای تخت شما نمیرسانیم مگر نه فرود صبح و لشکر ما نیز
 حکم جنگ خواهیم فرمود فرستادگان ملت دانیمارک ناچار بانجام احکام شکر پرداختند و
 تکلیفات او را بالتمام قبول کردند و نتوانستند بود سرانجام کرده بخدمت وی بیاورند و بدو

آمدن ایلمچی خدمت شکر و وقوع مصالحه فیما بین دولت دانیمارک دولت سوید ۵۵ ساله

شهر قدغن کردند که هر قدر مصارف و ما محتاج در قوه داشته باشند بار دوی سپاه سوید برده خرید و
 فروخت نمایند شکر نیز جمیع اهل اردو را حکم کرد که هر چه میخورد نخندت و چه آزار دهنده نماند پس جنس را
 بتصرف بگیرند مردم پای تخت دانیمارک فردای آرزو را ذخیره فی شمار و آذوقه بسیار بار دوی سوید
 ریختند و مصالحات سوید از ترس شکر و از هم بجایی را بالمره موقوف کرده موافق قاعده بدادوستند
 مشغول شدند چون اهل شهر معامله مردم سوید را حسب خواهش خود رایج و ناقه دیدند بمعامله ایشان
 راغب و میل گشتند و هر چه امتعه و اقمشه که در سیوات و دکا کین داشتند جمله را حمل و نقل اردو نمودند
 شکر و از دهم درین بین کمال عدالت و سنایت نمودت ب مردم شهر مینمود و مردم شهر از مطلق شکر
 معامله و سودای سوید باین بود و مای سیران انتفاع بی پایان رسیدند لاجرم پادشاه دانیمارک
 پس از اطلاع ازین احوالات در امور خود چنان حیران و متعجب گردید که از جرأت و رشادت شکر تعجب
 و متحیر گردید که زبان کوینده و بنان نویسنده از بیان آن عاجز است زیرا که اینگونه حرکت
 جرأت از کودکی در هیچ عمده بطور رسیده بود که بدین طریق او را در مملکت خود بیدخل و
 مسلوب الاختیار سازد و از فرار یک در فصل اول نوشته ایم مملکت دانیمارک تیرمانند مملکت سوید
 در عهد قدیم آذاد بوده بعد بپورایام و شهور مراسم پادشاهی برقرار شد و رعیت مانند اسیران
 بی اختیار پادشاه دانیمارک این مطلب را درست فیه بود که مردم در چه مرتبه بازاد شدن خویش
 راغب و مایلند لهذا خواست کاری نماید که ارکان ملت بر غیرت آید شاید که بدین حلیت دشمن
 خویش را از پیش بردارد پس جمیع ممالک دانیمارک حکم فرستاد که هر کس بخواهد شکر خود بجنگ
 لشکر سوید اقدام کند او بهر جهت آزادی باشد چنانکه پادشاهان سلف با مردم سلوک مینمودند نیز
 بلاقرار رفتار خواهیم کرد و نیز بکینه ایلمچی نزد شکر و از دهم فرستاده اخبار جنگ نمود شکر جواب
 ایلمچی دانیمارک فرمود که من سخت مسل جنگ ندانم و هیچ وجه بنقص دوستی فیما بین دولتین راضی
 نبودم چون پادشاه دانیمارک اهتمام داشت که با شوهر خواهر من جنگ کند و او را تمام نماید من نیز مصمم
 گشتم که پادشاه دانیمارک از آن صرفت بگردانم و خیال محال او را با عیان دولت بفرمانم اکنون
 اگر بکنده حجب خواهش خود تلافی کردم حال بخیر خواهش پادشاه دانیمارک من خواهش دیگر ندارم
 اگر بازمیل جنگ دارد بسیار خوب چند شهر دیگر از ممالک خود بتصرف ما خواهد داد و اگر میل
 بمصالحه دارد باز مضایقه ندارم ایلمچی دانیمارک فرمایشات شکر پادشاه دانیمارک نوشته او نیز قابل
 بسیار در امور خود کرده دید که درین جنگ نفی بخیر ضرر و خیری بخیر ضرر و سودی بخیر زیان حاصلی بخیر خسران

بنان
شکست

نخواهد بود ناچار حصار مصالحه کرده بمقام صلح قیام و بدین قرار مصالحه ذات البین انجام یافت که ممالک
 هولسترن با بنگاله در دست دوک هولستن باشد و پادشاه دانیمارک بسوی جوبیا بخاجد و تصرف نماید
 و اخراجات و خساراتی که دوک هولستن درین سفر کرده است دولت دانیمارک بالتام کار سازی کند
 دوستی دولتین برقرار شود شرل کر دین بین مال کراف از دولت دانیمارک بجهت خویش میخواست
 دولت مزبور طاعت رد و منع در قوه نداشت لکن اسم و رسم را ترجیح داده نخواست که دول خارجه در باره
 او توهم نمایند که شرل زرا و طمع این جنگ را کرده است با بنگاله شرل و از دهم در مدت چهل و پنج روز موفق
 خواهرش خود تلافی از دولت دانیمارک در آورده و اسم بزرگی در ممالک دشمن بگذاشت دوباره بنامی دوستی
 فیما بین دولتین محکم استوار کرد و قانون موافقت و مصالحت بکسرید و بغیرم مراجعت در آمد در آن
 هنگام خبر رسید که او کوست پادشاه پولند و پتر کیر امپراطور روس در دشمنی استیصال شرل و از دهم
 اتفاق کرده اند او کوست پادشاه پولند لشکر زیاد بجهت لیونی فرستاده که شهر ریکار تصرف نمایند
 و پتر کیر با جمعیت کثیر شهر زرا را محاصره کرده است شرل بعد از استماع این اخبار مراجعت نمود
 نمود ولی تا مل با جمعیتی که داشت روانه لیونی شد بعد از دو روز در عرض راه خبر رسید که او کوست لشکر
 خود را از خاک لیونی کشیده است از سپاه او کسی در اطراف شهر ریکار مانده جمله مراجعت نمودند تفصیل
 این حال آنکه او کوست چنین گمان کرده بود که شرل در خاک دانیمارک تمام خواهد شد و هرگز این کار را
 نداشت که شرل و از دهم دستخوار خواهند نمود از نجات میخواست که در آن میان دست و پائی بکند و تصرف
 کردن شهر ریکار در نظر او بسیار آسان مینمود و در شهر مزبور جمع قلیلی از سپاه سوید بود و سردار ایشان
 جنرال البرنامی بود که هشتاد سال از عمر او گذشته قوت حرکت کردن از جای خویش نداشت شرل
 نیز مشغول جنگ دانیمارک بوده میدانست که دیگر از ولایت سوید سپاه جدید با مداد او نخواهد آمد
 با بنگاله او کوست بولایت لیونی لشکر کشید جنرال البرامی چون پامی غیرت بمیان آمد قوت جوانی معاودت
 کرده مدتی که شرل در دانیمارک مشغول جنگ بود او نیز در لیونی در برابر لشکر پولند ایستادگی کرد و از
 بلاک خود گذشته بکوجب خاک از ولایت خود بتصرف خصمی باک نذاذ تا اینکه خبر فتوحات شرل
 بممالک پولند رسید ازین اخبار چشم او کوست بر سر رسید و از آمدن شرل بهر اسید علی بدعا حکم بلشکر خود
 داد که در آن صحنه توفیق نموده بتجلیل مراجعت نمایند بعضی از مورخین که جانب او کوست را مراعات
 کرده اند بنظر اقرار نموده اند که او کوست دست از شهر ریکار نداشت مگر بسبب اینکه آن اوقات کثیری از
 تجار دول خارجه در آنجا بودند ایشان بجهت او کوست عرض کردند که اگر درین صحنهات جنگ بشود ضرر و خسارت

نهضت
 شرل بجانب
 لیونی

بسیار با خواهد رسید و کوست بجهت دوستی اول خارجه دست از شهر ریکار برداشت ولی حقیقت و صراحت این
 حکایت بنا معلوم نیست اینقدر میدانیم که بعضی درود خبر فتوحات شرل پولند حکم از جانب او کوست بلشکر خویش
 رسید که بدون درنگ مراجعت نمایند شرل و از دهم بعد از شنیدن این خبر از خیال یکا افتاده خواست
 که نسبت زرا برود و بعد از چند روز در منزلی که این خبر باور رسید توقف نمود و تدارک لشکر و سامان لشکر خویش را
 بیدیکر و پیش از روانه شدن جمیع بزرگان دولتخواه و سران سپاه را نیز خود طلبید و فرمود اگر چه او کوست
 در حق مابدی کرد و حرکتی که از او سر زده بجرکات مردان نماید زیرا که بی جهت و بی سبب جمیع دول را با ما دشمن
 نمود ولی اکنون که از جنگ ما که بخت میجواید که بعد ازین کاری نماید ما نیز کار او را بعد ازین میگذاریم الا آن
 دولت روسیه را در پیش داریم که با تحریک و تمهید کوست بجهت ما اقدام کرده ما نیز این اوقات لشکر خود را
 بجهت ایشان میگردانیم اگر خداوند عالم بباد او دستخیز کردیم بعد از آن انشاء الله بخدمت او کوست خواهیم
 رسید آنچه او میخواهد که در حق ما نماید و نتوانست که خواست خدا شال حال ما باشد آنچه میخواهیم در باره
 او بنماییم جمیع بزرگان لشکر فرمایشات او را تصدیق کردند و تخمین نمودند فردای آن روز روانه زرا گشتند
 سپاهیکه درین سفر در کاب شرل روانه شد بجهت بیست هزار نفر بودند و سپاه پتر کیر که در اطراف
 شهر زرا داشت هشتاد هزار بودند ازین یک فقره معلوم میشود که جرأت شرل و از دهم بجهت مرتبه بود
 با بنگاله شرل در اوایل مستان از خاک دانیمارک بر راه در باره روانه گشت و در ماه دوم زمستان وارد
 خاک لیونی گردید آن اوقات سر ما بر تبه شدت داشت که آن بیست هزار نفر را نیز نتوانست همراه خود برد
 در منزلی لشکر خویش را تخفیف میداد و در شهرهای عرض راه از سپاه خود میکشید و وقتی که وارد یک
 منزلی شهر زرا شد بجهت بیست هزار سپاه همراه داشت چون لشکر روس از رود سپاه سوید اطلاع
 یافت بقدر امکان امور لشکر را بر مضبوط نمودند در نیم فرسخی شهر زرا بیست هزار نفر از طایفه ستر لیس که
 سپاه غیر نظام روسیه بود توقف داشتند و بانگ فاصله ازین بیست هزار نفر نیز از لشکر نظام نیز با
 وضاع تمام گذاشته بودند و در همه عرض راه قلعه و باستان ساخته بودند تا لشکر سوید را پیش آمدن سیر
 نشود شرل و از دهم با آن بیست هزار نفر لشکری که داشت سخت بیخ فوج سپاه نظام روسیه برخورد
 بدون درنگ با ایشان بنیاد جنگ بنا و لشکر روس چون خبر از عدت خصم بود لند سپاه سوید را بنیاد
 و قوی تر از خود گمان کرده بعد از حمله چند بنای کر سخن را گذاشتند شرل و از دهم چون پریشانی لشکر
 دشمن را ملاحظه کرد جرأت ورزید و سبقت نمود و بر سر بیست هزار نفر سپاه ستر لیس حکم بپوش
 فرمود و بجز در رسیدن شکست فاحش بداد ایشان هر چه اوضاع داشتند جمله را بلشکر سوید کشیدند

توجه
 شرل بطرف
 زرا

و فرار جنسار کردند و بهر میت ایشان باعث اعتناش بقیه سپاه روس شد طایفه تیریس مدام بی نظارت
عادت داشته از نظام و تدابیر کبیر را راضی و متنفر بودند بعد از آنکه از پیش لشکر شکرش کریمت و اردو
روسیه کشند چنان هرزگی کردند که سرگردان فراموش کردند بفرغ غایب و دفع آن نفاق و بیفایده
در بین آن آشوب چند نفر سر کرده و صاحب منصب از حیات خود سلب شد شکرش در بین آن غارت
وارد روی روسیه کشت با وجودیکه لشکر او مانده و حسنه بودند و وقت حرکت نداشتند و از شدت
سرمادست و پامی ایشان هیچ وجه توانایی نبود از پریشانی اوضاع لشکر روسیه اطلاع یافته با آن احوال
بنای قتال گذاشت اتفاقا همان روز چنان برف و باد می آمد که در آن ولایات نیز که در ایم الاوقات برف
و بارش است چنین هوای سخت کم اتفاق می افتاد این باد و برف نیز همواره از پشت سپاه سوید بوده
ایشان از یاری نمی نمود و از همه چیز بیشتر موجب شکست روسیه گردید در روی روسیه مردم همه کرا از
چار قدمی نمیدیدند و نمی فهمیدند که دشمن در کدام سمت است تا بان طرف توپ و تفنگ خالی نمابند
با وجود این سه ساعت تمام جنگ کردند بالاخره بهشتاد هزار نفر جمعیت روس از مقابل هشت
هزار نفر لشکر سوید بهر میت کرده شکست فاحش خوردند تفصیل این احوال آنکه بعد از شکست خوردن
لشکر روس بقدر چهار هزار نفر از سپاه سوید در کاب شکرش نیزه پیش کرده لشکر روس اتفاق
نمودند و بسیاری از ایشان کشته و نزدیک بچهل هزار نفر میخواستند از روی پل گذشته خود را با آن کشت
رودخانه نروارسانیده از دشمن خلاصی یابند پل هر نور بسنگینی بود و این از دو حاتم تاب نیارده و خراب شد
و اکثری از ایشان در میان رودخانه تلف گشتند و از جای دیگر خلاصی ندیده چند نفر سردار معینه همراه دو تن
دگروی که سر کرده جمیع لشکر روسیه باشد برضای خود تسلیم کردند شکرش و از هم نهایت محبت اتفاق
با ایشان نمود پس حکم کرد که اسلحه جنگ از ایشان گرفته ایشان فرخ کرد و با لطف خود اطمینان او و امید
وار نمود و سرگردان صاحب منصبان آنجا داشت و جنگ هنوز تمام نشده بود یکی از سرگردان روس
جنارال ده نام داشت با چند فوج بقیه لشکر هنوز جنگ میکرد شکرش چون خود را حسنه دید و خواب لشکر
خویش اردو مانندکی واضطراب یافت دو ساعت از شب گذشته حکم کرد که طبل بازگشت زدند
و طرفین دست از جنگ باز کشیدند و سپاه را در جای اردوی روسیه با ستراحت مامور نمود که چند
ساعتی آرام بگیرند و خود با لاپوشی بهر کشیده در روی برف سه چهار ساعت بجا آمد چون صبح شد
و چشم اطرافت را ببیند از خوابگاه خویش برخاست سپاه خود را جمع نمود و بفرم قتال و اسیر بقیه خصم
سبقت و مبادرت فرمود و بکوفتن طبل جنگ مثال داد بعد از یک ساعت جنگ سر کرده روس را

فتح و غلبه خود مایوس شد و خوشبین را در شکرش حیرت یافت مجبور گشته صاحب منصبی نزد شکرش
فرستاد و استدعا کرد که از تقصیر او گذشته او را با بقیه لشکر روس بنوگری خود قبول نماید شکرش
دوازدهم استدعای او را قبول کرد و ایشان را از نینار داد و سر کرده نروا با فوج خویش بخدمت شکرش بیاید
موافق قانون نظام با افراد اجناد خود حکم داد که جمله سر برهنه از حضور شکرش گذشته جمیع اسلحه و سید قما می
خویش را پیش او بر زمین بگذارند چون شکرش بدانگونه اطاعت و انقیاد از ایشان بدید از سر تقصیر ایشان
بگذشت و صاحبان منصب را ننگ داشته باقی لشکر امر خص فرمود لاجرم جنگ نروا مدت سه روز
طول کشید از سپاه سوید همه جبهت هزار نفر کشته شده تا در دست معلوم نگردید که از روسیه چنانچه
کشته شد از قراریکه مورخین سوید نوشته اند بمجده هزار نفر بود تا مورخین روس چگونگی و بی
نظر او و پان بیستاد هزار جنگلی تلف شدند زیرا که آنیکه از جنگ نروا خلاصی یافتند در بین
راهها از سختی سرما و بی چیزی که سنگی پلاک شدند توپخانه و قورخانه و سایر اوضاع سپاه روسیتگی
بتصرف لشکر شکرش درآمد فرودای نروا دهم با شوکت و شمت تمام داخل شهر نروا گردید و
التفات زیاد مردم شهر نروا بود و حقوق حقیقت ایشان را یک بس و کبلی غیرتی کرده بقدر امکان در حمام
محاصره اهتمام نمودند و وام کردند لشکر که در شهر نروا بود همه را با اندازه شان نشان داد و بقدر مراتب
صاحب مناصب فرمود و هم از نروا شمشیرهای صاحب منصبان روسیه را با ایشان دگرد و بی
اوضاعی ایشان را ملاحظه کرده هر کدام اتفاقات کرده و انعام فرمود از برای دوک دگروی هزار تومان
و چه نقد فرستاد و بهر یکی از جنرالها با نصد تومان بدو در مدت توقف خود در شهر نروا با آنها چنانچه
رقرار نمود که بطر کبیر را فراموش کرده جمله بتمام خدمتگاری می درآمدند و قتی که خبر جنگ نروا بیطر کبیر
رسید بسیار پریشان گشت ولیکن بروی بزرگواری خود نیارده باندیشه تلافی خیال
اتهام بیفایده و خواست با چهل هزار نفر سپاه نظام و غیر نظام که همراه داشت بمقاتله لشکر سوید
قیام نماید لکن قانون حرم و حسیاط را از دست نداده با چهل هزار نفر از آن جنگ پر خطر کناره جت
و اعراض نمود مصمم شد که کشت با پادشاه پولند بدوستی و اتحاد اتفاق کند پس با اطمینان بچاره اقدام
کنند لهذا کاغذی با کوهت نوشته خواش کرد که جانی را معین نماید که در آنجا بمیدیکر ملاقات کرده
قراری در میان بگذارند تا اینکه دولت سوید خاصه شکرش از میان بردارند چون او کوهت پادشاه
پولند از خارج مزاج شکرش استنباط نموده تمنعی را دریافت کرده بود که شکرش و از دهم از تقصیر او
نگذشته عداوت او را بیرون آرد لکن نخواهد کرد و بعد از شکرش نروا معرکه سیر او خواهد آورد ناچار دوستی

بطرراختسار کرده خود را بر زمیند تا شاید دست شمرل خلاص شود لهذا در جواب کاغذ بطرعه نصیحت خوش مضمونی نوشت و فرمایش او را قبول کرده قرار شد که همدگر در مالک لیستانی در شهر پشیرن بنشینند بطر کبیر و تا خیر و آینه شهر خربور شد و در آنجا مدت پانزده روز توقف نموده لوازم دوستی ذات البین و قرار کارزار طرفین را دادند او کوست سوگند یاد کرد که مادام الحیات اخلاص کیش دولت رویتیه باشد و چنانچه هزار نفر لشکر از دولت ژرمانی گرایه کرده لشکر نظام و تربیت یافته برویتیه روانه نماید که در خدمت بطر بمقتله شمرل پردازند و بطر نیز وعده کرد که از رویتیه پنجاه هزار نفر سپاه نظام نزد او کوست بفرستد که بمحاره در پولند بوده او کوست را اطاعت کنند و همسنگام ضرورت او را امداد نمایند و در این بطر وعده کرد که در مدت دو سال چهار کرور و یکدال با او کوست بدهد که از برای هر چه نقد محطی نداشته ام خود را از پیش بر او کوست بخرم و دوستی احتیاج داشت زیرا که خود از اولاد پادشاهان ساکس بود دولت پولند او را دوست میداشت و میل و رغبت او را اطاعت نمیکرد و خاصه ولایت پولند که همیشه مملکت آزاد بود او کوست میخواست آزادی را از آنجا بردارد لهذا آنچه بطر خواستش کرد بدون حرف قبول نمود از طرفین سوگند یاد کردند که بیکدیگر خلاف ننمایند بطر کبیر بعد از پانزده روز توقف از آنجا برویتیه مراجعت نمود که رفته و بعد از خویش را عمل نماید این احوالات را بنسنگام میگردانند و شهر نروا بود تفصیل شنیده بفرموده پادشاه نمیکند ام که گمنون ضمیر او کوست و بطر کبیر و وقوع یا بد با بجمعه شمرل و از دم بعد از شنیدن این اخبار تحمیل تمام تدارک لشکر انجام داد و مدت تدارک سپاه از برای شمرل یاده از دو سه ساعت طولی داشت زیرا که لشکر سوید در زیر اطاعت شمرل بودند بجز آنان خشک که سدر متق باشد توقع زیاد از وی نمیکردند چندی نگذشت که بمیت هزار نفر لشکر حاضر کرده روانه شد و در اوایل بهار وارد شهر ریگا که او کوست پیشتر آنرا محاصره کرده بود کردید در روز و روز و شهر ریگا جنرال البر که خدمت بسیار کرده مالک لیونی را از دست سپاه پولند خلاص کرده بود شمرل به نهایت جلال پیشوا نمود و استقبال کرد شمرل بعضی دین جنرال البر از میان لشکر جدا شد و با سب خود رکاب زد چون بزردین وی سید او را در بر کشید و از او جزای او بپوشید و التفات بسیار بدین مرد پیر فرمود و غیرت و حمیت او را بست و چنانچه کرده سرگردگان بدانگونه نوازش احسان مستحب و حیران ماند بعد فرموده پادشاه اند من هر دم و تلافی زحمت شما از او کوست در می آورم نهایت بمر قوی بود که ترا این سن بر حمت و حرارت انداختند لاجرم شمرل در شهر خربور زیاد از چهار روز مکث و توقف نگذرد و روانه پولند شد او کوست از ورود شمرل آگاه شده عساکر نامحور بهر جدت لیونی مامور کرد که کنار رودخانه دوینا را محافظت نمایند و نگذارند که لشکر شمرل

از رودخانه منور به بگذرد لشکر پولند که اکثرشان ساکونی بود و در زیر حکم جنرال استنود و پانکول بودند با بجمعه شمرل و از دم با جمعیت خویش وارد کنار رودخانه کردید جمعیت و سپاه پولند را ملاحظه کردید که اگر بی تا مل حرکت نماید آدم بسیار تلف خواهد شد پس چند روز در آنجا توقف نموده حکم کرد که کشتیهای کوچکت ساختند و تیر غری در ترکیب آن کشتیها نمود چو بهای اطراف پشتیان کشتی را چنان قرار داد که پس هنگام ضرورت حرکت میکند مانند روسی با او پایین میرفت اینگونه نتایج شمرل بسیار کار آمد هر وقت بخواهند بالا کرده سپاه را از تیر تفنگ و غیره محافظت میکردند و وقتیکه میخواست که لشکر از کشتیهای بیاید بخواه بار پایین می آوردند کشتیها مانند مل میشدند و سپاه در کمال احتیاج از کشتی بیرون می آمدند با بجمعه بعد از ساختن کشتیها حکم فرمود که گاه بسیار آورده در کنار رودخانه بسوزانند تا اینکه دود گاه بدشمن از مشاهده تیربارت او مانع آید روزیکه میخواست سپاه خویش را با نظرف رودخانه بگذرانند دود گاه چون ابری شده چنان روی رودخانه را گرفت که از آن سمت رودخانه بیسیچو می نمیشد که درین طرف چه میکنند در میان دود جمیع لشکر داخل کشتیها کرده حکم فرمود که در میان کشتیها تیر گاه بسوزانند تا اینکه دود بریده نشود اینگونه سپاه خویش را از رودخانه بگذرانید لشکر پولند بیسجکونه از عمل سپاه سوید مطلع نشدند تا بدفع ایشان در آنند تا اینکه لشکر باله از کشتیها بیرون آمد و باد دود گاه را برانگیزد و ایشان از کشته شدن سپاه سوید خبردار گشتند و بنامی جنگ گذاشتند و بدینقرار آتش کارزار در میان دو لشکر مشتعل گردید که سخت جنرال استنود با سپاه سواره دانمارک بر عت تمام بر لشکر شمرل بر حمت و در حمله اول چنان زور بلشکر سوید آوردند که نصف ایشان روگردان شدند و کشتیها را کشتند و اندکی ماند که لشکر سوید باله شکست بخورد که شمرل خود را بین لشکر رسانیده سپاه را کشته خویش را جمع نمود و دوباره بهر غیرت آورد تا اینکه حمله دیویش بدشمن بردند با بجمعه مدت کیساعت و نیم از طرفین جنگ کردند سر کرده دانمارک چون خصم را از خود قوی تر دید تا بیاورد لشکر خویش را از آن مخاطره باز پس کشید و در دو فرسخی دریا منزل نمود فرود ای آنروز از طرفین دیران خون شام بسیار زت یکدیگر قیام نموده دو ساعت پیش از ظهر تا غروب فتاب بجنگ پرداختند و در آن کیرودار مردم بسیار از طرفین تلف گردید پس هنگام غروب سپاه دانمارک را طاقت مقاومت نماند و بی اختیار بنامی فرار کردند و از پیش خصم بگریختند شمرل و از دم بعد ازین فتح جمیع ممالک کورلند را که در آن حکام در تصرف دولت پولند بود تسخر نمود پس سپاه خویش بمالک لیستانی برده بدون اینکه با کسی جنگ نماید با تفکیک بعضی خالی نماید و در شهر برزن شد این همان شهر است که بطر کبیر و او کوست در آنجا با هم ملاقات کرده شرط بستند و عهدنامه نوشتند که شمرل تمام نمایند بعد از و در این شهر روزی در همان عمارتیکه پادشاه رویتیه پولند

ورود شمرل
بشهر برزن

با هم نشسته و عهد بسته بودند تا هر یک از صاحب منصبان عرض کرد که این خانه همان خانه است که دو ما در آنجا
در اینجا دوست شدند که دولت شما را تمام نمایند شری در جواب فرمود که آن دو پادشاه درین عمارت نشسته
و در خیال خرابی من با عیشرت و شادی عهد بستند الحمد لله خوش گذرانی ما در اینجا خیال نیت اول خصم ما
تمام کنیم بعد خوش میگذرانیم تا روزی چنین نوشته اند که شری از بهار روز بفرستد عزول کردن او کوست افتاد ما
اوقت خیال شری آن بود که گوشمالی بایشان اده مراجعت کند سخن صاحب منصب بجدی اورا تائید کرد که
بعد از آن تا خیر جایز نداشتند مصمم شده او کوست را از سلطنت معزول نمایند و همچنین ابرو بفرمانده که پادشاه
و مال خیانت بی جهت و بی سبب چیست او کوست از قرار که مکرر نوشته اند از طایفه پادشاهان ساکن بوده
اهل پولند و او دوست نداشتند ازین جهت شری که بهر جای که میرفت مردم اورا با جان و دل تسکین داده
از او کوست دست میکشیدند و اکثری از ولایات پولند نیز از او روگردان شده بودند او کوست اوضاع خوشتر
اینگونه دید کار خود هر اس و تشویش نموده خواست بچلیتی دل شری بدست آورد سخت تیر کرد که اهل طایفه از
جانب خود بفرستند بعد از این که شری قبول نمکند و امور او پریشان و مختل گردید بعد از تیرهای
بسیار رای او باین قرار گرفت که کوئینکسات نام کوئینس را که یکی از تنهای معتبر ممالک پولند و بسیار عاقله و
خردمند بود و در حسن و جمال مشهور آفاق بود و اخلاص زیاد با او کوست داشت او را روانه خدمت شری
نماید که شاید بسبب حسن و ملاحظت با شری مربوط شود و با غنچ و دلال او را بحال آورده فیما بین ایشان دوستی
و اوستیام دهد کوئینس حساب الحکم او کوست روانه لیستانی شده خود را بنزد پسر وزیر شری رسانیده از او
خواهش کرد که او را بخدمت شری برده کوئینس مر از شاهده بحال ملاحظه جلال و تعجب کرده همان ساعت بخواه
شری فتنه معروض داشت که او کوست از برای شما متشو غری فرستاده که اگر روی یا موی را برای او را به
ببینید دوستی او مایل شده خواهش او کوست را قبول خواهید فرمود و از تقصیرات او خواهد گذشت شری
ازین جواب ناصواب تغیر و عتاب کرده فرمود افسوس بخورم که مانند تو وزیر عاقل چرا قیاحت مکالمت نمود
در پیش من بجزارت سخنان هرزه و بیوده اقدام کند اگر کسی بجز بجا می گوید بقتلای غضب و توجیب سیات
میگردم ولی اینگونه جهالت ترا بخدمت و صداقت تو بخشیدم کوئینس پیرا گفته خود پشیمان شد و از حضور
شری بیرون آمد پیش کوئینس آدم فرستاد و پیغام داد که دیدن شری از برای او ممکن نیست نخواهد شد
کوئینس از بسکه حسن خود معزور بود ازین سخن پروان نمود و در پیش خویش گفت اگر در جانی شری در چهار شوم ناچار
دل از دست می خواهم بود بعد از پیغام پسر چند روز دیگر توقف کرده طالب شد که اقلای که فتنه شری ایدیه
خود را بر او بنماید اتفاقاً دو روز بعد ازین ماجرا سوار شد کوئینس نیز آنچه در قوه داشت خویش را بسیار است

و سوار کالسکه گردیده قدغن کرد که کالسکه او را بسیار تماشا در راه شری نگاه دارند چون شری زد و رسید که کوئینس کالسکه
پایین آمده با استاد تا اینکه شری بر رسید و او را بدقت نظر کرده شناخت متخل نشد بی سوال و جواب
بسرعت و شتاب خود را رکاب زد و از آنجا گذشت کوئینس بالمره میبوس شده فردای از روز حرکت
نمود و پیش از روانه شدن عریضه بخدمت شری نوشت بدین مضمون که من جرأت شمارا بیش ازین میدانم
کسیکه چون دول انمارک و پولند و روس را فتح میکند از جمال کینه فرزند نیت رسد حال که ترسیدی خدا
حافظ بعد از مراجعت کوئینس او کوست از دوستی شری بالمره میبوس شده خواست که دل ارکان
ملت را بدست آورد شاید باستعانت ایشان کاری بکنند لهذا جمیع و کلای بزرگان ملت را نزد خود طلبید
بایشان گفت که من هر چه باشم باز پادشاه شما هستم امر و زاری برای اسم پولند بسیار تنگ میباشد که چه مانند
شری بقصد دشمنی بمملکت پولند بیاید و شما بحرف و اطاعت نمائید و از پادشاه خود دست بکشید هرگاه شما
مرا اطاعت و دستگیری نمائید شری سلطنت از ولایت خود بیرون خواهد کرد و الا من جواب صحیح بدهید
تا اینکه من بفرستم از ولایات ساکن شکر بیاید و جواب خصم بدهم چون سبب بخش اهل پولند از او کوست
همین فقره بود که ملت نخواست که از وطن خود جمعیت زیاد آورده زور خود را زیاد نماید و بعد هر چه دلش بخواهد
در ولایت پولند پیش میرد بزرگان ملت در جواب او گفتند که ما تا حال انشته ایم که خیال شری صیحت
بخواهیم که از جانب ملت و عدالتخانه چند نفر نزد او بفرستیم و مقصود او را دریابیم و او را بدستی
و مصاحبه تکلیف کنیم بعد از آنکه دوستی فیما بین ما سرنگرفت آنوقت از هر جا که بخواهیم لشکر بیاوریم خود می آوریم
پس قرار شد که یک نفر از گسان معتبر او کوست را نزد شری و از دهم بفرستند و مشخص کنند که کی در کجا اهل
ملت بخدمت ایشان بیایند یک نفر از شیخ متان او کوست را باین خدمت مامور و روانه لیستانی کردند از
آنطرف شری و از دهم مملکت لیستانی را مال خود دانستند حکم کرده بودند که بدون پاسا پوروت یعنی کاغذ دولت
نمیآید احدی آنکذا نماند که از سر حد بگذرد پیشخدمت او کوست در حین ورود بان سرحد خواسته بودند که بزور
خود بدون مرتضی از آنجا بگذرد سرحد داران او را گرفته بجز شری آوردند شری و از دهم حکم کرد که او را محبوس
کنند و کاغذی با او کوست نوشت که من بعد حیدر از جانب خود بموی ما فرست که هر کس از جانب تو بیاید
این طور خواهیم کرد اگر کسی بجهت عیتمی نزد من بیاید بیاید که فرستاده ملت باشد زیرا که من از روزیکه پا
بمملکت پولند گذاشته ام ترا از پادشاهی معزول کرده ام باید سپهر امور و ولایت را داخل و تصرف
کنی بزرگان ملت از استماع این خبر در ظاهر میبوس در باطن خوشحال گشته قرار دادند که چهار نفر از معین
عدالتخانه بروند اگر ممکن باشد دوستی ابرقرار نمایند شری بعد از گرفتن و حبس کردن پیشخدمت او کوست

چند روز دیگر لیستانی مانده خواست روانه وارثوی پای تخت پولند بشوند که درین فرستادگان طایفه
 پولک رسیدند و یکروز بوردشان مانده عیان دولت شران ایچام دادند که چون ایشان سولان ملت
 میباشند خدمت ملت را منظور داشته قدغن بفرمایند که کالسکامی ولتی و بزرگان لشکر باستقبال ایشان
 بروند و ایشانرا عزت و احترام وارد آورده و نمایند شران و از دهم در جواب ایشان فرمود که من مرد سر بازی هستم
 مرا با استقبال کردن کالسکه فرستادن چه کار است بر گاه بدین میل ازند تشریف بیاورند بسیار خوب
 و الا خود بدیند فرستادگان ملت بعد از شنیدن این جواب ناچار از توقع خود گذاشته با اوضاعی که داشتند
 بخدمت شران بیامند شران در میان چادر خود بود و چادر چندان فرسود و اوضاع دیگر نداشت و خوشتر
 لباس صالوات پوشیده فرستادگان ملت پولند چنان می پنداشتند که چون اوضاع پادشاهان کج جلال
 دستگاه سلطنت در او مشاهده خواهند کرد وقتیکه داخل چادر شدند و آنگونه سادگی و بی اوضاعی را
 دیدند شران انشا حشند و چنان تصور کردند که اوصاحب منصب است تا اینکه شران از ایشان پرسید
 که برای چه کار آمده اید آنوقت او را شناخته تعظیم کردند و سر و سر داشتند که ما از جانب ملت بخدمت پادشاه
 آمده ایم استدعا داریم که دعوت ما را قرین جابت فرموده دوستی و ولتین برابر فرمایند شران جواب
 ایشان گفت که دوستی ما بسته بر این است که بیاید و کوست معزول شود و هر کس که من سلطنت قبول کنیم
 در مملکت شما پادشاه باشد و بعد از آن دوستی ما برقرار خواهد شد و شما را مانند طایفه خود دانست بخدمت خواهیم
 نمود اگر چه این خواست شران عین مدعای سولان ملت بود لکن ظاهر نیتوا نداشتند که چنین حکمی از جانب
 دشمن قبول نمایند زیرا که این مدعا می از برای ملت پولک در صفحی روزگار باقی میماند ازین سبب در آن مجلس
 حکم شران قبول نکرده ساکت گشتند بنگامیکه مرض میشد شران فرمود که میدانم امروز تکلیف مرا قبول نمی
 کنید و خجالت می کشید لکن در پای تخت جای خجالت نخواهد ماند و اجرای حکم من در اینجا مجبوری خواهد
 شد بعد از مراجعت ایچان او کوست یک مجلس دیگر بر پا کرد و باز از بزرگان ملت خواست نمود که بگذارند از
 ساکس لشکر بیاید تا شران از مملکت بیرون کند ملت باز قبول نکرد بالاخره امر او کوست بجائی رسید که خود
 در خفیه حکمی بولایت خویش نوشت که دوازده هزار نفر لشکر بفرستند در پیش خویش اندیشه کرد که پس از رسیدن
 سپاه ساکس خالی از دو وجه نیست با فتح خواهد کرد و با شکست خواهد خورد در صورت فتح و ظفر کسی را دیگر با صورت
 او جرات بحث نمیماند که چرایی حکم عدالتی از خارج بولایت جمعیت آوردی اگر شکست بخورد کار از آن
 بدتر خواهد شد که بود غایت مافی الباب ذهاب سلطنت و فقدان حکومت است که بالفعل خیار عمل بر
 رخسار او نشسته و پادشاهی از دستش رفته بود شران از خیالات او کوست اطلاع یافته خواست پیش از ورود

لشکر ساکس بدفع او پروازند از استیصال تمام با تمام کار او قیام کرده با جنود نامحسور روانه گشته وارثوی
 وارثوی پای تخت پولند گردید او کوست چون از ورود شران خبر داشتند از دی از هیچ طرف نیافت و چاره
 سخت مگر اینکه پای تخت را گذاشته بگریخت شران بی آنکه یک تفنگ خالی کند داخل پای تخت شد و چند
 روز در آنجا بماند که امور سپاه خویش را مضبوط نماید بعد از آن او کوست را تعاقب کرده نام او را از صفح
 روزگار محو کند درین اوقات دوازده هزار نفر لشکر ساکس وارد شد او کوست بعد از اطلاع از ورود جنود ساکس
 خویش تن را بر سر عت تمام میان آنجی رسانید و ایشانرا همراه خود بشهر کاکوی برد چندی از بزرگان پولک
 چون از ورود آن لشکر مستحضر اندیشه کردند که مباد او کوست این دفعه کار خویش را بر سر سپاه ساکس
 از پیش برد بعد از آن ایشان مبادرت نمایند از قانون حرم و حتما طر امراعات کرده بخدمت او کوست
 بیامند و انقیاد و اطاعت او را بر ذمت خویش قبول کردند و متعهد و ملتزم شدند که مادام الحیات از خدمت او
 دست نکشند طاعت آن چند نفر مردم معتبر پولند باعث شد که او کوست در آن اثناء دوازده هزار نفر از
 اهل پولند سپاه جمع کرد که دفعه دوم نیز با شران روبرو شود شاید که دوباره مالک سلطنت پولند گردد و شران
 ازین گذارشات مطلع شده بدون درنگ از شهر وارثوی روانه میدان جنگ شد او کوست نیز بغرم اتمام
 خصم از آن سوی درآمد در قرب شهر کلیو فیما بین کاکوی و وارثوی ملاقی فریقین واقع شد در چهار روز از طرفین
 اشر قاتل استعمال یافت شران و از دهم همه جبهت دوازده هزار سپاه همراه داشت در حمله اولین
 و چهار فرج او کوست جهلادت و زنده بشکست تو چنانچه مبادرت کردند سپاه شران از حمله ایشان صد مرتبه خورده
 اندکی ماند که پراکنده و پریشان شوند از آنجمله دوک بولستن که از خانواده بولستن و خویش سردار شران بود در جوانی
 رشادت و عقل و فراست شهرت داشت شران اطمینان تمام و اعتبار بسیار بر او بود و او را اول جنگ کلوله
 توپ خصم بر شکش خورده نصف بدن او را بر شران و از دهم از هلاک او زیاد از حد اندوهناک شد و از مرگ او
 بجایت دلنگ گشت و غصه بسیار بروی وی نمود بالاخره طاقت نیاورده بگریست و بسنگام کرد
 پیش آورده چشم خویش را می پوشید که کسی نفهمد سرداران شران که در آنروز همراه بودند نوشته اند که در هیچ وقت
 شران چون روزگشته شدن دوک و بولستن در گستره و تغییر ندیدیم بعد از گریه دست بشمشیر کرده بر جلو لشکر
 افتاد با وجود آنکه از تو چنانچه دشمن کلوله توپ مانند باران میبارید نگاه نکرده در یک حمله چنان زور با لشکر
 او کوست وارد که جمله دست و پا را کم کرده بنای کرختن گذاشتند سپاه او کوست هر چه اسباب و اوضاع در
 احمال اشغال داشت همانروز بجز صف لشکر شران در آمد شران و از دهم دیگر در آنجا با ملکت جایز نداشتند
 از کلیسور و آن شده مصمم شد که شهر کاکوی نیز از دست او کوست باز ستانند تا اینکه از برای او در هیچ جای پای

شدند

باقی نماز چون بر روانه شهر کرکوی سید و روانه می شد بسته دیده غضبناک گشت از غایت تعجب از سپاه
و جمعیت خود بوقت کرده خویش را بدروازه رسانید لشکر نیز از پشت سر او رسیده دروازه را بشکستند و بزود
خود داخل شهر گشتند اسم شرل چشم امانی بودند و سپاه ساکن را حین ترسانیده بود که احدی از ایشان جرأت
نکرد که جنگ را اقدام نماید یا تفرقی خالی کند شرل نیز با کسی که جنگ نیکو دند جنگ را ننگ دانسته بر سپاه خود
حکم داد که در مقابل مسالمت کنند و در جدال همال نمایند و نیز حکم کرد که بقیه عسکر او کوست را با زور چوب داخل
ارک نمایند سپاه شرل حسب الحکم ایشان را بضرر تا زیان و چوب پیش کرده داخل ارک نمودند در دم دروازه
ارک دو عراده توپ حاضر و آماده گذاشته بودند و صاحب منصبی با چند نفر توپچی منتظر در دست در بالاکا
سر توپها ایستاده بودند در وقت رسیدن شرل توپها را آتش بزند شرل خبرنداشته تکیه خود را در دم
دروازه برد بان توپها دید و از آن احوال همچو چه ترسید و بی تاقل بر آن صاحب منصب برید و بصوت
تمام سیلی بصورت او شتار کرد چنانکه صاحب منصب بهوش افتاد شرل بدون تاقل فتیله زد دست
و می گرفته خاموش کرد توپچیان دیگر از جلالت شرل هراس کردند و بجز اطاعت در صیانت جان خود جا نماندند
نیافته جمله سپاه او افتادند و بجز او تسلیم شدند و از وی پنهان خواستند شرل چون ایشان را شکار خود دید زینجا
دروازه تقصیر ایشان گذاشت پس دست صاحب منصب منور را گرفته او را بحال آورد و دلاری داده
او را همراه خود داخل ارک نمود او کوست بعد از شکست خوردن از کلیه فرار کرده درین شهر آرام و قرار گرفته بود
چو ورود شرل بدان شهر بشند شهر گذاشت و بگریخت شرل در کمال جلال بجمارت پادشاهی داخل گشته
بشهر صاحب شد اکابر و اعظم آن شهر فوج فوج بخدمت شرل میآمدند و تقییل استنان او سپردا افتادند
کلید دروازه را تسلیم کردند شرل دو روز دیگر در شهر کرکوی ماند و لازمه تدارک و ضروریات در شهر منور برید
و بتای تدارک سفر و انضباط امور لشکر بگذشت چون موافق خواهش خود امور شهر و سپاه خویش را تسخیر نموده
دوباره بعزم تقاب او کوست بکب خویش را حرکت داد که در هر جائشانی از وی بیاید با تمام کار او بشتابد
و او را دستگیر نماید روز سیم از آنجا روانه شد از اتفاقات همان روز اسب شرل سگداری خورده او را
بر زمین زود پایی است او در زیر اسب مانده خورد چنانکه قوت حرکت در وی باقی نمانده مجبور شد که باره
بشهر کرکوی مراجعت فرماید و پایی خود را صاحبت نماید این ماجرا بفریاد او کوست رسیده چند وقت
از آسیب شرل خلاصی یافت و بر جمیع مالک پولند کاغذ نوشت و در قصاصی بلاد منتشر نمود و شهرت
داد که شرل ز اسب بیفتاد و مرده از هر مملکت بزرگان ملت را جمع کرد و در شهر بوبین اجلاس برپا کرد
کرده از بزرگان ملت و اعیان دولت تمنا نمود که اتفاق کرده پنجاه هزار نفر از اهل پولک بتا زکی صالح است

تقییل
بوسین

بگیرند چند نفر از بزرگان بخیا آنگه وفات شرل که او کوست را باعث نجات است حقیقت دارد از آن سبب
خواهش او کوست را قبول کردند تا آنکه جمیع بزرگان دولت از آن اجماع کلیفات او کوست را بر
دسته خود بگیرند که دروغ بودن خبر وفات شرل مشهور شد شرل یکجا و نیم در شهر کرکوی مریض شد چون اندکی
روی بهبودی نهاد دوباره لشکر کشید و بعزم تقاب او کوست از جای حرکت کرد او کوست در ایام
بیماری شرل و از دهم بجمارت و استنباه در دروغ فی الجمله صورت کار خویش را فروغ داده بقدر مقدور از اهل
ساکنون پولند جمعیتی فراهم آورده در سر حد پروسیه نگاه داشته بود که در هنگام ضرورت بجای برود
شرل و از دهم اطلاع یافته لشکر خویش را بد آن طرف برانند و در کنار رودخانه بوک بشکر او کوست رسید
و مصمم شد که ایشان را در چهار روز شکار کند ولی چون آب رودخانه منور طغیان داشت بطوریکه عبور و مرور
مکن نبود لهذا جنگ را موقوف کرده سپاه خویش را حکم داد که یکدیگر فرسنگ بالاتر رفته معبری پیدا
کنند تا با نظر رودخانه بگذرند شرل با افواج سواره خود را با آب زد سپاه او کوست که در آنست
رودخانه بودند چون شرل در میان رودخانه دیدند و بعمق و کودی آب خاطر جمع بودند که عبور از آن ممکن
نخواهد شد و یقین داشتند که شرل با لشکرش در آن غرقاب پلک خواهد شد بنای شادی و عیش گشا شدند
بخیب از اینکه شرل در جولان بجزان آب و خاک یکسانست چون شرل بمیان رودخانه رسید و طغیان
آب را مشاهده نمود حکم بکشاکش فرمود که از آب پائین بیایند و جلوس بکند دست گرفته رودخانه را با شکر بگذرند
لشکر او کوست چون ایشان را در بالای سببان بنیدند چنان تصور کردند که مقصودشان حاصل شده آب
لشکر شرل را فرو برده است جمله این مشاهده خوشحال شده این سبب از کار خویش تغافل ورزیده بفرنگ آنجا
تدارک نیز نیفتادند درین خوشحالی ایشان یکده فیه شرل از رودخانه بیرون آمد و لشکر او با سپاه سوار شدند
و بجز شرل دست بشیر کرده باز دو می شمن بر خیزند جنرال ستون سوار سپاه او کوست تارفت لشکر را
جا بجا کند که سپاه شرل برسدند همینکه لشکر او کوست شرل بدیدند آنچه داشتند همه را در صحرا گذاشته
گرختند سرداران شرل نوشته اند که سپاه او کوست بمرتب شدند و چابک میدویدند که ما سواره با ایشان
نیر رسیدیم که آنها را اسیر نمائیم بالجمله در همه جهت دو هزار نفر از ایشان اسیر گرفتند و اوضاع ایشان
بالکلیه تصرف سپاه سوید درآمد شرل و از دهم درین سفر با هر چه از دشمن اسیر و دستگیر کرده بود همه را
روانه مملکت سوید فرمود تا ملت خویش از کردار و کیش او خبردار شوند و جرأت و رشادت او را بتایند
بعد از وقوع این جنگ او کوست در آن صفحات قرار گرفته بشهر تورن فرام نمود شرل نیز بمجا صره شهر منور
مصمم گردید که کوش پیر و جنرال را بخلید و سرداران بگریه که درین سفر همه را بودند جمله عرض کردند که اینقدر

بگیرند

صدقه از برای او کوست کافیت قابلیت و عرضه او اینقدر نیست که شما اوقات خویش را پیش ازین در
 مکافات او مصروف بدید خاصه این اوقات که وجود شما در جایی میگذرد و دشمن قومی و پوزو
 ترا از او کوست دارد که فرصت را غنیمت یافته هر روز بشکرا صدقه میزند و ما هر قدر در اینجا نفع میریم از آن
 طرف نظر کسیر دو مقابل آنرا بر ما ضرر میرساند شمل قبول نموده در جواب ایشان فرمود که اگر جمیع دولت
 از دست من برود و پنجاه سال بعد ازین در ولایت پولندماندی باشم خواهم مانند تائیکه سلطنت از دست
 او کوست گرفته بدیگری خواهم داد سبب همین است که مردمان خردمند اطوار شمل پسند نمیکند و میگویند
 که او خوب بود سردار باشد پادشاه صاحب اختیار زیرا که پادشاه را تدبیر و کفایت ولایت است و تهور و جرات
 و کتک کله در دست پادشاه برابر و دفع هزار نفر خصم کسبند خوب است شمل از بس که بخود مغرور بود پیش رفت
 یک حکم خویش را بیشتر از تسخیر مملکتی منظور می نمود و هرگز باندیشته مال کار خویش نمی افتاد و این سبب خود را
 تمام کرد هر گاه موافق رشادت تدبیر و کفایت می شد هیچ پادشاه از عمده او نیامده پامیلن مبارزه
 او نمیکند است و چون اسکندر روی زمین استخر میکرد با بچه با آنهمه اصرار روز را و ابرام امر احراف اصدرا
 قبول اصفا نموده بدون توقف روانه تورن شد او کوست بجز آن اطلاع از ورود شمل شهر فرور را نیز ندانید
 کرده فرار نمود شمل چون بشهر تورن رسید دید با سپاه قلیل که همراه داشت تسخیر کردن آن شهر اشکال دارد لهذا
 حکم فرستاد که لشکر دیگری با عانت بیاید تا آن شهر را به سولت تصرف نماید و خود مشغول محاصره کردید درین
 آن محاصره هر روز کمترین از سرداران سپاه خویش همراه برداشته بقرب آن قلعه پیش رفت که از اوضاع
 آنجا اطلاع بهم رساند شاید رخنه کاهی پیدا کرده حمل و یورش بجایب خصم بدیش بر روزی سه راه لید
 نام سردار خود از آن دو راه آمده رو بقلعه شهر میرفت در عرض راه مشغول صحبت گشته یکدفعه خبردار شد که قلعی بسیار
 نزدیک شده اند شمل از خود نمیدرسید زیرا که از طرف خصم هر کس او را میدید هرگز او را نمی شناخت بسبب آنکه
 خود علی الدوام رخت نظام سر بازمی پوشید تا لیدون خست سرداری در برداشت و نشانها زده بود شمل
 بغزات دریافت که او را از اردوی خصم بر بیستند فی الفور نشان تیر تفنگ خواهند کرد و لیدون را فرمود که
 بیا در پشت من قائم شو که از قلعه کسی ترانده بیند لیدون اضی نمیشد و شمل اصرار داشت در بین این مباحثه
 یکدفعه از قلعه شلیک کردند و سردار بجای راه رفت کله کشته همان ساعت تلف شد شمل و از دهم از فوت
 سردار فوس بسیار خورده بعد ازین ماجرا چند روز دیگر با متظار و ورود لشکر توقف نمود تا اینکه اجناد او با مراد
 رسیدند بنای جنگ گذاشت چندی نگذشت که شهر تورن نیز بجزیره تملک و تسخیر در آورده بعد از آن چند شهر
 دیگر نیز در آنحوالی تصرف کرد و هر شهر را که تسخیر می نمود امور آنجا را چنان مضبوط میفرمود که از برای او کوست

ونداه امرای
 صحیح و صحیح
 حرف شنیدن

بسیجی

بسیجی که امید معاودت باقی نمیکند است و ملت از کثرت جنگ بتسک آمده بزرگان پولند را تکلیف کردند
 و ابرام نمودند که اگر قراری در امور مملکت ندهند عنقریب جمله بقیه اطاعت شمل بگردن خواهند کشید بزرگان
 ملت از اجماع عوام اندیشه تمام کرده در شهر وارشوی مجلس شورا برپا نمودند و بعد از مباحثه بسیار همه اتفاق
 کردند و اقرار نمودند بر اینکه او کوست شایسته پادشاهی پولند نیست و در همان مجلس قرار شد که دیگری را
 در جای او بسپارند شاهی تعیین نمایند او کوست چون ازین اجماع اطلاع یافت بفکر علاج این بحساج افتاد
 و پیش از وقت نیمه یعنی ادر یافت کرده بود که شمل سویسکی نام را در جای او پادشاه خواهد نمود توضیح این
 اجمال آنکه شمل هنگامیکه در لیستانی بود زیاده از حد محبت از سویسکی نام از طایفه ثرانیده بود و این
 طایفه در عهد قدیم مدتی پادشاهی مملکت پولند را کرده بودند پیش از وقت خواست او را گرفته محبوس نماید
 تا اینکه شمل کسی را بجهت سلطنت در دست نداشتند این امر بطول انجامد و بزودی تمام نشود لهذا سی
 چهل نفر از نوکران محرم خود طلبیده تعهدات زیاد برایشان فرمود و ایشانرا نامور نمود بر اینکه رفت
 سویسکی را در هر جا باشد که ندانیدند ایشان نیز بیمل تمام قبول کرده بدون تأخیر روانه لیستانی شدند و سویسکی غافل
 ازین ماجرا در قرب شهر برزگوشول شکار بود که نوکران او کوست کاه کشته چهل نفر سواران لیر بر او تاختید
 و او را دستگیر کرده بخدمت او کوست بیاوردند و نیز در بنیانش کرده نزد خویش نگاه داشت بعد از آنکه سویسکی را
 در قید و حبس خود دید باندیشته مال کار خویش بقیه که خود نیز روزی محبوس و مقید شمل و از دهم خواهد شد
 پس تدبیر کرد که خاطر نظر کسیر را بخت بدست آورد شاید با عانت او کاری نماید که دولت و سلطنت او با ما
 ختم شود لهذا بعضی بخدمت ایشان نوشته استمداعی ملد کرد و بطریق منفعت خویش را در موافقت او کوست
 یافت و چند کاهی معطلی شمل در آن ولایت مصلحت خود دید که منظور خویش را از پیش برد با وجودیکه سخنان
 او کوست را چون موج سراب خالی از آب چون چراغ بفرغ همه تقلب دروغ یافته بود باز قبول کرده لشکر زیاده
 از رویه روانه پولند نمود که در خدمت او کوست بوده او را اطاعت نمایند شمل از قضاوت سویسکی
 استحصاری یافت آتش گرفت و متغیر شد کونت پیرو چند نفر از سرداران معتبر چون احوال او را متغیر دیدند
 عرض کردند که چرا پادشاهی پولند را خود قبول نمیرمائید که امثال شما پادشاهانرا سلطنت دو ولایت
 اشکال صعوبت دارد شمل که همواره طایفه ایتالیا را تا خویش می داشت در جواب کونت میفرمود که ترا اولاً
 آن بودی که وزیر ملوک ایتالیا بشوی که اینگونه حرکات در آن صفحات خوبت شما سزاوار است که مرا در جمیع
 زمین بدنام نمایند من نیادم که درین ولایت سلطنت بکنم بلکه خیال من از ایشان انتقام کشیدن تلافی
 در آوردنست نه در مملکت ایشان پادشاهی کردن شان من این نیست که تاج پادشاهی را که خود مغرول

کردم برداشته بسر خود بگذارم باید تاج اورا یکی از نوکران خود التفات کنم تا اینکه مردم بفهمند که من از راه طمع این جنگها را نکردم و لذت بخشیدن در نزد من از لذت باز ستانیدن بیشتر است شرل هنوز در خیال خود کسی را مشخص نکرده بود و بیچارگی منیدانت که این پادشاهی را بخواهم بخشید با بجملا اسکندر نام که یکی از برادران زان سوسکی بود بخدمت شرل دوازدهم بیاید و عرض کرد که از بزرگی و غیرت و مراسم عدالت پادشاه دور میباشد که او کوست برادر من بجهت خدمتی که بشما کرده است گرفته میشود و شما بیچاره بجهت مقام خلاصی او نمی آید شرل جواب اسکندر فرمود که هرگاه زنده ماندم خواهی دید که چگونه تلافی این حرکت را از او کوست در می آوریم پس التفات زیاد با اسکندر فرموده او را در نزد خود نگاه داشت و درباره او در آمدت چند روز بحال عطف و نهایت رأفت میکرد چنانکه روزی در سربار او را فرمود میخواهی امروز تاج پادشاهی پولند را بسرت بگذارم اسکندر در جواب عرض کرد که شما این سلطنت را برادر من مرحمت کردهاید و چیزی را که پیش از وقت برادر من داده ای من هرگز قبول آن نخواهم کرد شرل از اسکندر زیاده از حد ممنون شده فرمود بعد ازین در جمیع تواریخ روی من خوانند نوشت که پادشاهی در بخت و دور سالی که اینقدر بخت داشت که سلطنت مملکتی را بدیگری بخشید و جوانی شانزده ساله بخت کجاشه سلطنت آن مملکت را قبول کرده است

فصل بیستم در بیان پادشاهی ستانیلاس و رفتن شرل بولایت ساگر و استغنا

کردن او کوست از سلطنت مملکت قبول کردن جمیع فرنگستان سلطنت او را دشمن بی غیرت پیوسته کار را بر خود و دیگران مشکل مینماید او کوست در او خیاره دیگران داشته کار و کرد خویش را بدین روش قرار داده بود که در هر جا آواز شرل امی شنید آنجا را گذاشته میکرد بخت ازین سبب امر شرل مشکل شده بود و در هیچ جادشمن خود را پیدا نمیکرد زیرا که شرل مجبور بود که همداوقاقت با لشکر حرکت بکند و او کوست می چهل نفر سوار همراه داشته امروزی اینجا بود و فردا سی فرسنگ او برفت این است که بزرگان دشمن بی غیرت بدتر از دشمن پروردارند او کوست مدت تمامای این اطوار را از برای خود قرار داده بود و بهر جا که میسر بخت سوسکی را نیز همراه می برد شرل میدانست که پادشاه کند و کسی را پیدا نمیکرد که شایسته پادشاهی باشد از آنظرف اخباراتی که از روسیه میرسید او را مجبور میکرد که بزودی امور و عمام پولند را انجام داده تمجیل تمام بر او سینه برود و ستانیلاس جوانی بود عاقل و چیز فهم و صاحب جرات و فرات از آنکه بر پولند بود از آنروز که شرل دوازدهم با پولایت پولند گذشت پیوسته در خدمت و اوقات صرف نمینمود و بخت میخواست چنانکه در عدالت همیشه جانب شرل را

مراعات میکرد و در حقیقت باعث او بود که ابالی پولند دست از او کوست برداشته بشرل سپیدند با بجملا شرل خواست که او پادشاه شود حکم بعدالتخانه پولند نوشت که میباید تا پنج روز دیگر ستانیلاس پادشاه پولند شود اهل عدالتخانه پادشاهی او راغب بنوده دیگری اجبت پادشاهی پولند در نظر داشتند و بهانه که پیدا کردند این بود که ستانیلاس بسیار خورد سال و جوانست و قابلیت را ندارد شرل در جواب ایشان فرمود کسیکه شمارا مجبور کرده که پادشاه خود را معزول نمائید و جوان تراست و امر وزیر شما حکم میکند که یا او پادشاه شود یا بجملا چون شرل یکبار با وجود اینکه اصرار خود اهل عدالتخانه باز در آنکار تعلق ایما ملینا لیندا خود بشهر و ارشوی فتنه حکم صحیح بعدالتخانه فرستاد که در روز دیگر بشما مملکت دادم هرگاه موافق خواهش من ستانیلاس پادشاه کردید فیما والا جمیع ممالک پولند را آتش خوانم اهل عدالتخانه چاره دیگر ندانسته قبول کردند و کاغذی را مخصوص نوشته جمله مکرر کرده بخدمت شرل فرستادند که هر وقت میفرمایید ستانیلاس تاج پادشاهی بسرت بگذارید شرل نیز در نظر الملی از جانب خود بنزد اهل عدالتخانه فرستاد و روز تاج گذاری و خلعت پوشی ستانیلاس را مشخص کرده جمیع بزرگان ملت و اعیان دولت را در کلیسای بزرگ شهر و ارشوی احضار کرده تاج پادشاهی بسرتانیلاس گذاشتند و او را پادشاهی بیسیع ممالک پولند قبول کردند فی الحقیقه شرل نوکر خود را پادشاه نمود زیرا که ستانیلاس از روزیکه شرل با بجملا ممالک پولند گذاشته بود نوکری شرل را میکرد لاجرم شرل و از دهم بعد ازین گفتگوی چند روز دیگر در شهر و ارشوی مانده مصمم شد که امور ستانیلاس را بحال استحکام در دست و مضبوط نماید چون همام آتش را موافق تمناهای خود تمام کرد از آنجا روانه شده خواست بقیه شهرهای پولند را که هنوز بستانانیلاس اطاعت نکرده و پتینا نکرده بودند بجز اطاعت وی بیاورد از آنجمله مردم شهر لیوپول که در دوستی او کوست باقی بودند و قلعه نصیبی داشته از شرل بر اس و تئولیش نمیکردند روزیکه از و ارشوی بیرون آمد بعدا که خود حکم فرستاد که در هر جا لشکر است در قرب شهر لیوپول جمع شوند پس کما میکه شرل ارد آنجا شد جمیع سپاه خویش را در آنجا حاضر و جمیادیده و دو شبانه روز در یک فرسخی شهر لیوپول توقف کرد روز سیم حکم پوریش داده آنقلعه مشین و حصن حصین را که در بلندی و در زانت سر باوج سماوات میبود و فلک البروج در جنب اوچ آن حصین می نمود در مدت شش ساعت تسخیر کرده جمیع خزانه او کوست و پادشاهان قدیم پولند را که در آن شهر بود بمحض ورود آنجا متصرف شد تفصیل این اجمال آنکه شرل و از دهم در حصین ورود یافتند و در آنجا فرمود که تخت جمیع دروازههای شهر را بستند و اطراف قلعه را بزرگان احاطه و محصور کردند که برنده را از آنجا بحال مرور نمایند بعد خود داخل ارگن کشته بزرگان شهر را طلبیده حکم فرمود که مال پادشاهان پولند در پیش

تسخیر قلعه
لیوپول بخت
شرل
حصن حصین
قلعه استوار

هر کس باشد باید تا غروب آفتاب در حضور من حاضر نماید هر گاه درین باب ایهام کنند هر چه امر است و سیاست برینند جمله را از خود بمانند ترس و او همه شرل و از دهم در قلوب مردم چنان مؤثر افتاد که احدی را قدرت آن مانند که اموال بضاعت او کوست را پوشیده داشته محافظت تو اند کرد با جمله تا غروب آفتاب چهار صد سینه و قق بر ایزول سفید وزرد و اسباب جوهر و طلا و سایر اشیاء بر قیمت در خدمت شرل حاضر نمودند شرل جمله را ضبط فرمود و مبالغ کلی باشکران بخشید او کوست قتی خبردار شد که شهر لیوپول زد دست رفته و جمیع خرابی این دقاین اشراک و از دهم متصرف گشته از شنیدن این خبر بجدی مضطرب شد که از غایت اضطراب خورد و خواب را بخود حرام کرد زیرا که از دولت و سلطنت خود بسهولت دست کشیدن بسیار صعب و مشکل است این سبب خواست دقت دیگر نیز بمقتایله برادر شاید چاره بکار خویش بنماید از اتفاقات آن اوقات بطریق فوجی چند بجهت امداد او فرستاده بود و جمعی کثیر نیز از ولایت ساکس با عانت او آمده بودند و خود نیز زد دست و پا کرده در همه جهت بیست هزار نفر جمعیت فراهم آورد اوقاتی که شرل در شهر لیوپول توقف داشت بعزم گرفتن استانیلاس روانه شهر و رشوی گردید و مشارالیه بعد از رفتن شرل و از دهم در و رشوی مانده مشغول بضابطه امر دولت بود و قریب بشهر از نفر لشکر در نزد خود داشت که جمله از اهل پولند بودند و نمیدانستند که در راه که در عشق کلاک بر اسم جنگ قیام نمایند درین بین او کوست با بیت هزار لشکر طلوع کرده استانیلاس در کار خویش متخیر و سرگردان ماند و از مقاومت او کوست روگردان شده ناچار عیال خویش را همراه آن شش هزار سپاه روانه پوزنانی کرد خود نیز فرار نمود که خویش را بخدمت شرل برساند در و رشوی مخفی قلعه بود و نه تدارک لشکر او کوست در کمال سهولت وارد شهر گشت و حکم فرمود که خانه جمیع بزرگان آن تاریخ و غارت کنند هر کس که مانع شود بقتل رسانند جنرال هورن که یکی از سرداران شرل را با هزار و پانصد نفر در نیم فرسخی شهر بود با وجود اینکه از کربختن استانیلاس استیلا یافتن او کوست با بیت هزار جمعیت بشهر مزبور حمله داشت بازخواست کربلی غیرتی کرده از برابر او کوست بگریزد تا اینکه او کوست بعد از تصرف شهر بالشکر خویش بر جنرال مزبور برفت و مدت شش ساعت از طرفین جنگ کردند و مردم بسیار فحاشین ایشان تلف کردیده کاری از پیش نبردند او کوست از بسکه شکست از لشکر سوید خورده بود دلش بسیار میخواست که در غم خود اقلایک شکستی با ایشان داده باشد و دشمن بجهت هزار و پانصد نفر فرود پس مصمم شد که تا ایشان با التمام دستگیر نکند دست از ایشان باز نبرد جنرال هورن نیز خیال او کوست از فحشیده سپاه خویش را حکم داد که هر قدر کلوله و باروت دارند در جنگ و تحصیل نام و تنگ مضایقه نکند

دقاین صحیح دینیه

دست و پا کردن کنایه از سعی کوشش

بالحا یک شبانه روز دیگر نیز جنگ کرده جمع کثیر از لشکر او کوست تلف نمودند بالاخره جمیع قورخانه ایشان تمام مجبور شدند که بدشمن تسلیم شوند او کوست با کمال خوشحالی ایشان را اسیر کرده دوباره بشهر وارشوی مراجعت نمود استانیلاس در نیت خود را بخدمت شرل رسانیده گذارش را عرض کرد شرل از من حکایت بکنید و فرمود که او کوست در نظر من بیچشمی مانند شیرینی از دست او گرفته باشد من خود انصاف میدهم که بیچاره حق دارد یک دولت بزرگ را از دست دادن شوخی نیست لاجرم هم با روز حکم فرمود که لشکر روانه شود او کوست چون از آمدن شرل بسوی او اطلاع یافت باز دست و پای خویش را کم کرده در مقابل ستیز و آوز مصلحت و نجات خود را در گریز یافت ولی بخواست طوری نماید که آن قلیل جمعیت خویش آننگ مدتی بسلامت نگاهدارد که بالمره دست و پایش بسته نشود در آن اوقات در جمیع پولند و ساکس سرداری از جنرال شولمبورک در میان شکر بزرگ و معتبر تر نبود در حقیقت سردار بسیار عاقل و جبار بود او کوست عنان اختیار آن سپاه را بدست اقدار او سپرد و او را در جمیع کارها مقرر نمود و خود با صد و پنجاه نفر مینمای آن سفر کردید که از هر طرف زور بیاورند نسبت دیگر که بجز خالص شود جنرال شولمبورک نیز میدانست که در مقابل آن کل بلا صخره صمنا باید که مقاومت کند و در جنگ آن تنگ که او امن سخا دهد که دوام بیاورد او را هرگز تاب مقاومت با شرل نخواهد شد ولی اینقدر تلاش داشت که بقیه لشکر را بجمعی از آسب لشکر خون آشام شرل محافظت نماید و همگان دشمن را بجان ست یافتن ندهد با جمله شرل و از دهم همیشه از شهر لیوپول روانه شده و صلح حرکت او با کثافت آن مملکت منتشر کردید مردم از سی فرسنگ راه کلید شهر باران بر ذایشان میفرستادند و استعدای عایت و حمایت از او میکردند چون شرل سپکس را در مقابل خود ندید که با او جنگ نماید و جمله را در اطاعت خود یافت بسیار دست تنگ گشته استانیلاس فرمود که این سفر در نظر من چون شکار کاهی می آید یک بعد از دحمت بسیار مرد را شکار پیش از آنکه بماند امت بشمار بنزل خود باز کرد و با جمله چند روز بدین قرار رفتند تا بولایت پوزنانی رسیدند در آنجا شرل خبردار شد که جنرال شولمبورک با هشت هزار نفر سپاه و هزار نفر سواره در آنولایت میباشد لهذا چند روز در تفتحص او اهتمام فرمود تا در و فرسخی شهر کور و او را پیدا نمود شولمبورک چون لشکر شرل از دور دید از هر طرف لشکر خویش را بجهت ترقیب داد و حکم فرمود که صف اول در سردوزان و فو بشتند و صف دوم از پشت سر ایشان خم گشته همافتر را بایستند و صف سیم در پشت صف دوم ایستاده جنگ کنند تا اینکه از هر سه صف بدون درنگ شلیک و جنگ نمایند و اینگونه لشکر خود در جای مضبوطی قرار داده بکمال تمکین آرام منتظر بود و شرل که دید شرل مجبور بود بلشکر سواره خود حکم فرمود که بسوی دشمن حمله و پورش بر بندش مرتبه سپاه سواره سویدی حمله بردند ولی کاری نبردند و

صخره صمنا سنگ سخت مهاگن آنچه میبستند منتشر پراکنده ندامت پشیمان نقص جستجو

طرفی بستند زیرا که شولبورک لشکر خود را چنان مضبوط کرده بود که هیچگونه آسیبی برایشان نرسید شولبورک
از جهت انضباط و نظام و مکان با استحکام خصم لشکر خویش را در محل خطر یافت از بی باکی دشمن سپاه
خود را قرین بلاک دید و استحکام صفوف خصم را ملاحظه کرده جنگ را موقوف نمود و منتظر فرصت شد که دشمن از
جای خود حرکت نماید تا ایشان را نشان توب آتشبار و عرصه شمشیر آبدار سازد چنانچه شولبورک غروب
آفتاب را در وی خویش از جای خود حرکت نداده هنگام شام که شب پرده غلام را فرو و تحت لشکر خویش را
بترکیب قلعه ترتیب داده اندک اندک از مقابل شرک ایستاد شولبورک نیز حکم فرمود که اطراف قلعه را بگیرند و از
حرکت ایشان مانع شوند شولبورک سپه بجهت لشکر شرک نکشته با آن نظام خود را پس یکسید و خود شمشیر
گرفته نیک داشت که لشکر از هم جدا شود همیشه در پیش روی لشکر خود بوده و محاذ کار خود غفلت نداشت و از پنج
زخم برداشت به انقرار سپاه خود را بشهر کور و رسانید شولبورک آنوقت از جانب دشمن نیکو رشادت نموده بسیار
تعجب کرد و زیاد از حد تغییر نموده فرمود که من هرگاه امشب و فردا شولبورک را بگیرم ازین خصمه تلف خواهم شد
با اینکه افواج لشکر زیاد از حد خسته و مانده بود باز حکم فرمود که بتجلیل روانه شده سپاه خصم را تقاب نمایند
کیساعت بعد از ورود شولبورک بشهر کور و شولبورک نیز وارد شد تا نظرت شهر کور و همیشه و جنگستان بزرگیت
آنست بشهر رودخانه ایست که پارت نام دارد و از طرف رودخانه مرزور بانگ فاصله رودخانه بزرگ دیگر است
که اول در نام دارد شولبورک همینکه خبر ورود شولبورک را شنید بالشکر خویش را به جنگستان پیش گرفت و از میان جنگل از
راهی بسیار بگذرود رودخانه پارت را بگذشت شولبورک نیز از پشت سر او راه افتاد لکن چون سردار ساکسون را
بلند نموده بعد از زحمت خود را برود خانه مرزور رسانید سپاه ساکسون را قریب غروب کرده بود و شب نیز بسیار
تاریک بود با اینکه سپاه خویش را حکم کرد که بتجلیل تمام از رودخانه مرزور عبور کنند شولبورک نیز در کنار رود
خانه چند نفر قراول گذاشته بود که از عبور شولبورک در آن خبردار کنند که خود نیز از رودخانه اول بر بدان طرف گذشته
جمعیت خود را از حضرت شولبورک خلاص کند و تیسکه لشکر شولبورک را برود خانه پارت انداختند شولبورک نیز همان
ساعت حکم کرد که لشکر از رودخانه اول بر بگذرند چون شولبورک بدان مکان رسید سپاه خصم که در آنجا نمانده بود
مقام حیرت فرمود هرگاه من دولت را بتنگ آوردم انصافاً شولبورک نیز مرا بتنگ آورد و منی انصافاً
او امر و زبر با غالب شد بزرگان لشکر هر چه است تمام کرده که آن جناب از دل بیرون نمایند که او شکست نخورد
بلکه فتح کرده است چنانچه خصم در برابر او شتاب و قرار گرفته فرار نموده است قبول کرده فرمود که من دوست
نمیدرم کسی را که برای خوش آمدن من در نزد من بکوبند که تو شولبورک را شکست دادی من خود اقرار دارم که از
آن بزرگوار شکست خوردم و اگر او نزد من می آمد بدون خجالت خود را شاکر او کرده و علم جنگ را از وی میگیرم

شرک از آن روز دیگر پشت سر شولبورک نماند و مراجعت کرد لکن این همه فایده باحوال او کوست بخشد بچاره مجبور
شد که خود نیز مملکت پولند را که داشته بگریزد بوطن اصلی و سکن اولی خود رفته اقل مملکت ساکسون را مضبوط
نماید که هرگاه روزی شولبورک بخوابد که انجا را نیز از دست او بگیرد مانعت کرده لغت نامی از برای عیان باقی
ماندگان اوباقی بماند پس بدون درنگ بشهر رزده که پای تخت مملکت ساکسون باشد رفته احکام فرستاد
که قلعه و سرحدات آنصفحات را من سیسبع الجعات مضبوط نماید شولبورک بعد از مراجعت ازین سفر خجالت
که ستانسیلاس دوباره تاج بپوشد و در جمع پادشاهان اروپا را مجبور کند که بقانون دولتی پادشاه
او را قبول نمایند در سال ۱۱۷۰ در شهر وارشوی دوباره تاج گذاری خلعت پوشی انبرای او کرد و در جمیع سفرهای
دولت خارجی مجبور شدند که از جانب دولت خود پادشاهی ستانسیلاس را قبول نمایند مگر المپی پاپ که
قبول کردن پادشاهی او را در قوه نداشت توضیح این حال آنکه در میان طایفه سیسی اختلاف مذہب
بسیار است اگر چه همه را سیسی میگویند ولی در میان خود تو فی بسیار دارند از آنجا که مذہب کاتولیک و لوتری هر دو
مذہب سیسی هستند لکن چون دو مذہب حساب میشود مذہب کاتولیک همان مذہب پاپ است و
طایفه پولند نیز همیشه کاتولیک بود اطاعت بر پاپ میکردند و طایفه سویدی لوتری بوده برخلاف پولند
پاپ را نمی شناسند ستانسیلاس نیز که پادشاه پولند شد لوتری بود ازین سبب پاپ نمی توانست پادشاهی
او را قبول کند چندین کاغذ نیز در این خصوص بمملکت پولند نوشته بود که او را پادشاهی قبول نکرده از مملکت
بیرون کنند لکن طایفه پولند چنان صدمه از شرک نخورده بودند که پاپ یا مذہب کاتولیک بخاطر ایشان
بیاید لهذا اخطال پاپ هیچ وجه کار نخورده ستانسیلاس با کمال اختیار پادشاه شد و خویش شولبورک را
او کورت در آن اوقات معزول شد لکن از آنست بطر کسیر که دشمن قومی با تدبیر بود فرصت یافته روز بروز قوت
خویش را بیش میکرد و از فتوحات شولبورک پروا نداشتند شولبورک نیز از آنجا که جمعیت خود را زیاد می نمود
و پیوسته بترقی و تربیت ملت روسیه می پرداخت و شهرهای ساخت اسفرا بفرنگستان کرده غرایب
علوم و ادب را جمع و در سویم را یاد گرفته از اقصای بلاد مردمان صاحب فهم و فراست را جمع کرده بمملکت
خود می آورد و همه این تدابیر که از برای شرک تلافی خسارت جنگ نزد او فراموش آورد ولی شولبورک از بسکه مغرور
بود هرگز بطور داخل موجودات نشمرده استصال او را آسان تر از زوال سلطنت او کورت می دانست و نظر
دولت او را در دست خود میدید لاجرم بطر کسیر در سکا میکه شولبورک مشغول جنگ پولند بود در کوشش و کنار
هر روز صدمه بلشکر شولبورک نیز در شولبورک مرکز متحمل شده در نزد خود خاطر جمع بود که هر وقت خواسته باشد بطور
تمام خواهد کرد بطر کسیر بخلاف این قوت شولبورک خسته و روز در خیال این بود که چه تدبیر کند تا این خصم قومی

پاپ
حلیقه حضرت
عیسای
کوبند

وقع شود و چگونه از عمد او بیرون خواهیم آمد سنکامیکه امر او کوست هنوز تمام نشده بود از احوالات شرل
اطلاع داشته خاطر جمع بود که تا امر پولند را تمام نکند از آنجا حرکت نخواهد نمود لکن بعد از یاد شاه شدن سنکامیکه
بسیار تشویش میکرد و میدانست که شرل از دست نخواهد کشید بعد از تدبیر مصلحت چنان است که
اگر کجندی نیز شرل در پولند مصلحت کند بدو نخواهد بود پس بجای رال پانگول که در آن سنکام از جانب بطر
گیر در نزد او کوست ایلمچی بود کاغذ نوشت که با او گفتگو نماید و او را بر این قرار داد که بشهر کرده و نو آمده بطر را بپذیرد
او کوست که با لمره از امر خود با پوس بوده از خدا میخواست که کسی دست او بگیرد فرمایش بطر را قبول کرده
بدون درنگ روانه شد این دو پادشاه عهد مجرا در شهر مزور ملاقات کردند بطر وعده کرد که هرگاه او کوست با او
درست رفتار نماید و راه را در یاد بدو او کوست نیز سوگند یاد کرد که مادام که مصلحت و قرار او بطر را
نگند و همیشه در اطاعت و انقیاد او باشد با لمره بطر که هرگاه پادشاه همراه خود آورده بود سخت چنان قرار
دادند که بطر خود نیز در پولند مانده بصحابت او کوست شرل از آنجا حرکت بیرون کنند بعد بطر که خبر رسید
که در مملکت حاجی ترخان آشوب و فتنه بر سر سیده چنانکه اگر خودشان بتجیل تمام بد آنجا نروند کار انولایت
مغشوش و پریشان خواهد شد بطر بعد از شنیدن این خبر بمحکمته عثمان عزیمت بصوب آنولایت بگردانید و
مانزیکوف سردار بزرگ خود را از جانب خود با موکر گردانید که در نزد او کوست مانده و با آن هفتاد هزار نفر که از
که شرل داخل خاک روسیه شود و منتظر باشد که شولبورگ سردار او کوست نیز که بمحکمته جمع کردن سپاه ساکس
رفته بود بیاید پس هر دو سردار با اتفاق هم شرل از ممالک پولند بیرون کنند گفتگو و قرار مدار میان دو پادشاه
بدین منوال تمام شده بطر روانه حاجی ترخان گردید درین بین که شولبورگ هنوز مانزیکوف نرسیده بود و شرل
ازین اخبار اطلاع یافته فرصت نداد که این دو سردار بیکدیگر برسند فوج خویش را حکم فرستاد که با سرعت
تمام با سپاه روس بجاریه و مقابل قیام کنند مدت دو ماه فیما بین لشکر سوید و روسی سپاه نوایر قتال
اشتعال یافت بالاخره شرل این هفتاد هزار لشکر را بهر نیت داد و در مدت این هفتاد جنگ ستانمیلان نیز با
سپاه شرل همراه بود عساکر مانزیکوف در هر جا شکست خورد و مجبور شد که از خاک پولند بیرون برود بعد از شکست
خوردن مانزیکوف شولبورگ با بیست و چهار هزار نفر لشکر ساکسون را نظرف سردار شد شرل از این
اخبار در کشته شدن از وقت دو و از ده هزار نفر لشکر جرارد در زیر حکم جنرال نخلد بمقت سرحه ساکس روانه
کرده بود که در آنجا منتظر حکم شولبورگ باشند نزدیک شهر فرونتال درین راه سپاه این دو سردار
مقابل کشته جنگ در سوت در سنکام نخلد چنان شکستی شولبورگ داد که تا حال در پیش تارخ مذکور
نشده است بعد از آنکه لشکر ساکس شکست خورد در صحرای جنگ نزدیک بمقت از فتنک پیما کردند که

جمله پر بودند ازین معلوم میشود که ترس سپاه ساکس در چه مرتبه بوده که جرأت خالی کردن تفنگهای پرنده
با بطله جمیع اوضاع لشکر شولبورگ بقصر سپاه سوید آمده کار و بار او کوست باز بدین قرار بود و بجای
گذاشت بعد از آنکه شرل و از دهم این نود هزار سپاه روس ساکس را بطور دلخواه شکست فاحش داد
مصمم شد او کوست را که در آن اوقات قریه بقریه و وادی بوادی از دست سپاه سوید میکشید بگریه و گریه
اصلی را نیز از دست و باز ستانند لکن در اوایل سنکام با لشکرش داخل خاک ساکس گشت باالی این مملکت
از اسم شرل بر تبه خوف برداشته بودند که بمدها ت عرض اه مالک املاک خود را گذاشته فرار کردند و کسی
پیدا نشد که از سپاه سوید استفسار نماید که از کجای آمیند و بچه کار آمده یا مردم ولایت ساکس چون
و خوش برنده از ایشان میرمیدند شرل دید که هرگاه اوضاع بدین قرار باشد لشکر این بجیت آذوقه و سایر مدارک
و سامان زحمت و مهارت خواهند کشید لکن احکام نوشته بجهت فرستادن ایشان اطمینان داد که
لشکر سوید در نظام امور داخل بشکند و پس ندر دهرگاه یکدیگر از مال کسی تلف نشود در عوض آن بکوتومان
خواهند داد پیش از آن نیز این مطلب گوشه ایشان شده بود که لاف و دروغ را بسوجه در مزاج شرل حلیه
و فروغ نیت و کمر و قلب در هر کار بطبع او ناگوار است ازین جهت تمام مردم با حکام او تسلیم و رام
گشته با مکنه خویش مراجعت نمودند و در چنین سوید نوشته اند که ایام توقف شرل در ممالک ساکس و تیارگی
مال کسی تلف نشد و احمافی از سوید بیان در باره کسی سرزد لکن موزضین ساکس برخلاف این نوشته اند که مدت
توقف شرل ممالک ساکس با لمره خراب شد این مطلب از برای ما دست معلوم گشته که کدام یکی از
موزضین است نوشته اند ولی هر دو لایق که در آنجا لشکر کشی شده معلوم است که خرابی بهم میرساند اما
از حرکات و رفتار شرل در ممالک ساکس شخص و آشکار است که خیال او این نبوده که مردم آن مملکت را ضرر و
خسارت برسد از آنجمله روزی عیشتی بخدمت شرل عرض کرد که کینه صالدا ت تو پخانه مرا تاراج کرده و چوگر
بجبت خیال خود بچینه بودم از دست من گرفته است شرل همان ساعت صالدا ترا طلبید و بطور بخت
فرمود که چرا مال این بیچاره را بر زور گرفته صالدا ت بجمال احترام عرض کرد بنده ضرر که با وزده ام در پیش خاسته
شما پادشاه او رسیده اید نمودی نداد بهم بجبت کینمخ از او گرفته ام پس شرل ه تومان بزن آن
رعیت داد و بطور التفات آن صالدا ترا فرمود راست گفتی من از او کوست بیک مملکت بزرگ را گرفتم لکن
می بینی که از برای خود چیزی نگاه نداشته ام ازین کینه معلوم میشود که خیال شرل با بالی ساکس ضرر و خسارت
رسانیدن نبود است و در خصوص مخارج و تدارکات معسر خود سخت محاسبه مالیات انولایت را از
مباشترین آنجا بخواست و پس از استحصاری فراخ در داخل آن مملکت مخارج جمعیت خویش را قرار داد که ای

تصدیق انجام نشود اوکوست سحاره مدتی که شمل در مملکت اصلی او پادشاهی سلطنت میکرد و در ولایت
 پولند سرکردان حیران میگشت و نمیدانست که آخر کار او سجا خواهد کشید یا لاخره بعد از هزار تیر و خیال برمال
 کار خود دید که بجز انقیاد ابدی بجز تسلیم علاجی و بغیر از اطاعت چاره نخواهد داشت عریضه بخدمت شمل
 نوشت و دو نفر از نوکران خود مامور کرد نزد شمل فرستاد که رفته فراموشی بامر او بگذارند و هر سفید بدست آنها
 داده ایشانرا فخر کرد که هر طور مصلحت بداند در امر او تلاش کنند در روز روانه کشتن ایشان کاغذی بدین
 مضمون از جانب پطر کبیر باور رسید که این کوزه صدمات بیم و هراس مکن و بی غیرتی ما هرگز بدول خود راه مده که
 هر قدر من زنده ام از امور تو متوجه خواهم شد البته از دوستی من دست بردار و حرام خویشترین را بجهت تمام
 ما و ابله دار این اوقات ما تزکیوف را با عا کریشا با عانت تو خواهیم فرستاد اوکوست اگر چه مردی بود
 که در جمیع اروپا بزور و قوت شهرت داشت چنانکه ترس و شیراد او که و همیشه بتنانی دستگیر میکرد
 اگر میخواست میگشت و الا زنده نگذیرد کاهی که در میدان بناخت و جولان سب مشغول میشد حلقه
 در هوا معلق و مستحکم کرده بودند اوکوست به شکام تک دو ازان حلقه میگرفت دیگر از اباد دوران خود
 میر بود و ساعتی بآن میات در هوا نگه میداشت و لیکن در جنگ بسیار بیدار چون بود و همواره میخواست
 که در خانه خود با ستراحت بنشیند و لغت آنی بدست آورده با عیال خود صرف نماید و از شجره غیرت و آبرو
 هرگز بهره نبرده و طره نخورده و شیخه نقضیه بود آدم معتصب و غیر در مقام زوال آبرو و حرمت از
 جان خود میکزدد و شفت مرد را ستراحت زندگی ترجیح میداد و وجود اینگونه کاغذ پطر کبیر و سوگند مانی که در
 دوستی می یاد کرده بود از شدت ترس شمل همه را فراموش کرده بدون اینکه خیالات و تدابیر خود را پطر
 کبیر بروز بدید عریضه و آن دو نفر را روانه نمود و گفت که ایشان بخدمت شمل می آیند شمل از ایشان پرسید
 که از برای چه مطلب آمده یا ایشان عریضه اوکوست را در آورده با و دادند شمل بعد از خواندن کاغذ اوکوست
 خود را با و طاق خلوت کشید جواب کاغذ را بدین مضمون نوشت که من با اوکوست دوست میشوم
 بچند شرط اول آنکه هر چه من در مملکت پولند از خوب بد تا بحال کرده ام همه را بدون لیل قبول بکنید و دوم آنکه
 از پادشاهی پولند بالمره دست کشیده ستانسیلاس را پادشاهی قبول نماید و بر او اطاعت بکنید سیم
 آنکه من بعد پطر کبیر را شناخته بهر چه که با او عهد بسته است همه را مخالفت نماید چهارم سویدکی را با کمال
 احترام از مجلس در آورده نزد من بفرستد پنجم آنچه اسیر از لشکر سوید کرده اند همه را پس بدو باز فرستد
 من هر کس نزد او باشد آنها را نیز بفرستد خاصه جنرال باپنگول که بی تا مل و آنه نماید این کاغذ را نوشته
 بدست کونت پیر داده فرمود که با وجودین کاغذ هیچ وجه رحمت برای تو باقی نماند زیرا که اگر کیت کلمه از اینها

چون
 بزوال بیدار
 کوبند

مورد

کم و زیاد باشد من قبول ندارم تو نیز مخص نیستی که ازین احکام تجاوز کنی و بیشتر ازین حرف زنی هرگاه قبول
 کردند قیما و الا در دوی من نمانده مرا حجت نماید فرستادگان اوکوست هر چه اصرار کردند که شاید از
 احکام شمل چند فقره را در نمانند ممکن نشد زیرا که کونت میر از جانب شمل مخصی نداشت که حرف زیاد
 بزند همین دو کلمه را میگفت که حکم شمل این است یا قبول بکنید یا در اینجا نمانده مرا حجت نماید با بگله
 غیرت فرستاد های اوکوست بیشتر از خود بوده احکام شمل قبول نکردند و مرا حجت نمودند چون اوکوست
 خبردار شد بر سولان خویش تغییر کرد که چرا احکام شمل با اتمام قبول نکرده مرا حجت نمودید و خواست که
 عریضه دیگر بنویسد درین من خبر ورود ما تزکیوف با سی هزار نفر لشکر رسید و اوکوست بتانگی دست و
 پای خود را کم کرده نداشت که جواب ما تزکیوف را چگونه بدید و از شمل بجدی هراس داشت که هرگز
 نتوانست تا دوباره با او بمقام جنگ بیاید اوکوست در شهر کالیس بود ما تزکیوف تیر و آرد شده بر پشت
 که من از جانب پطر کبیر مامورم که لشکر سوید را از مملکت پولند بیرون کنم بعد بدین تشویش و هراس غم
 مملکت ساکس بنامیم و در اینجا با شمل بجنگ اوکوست چون از احکام پطر استحضار یافت بنامی طفره
 گذاشت و بهانه های عجیب و غریب پیدا کرد که ما تزکیوف جنگ را موقوف بکن چون دید که قبول
 نخواهد کرد در نزد یکی کالیس ده هزار نفر لشکر سوید در زیر حکم جنرال میر فلده جمع شده بودند نزد او آدم فرستاد
 و پیغام داد که ما تزکیوف آمده است و میخواهد با تو بجنگد و سی هزار جمعیت دارد هر گاه با ایشان جنگ
 نمائی بالقطع شکست خواهی خورد و من هم با شمل مصاحبه کرده ام و دست شما هستم بعد ازین اصلاح
 شما منظور من است در عالم دوستی بشما اعلام میکنم که لشکر خود را از نزد یکی کالیس برداشته بروید
 سردار سوید که هرگز اینگونه بی غیرتی را از بنی آدم ندیده و نشنیده بود چنان خیال کرد که اوکوست همه را
 دروغ میگوید و ما تزکیوف هیچ انفر جمعیت نداشته از ترس شکست خویش اینگونه اخبار را پیش انداخته اند
 بقول او متحمل نماندیم با فواج خود روانه کالیس شد و با لشکر ما تزکیوف و چار شده بنامی کارزار کردند
 و بخت کمی جمعیت سوید در آن روز لشکر روس شکست مضبوط دادند که بعد از مشاهده این جنگ هر کس بجای
 اوکوست میبود بسر غیرت آمده با انتقام و جنگ دشمن قیام مینمود و مشارالیه برخلاف عادت طبیعت
 بنی نوع بشر ازین فرستاد و طفره بیشتر رسید عریضه بخدمت شمل نوشت و قسم خورد که درین محاربه بقصری
 من سر نزد سردار سس کار پیغام و اعلام من اعستبار کرده سر خود بنامی کارزار گذاشت از دست
 شکست خورد با بگله هر چه بیشتر از جانب شمل تکلیف فرمایش فرشته بود همه را قبول نمود در آن خصوص
 التزام داد و هر کرده بخدمت شمل فرستاد که مبادا بتانگی تغییر کرده مصاحبه و دوستی بهم خورد و بعد از

طفره
 دفع الوقت
 کرد از کوبند
 پیغام
 فرستادن اوکوست
 بفرستادن
 لشکر سوید

فرستادن آن عریضه خود نیز روانه ساکن شد که بخدمت شریل رسیده شاید در آنجا کاری کرده شریل ادعای
خود بجز لغات بیاد و غافل از اینکه شریل همواره عادت این بود و طبیعت چنین که از ملاقات مردم بی
غیرت احوال او بهم بخورد و مزاج او در کون میکت چون آمدن او کوست را بشنید قدغن کرد که بنزد خود
نیاید در پیش کوست سپهر باند تا اینکه شریل ویرا در آنجا ملاقات نماید و قتیکه شریل وارد منزل زیر کرد
و او کوست او را بدین رنگ از رخسارش پرسید و خواست که دست شریل ایوست شریل قبول نکرد و بجا
صحبت گذاشت او کوست سعی کوشش بسیار کرد که درین گفتگو از پریشانی کار خود طرح صحبت بیفکند
مکن نشد شریل گاه از چکه خود میگفت و گاه از کلاه حرف میزد مدت دو ساعت صحبت و گفتگوی ایشان این
قرار گذشت از همه بجز جدا شدند فردای روز شریل بکونت پیر پیغام فرستاد که هنوز تکالیف ما را بجا
نیارده است چگونه مصاحبه بنماید و سستی در میان آنجا انجام پذیرد که تکلیفات ما را با تمام بجا آورد
فرمایشات این بود که هنوز پاکول انداده بود بهانه می آورد که نوک دولت روسته است و سوسیکی را
نیز نفرستاده بود او کوست بعد از شنیدن این پیغام ایشان را تسلیم کرد و جمیع احکام شریل را بجا
آورد شریل به محبت و گذران از برای او کوست قرار داد و قبضل جنرال پاکول حکم کرد پاکول مجاز
در ۱۱۹ در شهر کار میرگشتند تقصیر می داشت این بود که از جانب ملت خود بزرگتر شریل گفت
خواست ظلم و تعدی از ولایت لیونی بردارد مقصود خود نرسید و بعد از وفات پدر شریل از
ولایت سویدیکه بخت پیش او کوست آمد و باعث جنگ فیما بین سه دولت گردید لاجرم بعد از آنکه
این دو خواش شریل تیر بعل آمد حکم با او کوست فرستاد که باید کاغذی بستاند سلاسل نویسی و اقوا
و اذعان پادشاهی او نمائی و نیز فرمود آنچه اسباب جوهر دولتی در پیش تست آنها را نیز باید پادشاه
جدید تسلیم نمائی تا معزولی تو بجمع دول معلوم شود او کوست مجبور شد همان کاغذ را نیز بنوشته بندگی
ستانسلاسل قبول کرده جمیع اسباب جوهر که در نزد خویش بود همه را بسپارد و بی فرستاد و قتی که بطور
ازین احوالات خبردار شد بسیار متعجب گردید و قرار شریل و را آنچنان تاثیر منفی کرد زیرا که دشمن بود و
از دشمن توقعی نداشت لکن از بی غیرتی او کوست که با وی دوست بود تعجب میکرد و بطور کینه خواست
با تمام خون پاکول آنچه در آن چند سال از اباالی سوید سیر گرفته بودیش را با لمره نقل رساند لکن
از قوا عدم موت و قوا این عدالت دور دید که بی جت و بی سبب از برای بخت چندین نفر مردمان بی تقصیر
از دانه حیات دور سازد پس کسب جمع دول اروپا نامه نوشت و درین باب دوست شریل نکات
نمود در آن اوقات دول فرنگ نیز با هم دیگر مشغول جنگ بودند و دوستی شریل را بطور کینه مقدم داشتند

کشته شدن پاکول حکم شریل

و سخنان پطر را گوش نداده منظور او را با لمره فراموش کردند پطر دید که با اینکه مقام از خصم توان گفتن
باید فکری کردن که تلافی از خصم در آید پس صتم شد که خود با جمعیت کثیر بمالک پولند برود و با لمره تمام شود
و با اینکه در ماراز و زکار خصم در آورد و از برای لشکر کشی و قتی بهتر از آن نیز بدست نمی افتاد زیرا که مالک
پولند از وجود خصم خالی بود شریل و ستانسیلاس هر دو در مملکت ساکن بودند و در جمیع ممالک پولند از جانب
شریل مکنفر سردار و بیست هزار لشکر بود پطر کبیر با شصت هزار نفر وارد خاک پولند گردید و بی ممانعت و
مجادلت کسی تا بشهر لیوپول تصرف نمود و در شهر بر نور بزرگان پولند را جمع کرده مصمم گردید که بدینجا
اهل پولند ستانسیلاس را مسلوب الاختیار نموده نامت در آنصفحات را بدست او گیرد کسی بیاید
چنانچه اگر منظور خویش در باب سلطنت او کوست از پیش نرود و آتش و منظور شریل تیر بعل نماید
بالجمله پطر کبیر بزرگان پولند تعارف و انسداد داد و ابواب کرمت و تملط بر روی ایشان مکتوب
نشان نمایان بهر املی است تحقیق ایشان بدو در اندک مدت قلوب اباالی مملکت را چنان بجاگ
خود راغب نمود که بسیاری از ایشان اطاعت پطر را بر ذمه طاعت خود قبول کرده در شهر لیوپول جمع
شدند کم مانده بود که مردم پولند با لمره از ستانسیلاس و گردان شوند و در جمیع پولند آشوب و فتنه
نمایان شود شریل ازین احوالات خبردار شده ستانسیلاس و جنرال پنجله را با شانزده هزار لشکر روانه
لیوپول نمود که با آن بیست هزار نفر سپاه سوید اتفاق کرده پطر را از خاک پولند بیرون نمایند پطر بعد از
شنیدن این خبر کثرت عدت دشمن و قلت تدارک و آذوقه خویشتر با ملاحظه کرده توقف خود را
در آن صفحات از روی خرم و حسیطاد دور دید لکن از روی خود را از ممالک پولند حرکت داد و در خاک
لیستانی قرار گرفت درین مدت شریل با کمال جلال در ممالک ساکن سلطنت میکرد و از جمیع دول اروپا
نزد او ایلی و پیشکش می آمد خا صدا از جانب امپراطورین که هر روز بی خبری میرسد شریل چون شوکت
خود را در نهایت دیدن سخت و غرور او بجاگانی رسید که جمیع مملکت اروپا تا مال خود میدانت چنان
می پنداشت که در همه روی زمین کسی نخواهد بود که در برابر او بکنک قیام نماید سفرانی که از جانب دول
اروپا نزد او بودند استعدا می نمودند که دیگر حرکت را موقوف کرده بجاگ سوید مراجعت فرمایند چنانکه
ایشان اصرار میکردند چندان شریل در باب جنگ استادی میکرد و باطناً پطر کبیر را بسیار ناخوش میداشت
بخصوص در این کت آخری که لشکر بمالک پولند کشید بجدی عداوت بهم رسانید که هر کس اسم پطر را
نزد او میرد با او نیز بدیند و تخمیر ضمیر او این بود که تا پطر کبیر را تمام نکند بمالک خود مراجعت نخواهد کرد
همینکه شنید پطر از خاک پولند بیرون رفته است حکم فرمود که تدارک لشکر دیده شود سفر او سواران سپاه

جنگ شران و ازدهم با پطر کبیر در پولتا و او زخمدار کشتن شرل

آنچه سعی و اهتمام کردند که شاید در این خیال گردانند ممکن شد در جواب ایشان گفت پطر را چون او کوست
 از سلطنت مغزول نجات نخواستند و سرگردان چون صرار خویش بانی فایده یافتند ناچار بتوکل
 لشکر قیام کردند و سامان شکر را بتجیل تمام نموده تظرف حکم جدید شرل شدند شرل در او اواخر سال ۱۱۲۵ هجری از
 ممالک ساکس روانه شد و امور لشکر او بر تبه مضبوط بود که تحریری نیست چهل هزار سپاه همراه داشت
 بتدارک تمام چنانکه هر صالداقی بقدر دو سیت تومان وضع داشت ازین معلوم میشود که در این سفر چنانچه
 سپاه سوید داخل کرده بود با اینهمه شرل باز وضع خود را بهیچ وجه تغییر نداده بود و وضع سرداران
 از او بیشتر بود و اگر کسی او را نمی شناخت چنان خیال میکرد که نوکر یکی از سرداران است این قسم رفتار او
 باعث شده بود که جمیع لشکر در راه او جان میدادند زیرا که بحکم خود میدیدند که همواره زحمت خود را بجهت
 جزد مقدم میداشت و خوشحال بود از آنکه بوجود خویش بد بگذرد و لشکر او را کزندی نرسد

فصل چهارم در بیان جنگ شران و ازدهم با پطر کبیر در پولتا و او زخمدار کشتن شرل و شکست خوردن لشکر او و فرار کردن او بدولت عثمانی و چندی نفر از نوکران خود

شران و ازدهم بفرم جنگ روسیه از ممالک ساکس روانه شد و در چهارم ایلی از جانب دولت عثمانی
 بخدمت او بر رسید و صد نفر سویدی بریم پیشکش بجنوروی میاورد توضیح این اجل آنکه این نفر را
 در بین جنگ پولند طایفه کالموک چپاول کرده باسلامبول برده بودند سلطان روم از اسم و رسم شرل
 اطلاع یافته بفرم دوستی و موافقت شرل ایشانرا همراه ایلی خود روانه خدمت وی نمود و نامه شکر
 بیگانهگی و اتحاد و ولتین هر قوم و مرسولان داشته بود در ضمن آن سلطنت ستانایلاس را نیز قبول کرده
 بود شران یاوه از حد از دولت عثمانی خوشحال گشته نهایت محبت درباره فرستاده آن دولت بجای آورد
 و جواب نامه او را بجمال تلطف و مهربانی نگاشته از نگاشته وی ارسال داشت پطر کبیر در این مدت
 سرحدات را مضبوط میکرد و تظرف در شرل بود آنچه لشکر داشت در سرحدات جمیع مینمود که شرل
 از زور و خاک خود مانع آید و یعنی با او را ک کرده بود که در این سفر از دو تیس کی بزوال خواهد رسید
 از دو پادشاه یکی تمام کشته صفحہ کتی آرام خواهد گرفت شرل و ازدهم پیشتر حکم کرده بودند که لوتنویس
 سردار سوید بعد از روانه شدن خود بیست هزار نفر لشکر جمع آورده با ولطی شود سخت تملاتی فریقین
 در شهر یمن اتفاق افتاد پطر کبیر در میان شهر نین من بود که خبر درود شرل را بشنید چون بهر جهت دو هزار
 نفر لشکر همراه داشت جرأت مکث و توقف نموده از شهر بیرون آمد شرل نیز بهر جهت ششصد نفر

مراد از سلطان سیم است

وقوع محاربه و سیما بین شران و ازدهم و پطر کبیر در شهر نین من

همراه داشت پطر از یک دروازه بیرون رفت و شرل از دروازه دیگر داخل شد چون پطر قدری از شهر دور شد
 خبر رسید که شرل در همه جهت ششصد نفر همراه دارد و بقیه سپاه سوید سه چهار ساعت دیگر وارد
 شهر میشوند پطر کبیر بعضی اطلاع بر او پانصد نفر از میان لشکر همراه خود برداشته دوباره بشهر مراجعت
 نمود در بین درود شهر آفتاب غروب کرد و هوا تاریک شد قزاولان شرل سخت ایشانرا شناخته
 چنان تصور کردند که لشکر سوید است وارد میشود بعد فهمیده بنامی جنگ گذاشتند و قزاولان دروازه
 شهر بهر جهت سی نفر بودند با وجود این مدت ربع ساعت در مقابل پطر جنگ کرده لشکر او را معطل نمودند
 تا شرل از آنطرف شهر فرار شده خود را بدان حساسه رسانید و در شب تاریک چنان جنگ
 کردند که پطر مجبور شده بر کشتن پطر و رسیدن بقیه لشکر سوید یکی شد هر گاه پطر اندکی در اینجا
 توقف میکرد قضیه برعکس نتیجه می بخشید و خود د شکر سپاه سوید می کشت این است که حکما
 نوشته اند شرل بزور طالع راه سیرفت و پطر بعقل و تدبیر شرل بطالع خود بگریزید و پطر با عقل خود از
 دست لشکر سوید خلاص شد شرل بعد از ورود لشکر حکم کرد که بتجیل روانه شوند و سپاه پطر را قنات
 کنند لشکر پطر نیز در بین فرار تجیل داشتند که خویشین بسر حد رسانند پطر کبیر دید که با سپاه قلیل
 جنگ کردن غلات قانون عقل و تدبیر خواهد بود لهذا حکم بسرداران خود فرمود که جمیع افواج
 لشکر را داخل خاک روسیه نمایند چون افواج لشکر حملگی وارد خاک روسیه شدند از هر جا که تمایل
 ورود سپاه شرل بولایت روسیه بود مضبوط کرده خود روانه پطر بوریخ شد پطر کبیر فهمیده بود که لشکر
 شرل بزودی از خاک لیستانان فیتواند حرکت نماید بحد سبب اول آنکه از برای چپاه هزار نفر در جمیع
 لیستانانی آذوقه میدادند بیابست آذوقه را از اطراف بیاورند تا نیاز لیستانان بود با آن حدت
 سرما و خرابی ولایت غنم حرکت مکان نداشت هر گاه این موانع را ملاحظه نموده روانه میشد جمیع
 لشکر او بی شبهه تلف می گشتند اوقاتی که شرل در شهر لیستانانی معطل بود پطر میخواست که امورات و
 تدارکات ولایات را مضبوط نماید و از شهر مقتوت خویش و حتماط داشت و از خیالات شرل مستحضر
 آگاه بود که او همیشه با پی کارهای بزرگ بود و امر پطر بوریخ را جزئی میدانست میخواست که یک قدم دولت و
 سلطنت پطر را تمام کند از قراریکه پطر فهمیده بود شرل و ازدهم سه چهار ماه در لیستانانی معطل شدند
 اوقات پطر جمیع امورات سرحدات آنصفحات را درست کرد که اگر کشته نماید اقلآ سپاه خصم را
 معطل کرده باشد و خود در شهر پطر بوریخ و مقوسم شوال انجام جهام سپاه نظام کردید چون از هر باب
 اطمینان بهم رسانید دوباره بجنگ لیستانانی مراجعت نمود که در پیش لشکر خود حاضر باشد شرل و ازدهم

همان
بسیار
پیش
مقتدر

بجست زیادتی کشت و تعطیل منقبض و دیگر گشته مها اکن تدارک لشکر و سامان شر خود را انجام داد
روانه شد و برود خانه بر این رسید که در آن طرف همان رودخانه پیش جنگ لشکر روس مکان کزیده
بود و وجود ایشان را معلوم شد در حضور ایشان بسا خشن مل حکم داد تا سپاه خویش را با نظرف رود
بگذرانند لشکر روس آنچه در قوه داشتند سعی کردند و بخت کاشتنند که از ساختن آن بل مانع آیند مکن نشد
شرن و از هم در آن کیه و در آن کوه توپ تفنگ مانند تکر از طرفین میرخت مل را تمام کرده لشکر خود را بان
طرف گذرانید از سپاه روس آنکه که گنجینه خلاص شدند بقیه را لشکر شرن را تمام بقتل رسانید و هر چه توپخانه و
قورخانه و جیخانه و ذخیره و آذوقه داشتند جمله را متصرف گشته بطر کبیر با لشکر کبیر در کنار رودخانه و ایندور
نزدیکی بوسن توقف داشت شرن و از هم بعد ازین فتح و نظیر کبیر روانه بوسن شد رودخانه و ایندور همیشه
اتب بسیار کم از آن جاری میگشت و اکثر اوقات خشک میشد از اتفاقات همان سال آن چنان فراوان شد
بود که بچکس از متقدمین آب از رودخانه را تا آنروز بآن قرار نشان نمیداد بطر کبیر بدان تدبیر که عبور و مرور از رود
منزبور غیر ممکن است در کنار آن رود زده متکلی گشته بود چون شرن ارد شد حکم کرد که در روی این رودخانه
نیز مل بنبندد بطر کبیر پیش از وقت چنین فهمید و بود که خصم را عبور از آن رودخانه ممکن نیست و چاره ندارد مگر
اینکه خبری بسازد ازین سبب توپخانه را در جانی قرار داده بود که سر کوب جمیع اطراف آن رود گشته تا در خروج
از زندگی خود نیک گشت بل ساختن و جبرستن ممکن میشد شرن بخواست حکم خود را در خصوص مل مجری داد
بعد دید که هر کس پیش میرود قتل آن غرقاب و غریق آن کرد اب میشود از مشاهده آن احوال و محاسنه آن احوال
طبیعت شرن مخمل گشته چون شیر خشکین خود را بدان رود انداخت و روی بشکر کرده گفت هر کس ندکی مرا بخورد
از پشت سر من بیاید بخت افواج خاصه از عقب شرن اند شد آنچنان پر زور بود که تا بدوش صال دات میرسد
بطر کبیر تا خواست که توپخانه را حرکت داده مانع شود شرن را بشکر رودخانه را گذشت سپاه روس باز زده هزار
پایه و نه هزار سواره بود شرن فرصت نداد و بحد عبور حکم با شتعال آتش حرب استحال آلت طعن و ضرب
فرمود از هر طرف صاعقه بار و ط کلوله توپ تفنگ را چون قطرات تکرک در آن صفحه جنگ بیاید روی هر
قطره بارانی قطعه جانی را ساقی مرگ میشود وانی انا توان می نمود و چراغ دودمانی را خاموش میکرد در میان
سپاه سوید هفت مرتبه حکم کردند و یورش بردند لشکر روس مقاومت نمودند و شبات در زیدند در حلقه مستم
روسی دوام نکرد شکست خوردند و هزیمت نمودند لاجرم دوازده توپ بیست چهار تپا را از لشکر روس
بصرف سپاه شرن آمد و نزدیک چهارده هزار نفر از طرفین گشته شد بر گاه بطر از اول چنان میدانست که
شرن بدنگون جرات نموده لشکر از رودخانه خواهد گد ایند حکم بانداختن آن توپهایی که سر کوب جمیع اطراف

قتل
بسیار
کشته
غریق
بسیار
غرق شده

رودخانه

رودخانه بود میکرد کینفر از لشکر شرن خلاص میشد لکن بر کز از خیال او خطور نمیکرد که شرن چنین جرات خواهد نمود
بعد از واقعه جنگ بوسن و شکست خوردن لشکر روسیه شرن و از هم بشهر مومبیلو که در کنار رودخانه بود رفتن
واقع و شهر بسیار کوچکست رسید و در آنجا لازم دید که چند روز توقف کرده لشکر خود را مضبوط نماید پس
روانه مسقوشد بطر کبیر از غزم و تدبیر شرن خبردار گشته لشکر خود را بولایت مومبیلو کشید و سپاه جرنیل
در آن سرحدات گذاشت که اول از احوالات رودی شرن اخبار با شنیدند تا نیا آنچه در قوه دارند ما لغت نمایند
که لشکر شرن بزودی داخل خاک مومبیلو نشود تا اینکه خود فرصت و فراغت حاصل نموده رفیع خسارت و
وضع شرارت شرن نماید در او فائیکه شرن مشغول تدارک خود بود کاغذی از جانب طرزه پانام که یکی از بزرگان
او کرن و طایفه قزاق بود بخدمت شرن رسید نوشته بود که بر گاه رای شرن قرار بگیرد که از راه او کرن بگذرد من
که بزرگ طایفه قزاق هستم متعهد مینمیشم که شانزده هزار نفر لشکر خود را مقرر کنم رکاب شرن نمایم و لازم
آذوقه سپاه سوید را متقبل خواهم گشت و نوکری شرن بر ذمت بخت خواهم کشید شرن این مکتوب
مرسول نیاد از حد خوشحال و سرور شد خیال کرد که بر گاه شانزده هزار نفر زیر اطاعت او بیایند بعد از آن باطلهان
تمام ممالک و سیرا مستخر خواهد کرد و بطر کبیر را تمام خواهد نمود بدون تا مل و فکرت از غزم و صرفت سفر مسقوشد بفرم نفر او کرن
اقتاد طرزه پام روی بود هفتاد ساله و بیسج اولاد داشت بطر کبیر تمامی التفات را در باره او مبذول داشته
لازمه بخت در حق او کرده بود کسی نمیدانست که چرا سر از اطاعت او پسید و بمقام نفاق و عداوت وی
در آمد مرد عاقل نانی که در دست دارد با میداند که فردا بزرگتر از آن خواهد رسید هرگز از دست نمیدهم
همینکه هم و آوازه و فتوحات شرن بکوشش او رسید خیال کرد که بطر تمام خواهد شد و پیش از آنکه مجبور شود که
شرن را بکنند خواست که با اختیار خود خدمت او را پیش گرفته شایسته التفات و محبت او بشود لکن از جانب
شرن سخن دروغ و کزاف چنین کسی که شش دادن نمایند نادانی و بخریدی بود زیرا که در اول کار تا مل و تحقیق
نمود که باز ما راست میگوید و دروغ بچرخ نوشتن او بنایت باور نمود تا نیا چنانکه متعهد شد که شانزده هزار
لشکر و آذوقه زیاد بدهد در قوه داشت یا نه بطایفه خود انقدر مسلط و مقتدر بود که هر چه او بگوید طایفه
قبول اطاعت نمایند با خبر با بچکله ام این عیوب را تفکر و تعقل کرد و انقدر تا مل و توقف نمود که لشکر کبیر بولایت
کرده بود از ولایت ایونی پولونند جمع کرده بیارند لاجرم بقدر مقتدر تدارک لشکر دیده روانه شد طرزه پانام با وعده کرده بود که در کنار
رود در ناخود ایشل رسانند با بخت چو شرن برود خانه منور رسیده با انتظار مازده با در آنجا حاصل قامت انداختند زیرا که
حسب حکم بطر کبیر نامور بود که همیشه در نزدیکی رودی شرن بوده از احوالات و خبر در باشد چون یک لشکر از خیال مسقوشد بوسن او کرن
میرود او نیز روانه شد و در نزدیکی رود در نا سبب رحمت راه و کمی آذوقه او صناع سپاه سوید انقضو

نزدیک
افکنند

و بریشان بجا آورد با چند فوجی داشت بر سر سپاه شتر تاخت و بسیاری از طرفین کشته شد چون سپاه
مانزکوف جزئی و کم نبود بود از اجتناب جرات زیاد نمودند که بالشرک شتر جنگ نمایند در هینکامی که
شتران کنار رودخانه انتظار مازده پارامیکشید برای سپاه و بدینکشت لکن فتر شتر لشکر با نراستی دوا
ساکت می نمود شتران و زکار خود را مانند صالوات میگذرانید و خود را از ایشان تشخیص و ترجیح میداد هر چه ایشان میخواهند
او نیز میخورد فوج لشکر چون پادشاه را نند خود متحمل زحمت و مشقت میدیدند نارضائی و شکایت را فراموش کرده طلبا
خوشحال و سرت میگردیدند بطریق از جمله این احوالات مطلع گشته اگر چه حرکت مازده پانذکی متغیر بود لکن
سبب آنکه شتران از غم مستقر بر کشته سبب او کرن وانه شده است بسیار خوشحال گردید و دانست که بالاخره
کار او بریشان ضایع خواهد شد لاجرم پیش از آنکه خود نیز بتدارک سفر او کرن پردازد خواست چند روز دیگر توقف
کرده انتظار لو انوب بکشد که شاید ورا بشتر از سپه شکار کند و تمام نماید و در آن اوقات از برای لشکر روس
بجست کمی آذوقه بسیار بدینکشت بطریق شنید بود که لو انوب آذوقه زیاد همراه می آورد منظور کرد که هرگاه شکست بهم
نمواند بدلا محاله آذوقه را از دست خصم بگیرد پس حکم کرد که مانزکوف با سپاه خود در کنار رودخانه بوریست توقف
و کشت نماید تا هر وقت لشکر لو انوب برسد راه او را گرفته گذارد که پیش برود چند روز دیگر لو انوب رسید بطریق
نخست مزاحم و متحمل سپاه او نگشته تا قتل کرد تا اینکه نزدیک رودخانه مزبور رسیده چون سپاه سوید را نجا که
بطریق کبیر بالشرک خود پشت سر ایشان را گرفته ایشان را بجای که با مانزکوف و عده داده بود در آنجا بنیاد جنگ نهاد
سوید بیانوشته اند که از روز بطریق چهار جمعیت داشت در حقیقت مجموع لشکر و می بیست هزار نفر بود در سپاه
روز از طرفین بگوشتش و محاربه برداشتند که سپاه روس روز اول شکست دادند و لکن صرفه چندین نبردند لو انوب
با آذوقه که همراه داشت خود را میان جنگل کشید روز دوم از طلوع صبح تا ظهر جنگ کردند بالاخره سپاه سوید
میخوردند که از جنگ بیرون آمده خود را بقلعه که مشهور بود بسوگن بود رسانیدند روز سیم جنگ آخرین بود بطریق
خود سر کردی سپاه بر ابر ذمت بهمت گرفت و حکم فرمود که قلعه مزبور را با یورش بگیرند کلوه توب تفنگ از جانب
لشکر سوید چنان میرنجت که صالوات روس جلکی بخمال فرار کردن فغاند بطریق چون اوضاع را بدانگونه دید حکم کرد
که بر کس روگردان نشود و کله نماید اگر چه خویشترن باشند این حکم باعث کشت که سپاه سوید را مجال توقف
و آرام در آن قتل نماند و سلامتی خود را در فرار دیدند و خود را از آنجا بیرون کشیدند و مانزکوف سر راه
ایشان برگرفت و بطریق عقب ایشان برسد و مجدداً او را بر قبال اشتعال یافت و در بین دو ساعت بیست
هزار نفر لشکر لو انوب بمرض تلف درآمد بقیه سبب خود را بمانی کشیده از جنگ سپاه بطریق خلاص شدند و بخا
و هشت نفر صاحب منصب هزار نفر صالوات و هفده عراده توب جمع آذوقه که همراه داشتند در آن

نمود

بشتر ف لشکر روس آمد بطریق کبیر از شدت خوشحالی جمله صاحب منصبان خود را در آن روز نشان داد و آن اوقات که
بطریق کبیر در قرب رودخانه بوریستن این فسخ را نمود خبر رسید از نظر بونگ که همان روز بجارال اپرا کبیر که یکی از
سر داران بطریق کبیر بود در قرب شهر نو با لشکر سوید شکست مضبوط داده است بالجمله آن نام از برای اطرا اینکه فوج
از جمله لزومات بوده و الا جمیع روسیه از نور و گردان یاغی میکشند بطریق گفته است که هرگاه من از مملکت خود خارج
جمعی میداشتم آنوقت میدیدند که چه کارها میکردم تشویش و احتیاط و ولایات خود را مجبور میکنند باینکه پیوسته
خاک خود را مانند دشمنی هر روز در دست لطف سپاه خود را معطل کرده از برای حفظ ممالک در خاک خوبی مصرف
نکند میدرم بالجمله چون خبر شکست لو انوب بشتر رسید شتران ازین خبر چنان بر آشفت که خواست همانجا
برگشته تلافی نماید لکن مازده پا او را معطل کرده بود و روز بعد از ورود این خبر مازده پا وارد شد ولی در عرض شانزده هزار
نفر که وعده کرده بود بجهت دو هزار نفر همراه داشت توضیح این مقال آنکه مازده پا بطایفه خود امر را مشتبه
کرده نزدیک بشانزده هزار نفر با اسم اینک بطریق کبیر با نهایت محبت کرده باید بالاتفاق برویم و در این وقت
اعانت و خدمت نمایند از طایفه خود جمع کرده بود آنها نیز بعزم اینکه سپاه شاه خود خدمت خواهند کرد و اسم
بزرگی خواهند گذاشت که شتران و از دهم را طایفه قزاق گرفته همراه مازده پا روانه شده بودند و آذوقه زیاد همراه
برداشته چون بدو منزل بود در بار رسیدند در آنجا مازده پا آشکار کرد که منظور او خدمت بطریق است بلکه میخواهد
که بشتر خدمت نماید طایفه قزاق بعد از اطلاع از منظور مازده پا محبت و عطوفات بطریق را در باره خود یاد کرده
همه بالاتفاق در جواب گفتند که تا حال از نظر خوبی دیدیم اگر در میان طایفه مادر عهد بطریق کبیر بدگشته باشد
الحمد لله که توستی بطریق را این مرتبه رسانید است و با حکم او بزرگ ما کشته کسی که بولی نعمت خود اینگونه
خیانت نماید ما هرگز او را نمکین و اطاعت نمیکنیم مازده پا هر چه سعی و تلاش کرد که شاید ایشان ابوی شتران ایل
و راغب نماید مکن شد آنچه آذوقه همراه آورده بودند همه را برداشته بولایت خود مراجعت نمودند کسی در نزد
مازده پا نماند مگر کسانیکه خویش و اقوام و نوکر و خدام خود بودند مازده پا ناچار با آن احوال بخدمت شتران رسید
چون شتران از احوالات مطلع شدند دانست که خط بزرگ کرده است و لکن از بسکه خویشترن مغرور بود کسی اهی بر پای
نگشت و در پیش خویش مصمم شد که تلافی اینگونه صدایات را با فتوحات باید نمود لاجرم بقیه لشکر لو انوب را با آن
دو هزار سپاه مازده پا برداشته از روانه او کرن کردید چنان خیال میکرد که اگر دوده از مملکت او کرن تصرف
نماید مجموع طوایف قزاق بروی اطاعت خواهند کرد خبر داشت که آن چهارده هزار قزاق بعد از اجابت چند
نفر معتبرین خود را بخدمت بطریق کبیر روانه کرده همه احوالات و گذارشات را مروضه داشتند و قسم خورده بودند که
تا جان از خدمت بطریق دست نکشند مازده پا بشتر چنان عرض کرده بود که هرگاه شتران بشتر با تو را بکاپی

تحت قزاقستان برود و اهل شهر مزبور که جمله بر خود اراکیت اطاعت دارند بشرل نیز مطیع و مفاد کشته آنچه
از آذوقه و غیره ضرور دارد در آنجا متبادر خواهد دید و بعضی تصرف شهر مزبور جمیع طایفه اطاعت اورا خواهد
کرد بطوریکه بعد از آنکه از کذا نشات اطلاع یافت حکم فرمود که با کمال لیسین چند فوج همراه برداشته پیش
ورود شرن خود را بشهر با تورن برسانند و شهر را آتش زده و حراب نمایند تا اینکه شرنل بسنگام و رود جنزی
در آن شهر پیدا کند با بجز لشکر شرنل بجهت کئی ذوقه و بدی ماه مجبور بود که در هر منزل چند روز توقف نماید تا اینکه
اذوقه سپاه جمع شود و مانز کوف حساب الحکم کسیر وارد با تورن کشته از قرار فرمایش بطوریکه استیلا را خراب
نموده مازنه پارا معزول کرده بزرگ و حاکم دیگر بجای وی منصوب نموده منظر حکم جدید بطوریکه شرنل از
این احوالات مستحضر گشته آتش خشم او مشتعل گردید حکم کرد که من بعد در هر جا بشهری یا دهی برسد تحت چال
نمائید پس آتش زده بگذرد شرنل میخواست با اینگونه اظهار نکافی نماید ولی احتیاج بچال نبود مصحح
ازده ویران که ستانند خراج همه جارعت فرار کرده بودند و در هر بیت فرسنگ گنده آمادی بود کئی
اذوقه و شدت سرما امور سپاه را بجای می رسانیده بود که در هر منزل و بیت سیصد نفر بلاک میشدند لشکر
کسیر نیز از همان بگذر بر اثر ایشان می ماند تا بطوریکه احتیاج سپاه را به جهت همراه آورده بود علاوه بر آن ولایت
خوش بود رعیت هر چه داشت طوعا و کرها پیشکش میکرد تا یکی از روزهای شرنل که همراه نام داشت چون وضاع
اینگونه پریشان اید عرض کرد که شما ازین قرار جمیع لشکر را تلف خواهید کرد و اقل در جانی توقف و سکنی نماید و منظر
با شید تا فصل بهار برسد پس بهر چه رای شما علاقه کسیر حکم با انجام آن فرمایند و اگر شما در کجا قرار گیرید یا زده
که باین ولایت بلدیست دارد میتواند که از اطراف آذوقه جمع نماید شرنل جواب گفت من آن نیستم که در یک شهر
قرار بگیرم و زیر عرض کرد که پولند با اینجا نزد بیکت بولایت بوند مرا بجهت فرمایند و در این مستان امور را تجارت
منظم نماید تا به مواجعتال بهم رساند بعد از آن بالشکر و جمعیت و با کمال آرام و تدارک و استعداد تمام بولایت
روستیه بر کردید و در این زمین چند اسلحه نشان اول از پولند نوشته بودند بجهتیکه باز او کوست پریشانی سپاه شرنل
شدید بنامی طغیان عدوان گشته بود شرنل قبول نکرد گفت من در این بین هیچ جا مرا بجهت میکنم مردم گویند
که از بطوریکه رسیده فرار نمود و این شهرت و افترا باعث تنگ و اقتضاح من خواهد شد بهر قسم باشد در این
قزاقستان تمام کرده در اول بهار کسیر روانه مسقوشوم در آن مستان سپاه سوزید کجا با گذشت و در کجی
توقف نمود بیان این مطلب تفصیل در این تاریخ نمی کنجد چون در کتب جغرافی تا حال بولایت درست مذکور
شده هر گاه او کرن لایق میشد مانند سا و ایطالی میتوانستیم که قزاقان آنرا تجریر یا دریم اینقدر بیان می کنیم
که سپاه شرنل را و اخر مستان بولایات قزاقستان پورا وی سیدند که در اول تاریخ بطور احوالات طایفه

طوما و کرما
خواهی خواهی

قتضاح
رسول

مزبور را با تفصیل نوشته ایم این طایفه نیز در کنار رودخانه بوریستن مکانی از مازنه با خواست کاری کند که بزرگان طایفه
زاپوراوی ابدست آورده خدمتی بشرنل کرده باشند پس بزرگان ایشان از همان طلبیده و تدارک بزرگ دید از آنجمله چندین
اسباب از کارخانه شرنل گرفت که جمله را از نقره دست کرده بودند بعد از صرف طعام شام بر پیشان تعریف
و توصیف شرنل بیان توضیح نمود دل ایشان را بجانب می مال کرد و بزرگان زاپورا ویرا با تعهد زیاد سوگند یاد
کرد که با اتفاق طایفه خود در خدمت شرنل بگوشند و هر چه در قوه داشته باشند در باب اطاعت و اعانت او
کوتاهی ننمایند قرار سوگند طایفه مزبوره این بود که دم سبزی در مجلس میگذاشتند و بروی آن قسم میخوردند چون تعاهد
تقاسم از جانبین بعمل آمد بزرگان زاپوراوی از آن مجلس برخاست و دست بدست مازنه پاداده از آنجا بیرون رفتند
کسانی که همراه بزرگان طایفه مزبوره آمده بودند هر کدام از آن اسباب آلات نقره کئی ابرداشته برای افتادند
تا طر مازنه پاریس چه منافعت کرد ایشان در بردن آنها مبالغت نمودند تا اینکه آنکند کار بدستبازی می گویند کاری
همدیگر کشید پس مردم زاپوراوی اتفاق کرده نزد مازنه پاریس رفتند و مذکور ساختند که گمان و بجز می برآیند
کرده هر گاه فوکران خود را تمسبه نمایند دوستی و عهد و سوگند ما بجم خواهد خورد مازنه پالابد و ناچار مازنه ناظر خود
بدست ایشان تسلیم کرد که بقانون خودشان برو سیاست نمایند و سیاست ایشان این بود که اول دست
پای مقصد را می بستند اینقدر بهمدیگر می انداختند که او بر تبه بلاکت میرسید بعد هر کدام کار وی بشکست زده او را
میگشتند بجز مازنه ناظر مازنه پاریس نیز بد نظر داشتند با بجز کسیر این اوقات امور خود را مضبوط میکرد و جمیع اطراف
گرفته بود بطوریکه لشکر شرنل بجای حرکت نمیتوانست بکن مگر بفتح و نصرت میتوانستند که کاری از پیش بر بند
و طایفه قزاق بسیار ذیت و آزار سپاه شرنل میرسانند در هر جا از لشکر سوید که بچک ایشان می افتاد میگشتند
بعد از آنکه شرنل بزرگان طایفه زاپوراوی دوستی کرد و قدری امور لشکر خود را انجام داد و مستحکم گشت که شرنل بولت او
تصرف نماید و دانسته بود که در شهر مزبور آذوقه و سایر بحتاج و فور دار و عزم داشت که بعد از تسخیر آنجا امور سپاه
خود را بجهت مضبوط کرده در اول بهار روانه شهر مسقوشوم کند تا بجهت تمام روانه شده شهر مزبور را محاصره نمود و بطور
کسیر پیش از وقت خیال و راه فیمیه از آن سبب به جهت تدارک خود را دیده و مور سپاه را چنان مضبوط کرده بود که
بسیج در محاصره شهر مزبور بیم و تشویش نداشت و خاطر جمع بود از اینکه اگر شرنل و ازدهم بفکر تصرف شهر مزبور
بیفتد باعث خرابی او خواهد شد بطوریکه قریب شصت هزار نفر لشکر جمع کرده بود و از توب و قورخانه و سایر ما
بحتاج جنگ زیاده از آنچه ضرور بود همراه داشت و آذوقه دو ماه را نیز برداشته بود چون خبر ورود سپاه سوید
با طراف شهر بولت وارد رسید بطوریکه جمعیت خود روانه گشت و در مسلمان وارد شهر مزبور کردید شهر بولت او
در کنار رودخانه در کجا و اقتست سپاه شرنل از سمت شهر در کنار همان رودخانه منزل کرده بود بطوریکه ابرو و جوی

وضع
قسم خوردن
زاپوراوی
سیاست

در آن سمت رود رودخانه در میان سرحد قرار داد شمل چنان تصور نمود که پلیر از آن طرف رودخانه جنگ خواهد کرد یا اینکه از روی رودخانه جسر بسته باین طرف خواهد گذشت لهذا در همان ساعت که سپاه روس سید حکم فرمود که تمام اطراف شهر را بگیرند و از هر کجا که احتمال جسر بستن و وسیله گرفت ممانعت نمایند و خبر ندانست که پلیر پیش از وقت تمام خود را دیده سته چهار هزار نفر مامور کرده بود که در بالای شهر در چهار فرسخی جبری بسندند و خوشترن همراه سپاه بقرب شهر آمده بود که بخصم فریب بدو شمل چنین گمان کند که از آن طرف رودخانه جنگ خواهد نمود تا پلیر خصم غافل کرده با تمام کار او سپرد از قرار که پلیر حکم فرموده بود در یک شبانه روز جسر را موافق خواهش او با تمام رسانیده خبر فرستادند که جسر حاضر است پلیر چهار ساعت از شب گذشته بی اطلاع خصم اردوی خویش را از جسر با آن طرف رودخانه گذرانید پیش از طلوع آفتاب اردوی خود را در جای مضبوطی در برابر اردوی شمل قرار داد شمل بعد از آگاهی از آن با جراحیرت و تقبح نمود زیرا که پلیر باور نداشت که از طرف روسیه چنین کسی بعمل یاید که در فنون لشکر کشی او را فریب دهد اگر چه توشیحش زیاد از اینگونه حرکت و جرات پلیر نمود و دانست که انجام این کار بجای می خواهد پیشید لکن از کثرت کبر و شدت غرور این مطلب با بروز و ظهور نکرده مشغول تدارک خود گردید که بنای مجادله بگذارد و بمحاربه سپرد و هر دو پادشاه در این مغربامورت لشکر و سامان جمعه خود کمال وقت و مراقبت مینمودند چون دوام سلطنت و قوام دولت هر دو بر همین جدال می ربت بود زیرا که اگر شمل شکست بخورد بالمره تمام بود و اگر پلیر پیروز میگردد و سلطنت وی در روسیه صورت نیک گرفت زیرا که دشمنان پلیر طالب جوایمی بمانند بودند که بتخصیص و تحریب او سپردند و وقت را از او بگردانند جمیع او رو پنجه چشم و گوش خود را متوجه جنگ محاربه ایشان کرده و نظر قریب بودند که کدام یک ازین دو پادشاه خراب خواهد شد اگر چه مدت سه ماه بود که دول خارجه بیسبب و از احوالات ایشان اطلاع نداشته و نمیدانستند که شمل در کجاست و چه کار میکند لکن ازین فتره خاطر جمع بودند که البته پلیر را ضایع و ستامصل خواهد کرد و قوت حاکم و انیمارک و بولند و نروا او را در نظر عموم دول خارجه چنان معظم و معتبر کرده بود که بر آن تصور نیک کردند که پلیر کبیر دستخوار خواهد کرد و پیشینداشته که شمل از روسیه مراجعت نخواهد نمود مگر اینکه پلیر را ضایع و پادشاه دیگر در ممالک روس بجای او معین و مقرر فرماید بالجمله در مدت سه روز که این دو پادشاه بزرگ مشغول تدارک خود بودند پلیر کبیر هر روز آدم بتزویکی قطعه میفرستاد که درست رسیده بقیه که از کدام سمت از آنست و تصرف توان نمود پس چنین شمل هر روز صاحب منصبی روانه میکرد که از او ضایع اردوی پلیر اطلاع حاصل کند هر وقت کسی از طرفین نزدیک اردوی دیگری می آمد فی الفور از او و شکایت کرده میگذاشتند که بقرب کلوه تفنگ بر سندان روزیم پلیر کبیر یکی از صاحب منصبان خود که او را مرد با غیرت و جرات بجای آورده بود حکم فرمود که در راه پادشاه خود از جان گذشته با اردوی دشمن برود و خبر صحیح بیاورد و مشارالیه با صد نفر سوار خود

بمان

بمان اردوی خصم انداخت بیکایک شمل قرار با استیانتا میدو لشکر را بجای مینمود آن صد سوار را که بدان گونه جزا دید بسیار تغییر گشت و مستم شد که خود آنها را تمام کند فی الفور با کرد و بی اطراف ایشان اگر رفت صاحب منصب روس آن هیچ جا خلاصی نمیدید ناچار بنای کار را در آن اثنای کلوه سیای شمل جوده استخوان پایی او را خود کرد سواران سوید مشغول با پادشاه خود گشتند که او را خلاص کنند جنرال روس فرصت یافته از میان بیرون رفت چون بخدمت پلیر رسید که از شمل عرض کرد بطرف التفات نامحسوس بجنرال را مینمود و فرصت بخصم نداده فی الفور حکم جنگ بفرمان سپاه داد شمل نیز از غم خصم آگاه شد بمبارزت خصم مهارت نمود و با شکست خود حکم داد که بسوی دشمن حمله کند سپاه سوید چون پادشاه خود را مجروح دیدند چون شیر عین قدم بفرستند کین سناوند و با انتقام خصم سپرد و شمل از کثرت غیظ در منزل خود آرام بخرفت الم حیرت افزا موشش کرده حکم کرد که تختی مینت ساختند و تخت نشسته در میان لشکر خود بدام جدال پرداخت از انتمت پلیر کبیر سپاه خود را سته قسمت کرد میمنه را بجنرال بوی سپرد و میسر را بمانز کوف داد و قلب سپاه را بعمده شمره متوقف محول نمود و خود با سواران افواج با فضل سپاه اطراف و جوانب لشکر خود متوجه بود که یکده فسخ صدای توپ از جانب خصم بلند شد و از طرفین بجنگ اقدام نمودند در فتره اول سپاه سوید چنان حمله و هجوم آوردند سپاه روس کم ماند که بالمره از جنگ بگریز شوند و میان پیش جنگ رو تیر از سپاه خود بگریزند و با استیانتا ایشان انصراف کردند اگر چه در آن هنگام لشکر سوید را چنان معلوم گشت که سپاه روس شکست خورد لکن امر با ایشان مشتبه گردید نظرم روس بحال خود باقی بود و در همین بنظام ایشان روی نداد فسخ دویم پلیر کبیر خود پیش افتاده حکم کرد که لشکر از سته جانب بسوی خصم حمله کند در مدت دو ساعت از طرفین جنگ چنان سخت شد که قلم از تحریر آن عاجز است در آن من کلوه توپ بدو نفر کجا ششکان تخت شمل خورده هر دو را بگشت و تخت بر زمین افتاد بشتک شمل از یک سینه بگشت داشت حکم کرد که او را روی تخت گذاشته باز در میان سپاه نگاه دارند تا لاجرم بعد از دو ساعت از هر جانب سپاه بوی شکست خورده رو بنه میت سناوند شمل هر گونه سعی و تلاشش بجا آورد که شاید سپاه خود را از کفر نجات مانع آید چاره نشد بالاخره خود نیز مجبور گشت که بگریزد از هول جان سوار سب شده سه چهار فرسنگ راه را دو ان شتابان بگریخت بسیار ترس و هراس ازین داشت که مبادا در دست پلیر کبیر اسیر شود و آنچه خود در باره پلیر قصد کرده بود همانا بر خود بیاید و قضیه بر عکس نتیجه بجای از سپاه سوید در روز پولاتا وانه هزار و دویست و ششاد چهار نفر کشته شد و نزدیک سته هزار اسیر گشته پلیر کبیر را از روز خدا کجا داشت بعد از تمام شدن جنگ وقتیکه لباس خود را در آورد دشت کلوه تفنگ از میان تخت و کلاهش بر آمد مورخین سوید نوشته اند که شمل و از دهم چنان چشم سپاه روس را ترسانیده بود که بعد از فتح هم جرات نداشتند که او را تعاقب کرده بگیرند ازین قرار معلوم شود

عین نام پیشین است در غربستان کشته است در صلوات دعوات سرت

که مورخین سویدی خبر ندانند که بعد از شکست خوردن شرل با چارده هزار نفر لقیه سپاه خود میگریخت و از رودخانه
 و رسکلا گذشتند میخواست که داخل خاک قزاق زاپوراوی شود که ما نزیگوف با دو هزار نفر خود را با آنها رسانید
 و سر راه ایشان گرفتند و باره جنگ نمود و ایشان را چنان عاجز و مستاصل کرد که بالاخره لو انوپ سردار سویدی مجبور
 شدن چاره نیافت و کسی از ایشان خلاص نشد با تمام بقید اسیری بستند که دیدند مگر شرل که با معدودی از
 کسان خود خلاص یافت و فرار نمود چنین معلوم میشود که چارده هزار نفر لشکر ایگیا اسیر کردن خلی بخوف هر اس
 از شرل نباشد مشخص است که مورخین سوید خلاص یابید شاه خود داشته اند و حق دارند لاجرم در میان چارده
 هزار نفر که ما نزیگوف گرفت از معتبرین نوکران شرل بودند از آنجه که وزیر شرل دو نفر از عمده خلوت و دو نفر از
 اهل دفتر و چند نفر از صاحب منصبان و سرکردگان از آنجه که در لشکر و جنرال لو انوپ و پنج جنرال دیگر
 با دو نفر از جوان خود اجدان باشی جمله اسیر و دستگیر شدند شرل و از دهم به جهت در جنگ پولات و او جنگ
 ما نزیگوف نه هزار و دویست و بیست و چهار نفر بکشتن او و بجهت هزار و هفتصد نفر از سپاه وی اسیر و لیران و سینه
 گردید زین قرار معلوم میشود که چه قدر لشکر و عرض با تلف کرده بود سپاهیکه شکست همراه داشت چهل و پنج هزار نفر
 بودند غیر از سپاه لو انوپ چهار هزار نفر نیز از قزاق گرفت جمله اینها در عرض راه و در جنگهای کوچک فزاین
 دو لشکر اتفاق می افتاد تلف شده بودند در روز پولات و از یاده زبیت و هفت هزار نفر داشت و فتنای مغلی
 بود که بان سپاه جزئی بانی جنگ گذاشتن همیشه کارهای شرل ازین قرار بود هر چه میکرد و طالعش میکرد و بخت او می
 در همه وقت بکار نمی آید میباید که کارها را از روی عقل کامل و تدبیر صائب دیدند تا بتو باطل بالجهت در جنگ
 پولات و اسپاه بطور چندان خسارتی نرسید به جهت پنجاه و دو نفر صاحب منصب هزار و سیصد نفر
 صالوات از سپاه روس تلف گردید شرل بعد ازین شکست خود را تمام دانسته و چاره دیگر ندیده بعد از روز و دو پولات
 زاپوراوی او بیابا ترا پیش گرفته داخل خاک عثمانیه گردید پس بطور کمال از خیال شرل خبردار شده کینه از معتبرین
 نوکران خود را بر اثر او روانه کرده و کاغذی مبین مضمون بشرل نوشت که هر چه در زمان گذشته از شما صادر
 گشته جمله را فراموش کردم این درست نیست که ولایت خود را ترک کنی و خود را بدست دشمن بسپاری من
 قسم میخورم که با تو هیچ بدی نکنم البته مراجعت کن پیش من بیا که با تو مانند برادر رفتار خواهم کرد بعد بحال
 احترام مملکت خود بر کرد و وقتیکه فرستاده بطور کمال سپاه عثمانیه رسید که شرل گذشته داخل خاک عثمانیه
 گشته بود فرستاده مزبور بشرل نرسیده مراجعت نمود با جمله بطور کمال بعد ازین جنگ چند روز دیگر ولایت قزاق
 توقف فرموده لازمه قرار داد امورات آنصحنی ترا مقرر نموده مراجعت کرد تا روز جنگ پولات و اجمع اوروپ
 چنان تصور میکردند که داعیه بطور در جنب صلوات شرل چون صعوه است در جنگ عقاب بعد ازین جنگ داشته اند

ایضا

که بطور کمال چگونگی سردار دیر و پادشاه کشور گیر بود است با جمله بعد از آن که شرل از دست لشکر چاره دیگر نداشته
 بخاک عثمانلو گریخت پادشاهی بندر نهایت همان نوازی احترام در حق او بجا آورده با کمال حرمت او را استقبال
 کرده و در شهر بندر نمود و منزل و اخراجات از برایش او و منسوبانش قرار داد

فصل پنجم در بیان توقف شرل در خاک عثمانلو و رفتار او در آنجا و لشکر کشی دولت
 و اینمارک بمالک سوید و جنگهای دیگر که در مدت توقف شرل در مملکت روم اتفاق افتاد
 هنگامیکه شرل در مملکت روم توقف داشت عند سلطان احمد سیم بود شرل و از دهم بعد از ورود بشهر بندر کاغذ
 بخدمت سلطان روم نوشت مورخ گوید که چندین کاغذ مینشانند از آن قرار که میگفتند سواد کاغذهای شرل بود
 که در همین توقف در خاک روم سلطان نوشته است چون درست خاطر جمعی نداشتند لهذا مضمون آنها را در
 تاریخ خود ضبط نمودند این قدر معلوم میشود که مضمون نوشتههای شرل این بوده که از دولت عثمانلو امداد خواسته
 بود تا ملاقی استیصال خود شکست لشکر روم را از دولت روسیه در آورد فی الحقیقه اگر دولت روم بحرف
 او گوش میداد و قدری لشکر بدست او می سپرد باز دولت روسیه تمام میکرد لکن احوالات سلاطین روم معلوم
 است که ده سال طول میکشد تا بیک کاری اقدام نمایند بعد از مدتی دیدند که غدی بشرل نوشتند که هیچ دخل مطلب
 نداشت شرل با اینها باز از خیال خود مایوس نشده یک نفر پونیا تو سکی نام از سرداران خود روانه اسلامبول
 نمود که رفته با وزیر دولت حرف بزند شاید کاری بکنند که دولت روم خواهش او را قبول نماید چون دخل
 اسلامبول شد اعیان دولت روم نهایت حرمت با او کردند و تقدمات و عدههای بسیار با وی نمودند
 و ائمه سلطان احمد بواسطت فونکانام حکیم خود زیاد از حد اقباح و احوال امورات او گشته او نیز متعذر گردید و بخاک
 شرل قبول خواهد شد و سلطان روم لشکر کشی بشرل خواهد داد تا بجنگ بطور کمال برسد لکن آنهم عده بود و وقت بیخامی
 گذشت روز بروز دشمن بریزو میشد پونیا تو سکی جنگ آمده نزد وزیر رفت در آن هنگام در روز روم علی پاشا چورلو
 بود نخست در شهر چورلو رعیت بوده بعد ترقی کرده بمرتبه وزارت رسیده بود پونیا تو سکی عرض کرد که جواب صریحی
 بمن بده هر گاه دولت روم میل دارد که بشرل امداد بدهد بسیار خوب الا او نیز کار خود را بفرموده از جای دیگر چاره
 نماید علی پاشا جواب گفت چه خیال میکنی ما که دشمنی روس را فراموش کرده ایم اکنون در تدارک هستیم تو خاطر جمعی باش
 و بشرل بنویس این است که با دویست هزار نفر لشکر رسیده میخواستیم که بیکدست بشیر و بدست دیگر شرل گرفته
 دارد و شتر مسقوشوم و بطرادت بسته با اسلامبول بفرستیم پونیا تو سکی نیز جواب پاشا را بخدمت شرل نوشت و
 فرمانی از سلطان گرفته فرستاد که در بندر شرل لازمه حرمت بنمایند شرل نیز بخالی دویست هزار نفر لشکر روم در آنجا

خوش میگذرانید در نزد خود خیالات میکرد که چگونه بطرا خواهد گرفت بعد از گرفتن پیر سر او خواهد آورد زخمی که در جنگ
 پولاتا برداشته بود با لکه خوب شد پس از یوسف پاشا حاکم بندر خواهمش کرد که در بیرون شهر بجبیت او
 چادری برپا کنند که خوشتر در آنجا بشینند و در میان شهر نباشد چون سلطان دوم در خصوص شرف پاشا که
 نوشته بود که هر چه خواهمش کند مضایقه نماید و هر چه بگوید بشنوند لکن پاشا فرمایش او را بی تامل قبول کرده
 حکم کرد که در بیرون شهر هر چه چادر استیاج او بشود حاضر و مهیا کرده بزنند چون شرف بیرون شهر منزل کرد و چادر
 پایش و بیبودی نهاد باز بنای سواری مشق گذاشته هر روز پیش از طلوع آفتاب سوار میشد و سه ساعت
 میگردید سواره کشته بنای مشق میگذشت دو سه ساعت هم مشغول مشق صالوات بود تا وقت نهار میرسید
 نهار را صرف کرده بازی شطرنج میداد و همواره در شطرنج پادشاه حرکت میداد چون در حرکت پادشاه بردن
 بازی غیر ممکن است از آنجست بازی همیشه میبخت هر چه بر او میگفتند که صاحب منصب دیگر حرکت بد قبول نخورده
 میگفت تا پادشاه است او باید در پیش باشد با بچه از روز ورود شرف بندر هر روز از سپاه میبویا پولک از
 دست لشکر میس که نیمی از شرف می آمدند و جمعیت شرف یاد شده تا هزار و شصت نفر رسید خراجات آنهمه
 از جانب دولت روم بود دولت مزبور هیچ چیز از وی درین بنیگر چون در میان چادر بجبیت وزیدن باد و بارش
 و برف و باران استراحت و گذران متعسر بود لکن مصمم شد که در بیرون شهر خانه بسازد یوسف پاشا نیز او را قبول
 کرده بساخت سرداران شرف نیز اندک اندک هر کدام بجبیت خود خانه در آنجا ساختند صالوات نیز هر یکی بجبیت
 نشین خود جانی درست کرده اردوی شرف شهر مختصری گردید و هیچ چیز احتیاج نداشت مشغول خوش گذرانی و
 عیش بودند بطرکیر از خیالات شرف اطلاع داشته میخواست کاری بکند و مایه زینت دولت عثمانلو با او بد شده او را
 از خاک خود بیرون نمایند دولت اسباب یاد از جنگ پولاتا و جنگ وی آمده بود بطر فرمود منفعت دولتی
 که از سویایان عاید گشته در راه خسارت و ضرر ایشان باید صرف کرد لکن بطر اهل جانب خود مأمور
 کرده تنخواه و ارمغان فراوان باسلامبول فرستاد که رفته هر طر تو اند با وزیر روم بسازد و وزیر را بریزد و سستی بطر
 کیر بسازد و چون که تواند فیما بین شرف دولت عثمانیه افساد بکند بطر کیر درست فهمیده بود که در دست سلطان
 چیزی نیست باید با وزیر ساخت کاری که وزیر اختیار کند همان برقرار خواهد بود لاجرم ایلچی روس باسلامبول
 رسیده در آنک وقتی طور حرکت کرد که خواهمش بطر بعمل آمده صرف جنگ رویت تمام شد و بنای دولتی که
 تا آنوقت قدغن بود که سفرا نمیوانستند در اسلامبول از خود خانه بسازند میبایست که از دولت خانه برایشان
 شود علی پاشا مبلغی خطیر از ایلچی روس گرفته او را مخص کرد که از خود جا بسازد و پونیا تو سکی را در جزو آن میگرد
 هر وقت بد خانه می آمدند خود راه میداد و بجز متی میکرد و در بند هم امر شرف امغوشش کرد خراجاتش نمی رسید

و کجا

کسی حکم او گوش نمیداد و خواهش او هیچ وجه عمل نمی آمد پونیا تو سکی بشرف نوشت که باعث کم اتفاتی وزیر چیست شرف
 جواب فرستاد و حکم کرد که خیانت وزیران نوشته سلطان بدد قرار سلاطین روم این است که خود هیچ وجه
 دولت نمیرسانند بمور بادست صدر عظم تمام میشود قاری اندک سلطان هر روز جمعه مسجد میرود در آنروز
 اگر کسی عرضی داشته باشد عرض نوشته در دست نگاه میدارد کم اتفاتی می افتد که سلطان عرضیه را از دست
 عارض بگرد و خود بعضی اوقات عارض با عرضیه نزد وزیر میرسد وزیر نیز با صاحب عرضیه
 کردار کج و کفتار پیش گرفته امر بجا رده بیشتر از سابق صنایع و عاقل میکند و نظر آن احتمال که سلطان عرضیه را
 پیش وزیر میرسد کسی جرأت عرضیه دادن بخدمت سلطان نداشت مگر کسیکه از سلامتی جان سامان
 کار خود دست کشیده باشد پونیا تو سکی هر چه تلاش کرد که مطالب خود را سلطان برساند ممکن نشد اگر چه با اول
 شاه راه داشت و والده سلطان نیز با وزیر بسیار بد بود و لیکن او نیز جرأت نمیکرد علی پاشا بر تبه صاحب سلطنت
 بود که بجز سلطان همه کس از وزیر سید و سلطان نیز تا اذن در خصت از وزیر گرفت آب نمخورد پونیا تو سکی با اینکه
 از همه اینها اطلاع داشت باز چنان بتنگ آمده بود که مطالب خود را نوشته بکنفر از اهل روم بوان یاد داده
 راضی نمود بر اینکه روز جمعه عرضیه را بنظر سلطان برساند شخص نیز مردی بسیار فقیر و مفلوک بوده از جان خود گذشته
 عرضیه را در مسجد بنظر سلطان رسانید سلطان عرضیه را گرفت بعد خواندن سی و پنج جواب داد بعد از دو سه
 روز پونیا تو سکی عرضیه دیگر نوشته از آن نیز بر و پول جمعه آینده بنظر سلطان رسانید این دفعه سلطان در عرض
 جواب مطالب بیت و پنج رس اسب نجدی بسیار خوب با نامه مر بانی نزد پونیا تو سکی فرستاد که شرف
 برساند پونیا تو سکی دستخرا خوانده دید که جواب مطالب او را هیچگونه از او نخواست است چون چاره دیگر نداشته
 همان نامه و اسبان ارمغانی را بفرستاد و از قرار یک پونیا تو سکی نوشته یکی از آن اسبها سواری خود سلطان
 بوده که جمیع اسبها شرف ابر و کابش طلا بود با دست چون علی پاشا از این احوالات اطلاع یافت او نیز پنج رس
 اسب همراه اسبان سلطان بفرستاد شرف با کمال احترام اسبان سلطان را پیشوا نمود و قبول کرد لکن پنج
 اسب نیز را بر کرد اند و باز پس فرستاد و کاغذی بدین مضمون بوزیر نوشت که من از جانب شرف خود تقاضا
 قبول میکنم تو که الان دشمن من هستی و قلب من کردی چرا بمن تقارف میفرستی چون این خبر بعلی پاشا رسید
 زیاد از حد تعجب کرده بصد تلافی این حرکت شرف آمد ولی خدا خواست در مار از خوشتر در آمده بزودی
 تمام شد در آن یام که مورد او علی پاشا نام دیگر در پیش سلطان احمد بود و سلطان میل نیا داد و
 مشارالیه سپهر زغال فروشی بود سلطان احمد و تیم عمومی سلطان احمد تیم در قرب شهر آورده در میان جنگل
 دیده بجم خانه خود آورده غلام سچ کرده بود بعد از وفات سلطان احمد و تیم سلطان احمد تیم زکات و فراست

لا و نعم

برگی که مور لو او غل
بیزغال
فروشی

خرابی مملکت سوید در غیاب شریل و ازوهم

اورا پسندیده بریت و ترقی اویدر دخت و نظر بجهت باطنی همواره دل بجهت او میکاشد اتفاقاً علی پاشا
 با علی پاشای زبردتی گشته با اتفاق چند نفر از اعیان دستیار می در سلطان خیانت و خسران وزیر را
 در پیشگاه سلطان ثابت مدلل کرده سلطان نظر بوثوق حسن ظن بسیار که علی پاشای مدعی داشت چو رولور امیر
 و کولور او علی را بجای او منصوب نمود مشا را الی مدوی چیز فهم و صاحب مد رکی بود چون بسند وزارت نشست
 معروض سلطان نمود که امر وزیر سلطان را و جب اهم است که در جام دولتین سوید و روس اهما هم فرمایند و
 بطریق امور آن دو دولت را بکنار نماند که سایر دول حملگی تخمین نمایند اولاً از دولت روسیه تا بحال حرکت
 خلاقی نسبت بشما ظاهر نشده است تا شما مجبور شده بخت ایشان سبقت نمایند ثانیاً شریل و ازوهم دولت
 سلطان اعظم شمرده و بخدمت ایشان پناه آورده است اکنون بر سلطان لازم است که در فرض سباط کار او اهما هم
 فرمایند پس عرض کرد که مبلغی بشریل اتفاق فرمایند تا با سلا مبول بیاید و از آنجا بره منابولایت خود مراجعت نماید
 و با دولت روس هم تا خلاقی نذیده پدید دوستی نمایند سلطان احمد عرض وزیر را قبول کرد و کاغذی بشریل نوشتند
 که با سلا مبول بیاید و ما بخواج خود را از دولت عثمانیه بگیرد و از راه نسا که با دولت روس دوستی بملکت خود مراجعت
 کرده در کمال آسودگی و استراحت بسطنت بشیند و غافل از آنکه شریل با آن غرور چگونگی میتوانست که تکلیف دولت
 عثمانیه را بجل آورد و یا بچو رو که ام آبرو میتوانست مملکت خویش برود همان بدلت و سوء احوال اصد مرتبه بترسید
 از آنکه بی ست او نیز بولایت خود مراجعت نماید پس خواهش سلطان را قبول کرده نامه در جواب سلطان نوشت
 که روزی خواهد رسید که این تکلیف پشیمان خواهد شد لکن آنوقت دولت روس تسلط یافته در قوه احدی نخواهد
 بود که چاره نماید شریل یا میکم در بندر خواهد بود بدین خیال مشغول بود که دولت روس را بچنگ و عدوت دولت
 روس تحریک و تحریص نماید از آنست دشمنان و فرصت یافته میخواستند که با لکنتیه دولت سوید تمام نمایند
 چنانچه ویرا در هر حال مجال جنگ و قتال مجال باشد و دست او از همه جا کوتاه نشود از آنجا او کوست بعد از جنگ
 پوت و ابان با بطر کبیر ساخته دوباره پادشاه پولند شد و ستانسیلاس بعد از آن بمرحمت و مارت از پادشاهی دست
 کشید لکن طرف نظر کبیر میزد تا خالی دیده هر چه در قوه بدشت از ممالک سوید تصرف میکرد از یک سمت دولت
 دانیارک عهد نامه خود را بشریل فراموش کرده بنای جنگ گذاشته بود مملکت سوید بی صاحب مانده چنانکه کید دولت
 بزرگ در قوه مذشت که تدرک دو هزار لشکر را بر سپید و رعیت نیز اطاعت بدولت نیکو بزرگان ملت مجبوراً
 از هر چند دست کشیده بودند و میداشتند که پادشاه دانیارک بنا بعد وقتی که پیش ازین داشت تا پادشاه سوید را
 بالمره تمام نکند دست نخواهد کشید و عنقریب نصف مملکت را دولت دانیارک و نصف دیگر را روسیه مملکت
 خواهند شد در بین این نقشاش که جمیع اعیان دولت و بزرگان ملت در کمال حیرت بودند و چاره نمیدانستند

۱۷۶

اتفاق باالی سوید و اخراج عساکر دانیارک از خاک سوید

مام که یکی از سرداران شریل بود آن اوقات بجهت دیدن عیال خود مرخص شده بجانانمی آمد و در شد چون آشوب و
 پریشانی مملکت را بداند که در سوید خود داری بخورده بعدالت خانه ملت بر رفت و از بزرگان ملت خواهش نمود که فرمای
 آنروز قدغن نمایند که در شهر هر چه آدم چیز فهم و با غیرت بعدالت خانه جمع شوند تا قراری با ملت بگذرانند و چاره نمایند
 که دولت ایشان بالمره منقرض نشود بزرگان ملت خواهش او را قبول کردند و جلد در عدالت خانه حاضر نمودند
 ستنوک چون مردم آنجیح را موافق طبع خود بیدار روی ایشان کرده با چشم گریان گفت که ای ملت سوید من هرگز
 تصور نیکو کردم که شما باین مرتبه بی غیرت با ستنوک دولت دانیارک که سالها می درازا با ما خونین بود با نده مملکت را
 خراب کنند و عیال اطفال را را اسیر نمایند و مادر خواب غفلت حسیده و بمقام تلافی نیانیم که ما را چه شده
 که قوه از ما داریم که از غمده چنان شمن بفرقه نمیتوانیم بیاییم شما آن نیستید که با چهار هزار لشکر جمیع ممالک دانیارک را
 تصرف کردید همین سخن سردار ایشان از بختی بر غیرت آورد که جنگی در میان عدالتخانه هم قسم گشتند که در زیر حکم ستنوک
 یا با اتفاق گشته شوند یا اینکه مملکت را خلاص نمایند و در اندک وقتی بیست هزار نفر جمعیت حاضر شدند که زیاده
 از دوازده هزارشان رخت نداشتند هر کلام در آن ندحام و جماع عام سبالی بدست گرفته آمده بود پاره طباخچه و برنجی
 کار و بعضی چوب داشت با آنکه ستنوک از کار خود مأیوس گشته روانه شد لشکر دشمن تا بشهر ستنوک تصرف کرده در
 هر جا ولایات سوید را ناخت تا ز میگردند در قرب شهر مرقم تلاق فریقین اتفاق افتاد سردار سپاه سوید خواست که
 لشکر دور آرام بگیرد و در زیر سبالی جنگ بگذارد لکن سپاه سوید بجزیره رسیدن بی آنکه حکمی از سردار برسد یا اینکه
 بدشمن اخبار جنگ نمایند میان فواج دانیارک بر خیزند در مدت دو ساعت چنان گرم ستیزه آویز گشتند که کمال
 آنچه جنگ را کسی نشان نداده است و دشمن آن فرصت ندادند که تفکک پر کرده خالی نماید و سرایشان را با کار و
 و خنجر چون کوفسندان میریدند بالاخره لشکر دانیارک در مقابل ایشان و ام نخورده بنای فرار گذاشتند در آن جنگ
 از صال ات فوج خاصه پادشاه دانیارک دو فوج بودند تنها در نفر خلاص شد مابقی با الممره گشتند و دست
 پنجه ز پشت سر لشکر دانیارک افتاده یک نفر از ایشان در ولایت سوید نماند گشتند بعضی اهلک و برخی اسیر
 از خاکشان نمودند چون این خبر بشریل رسید می کشید سرداران عرض کردند که الحمد لله این خبر خبر خوشی نیست
 چراغ سوید و او میکشید و جواب گفت که از برای آن آه میکشیم که کی باشد آنروز که من هم سپاه روس را بکنون نمایم که یکی
 ایشان باقی نماند با بجمه چند روز بعد از ورود این خبر از اسلا مبولی خبر رسید که کومور کومورول شده با التاچی محمد
 در جای او وزیر گشته است شریل ازین مرده جیشتر از اولی خوشحال شد چون میدانست که همواره قرار بر این است
 که وزیر خلاف هم میکنند و یقین داشت که با التاچی محمد خلاف کومور لو کرده جنگ را با دولت روس صلحت
 خواهد داشت با التاچی محمد از قدیم در عمارت پادشاهی میزبم شکن بود و در عهد سابق دولت عثمانیه را قرار

نطق
 کردن ستنوک
 در عدالتخانه
 سوید
 بجزیره
 بیکاره

بزرگی
 کومور کومورول
 فروش
 ترک
 با التاچی محمد
 شکن

نامزد شدن محمد بالتاجی بجنگ دولت روس

بر این بود که شاهزاده اراجهوس میکروسلطان احمد در عهد سلطنت عمومی خود که در مجلس بود همین بالتاجی محمد
 بخدمت او مشغول بوده ازین جهت سلطان احمد با او تمهید کرده بود که هرگاه که من سلطان شوم بر تو محبت خواهم
 کرد بعد از پادشاه شدن بر عهد خود وفا کرده منصب زارت بر او التفات کرد و دختری از اندرون که سابقا خاصه
 خود بوده بدو داد چون بر تبه وزارت رسید مقربین درگاه سلطان بر او التفات که میل خواست بجنگ کردن
 با دولت روس است ازین جهت وزرای دیگر امعزول و ترابان منصب اختیار نمودیم هرگاه که میل داری که در منصب
 خود بر قرار شوی هر وقت سلطان این باب با تو مشورت نماید باید بجنگ اصلاح دولت بدانی بالتاجی تیر و عده کرد
 که موافق خواهش فتای خود رفتار نماید چون چند روز ازین ماجرا گذشت سلطان در آن روز خویش طلبید و از او
 در باب جنگ با دولت روسیه مصلحت خواست بالتاجی عرض کرد که جنگ کردن با کافر همیشه صلاح است اگر مسلمان
 شده ایم باید بسواره با ایشان بجنگ باشیم سلطان جواب داد پسندیده حکم فرمود که تدارک دوست هزار نفر لشکر
 بپوشند چون لشکر حاضر شد بالتاجی از خود خواسته شمشیری مرصع باو التفات نموده فرمود که این دوست هزار
 نفر را بدست تو سپردم و نیک و بدین رفتار از تو خواهم دید آیا برینیم چه کار خواهی کرد اگر چه روزین سوید بالتاجی امر دینی
 بقلم داده اند ولی التزمیکوید که اعتقاد من بباره او خلاف این است چون سلطان او را بر این خدمت بزرگ مامور کرد و
 شمشیر مرصع بدو داد بالتاجی عرض نمود که اگر بیچکس ندانم شما خود میدانید که از قدیم کار من همزیم گنگی بود دست
 من بیالتاسی و منی عادت داشت حالا که بجای التا حضرت سلطان شمشیر مرصع و طیار من التفات فرموده اند
 معلومت که بقدر مقدور سعی و تلاش خواهم کرد لکن اگر خلافتی اتفاق افتد پیش از وقت عرض کرده ام که این کار کار من
 نیست سلطان از این جواب بالتاجی شمشیر پسند آمده فرمود که من این دوست هزار نفر را بپوشیدم هر چه دولت بخواند
 بکن که من بعد هر که بجای بر تو خواهم کرد با بجز در عهد قدیم دولت عثمانیه با هر دولت که قصد جنگ داشت تخت الطینی
 خصم را محسوس میکرد علی هذا الطینی روس را محسوس کردند و بخان تاتار حکم فرستادند که او نیز جمعیت خویش حاضر کرده
 میبایست قتال و سینه شود خان تاتار در آن اوقات راه با شریل پیدا کرده دوست شده بود و چند قدر عرضه در
 خصوص جنگ با دولت روس بخدمت سلطان نوشته بود چون آواز جنگ رویت بگوشش او رسید خواست که
 جمیع لشکر در بند جمع شود تا همه بدانند که این جنگ از برای خاطر شرل میباشد لکن بالتاجی چون با شرل ایستاد
 حکم داد که لشکر اسلامبول غیر از آن نام سابق جنگی در صحرای درنده جمع کردیدند صحرای زبور جانی بسیار
 بزرگ و خوش هواست لاجرم بالتاجی محمد در آنجا سه روز توقف کرده تدارک سپاه را انجام داد و روز چهارم
 روانه شد پیش از آن هرگاه دوست هزار سپاه عثمانیه مانور میکردی میشد گل هوی نمین بر آس میکرد و کسی در
 پیش وی ایشان قدرت مقابل و طاقت مقابلت داشت لکن از روزیکه نظام بنا شد آن شجاعت سواره و پیاده پشاه

ترک
 بالتاجی
 همزیم گنگ
 بالتا
 همزیم گنگ
 کونین
 بومی
 بازخواستی

عزیز

توقف شرل در خاک عثمانلو و رفتار او در آنجا و لشکر کشی دولت اینمارک

عثمانیه بکارهای آید موافق بر آورد چند سال صحنه صغیر در فوج نظامی مقابل بیت بیخ فوج غیر نظام است اینهمه باز در همه وقت است
 در جنگ شرط است بطر کبیر سپاه خود را با نظام سپاه عثمانلو را بالمره بی نظام دانسته یقین داشت که با جمعیت قلیل از لشکر عثمانلو
 بسدلت بیرون خواهد آمد با بجز چنانچه شرل بجنگ روسیه خطا کرد بطر نیز در ابتدای جنگ عثمانیه خط نموده کار خود
 ضایع کرد جنگ پروت را چون در تاریخ بطر کبیر تفصیل نوشته ایم لهذا درین کتاب با کتفا بان کرده نتوشتم
 تفاوت جنگ پروت و دولت او این شد که دشمن شرل بطر بود و دشمن بطر بالتاجی بطر پادشاهی بود که خسارات و
 مارات چند مراتب از شرل دیده و اوقات خویش را اسالیان در از در وقوع شرور و رفع خسران مصرف داشته
 و با هزار مصیبت فرصتی بدست آورده بود که با تمام اینگونه دشمن قیام کند شاید که کار خویش را بطوری از
 پیش برد و از دولت و سلطنت خود خاطر جمع کرد بالتاجی نیز میبری بود که در مقام عسکر خود یکدفعه لشکر کشی کرد و
 خواهش سلطان از او این بود که در آن جنگ بطر کبیر را اسیر و دستگیر کرده با اسلامبول ببرد بلکه نهایت مقصود او
 از آن جنگ استر و اولایاتی بود که بطر از دولت روس تصرف کرده بود با بجز چون بالتاجی مجدداً ملاحظه کارهای خویش
 کرده دید که منظور پادشاه خود بطور دلخواه بعمل آید مصالحه را قبول کرد موزخین سوید نوشته اند که بالتاجی در روز
 پروت چنان بی غیرتی کرد که بیچکس نگردد بود هرگاه دو ساعت یکم تا بل نمیدوید بطر را با تمام لشکرش اسیر میکرد
 فی الحقیقه بطر کبیر در مکانی بسیار بیکر کرده بود و سحر و جادو میخواستند داشت لکن بسیار اتفاق افتاده که سپاه
 وقتیکه از هر طرف نا امید گشت فرجی وی میدید درین مقام این توقع را از بالتاجی نباید کرد که چرا لشکر گرفته
 اند دست بدهد هرگاه خود سلطان روس در آنجنگ میشد در چنین وقت از برای وی بی غیرتی بود لکن همزیم گنگ با
 بجای وارد نیاید و از آن مصالحه نقصان و استنباط نمیشود زیرا که آنچه حکم دولت خود بود زیاد از آن بعمل
 آورده با کمال آبرو و مراجعت نمود

فصل ششم در بیان توقف شرل در خاک عثمانلو و رفتار او در آنجا و لشکر کشی دولت
 و اینمارک بممالک سوید و جنگهای دیگر که در مدت توقف شرل مملکت روس اتفاق افتاد
 در هنگامیکه روس اطراف سپاه روس را گرفته جای حرکت از برای روسیه نمانده بود و پونیا تو سکا کانی
 از روسی عثمانلو بشرل نوشت که هرگاه میل داری که دشمن خود را از جنگ تر و بد حالت تر بینی تمجیل تمام تشکر
 بیار و تماشا کن چون این خبر بشرل رسید با هشت نفر جوان لاور که همیشه در خدمت او بودند از بند روانه
 شده شب روز را یکی کرده خود را بصحرای جنگ رسانید که دشمن خویش را در آنجا احوال دیده خوشحال شود لکن وقت
 رسید که مصالحه از طرفین تمام شده لشکر روس مراجعت میکرد از مشاهده این اوضاع احوال شرل را کرون شد

و نفی که چکار کند چون میخواست که داخل اردوی عثمانلو بشود و آب رودخانه طغیان داشت ازین جهت میبایست
 ستر فرنگت بالا رفته از پل بگذرد شریک از بسکه تعجیل داشت خود داری بخورده اسب خود را برود خانه پروت زد و درین
 رودخانه کم مانده بود که غرق شود در آنست سیاه روس بود که میرفتند شریک از میان ایشان عبور کرده بار دوی
 عثمانلو بر سید و چادر پوینا تو سکی ابریده در آنجا پائین آمد با کمال تغییر از مشارالیه پرسید که چگونه مصالحه
 کردند پوینا تو سکی تفصیل آنرا بیان نمود شریک بعد از اطلاع بسرعت تمام بمنزل بالتاجی محمد رفت همینکه از در
 وارد شد با کمال کج خلقی و غیظ گفت که چگونه خجالت نکشیده بی اطلاع من بحین مصالحه بی اثر اقدام کردی
 پاشا گفت که من چنانکه بخت ما مور بودم همچنان در مصالحه مختارم شریک گفت وقتی که خضر آمد کند خود دستگیر
 یافتی دیگر چه مصالحه با وی استی و نیز جواب داد که قانون اسلام این است مذهب مسلمانان چنین کسی که بر ما
 پناه آورد و التماس نماید و متناهی بکند باید خواهش او را بی مضایقه بعمل آوریم شریک از جواب بالتاجی زیاد از حد
 تغییر کرده در چادر او لمحه دراز شد بعد برخواست از هم آنجا سوار شده دو باره بسندرم مراجعت نمود اطلاع شریک
 دیگر برگشته بود روز و روز بندر دید که آب و در خانه نیست هیچ خانانیکه ساخته بود خراب کرده است از کسان
 از هر جهت چهل نفر باقی مانده همه رفته بودند شریک خود را بوازیر نام دبی که در ستر فرسنگی بندر بود بکشید و از
 یوسف پاشا حاکم بندر خواهش کرد که از برای او خانه از سنگت بسازد که از آسیب و مضرت آب و آتش محفوظ باشد
 یوسف پاشا سه باب خانه حکم کرد که از برای او ساخته و او ضاع خانه را نیز موجود کردند تا اینکه شریک کسان خویش در
 آنجا متزل نمود چون بالتاجی با سلامبول سید و از رفتار شریک خجیده در پیش خویش مصمم شد که او را از خاک روم
 بیرون کند لهذا بمحض ورود سلطان عرض کرد که مانند شریک خاک روم هر روز مایه فساد خواهد بود باید و روانه کرد
 سلطان و دم در جواب فرمود که تو مختاری خود میدانی هرگاه مصلحت است روانه کن ولی بطریقش که از ما نرنجد و نیز
 چون اینکه مرخصی از سلطان گرفت همان روز ایلی منسار پیش خود طلبیده با و سپرد که بدولت خود بنویسد که دولت
 روم میخواهد شریک با حرمت و عزت روانه ولایت خود نماید و عزم داد که از خاک نسا بملکت خود مراجعت کند
 از شما توقع داریم که هنگام ذهاب او از آنجا بخدمت او فیض یاب شده لازم احترام را در باره او بعمل آورید و
 از آنطرف یوسف پاشا را که با شریک دوست بود معزول نمود اسمعیل پاشا که یکی از منسوبان نیکو زبان خویش بود
 پیش کشیده بگومت بندر منصوب کرد که هر چه حکم کنی چون و چرا بعمل بیاورد با جمله بجز از رود اسمعیل پاشا
 بندر کاغذ دولتی بشریک نوشته همراه یک نفر پاشا روانه کرد که رفته حکما شریک را از بندر روانه اسلامبول نماید
 که از آنجا بملکت خود برود چون فرستاده بالتاجی بندر رسید شریک دم فرستاد و پیغام داد که از جانب
 دولت خود کاغذ و احکام آورده باید بخدمت ایشان رسیده جواب بگیرم شریک چون از عداوت بالتاجی

اطلاع

اطلاع داشت جواب او را چنان داد که پیش از وقت دانسته باش اگر در حضور من بقدر رسوایی بچشمی منافی و پا
 از قانون ادب بیرون کنی سر از تخت جدا خواهم کرد آنگاه باش تا از حد خود تجاوز نکنی و همیشه کلاً از احوال
 شریک اطلاع داشته میدانستند که او هرگز دروغ نگوید یعنی که اندک و بیرون آمدن است لهذا فرستاده
 بالتاجی چون بجنود شریک سید از بیم جان خود حرف دیگر نزنده همان کاغذ دولتی را داد و برگشت شریک خود
 نیز التفاتی تابو نکرده یکی از سرداران خود فرمود که جواب کاغذ پاشا را بنویسد فرستاده بالتاجی دید که شریک
 از آنجا نیست که قدرت حرف زدن در حضور او نخواهد داشت ناچار جواب کاغذ را گرفته مراجعت کرد با کمال
 بعد از شنیدن جواب شریک حکمی علیحده بعمده اسماعیل پاشا فرستاد که چشم شریک را برساند و بهر طور باشد او را
 از بند بیرون بگذرد اسماعیل پاشا متنی که حاکم بندر بود از احوال شریک خبردار شده میدانست که او در عالم ترس و واهمه
 تقصیده است خواست که بطریق استادی خویش بالتاجی را با عمل آورد روزی نزد شریک فته با کمال ملایمت عرض
 کرد که مانند شما دیگر در اینجا بی مصرف است دولت روم میخواهد که شما را با آبرو روانه کند شما هم با سلامبول تشریف
 ببردید هرگاه مصلحتی داشته باشد که زدن در آنجا آسان تر است شریک جواب فرمود میگذرم که بالتاجی ترا برین
 واداشته که اینگونه سخنان در حضور من بگوئی ازین سبب کاری با تو ندارم تو با عیان دولت بنویس که من تا
 از سلطان صد هزار لشکر بگیرم و بالتاجی را از وزارت معزول کنم دست نخواهم کشید و از اینجا سببی حرکت
 نخواهم کرد هر کس در قوه دارد مرا از اینجا بیرون کند اسمعیل پاشا سخنان شریک بدین تفصیل وزیر بنویشت چون
 مشارالیه دید که او را بر ضرورت دادن در قوه هیچکس نیست لهذا بمقام اذیت وی در آمده خواست که
 او را با قطع کردن اخراجات از آن صفحات بیرون نماید و مخارج شریک از جانب دولت کتلی بود کما شکران
 خویش اقدغن کرد که بخود و نوکران شریک جبهه و دیناری از بابت مخارج ندهند و در جمیع عرض راه از بندر تا
 با سلامبول حکم نمود که نوشتهجات شریک او را بر جا که به پیشیند بکیرند و نگذارند که کاغذی سلطان برسد
 بالتاجی میدانست که بدینکارانیدن شریک خلاف رای سلطان است چون شریک از آن قیام اطلاع یافت
 تغییر کرده بناظر خویش حکم نمود که از سابق هر چه مخارج قرار بود بعد ازین و مقابل آن خرج کند از نوکران شریک
 کسی آن جرات نداشت که در جواب او صراحت بگوید که ما نتوانیم از کجا بیاییم ناظر مجبور بود که از مردم با
 معاطله زیاد پول قرض کرد و اخراجات را موافق خواهش شریک اندازد لهذا در مدت قلیل مبالغه خیره قرض
 کردند و پوینا تو سکی در آن اوقات در اسلامبول بوده از بدگذرانی شریک اطلاع داشت و میخواست که حاجت
 پس عرضیه بدین مضمون نوشته سلطان و مرسا نیکو بالتاجی با دولت روس متفق القول گشته و نتواند
 زیاد از بطرف گرفته است از آنجست بود که بطور از جنگ لشکر روم خلاص کرده بنای مصالحه گذاشت و نظر بدستی

دولت روس برخلاف رای سلطان همواره بصد دایت شری آمده و اخراجات او را با مله مطلق کرده است
و تفصیل گذارشات بالتاجی اباشریل در آن عریضه معروفه داشت سلطان هم در آن اوقات اندکی از
بالتاجی بی میل شده بود زیرا که در مصالحه پروت با پتر کبیر قرار داده بودند که کلیدهای شهر آتوف بدولت
روم تسلیم کند و در آن خصوص اجمال و تاخیر اموقوف نمکدان اوقات مدت یکسال از جنگ پروت
گذشته بود و هنوز پتر سپاه خود را از شهر آتوف بیرون نکرده بهر روز بهانه طول میداد سلطان هم هر وقت
کلیدهای شهر را بالتاجی میخواست مشارالیه سرهم بندی میکرد ازین سبب سلطان از بالتاجی بدجان شده
بود عریضه پوینا تو سکی و سایر سخنان عثمان بالتاجی علاوه کشته سلطان با مله که التفات شد و او را خان دولت
خود دانست و نظر بخدمات او از کشتن او بکشد و لکن وزارت را از دست او گرفت و او را از اسلامبول
بیرون کرد پاره مورخین بوی نوشته اند که باعث مغزولی او این شد که در خزانه بالتاجی انکشته کردن جوهرها
و دیگر پیدا شد که در سنگام مصالحه از دولت روس گرفته سلطان نشان نداده بود حقیقت این مطلب با
معلوم نیست اینقدر میدانیم که بالتاجی از وزارت قاده و یوسف پاشا در جای او صدر عظم شین یوسف پاشا در
مملکت روس متولد شده و شش سال بود که در جنگ اول و سیه باروم ایبر و سیه کشته کینفر سرباز او را فروخته
بود با ندر و ن سلطان در تاجا با مور ترقی کرده باین مرتبه رسید چون یوسف نیر شد دولت روسیه فمید که
در حقیقت باعث عزل بالتاجی شهر آتوف بوده یوسف از ترس خود آنچه در قوه دارد خواهد کرد که شهر مزبور موافق
عهدنامه تعجیل بدولت و تسلیم شود هر گاه روسیه شهر مزبور را تسلیم نکند محتمل است که شری ای سلطان و م با گردانند
دوباره بنای جنگ شود پتر کبیر عیش دستی کرده شهر آتوف را خالی نمود و کلیدها را یوسف پاشا فرستاد و با او
بساخت که دیگر دست شریل بجای نیند شود یوسف پاشا چون امر آتوف را تمام کرد در نظر سلطان معتبر شده با
ایلمی دولت روس دست گردیده این هم مانند بالتاجی بمقام کرد ایندن ای سلطان در آمد که خاک پاشا شریل چون
صاحب جراتی در خاک روم خلاف عقلت باید بطریق باشد او را از خاک روم بیرون کرد اما اینکه دولت
آسوده شود سلطان احمد با اینها صرا و ابرام سفر او جز را باز نمیخواست که شریل از مملکت او بهر بختی بیرون برود
پس بدست خود نامه نوشته کینفر نو که مقرب خود را مامور کرد که روزی بزند شده نامه سلطان را شریل برساند تا شریل
با کمال اطمینان خوشحالی از مملکت روم برود ترجمه نامه سلطان بدین قرار است که عرض از تحریر این نامه معلوم کردن
این مطلب است که منظور ما در باره شما چیست دولت روسیه صدقات حملات لشکر ما را هنوز فراموش نکرده
پیش از آنکه دوباره حکم لشکر کشی بسوی ممالک ایشان بفرماییم آنچه حکم و منظور ما بود بهر را بعمل آورد از آنجا تا این وقت
شهر آتوف را بر امنای دولت عثمانیه تسلیم نکرده بود این فخر بوساطت سفرای دول فلانک انگلیس که پیوسته با

صوت
کتوب سلطان
بشری
دورهم

دولت ما دوست بوده اند شهر مزبور را تسلیم نمود علاوه بر این امنای دولت را خاطر جمع کرده اند که بعد ازین خلاف
عهدنامه دوستی بقادر نگند و استدعای دوستی و مصالحه نمودند تا نیز خواش ایشان اقبول کرده حکم دوم
که دوستی با این دولتین برقرار باشد علی هذا حکم کردیم که حاکم بندر و خان قرقم مشغول تدارک سفر سربازها باشند
که انشاء الله این دستمان از راه پولند زمین بمالکت خود مراجعت فرمایند شما نیز یکسان خود قدغن نمائید که در
بین راه با مردم خلاف قاعده و رفتار بی فائده نمایند و بجهت اینکه در این سفر از برای خود شما خوش بگذرد و با
عزت و احترام تمام تشریف ببرد لایحه تدارک و مخارج شما را مهیا و انجام خواهیم کرد و لشکری نیز در بندر حاضر
خواهد شد که در این سفر با انجام خدمات شما پر داخته لوازم جان فشانی بعمل آورد و در هر باب دوستی را در
باره خود خاطر جمع باش که بعد ازین در هر کار از جانب ما امداد و اعانت خواهیم دید مستطیعیم که همواره با ارسال اسلح
و اطهار مطالب مناسج دوستی را تجدید فرمائید تحریر فی ۱۴ شهر ربیع الاول ۱۲۸۰ هجری بمین دستخارا احمد
آقا نام نوکر محرم سلطان شریل در شریل چون دستخارا ملاحظه کرد و از مضمون آن اطلاع یافت در جواب
سلطان نوشت از رویه من بملکت شما وارد شد بام از الطاف اشفاق شما نهایت رضامندی غایت بخت
و خوشندی ارم حال که میفرمائید من بولایت خود مراجعت نمایم بسیار خوب لکن شما اطلاع نداشتید که عبور
من بالشکر جزئی از خاک پولند غیر ممکن است اعیان دولت امر را بر شما مشتبه کرده اند که موافق عهدنامه پروت دولت
روم سپاه خود را از خاک پولند با مله کشید است اکنون من خبر دارم که لشکر روس در سرحد مزبور بیشتر از سابق
کشته اند مورخ گوید که حقیقت مطلب اینست که سلطان و م ازین فقره اطلاع نداشت بسیاری از مردم
تعجب خواهند کرد ولی اگر کسی از اوضاع ماطلین و م مطلع باشد میفهمد که هرگز حرف راست بکوش ایشان نرسد
قرارد ماطلین روم این است که خود هیچ جا با مورد دولت م خلعت ندرند و زیری قرار میدهند و اختیار کل امور را
بدست او سپرد خود پیوسته بعیش و طرب مشغول میشوند و در انیز بخواهش نفس خویش سعی تلاش مینمایند که از برای
خود دوست جمع کنند که در وزارت برقرار شوند و دولتی بیسمایت گرد آورند تا بعد از وزارت بخوش گذرند
و رقابت مشغول گردند و کسانیکه مقربان سلطان هستند از دو قسم بیرون نیست یا با او نزدیک است یا با ششیدا
دشمن اگر دوستند معلومست هر چه او بکند در خدمت سلطان تصدیق خواهند کرد و اگر دشمن اویند شب روز در
خرابی او خواهند کوشید پس بهر دو صورت ماست ممکن نیست که بکوش سلطان برسد جمیع کارها بهر مشتبه
خوب را بدو را خوب در نظر و بجلوه خواهند داد باین اوضاع سلطان و م چگونه میفهمد که لشکر روس از پولند
بیرون فته یا نرفته و وزیر نیز چون پیوسته بجار خویش مشغول است حقیقت امور خارجی اینند که سلطان
معروض بدرد زیرا که دولت عثمانیه کسی نیز بدول خارجه میفرستند تا از اوضاع ایشان اطلاع بهم رسانند

صوت
کتوب شریل
بخدمت سلطان
احمد
ثالث

رقابت
اسودکی

حقیقت مراتب بنویسد همیشه اخبارت را از سفرای و اول خا که بمواریه در اسلامبول بستند می شنوند خبر که دشمن بدو حرفی که دشمن بگوید معلومست که چه قدر نزدیک بحقیقت خواهد بود مورخ گوید که هر یک از حکما باعث خرابی دولت عثمانیه را یکی جزو استند و اثر یکی سبب انقراض دولت عثمانیه همان سفر است که از جانب دولت خارج در اسلامبول نشسته با مورخین امسای دولت را بدست آورده بواسطت ایشان منظور دولت خود را از پیشتر بدولت عثمانیه بر خلاف ایشان از کار خود غفلت کرده از تدارک امور و انبساط ابروی خود غافل می خیزند روزی خواهد رسید که از خواب بیدار گشته افسوس خواهند خورد و دست حسرت بندان حیرت خواهند کرد زیرا که آنوقت است که کار از کار گذشته چاره و خلاصی نخواهد بود و میگوید هر گاه این دولت دوام یابد و باقی بماند از قوت خود خواهد بود بلکه دولت دیگر قیامین خود هر کدام خیال علیحدگی داشته مصلحت چنان خواهند داشت که اسم این دولت باقی باشد چون سلطان احمد کاغذ شتران بخواند تعجب کرد که چگونه دولت روس خلاف عهدنامه کرده خود در این مدت خبر ندانسته همان سماعت بخیر از معتقدان خود روانه پولند کرد که رفته آنچه بچشم خود ببینند بروی معروض مدارد مشارالیه بعد از مشاهده عرض کرد که آنچه پادشاه سوید بخدمت شما نوشته جمعی راست بوده دولت روس شکر خود را در خاک پولند بیشتر از پیشتر کرده است چون این خبر سلطان احمد رسید خواست همان روز کردن وزیر را بر بند علی کومورلو که تقریب تمام در خدمت سلطان است و با وزیر دوست بود سلطان امشب که در وزیر این حکایت بخیر بوده است حال هر چه بفرماید آنطور خواهد کرد سلطان از شتران او گذشته همان روز بحبس ایلچی روس مثال او احکام صحیح ممالک خود فرستاد که تدارک دولت بر آن نظر اشکرا دوباره ببینند و خود روانه شهر آورند شد که در آنجا بتجلیل امر لشکر تمام کند در آن اوقات و کوست پادشاه پولند نیز ایلچی با تدارک او و صاع تمام روانه اسلامبول کرده بود که پیشگامی بخدمت سلطان بیاورد چون ایلچی او کوست داخل سرحد عثمانیه شد سلطان حکم کرد که او را نیز گرفته محبوس نمایند چون این اخبار بدولت روس رسید مضطرب گشته در خیمه کس نیز وزیر اعظم فرستاد که عاقبت این کار چگونه خواهد شد وزیر با علی کومورلو مصلحت کرده دولت روس را خاطر جمع نمودند که این همه غیظ و حرارت نقل و حکایت خواهد شد تشویش بخشد که با خویش رفیع این غافل را خواهد دید نمود با بجز در دست کسی که سلطان در شهر در نه مشغول تدارک بود با مورولو و پوسف پاشای وزیر خیال سلطان از ندانند که این همه اخراجات چه ضرورت شده دولت روس باز آنچه خواهش شماست بعمل می آورند و جمعیتی که در پولند بین دارد همه را سرعت تمام بولایت خود خواهد کشید نخست سلطان این مقالات امتناع داشت بعد کم کم گوش او پر شده سخنان ایشان را بسمع قبول صفحا نمود و بیای مصالحه شد علی کومورلو وزیر اعظم که طرفدار دولت روس بودند میباید گفتند که باعث این فساد شتران است لهذا درین مصالحه قرار دادند که بعد از این شتران

در خاک عثمانی مانده چکا بمالکت خود مراجعت نماید سلطان احمد چون عده کرده بود که شتران بطور خوبی از خاک خود روانه کند لهذا فرمود بشرطی او را از ولایت خود بیرون نمیکند که ایلچی روس و پوک در اینجا مرا خاطر جمع کنند که شتران ولایت ایشان بطور سلامت و خوشی خواهد گذشت و ایشان خود در پیش من بطریق کرو بمانند چنانچه اگر چیزی بسراویا بد تلافی خون در از ایشان بگیرم هر دو ایلچی قسم خوردند التزام دادند که اگر خود شتران در ممالک ایشان برنگام عبور جنگ و شترارت نکند کسی با او کار نخواهد داشت و اگر آسیبی باورسد سلطان در عرض او کردن را برزند بعد از آنکه سلطان خاطر جمع شد از طرفین عهدنامه نوشتن سلطان عزیمت جنگ را موقوف کرده با سلطان مراجعت نمود و روز و روز نزد پاشای بندر خبر فرستاد که چگونه ایل بشرل پیغام دهد پاشا حسب الحکم نزد شتران فته آنچه در دره اتفاق افتاده بتفصیل عرض کرده گفت که بعد از این خاطر جمع روانه مملکت خود بشوید چیزی پیش از رسیدن این خبر از اسلامبول کاغذی از وزیر او کوست که بخان تاتار نوشته بود بدست شتران افتاد این مضمون که اگر بحیثی شتران گرفته بدست لشکر ما بیدید در عرض این خدمت هر چه خواهش داشته باشد پادشاه پولند از شما مضائقه نخواهد کرد شتران ازین کاغذ بسیار متعجب بوده نمیدانست که سلطان روم چه جواب دهد هر گاه میگفت نیز روم میدانست که دولت عثمانیه از او خواهد رنجید و اگر میرفت میر رسید که مباد او را دست بسته بدست دشمن خود بدیند بعضی مورخین نوشته اند که کاغذ مذکور را جعل کرده بودند که شتران هر اس کرده از ممالک خود بیرون نرود و دولت عثمانیه از او رنجیده او را حکام بیرون نکند دلیل که برین آورده اند این است که او کوست هرگز راضی نمیشد بر اینکه شتران دستگیر نماید و در عرض آن ایلچی او را سلطان روم در اسلامبول بقتل رساند لکن این دلیل نیست زیرا کسی که بزور پول از خان تاتار شتران را میگرفت میتوانست از دولت عثمانیه نیز ایلچی خود را بگیرد باطله حقیقت این مطلب بما معلوم نیست اینقدر میدانیم که شتران از تشویش اینکه مباد او دستگیر شود بنیاید بانه محبت که از خاک عثمانیه بر نرود در جواب پاشا گفت که من بمبالغ کلی قرض ارم هر گاه دولت روم صد و بیست هزار تومان وجه نقد بمن بدهد روانه شدن من مشکل خواهد بود پاشا نیز این جواب شتران بدولت خود نوشت چون این خبر بصدیقه رسید زیاد از حد خوشحال گردید کمان او چنان بود که با این دست او نیز شتران را تمام خواهد کرد فی الفور خدمت سلطان رفته عرض نمود که با این تلافیات خواند کار ملاحظه بفرماید که شتران چگونه رفتار میکند اکنون که بماند دیگر در دست ندارد بشکوه داخل افتاد است سلطان روم سجای آنکه تغییر فرماید در جواب نیز فرمود که این مبلغ قابل نیست از اسم دولت ما بسیار درست که از همان خود چنین مبلغ جزئی را مضائقه کنیم حکم فرمود بدست و پنجاه تومان نیز علاوه کردند صد و چهل و پنجاه تومان بفرستید که شتران را رضامندی خوش حالی از خاک روم روانه شود فرمان بصدیقه خان تاتار و پاشای بندر صادر گشته چاهش باشی مور شد که بفرمان تخواه بندر رود تا اینکه شتران محظی دیگری داشته بتجلیل روانه

صورت
فرمان سلطان
پاشا بنده
و خان
تاتار

شود مضمون فرمان این است چون نوشته بودید که همان با شرن و ازدهم پادشاه ممالک سوید تا موقوف در مملکت ما
اندکی قرض بمرسانیده از آن سبب کثرت و تاخیر در مراجعت او بملکت خود واقع گشته و مبلغی از ما خواسته کرده
بودند علی هذا مبلغ بیست و پنج هزار تومان یک بر آن مبلغ افزوده صد و چهل و پنج هزار تومان به همراه محمد پاشای حاکم
باشی و آن فرمودیم که انشاء الله بعد از رسیدن آن همان عزیز ما را زیاده معطل نداشتند با کمال عزت و احترام
تمام روانه مملکت خود نماید و در باب عرض راه چنین قرار دادیم که شاه و خان تاتار لازم وقت و اهتمام نمایند تا در
ممالک پولند نیز از برای همان عزیز ما خوش بگذرد و حادثه رومی نهد که خلاف عهدنامه دولتین پولند و روم باشد
اگر چنانچه بقدر سه موی در عرض راه پادشاه ضرر و خسارت برسد و اگر ای وجود او راه باید در از آن مار از روز
ایلیچیان و سوغ پولند خواهیم در آورد قرار دادیم که در بلدان عرض راه آنچه سزاوار پادشاه است بهمان قدر با عجز
همان سلوک و رفتار نمایند و نیز اعلام میداریم که شاه و خان تاتار هر دو با لشکر بسیار در رکاب ایشان مشغول انجام
خدمت و کشته تا بحال آن قار و آرام بر سر حد ممالک خود برسد که خدا نکرده در بین منازل سبب چشم زخمی بر وجود
ایشان برسد یا حرکت خلافی از هر کس صادر شود جمله از چشم شما خواهیم دید و نیز بدانید که هرگاه موافق دلخواه یا پورا
صحیح و سالم بنزل خود برسانید مراحم خسروانه و عطا فاق ملوکانه در حق شما صد هزار بار خواهد فرود و تحریفی
شهر شوال سنه اربعه و بیست و یکم پادشاه با فرمان تاج واه وارد شهر بندر شد پاشای شهر مزبور همان روز خبر شرن
داد که آنچه از دولت علیه خواسته شده بودید علاوه بر آن سیده است فقط حکم سرکار شماستیم که انشاء الله
بر روی روانه شویم شرن چون در آن وقت کاغذ وزیر او کتبت نزد سلطان فرستاده بود که برای ایشان معلوم شود
که دشمنان چه خیال دارند و چگونه با خان تاتار ساخته اند که او گرفته مجوس نمایند لهذا فقط بود که جواب از اسلای
برسد این سبب بمانه محبت که چند روز دیگر توقف نماید که در خدمت ایشان بودند عرض کرد که ما در دست طلبکار
تمام شدیم حال مردم شنیده اند که تاج واه از اسلایمبول شمار سیده و آنچه امید روانه بشود از برای تاج واه خود مضطرب
بقرمانید که پول بگیریم و حق طلبکاران را بدهیم تا بفرغت مشغول جواب باشید شرن جواب ایشان فرمود
که شما سیدان که من تا اکنون غلغله تصرف در کار تاج واه معامله نکرده ام حال نیز هر چه صلحت میدانید انظر نمایند
شماره در این باب مختار کردم همیکنه انسانی شرن این جواب را از او شنیدند که در متن نام خزانه دار او را نزد پادشاه
روان کردند که تاج واه را بگیرد و قرض طلبکاران را از او نماید مشایر الیه نزد پادشاه فرقه مطالبه نمود پادشاه در جواب گفت
من از جانب دولت حکم دارم که تا روز روانه شدن پادشاه سوید دیناری ندیم روزیکه از رفتن ایشان خاطر جمع
شدم جمیع طلبکاران را حاضر نموده در یک ساعت جمله را در کرده بقیه تاج واه را بر سر کار پادشاه می سپاریم و در رکاب
او روانه میشویم خازن گفت فرمایش شما درست است لکن ما در میان خود هزار کونه حساب تدارک داریم هرگاه چند

بر من

پیش از روانه شدن تاج واه مبارز سردر فتن با اشکال ارد هرگاه پادشاه نیز خواسته باشد که برود کسان او نیز خواهند
تدارک روانه شوند با لجه پاشا بسیار تلاش کرد که پیش از روانه شدن تاج واه نهد ممکن نشد بالاخره خازن با لطف
حیل و دلائل موجه او را ساکت کرد که پیش از آن هیچ وجه ضرری با او ندارد بلکه روانه شدن سرکار پادشاه آسانتر خواهد
شد پاشا ناچار مانده تاج واه را بجا از تسلیم نمود چون دو سه روز گذشت نزد شرن آمده عرض کرد که همه اوضاع
سفر حاضر و آماده است هر وقت میفرمایید روانه خواهیم شد شرن نظر جواب کاغذ بود در جواب پادشاه فرمود که من
هنوز غیبتم بروم باید بدولت روم بنویسم که صد و بیست هزار تومان یک بر آن برای من بفرستند تا اینکه بجهت
اخراجات در عرض راه معطلی حاصل نشود و بدنامی با من من نزد چون پاشا این سخن از شرن شنید بی اختیار اشک از
چشم بر حجت شرن سبب کرد و از برای رسیدن پادشاه جواب داد که خانه من خراب شد من حکم دادم که از جانب دولت
که تا روز روانه شدن شما دیناری ندیم بختای خازن شما خاطر جمع شده تاج واه دادم فردا از برای این کار ریش
من از روی من کنده خواهد شد شرن فرمود که من در این خصوص سلطان مینویسم و ایشان بجهت حرمت من
بجای بر تو نخواهند کرد پادشاه جواب داد که پادشاه ما این چیز را را نمیداند که تقصیری از کسی سر بر بند بخشیدن کردن او را
از تن جدا میکند اکنون چاره نیست مگر اینکه یک نفر از کسان خود بفرستید و نامه سلطان مرقوم فرمائید شاید که در این
باب تقصیری بیاورد دنیا درند و تاج واه بجهت مصارف راه نیز از ایشان مطالبه کنید شرن استدعای پادشاه قبول
فرموده ساواری نام مترجم خود را روانه اسلایمبول نمود و نامه سلطان نوشت که شما را بطمسینان تمام مملکت خود
میفرستد این جهت خان تاتار را همراه من روانه میکنید همان خان تاتار با من خشم بوده است با او کتبت تفتق
دوست گشته که مراد است و بسیار در محبت دروغ نگشتن حرف خود که با پادشاه بود صد و بیست هزار
تومان یک بر سلطان خواهش کرد پاشا این نامه را با آدم خود همراه ساواری ترجمان کرده با اسلایمبول فرستاد ایشان
در صبح رود در عمارت صدر عظم پیاده شده ترجمان عرض کرد که نامه از جانب پادشاه سوید بجهت مت خواند کار
دارد باید بجنود برساند تا در جواب هر کونه صادر شود از انقرار رفتار شود صدر عظم چون این خبر را شنید مضطرب که باز
شرن چه خیال کرده چه نوشته است ترجمان گفت که فردا بیاید جواب نامه را بگیر چون ترجمان رفت نوکر پاشا طلبید
نوشتجات او را بخواند و از مطلب حالی شده در پیش خود گفت که این نامه شرن تمام خواهد شد فوراً نزد سلطان فرست
عرض کرد که شرن با زرقه است من تا حال مگر عرض کردم شما عرض مرا معطل بفرستد البته قبول نفرمودید انشاء الله
این قصه بسیار سلطان معلوم خواهد شد که کار این مرد در دولت علیه فساد و شرارتت نوشته است که او کتبت
با خان تاتار ساخته است که او را بدست لشکر پولند تسلیم نماید و لا چگونه میشود که او کتبت ایلیچ بزرگ خود را در خدمت
خواندگار و بگذارد و از انظر چنان حرکت خلاف نماید مگر نمیداند که شما متحمل اینگونه حرکت خلاف نوشته بخش شنید

سفر او را حکم قبض میفرماید بلکه دولت او را زیر و زبر میکند نشسته ازین چنان تا آنکه نوکر سلطنت چگونه جارت کرده چنان حیانت در کار دولت نماید با بخله در آن روز وزیر فرصت یافته چنان سلطان را پر کرده که دل او بالکل از شرن بریده شد همان ساعت حکم فرمود که شرن بر چه آدم در پای تخت دارد جمله را گرفته مجوس نمایند تا اینکه بعد ازین بفرمود که با سلاطین روم شون می شود و فرمای آن روز سلام عام کرده باین مضمون بضر ب شرن پرداخت که من شرن نام پادشاه اسپانیا را هرگز نمی شناسم بسنی داشت که من او را دوست بدارم و حتی نبود که من از او حجت یا تکلم کنم چون در جنگ پادشاه شکست خورده پناه بدولت اسلام آورده بود لهذا آنچه در قوه داشتیم در این سه سال نیم بر او و وزیر او سرداران و سایر کسان و محبت و مهربانی کردم تا خواهی از ما توقع کردی بر آنچه خواهش کرده بود و ادیم که بولایت خود برده و دو نفر نوکر معتبر خود را همراه او کردم که او را بملکت خود رسانیده مراجعت نمایند جدا تا آنکه این همه را کردم حال می نمود که هر روز با نه پید کرده نیرود و پیوسته در ملکت فساد مینماید موز منظور ما از احضار کردن شما این است تا بگویند کسیکه بعد ازین هر محبت چنان قمار و حرکت ناشایست نماید سزای او چیست اگر حکم کنیم که او را از قلم و خود بزدن کند باعث بدنامی دولت عثمانی است یا اینکه دول خارجه دیوانگی پادشاه سوید را فهمیده تقصیر از او نمیدانند و بجای ما وارد نمی آورند جمعی عرض کردند که سلطان اینچه التفات بی پایان که درباره شرن فرمود اند در قوه احدی نیست الا آن که او کفران نعمت کرده اینگونه رفتار با سلطان مینماید سلطان واجب که بمقام تلافی باینده نگاه مواخذه نفر مینماید خلاف عدالت کرده اند شیخ الاسلام که حضور داشت عرض کرد که اولاً در قانون اسلام کافر را محبت کردن ضرور نیست سلطان عادل که اینگونه عطف در باره او کرده اند دلیل خوبی و پایداری ایشان است چون آن کافر عصیان بیاد شاه اسلام کرده است لهذا سلطان اجبست که او را مورد سیاست فرماید ظاهر عثمانی و عثمان شیخ الاسلام را بملکی حجت میداند سلطان چون این حکم را از او شنیده میرا خود را با بکنفر چاپوش باشی دیگر مامور کرد که رفته تخت شرن را بجزوی حرمت و اگر قبول نکرد برود از خاک عثمانی بیرون کند میرا خود و چاپوش باشی حسب الحکم روانه بندر گشتند و بعضی در روز شرن فتنه حکم سلطان ابرو کفند شرن که تا آنوقت چنان سخن درشت نشنیده بود در جواب ایشان فرمود که هرگاه جرات دارید حکم پادشاه خویش را جاری نمائید لکن اینقدر بدیند که هرگاه دهنه دیگران در حضور من بگویند شمارا پاره پاره میکنم فرستاد های سلطان جرات نکرد از مجلس بیرون رفتند ولی قدرش نمودند که اطراف خانه او را محاصره کنند و دیناری اخراجات ندهند و احدی کسان شرن چیز نفروشد شرن آن اوقات همه بجهت سیصد نفر همراه داشت چون دید که آه وقت ندارد از غایت تغییر حکم فرمود بیت را اسب که پیشتر سلطان فرستاده بود همه را بکشند لشکر تا آنکه در اطراف عمارت بودند نشنیدند باران ساعت کشیده بردند و از دولت شرن روز فاش گزافی کردند و طعناهای لایذ بخت شرن را وضع را بکنند

بدر

دیده حکم با دهمای خود نمود که اطراف خانه باستان سازنده خانه را نیز بقدر مقدر منصرف نمایند و حاضر جنگ باشند این قسم حرکت شرن عجب بود میخواست که سیصد نفر در مقابل بیت هزار نفر تا آنکه شرن از عثمانی جنگ نماید و در پیش خود چنان خاطر جمع بود که در آن کشاکش با بجان قار نشسته بیازی شطرنج مشغول میشد چون کبک بازی میکرد از اوطاق بیرون آمده بیرون آفتاب میگرد و دستور العمل میداد در آن هنگام سیرت جفرای نام را دولت انگلیس نزد شرن فرستاده بود که هر طور باشد خیال او را بگرداند شاید بملکت خود مراجعت نماید چون که بجهت غرور خود بیجا تلف خواهد شد با بکنفر سردار او سمدستان کشته خواست که رفیع این غلام و دفع این حادثه نماید هر دو نزد خان تارو پادشاهی بندر رفته بر آنجا گفتند که این حرکت از برای شما قیامت دارد که با همان خود بمقام جنگ در آید که ما دم دنیا است دولت خویش را بی آبرو بدنام خواهد کرد ایشان قسم خوردند که ما نهایت اخلاص را خدمت پادشاه سوید داریم و خود زیادتی میکنیم شما هر طور که مصلحت بدیند ما سر نخوابیم میشد فرستاده انگلیس گفت که شرن هم حق دارد و بر چنین معلوم شده که خان تارو با او کوست و دست شده میخواهد که او را بدست دشمن سپارد از اینجست تشویش کرده نیرود خان تارو سوگند میداد که در و طوری حرف زد که فرستاده فرانسوی سردار شرن هر دو خاطر جمع شدند که این حکایت بالمره دروغ و بی اصل بوده است پس المی انگلیس از ایشان خواهش کرد که چند روز دیگر توقف نمایند و کار ندانند با شرن تا اینکه بکنفر آدم روانه اسلامبول شود تا هرگونه حکم مجدد از جانب سلطان برسد از آنقرار رفتار شود بخت پادشاه و خان قبول نمیکردند که حکم پادشاه خود را در دست آوریم و حجت بیاج بکنم جدیداً ایم المی انگلیس گفت که حکم شما این است شرن از خاک عثمانی بیرون بکشید لکن در فرمان شما نوشته اند که هرگاه پادشاه سوید استادی نماید جنگ بکنید اگر ضرور باشد و ایشانی حرف المی انگلیس پادشاه و خان را ساکت کرده راضی شدند که دوباره بکنفر با سلامبول فتنه حکم جدید بیاورند و فرستاد انگلیس و سردار هر دو خوشحال نزد شرن باز گشتند و از کردار خود ممنون بودند بخيال اینکه شرن این خصوص زیاد از حد از ایشان ارضی خواهد شد چون کوچککی با عرض کردند شرن با بجان تغییر در جواب فرمود که شما عجب مردمان غیرت مستقیم و از مردن میترسید با وجودیکه تا حال هیچ فتلی اتفاق نیفتاده است هرگاه پادشاه و خان تارو حکم بیرون کردن مراد دست میدهند چگونه قبول میکنید که دوباره حکم از اسلامبول برسد یقین اینهمه ساخته است و سلطان این احکام خبر نداد فرستاده انگلیس از رفتار شرن باده از حد بکنفره در پیش خویش عمد کرد که بعد ازین هیچ وجه در کار او دخل و تصرف نگیرد همان ساعت از حضور او بیرون رفت علی سردار شرن تانده المی انگلیس اضطراب نکرد زیرا که اینگونه حرکات شرن بسیار دیده بود باز اصرار کرد تا اینکه شرن فرمود بر ما حیوانی کاری کن که قدری آذوقه ما بدیند این کار را بخورد با بخله سردار پیش پادشاه رفته گفت که شرن قبول کرد که

باستان
مکران کوبه

شما گفتند از کسان خود بفرستید تا حکم جدید بیاورد و وقت غن نماند تا هر چه ضرورت داشته باشیم مردم مبادید چند روز
 ازین گذشت که از اسلامبول حکم رسید که اگر شتران رفتن ایصال کند و با شما جنگ نماید شما نیز در فرستادن جنگ
 او کو تابی ننمایید هر گاه در حین جنگ او را یک شیدار شما بازخواست نخواهد شد چون پاشا حکم جدید ملاحظه کرد پس
 نزد شتر فرستاد که فرمان جدید از اسلامبول رسید یکی از متمدان خود را بفرست تا آنرا بخواند و شما مطلع سازد شتر
 سیوفابریس افرستاده و فرمان را بخواند و پیش شتر بازگشته مضمون فرمان را معروض داشت شتر گفت این
 فرمان را نیز جمل کرده اند بر زبان من پاشا بگو که من نخواهم رفت هر چه از دستش بر آید مضائقه کند شتر الیه
 بیای شتر افتاده بگریست و عرض کرد که این حکم شما باعث میشود که ما جلگی بجای عبت گشته میشویم شتر کبریه
 او بخندید و گفت که مرد چون بی عقل برویتر کما بگو که اگر میل جنگ از دست شریف بیاورد سیوفابریس بجای نماند
 مانده بیرون آمد و جمیع نوکران سرداران اجمع کرده بایشان گفت که این کار را چاره کنی و سعی نمائید که پادشاه ما را
 خیال جنگ بر کرده و الا ما جمعی جت بی سبب تلف خواهیم شد جمیع اجزای مجلس با هم مصالحت کرده
 چنان مصالح دانستند که چند نفر کشیش که شتر در این سفر همراه خویش آورده است نزد وی رفتند این مدعا را از وی
 نمایند شاید او را ازین خیال بگردانند کشیشها عرض کردند که در هیچ مذنب قرار نیست که کسی بزور خود در ملک
 کسی بنشیند علاوه بر اینکه شما زور ندرید قلیل جمعیتی که از راه ارادت و صداقت در خدمت شما مانده اند
 بی تقصیر و بیجا بکشتن دادن ایشان از انصاف و عدالت و راست شتر تغییر کرده در جواب ایشان فرمود که
 من شما را همراه خود آوردم که نماز بخوانند اینکو وزارت و نصیحت بمن نمایند کشیشها ازین سخن مأیوس گشته بر
 گشتند بعد سرداران اخل و طاق شده سینمای خود را بچو دند و جای غنما را که در جنگها برداشته بودند رفتن
 دادند و عرض کردند که این جراحات لیل است که در سحری وقت بازگشته شدن ترسیدم و من ترسیدم و همیشه در
 توجبان دادن حاضریم این استند عا و ایریم که جان را از برای و زدیگر نگاه دار و آنروز بخویشتن شتران
 جواب فرمود که من احتیاج ندارم که زخمهای شما را دیده و جرات و رشادت شمارا بشناسم میدم که همیشه در
 راه من جان میدیدم خواهش من این است که در این روز گشته شوم سرداران اینگونه جواب او را شنیدند
 خیالت کشیدند که دوباره در این خصوص گفتگو کنند جملگی قبول کرده گفتند که پادشاه مختار است و از ما در هر
 مقام تار کردن عان شتران از اینگونه جواب سرداران ممنون و مسرور گشته حکم فرمود که جمیع نوکران حاضر شده
 موافق قانون شکر کشی تمت نمود هر کدام را در جانی قرار داده و نظر جنگ شد که شی از کسان شتران و پیشتر
 و پیشترت بودند چون جمیع نوکران و از علم جنگ آگاه بودند همگی کام ضرورت بجاری آمدند دیگر محتاج تعلیم
 رسوم جنگ نبودند با بجله پاشا و خان تار خبر داشتند که شتران سخن از بیجا کس قبول نکرد خیال جنگ دارد

بنابرین

بنابرین مجبور شده لشکر خویش را حکم دادند که بسوی خانه شتر یورش برند چندی طول نکشید که صد و غوغای
 ایشان بلند گشته و از ده هزار لشکر باده عراده توپ و دو خمپاره از اطراف خانه شتران گرفتند که در تن
 خازن شتر با وقت ملاحظه کرده دید که لشکر عثمانی با اینکه قرار داشت که در وقت یورش بدشمن فحش من چند
 نسبت بشتر بیچو بیچو می نمی کنند و بزبان عثمانی گاه گاه میگویند که این مرد مورباش است و خود را بیجا
 تلف خواهد نمود کروتسن با جرات تمام بیرون رفتند و لشکر نیگری سیده گفت که شما غیرت و حمیت
 خویش افراموش کردید باعث اینهمه فساد پاشا و خان تار است الا سلطان پادشاه سوید کمال دوستی
 اتحاد دارد هرگز اینگونه احکام نفرستاده که همان خود را بزور از ولایت بیرون کند ما سه روز از شما هملت
 میخواهیم که بولایت خود برویم طایفه نیگری که همیشه از شتران نیکی دیده و همگی با نعام و خلعت او مسافر از
 گشته بودند جملگی سوگند یاد کردند که ما شتران جنگ نکنند و بازگشته ما تار را حسب آنچه شتران
 بهملت دادن سه روز مجبور نمایند سرگردان هر چه حکم یورش دادند لشکر قبول نکردند و بگریختن
 پاشا رفته سه روز از او هملت خواستند پاشا چون اوضاع را بدنگونه دید سه روز دیگر هملت او را پاشا
 تغییر کرده قول ایشان با تصدیق و تحسین نمود که فساد می در میان احدات نشود و فرمای آنروز جمیع بزرگان طایفه
 نیگری از نزد خود طلب سیده فرایند احکام سلطان بایشان نشان داد و گفت که اگر پادشاه سوید زودی
 از بند زور و فرزند از من بازخواست میکند و من نیز مجبور گشته حقیقت مرانب را با اسلامبول مینویسم
 سفیدان نیگری گفتند که پادشاه سوید تا حال خلاف قاعده رفتار کرده سه روز هملت خواستم فردا
 چند نفر از ما رفته قراول اورا می کشیم روزیتم با کمال حرمت او را ازین مملکت روانه میکنیم هر گاه اینگونه حرکت
 مایکوش سلطان برسد یقین از ما را رضی و ممنون خواهد شد پاشا گفت بروید و موافق رفتار خود رفتار کنید تا
 بیچکت از شما بیاست بازخواست سلطان رفتار نشود بزرگان نیگری از خدمت پاشا مخصر شده بیست
 سی نفر بسوی خانه شتران دانه شدند و بیچکو با سباب آلات حرب همراه داشتند تا اینکه شتران دست سخن
 شود که ایشان از برای دوستی آمده اند و با این سیله شایسته انعام و خلعت کردند خازن شتر خواهش
 سه روز هملت را از پیش خود کرده بود و شتر خبر داشت خیال خازن این بود که الی الان آنچه پاشا و خازن
 میکفتند جمله را شتر دروغ پنداشته بفر رفتن نمی افتاد اکنون که با چشم خود دید که لشکر توپ اطراف خانه
 گرفتند یقین خود بخود بفر رفتن خواهد افتاد با این خیال خواست که شتران جنگ و قتال اقدام کند و جمعیت قلیل او
 بر آگند و تلف شود وقتیکه بزرگان نیگری از عمارت شتر شدند با و طاق خازن رفتند او را از تفصیل آنچه در
 منزل پاشا گشته بود مطلع ساختند که او نیز شتران آگاه سازد و نیز گفتند با وجود اینکه احکام سلطان را

ترنگ
دمورباش
آمین

بچشم خود می بینم باز آن عده خود کول نمیکند و لکن باید بدون حرف روزی سه روز و آنه بشود و الا ما نیز مجبور گشته
 حکم پاشا را بعمل می آوریم که در وقت سطل مانده نگذارد که در جواب ایشان چه گوید و روزی که اوقات
 صرف میکرد که شاید شتران ازین خیال بگردانند ممکن نیست آمدن لشکر بسیار در عرض اینکه چشم او را برسانند بر کرده
 قسم خورد که حکم باید بالشکر عثمانی و جنگ نماید بعد از رسیدن بزرگان نیکو چندی نفر از سرداران همراه برد
 نزد شتران فت بسیار برام و التماس نمود که جنگ را موقوف کند ممکن نشد حکم به نیکو بیان فرستاد که هرگاه
 دیگر در آنجا بماند ریش همه را خواهم برید در میان طایفه نیکو می رسم ریش بریدن بسیار قبیح است و محشی بالانرا
 آن نیست همیکن این حرف را شنیدند نزد پاشا رفته عرض کردند که حال هر چه فرمایش داری کن ما حاضر هستیم
 که حکم ترا بعمل آوریم پاشا از جانب لشکر حاضر جمع شده حکم کرد که فی الفور شتران را بکشند و بجای شتران پیش
 برند زیاد از دو ساعت طول کشید که لشکر و توپخانه عثمانی اطراف خانه شتران گرفتند اینده بعضی
 ورود بنای جنگ که استند نزدیک بدو است پناه نفر سویدی در پهلوی خانه سردار هر گرفته بودند که لشکر
 عثمانی را از پیش آمدن مانع شوند شتران چون صدای توپ شنیدند خواست خود را با ایشان برسانند هاشاعت
 سوارا سب شده با سرداران خود بجانب ایشان شتافت لکن تا ورود اول لشکر عثمانی اطراف ایشان را
 گرفته چند نفر از ایشان کشته و چند زخمی کرده بقیه را اسیر نمود چون شتران ایشان در معرض تلف و محلی ملاک
 دید با سرداران خود بسوی عمارت معاودت کرد تا منزل خویش را محافظت نماید پیش از رسیدن شتران بقدر
 دو است نفر نیکو و اما راه راه دیگر بجارت او رسیده داخل خانه شده بودند بیت سی نفر باقی فوکران
 شتران زهول جان مجبور شده در قرب در خانه باو طاقی جمع گشته در بار بسته بودند چون شتران نزدیک در خانه
 خود رسید دید که بقدر صد نفر اطراف خانه را احاطه کرده اند با اتفاق سرداران دست بشمشیر ایشان
 حمله برده جمعیت ایشان را از هم پاشیدند تا خود را بدم در برسانند چون نیکو بیان حکم از جانب پاشا و خان
 داشتند که بقدر مقدور سعی کرده در از خم نرسانند ازین جهت بر سر او شلیک کردند که کینه از ایشان که در بیرون
 خانه بود چون یک شتران داخل خانه میشود تفنگ خود را بجانب او راست کرد شتران جلالت نموده شمشیری تفنگ
 او زد که دم تفنگ از جانب خود کشته خالی شد کلوله تفنگ پارچه از گوشت کوش شتران برد و بجای آن
 هورت رسیده دست او را بشکست شتران همان کس را با شمشیر کشته داخل خانه شدند و با کسانیکه داخل
 خانه شده بودند بنای قتال گذاشت در مدت نیم ساعت بقدری نفر از ایشان کشته بقیه ایشان از روزنه
 و پنجره های خانه خود را بکلیچه انداخته خلاص شدند بعد از کشتن ایشان شتران یکدیگر و نفر در زیر خفت خواب مخفی
 گشته اند یکی را بشمشیر کشت و دیگری از بسکه لایه و التماس نمود شتران از سر خون او کشته فرمود ترا می بخشم بشرطیکه

الطاح

۱۴۲

هر آنچه بچشم خود مشاهده کردی پاشا کوئی بجایه زهول جان عهد کرد و قسم خورد که فرمایش او را عمل آورد شتران گفت که خود را
 از آروسی بگو چه انداخته بگریزد با بجلد خان تا او پاشای سبت در وضاع را اینگونه دیده خجالت کشیدند که از برای چند نفر
 سویدی میاید بر آن دم بکشتن بر بند اول حکم تو چنانچه کردند که بجات شلیک کند و بعد با خیاره خانه را آتش زدند شتران
 حکم کرد که در خاموش نمودن آتش سعی کنند چون بنیان خانه از چوب بود ممکن نشده اندک اندک شعله آتش چهار سمت غایتا
 گرفت یکی از صالوات شتران چون یکدیگر مانده است که جلکی از حرارت آتش تلف شود عرض کرد که حال وقتی است باید
 تسلیم شویم شتران در حال تغییر فرمود که عجب بی خبرتی است که جرات اسیر شدن دارد و با نیکانی در آتش سوختن با که در حقیقت
 حکایتی نیست تکب نمی آورد صالوات دیگر عرض کرد اعتقاد بنده این است که بیرون و ایم و با ایشان بجنگم اقل در عرض خون خود
 چندی از هم می کشیم شتران فرمود آفرین بر تو و در غیرت تو حیرت کردم دور شتران دید تو خون مل سویدیم البته بیرون
 باید رفت و چشم از زندگی باید پوشید و در دفع شمشیر باید کوشید لشکر عثمانی از محل ایشان بتابش آتش تعجب میکردند و بر ارت و
 تلخا می ایشان تانف می خوردند که شتران بقیه کسان خود با برادر هر که راهی پیدا کرده از میان آتش بیرون آمدند و هر که لم طمانچه
 دست چپ شمشیری دست راست گرفته خود را بسپا زخم زدند و بقدر صد قدم اینها شکر آتش بر بند شتران همیشه چک می پوشید
 و چکله او میزدند در هنگام جنگ پیش میبازند شده بر زمین خوردن فی الفور بیت نفر نیکو بر روی او افتادند چون شتران یکدیگر
 از دست ایشان خلاصی ممکن نشد شمشیری که درست داشت و در انداخت که اقل مردم سرزنش نکنند که ما او را شمشیر
 درست گرفتیم پس بناچار تسلیم شد لشکر عثمانی همیشه خبر گرفتاری شتران شنیدند همیشه شاد و خرم بر گشته و باقی سرداران و فوکران
 او را ضرر گرفتند زیرا که ایشان را که در زیر میکردند از پادشاه خود جدا نمیشدند در حقیقت بشکر عثمانی نیز انصاف باید و او با
 شتران تنها و پانزده نفر از ایشان کشته بود باز هیچ وجهی نمی کردند لکن قایم نگاه میداشتند که نگریند چنین جان میکردند که شتران
 آویز داشت چیز دیگر است عمارت خود تا بمنزل پاشا نماند از پنجاه نفر او گرفته بودند که مباد از دست ایشان خلاص شود
 بعد از آن گرفتن او ممکن نباشد با بجلدین شتران او را داخل خانه پاشا کردند
 فصل هفتم در بیان اسیر گشتن شتران و ازدهم و رفتار دولت عثمانیه با او و گرفتاری ستان نیلاسک
 شتران و پادشاه مملکت پولند کرده بود و اتفاقات ممالک سوید را تا م اسیری شتران و مر حجت
 او بمملکت خود و بر گشتن طالع او و خوش بختی مایه پطر کبیر

شتران
و برید نام دورگ
انرا رک جان
کوبند

همین پاشا پاشای بندر در مدت این چند روز که در شهر اعتناش بود در بیرون شهر چادر زده و منزل زبیده بود که لشکر عثمانی
 نماند چون آید که شتران گرفته بمنزل و می روند استقبال کرده و هنگام ملاقات بدین سوال با او حکم کردند که من خدا را شکر کنیم
 که بر ما پادشاه آسیبی نرسید اکنون که وجود مبارک پادشاه صحیح و سالم است هزار گونه سپاس پروردگار بزرگواران

واجب لازم میباشد در توشیح این بودم که خدا نکرده بر وجود پادشاه نقصانی برسد و من بادم مسرد در مذمت و سراف
باشم و پادشاه خود از این معنی مطلع و آگاه است که من سچو در این کار تقصیر اختیار ندم بسیار می کردم و استند عا نمودم
عاقبت کار با نجات رسد شما قبول خریدید با وجود این هرگاه مجبور غمخیزم اقدام بر این کار نمیکردم بعد از بختی و عذر خواهی بسیار
میرا خود خویش را گفت که اسب خود را بجهت پادشاه زین کرده او را با کمال حرمت و در شهر داخل عمارت بکن شران
جواب اینهمه عذر خواهی هر بانی گفت که شما تصور نکنید که مرا این دودی می توانستید استیکر نمایند هرگاه من آن سبب
فقر می رسیدم آنگاه بیست روز با شما جنگ میکردم پادشاه و دیگر جواب ندانم اینکه شران روانه کرد شران زبک حسته و مانده بود
بجز در و در روی فرسش کچر در پاوسر برهنه بخوابید و خواب پاکیزه را که پیش از وقت در اوطاق پادشاه حاضر کرده
بودند هیچ وجه تحمل نشد نو که حساب الحکم پاشا کشیک یکیشید تعجب کرد که این چگونه پادشاه است که در روی فرس سر
برهنه خوابیده شبکلاهی برداشته بر سرش گذاشت شران بیدار شده گفت که من چون پادشاه شامانیتیم که بخوشگذرانی عادت
کرده باشم تو ترس من سرمانی خورم دوباره شبکلاهی از سرش انداخته خوابید فردای آنروز پادشاه حکم کرد که سرداران شران را
نزد او بر بندد روز جنگ جمعی شران جنگلی با پادشاه دست و پایش خون آلود بود وقتیکه سرداران او را در آن حال دیدند
وزاری کردند که چون میخیزد و ایشان را دلاری میدهد که این احوال هم کینوع لذت دارد باید در دنیا همه حالت با تماشا کرد
با بجز در آن ایام قرار دولت عثمانیه این بود که در جنگ هر چنان مال آید دشمن بشکر باری استیکر پیشه جمل مال لشکر بود دولت
مرا خطی که در جنگ بند نیز جمعی از لشکر شران استیکر تا آروین کجی بودند میبایست پول بدهند و ایشان را از دست نیکر باریان
خلاص نمایند سرداران آنچه در نزد خود باقی مانده بود میان گذاشتند المچی انگلیس نیز دوستی دولت خود را ملاحظه کرده میبایستی
بایشان بداد کینفر فرانسیه نیز که اسم شران شنیده بجهت سیاحت و تفریح ببنده رفته بود که شران را دیده از احوال او مطلع شد
او نیز هر چه بصیانت داشت بی مضائقه در آنرا گذاشته از لشکر عثمانی اسیر خرید پاشای بندر چون دید که در مذاق شران
پیشگی صبر از آن نیست لهذا او نیز بیست نفر از ایشان خرید و بخدمت می فرستاد بعد از دو روز پادشاه پیغام داد که چون
خاتمه این کار بکارزار کشید پادشاه سوید خلافت ای سلطان فکار کرده الان سیر دولت است لهذا مجبورم از اینکه
او را بجز سلطان بریم شران گفت اکنون که من اسیر و بی اختیارم و ایشان را در اجرای حکم سلطان ناچار بهر چه برای ایشان
قرار گرفته است ختماریباشند پادشاه بعد از انجام تدارک راه شران اجماع برداشته روانه شد سلطان حمد در آن
اوقات بجهت تعضن بشهر آورده رفته بود پادشاه نیز راه او را در تدارک پیش گرفت در عرض راه سردار شران پاشا را گفت که این
درست نیست که شران بی شمشیر باشد پادشاه جواب داد که خدا نکند من شمشیر بدست او بدم همی که شمشیر بدست او
رسد اول شمشیر را بر او بجاورد این بقیه دیگر شمشیر بسیار خوبی بشر فرستاد سوید که در دنیا چنین بوده است و
بدولت عزت آن اعتبار نیست هر چند عثمان اختیار بدست یکی می سپارد روزی بود که جمیع او را پادشاه شران

پادشاه

میلزیدند فلک کار او را بجای رسانید که کینفر پاشا او را اسیر گرفت پادشاه و خزانند را با هم بسیار دوست گشته بودند و در عرض
راه همواره با هم صحبت میداشتند پادشاه زیاد میل داشت بر اینکه تفصیل جنگهای شران بشنود و روزی در میان گفتگو خزانند دراز
دست فلک شکایت میکرد که چگونه چون شران پادشاهی این طور تمام کرد پادشاه از برای دلبری و اید که در میان پادشاهان
تنها شران نیست که در دست عثمانیه اسیر گشته پادشاهان بسیار این فلک گرفتار آمده بعد خلاص شده اند الان پادشاه
پولند نیز اسیر است زیرا در خبر رسید که او را نیز از بند می آورند میایدند ما پرورد و نباشد من حکم کردم که او را از راه دیگر سیرند که
نزدیک شران نیاید خازن از شنیدن این خبر متحیر و متعجب گردید که اسیر گشتن ستانسیلاس چگونه اتفاق افتاده است
فورا نزد شران آمده احوالات را با تفصیل بیان کرد پادشاه گفته بود میان کرد شران نیز تعجب کرده از پادشاه خواستش نمود که کینفر اقدام
خود را نزد پادشاه پولند بفرستد تا خبر از برای او بیاورد پادشاه قبول نموده شران را بفرستد و او را نموده که رفته خبر صریح
بیاورد مشا را لیه سب الحکم روانه شده خود را ستانسیلاس رسانید دید که بقدر سیصد نفر لشکر بدو را و جمع گشته
مخنت او را شناخته پرسید که پادشاه کجاست ستانسیلاس در جواب گفت فابریس مرا نمی شناسی مشا را لیه خجالت
کشید بظیم کرد ستانسیلاس احوال سلامتی شران و سبب آمدن او را تفصیل از سوئال کرد چون اطلاع حاصل نمود
در سر سواری تفصیل حکایت خود را بدینگونه بفریست بیان نمود بعد از جنگ پولت واکه شما شکست خوردید روز بروز من
مشتوش شد تا اینکه او کوست دوباره پادشاه گشت من بجهت پریشانی او ضاع و عدم مکننت و استطاعت بمالک
پومانی رفتم که شاید مدد و اعانتی بامور شران کرده باشم در آنجا پادشاه پرسید من آدم فرستادم که تو باین اوضاع
خود را تمام و شران را بدام خواهی کرد در عالم دوستی میان این کجرف را بشنود و پادشاهی پولند دست بردار و کاغذی
که من بفرستادم بسلطنت نیستی و پادشاهی او کوست را قبول نمائی در این صورت من هم عهد میکنم که فیما بین دولت روس و سوید
اصلاح دهم تا اینکه شران بمالک خود مراجعت نماید و بجمال جلال مشغول سلطنت خود باشد چون دیدم که نصیحت پادشاه
پروس بی غرضت پادشاهی پولند از برای من عین مرض سلطنت من بیشتر موجب مکت شران در ولایت غربت گشته
خواهش او را قبول کردم و وعده دادم که خودم رفته شران را باین امر راضی میکنم که شاید اینست و البته دوستی دولتین صورت
پذیرد و این تفصیل را چند ماه قبل ازین نوشته خدمت شران فرستادم و دستم را کردم که قبول نماید شران بر جوار کافه
من این دو کلمه را بجا پار گفته بود برو ستانسیلاس بگو که او اگر بعد ازین اگر پادشاهی پولند را میخواهد مانع کسی را پیدا میکنیم
که طالب سلطنت آنجا باشند چون بلزاج او بولدیت داشتیم ازین سخن ما پوس نشده پادشاه پرسید نوشته من معتقد
شدم که این کار را تمام خواهیم نمود و باس نام خود را تبدیل کرده از پومانی یاد و نفر نوکر روانه شدم که خود بخدمت شران رسید
با التماس و استدعا خاطر شران را بجزل خود مامل نمایم و خواستش دولت پروس را بصل آورم که نزاع و قتال از میان
دولتین رفع شود و این اوضاع تغییر یابد و تمام مردم آرام بگیرد او کوست از آمدن من مطلع گشته در هر جا که غن

کرده بود که اگر تلافی واقعی استقامت حاصل نماید من باجلیت بیشتر و شقت بسیار از ولایت بولند گذشتند و ارد
 مولدای شدم چون خوش گذرانی و نیکی او ضلع شمارا استماع کرده اطلاع بجهت سائیده بودم دیگر از خود متوجه نشدم
 و از تغییر اوضاع شما غفلت داشتم چون اخل شهر باش شدم حاکم مولدای نزد من آمدم فرستاد و مرا طلبیدند
 اوردم که با رخت سفیدی سزاوار حضور در ششم دوباره آمدم رسید که شاکه نام ملتید و آدم که مستقیم خاطر جمع بود
 که بر کار اسم شهر را به هم من محبت خواهند که گفت که صاحب منصب سوید هم و بخدمت شرف میروم چون این سخن از
 من شنیدند بهمان ساحت مرا بگرفتند و بسیار استساق پیش حاکم بردند مشا را لیه چندین سوال جواب من کرده که غصه
 از جابر خواسته بر تعظیم نمودن تعجب کردم و بشویش اقدام که مباد او مرا شناخته باشد پس حاکم خود صدمه
 آورد و مرا بشانید گفت که چه سر کار پادشاه بنویسند که ایشان را کسی بشناسد لکن بنده شناسم شاکه تا نیلسا را پادشاه
 بولند مستقیم من نام خود را نکارتوانستی اختیار قرار کردم گفت بل مگر شما حکمی از جانب سلطان در خصوص من دارید
 گفت چون این اوقات و کوست پادشاه بولند با سلطان کمال وستی اتحاد است شما با او دشمن از دوستان
 شرف میباشید لکن سائیده شما را پیش پادشاه بند که از جانب دولت علیه ما مور مور شرف شماست میفرستد
 از آن نیک بدکار شما با اوست من ازین حکایت زیاد از حد خوشحال شدم پس روز در شهر باش مانده روز سیم با کمال
 حاکم مولدای و آن بندر شدم پیش از روانه شدن از حاکم مولدای پرسیدم که چگونه را بشناختی گفت که از بولند
 ترکیب شما را من نوشته بودم که بجز دیدن شما نمیچون بد و منزلی بندر رسیدم در اینجا خبر رسید که شما با دولت
 عثمانیه جنگ کرده اید و شمارا گرفته اند روزیکه من ارد بندر شدم شما یکروز پیش روانه شده بودید بهمان ساحت نزد پادشاه
 چار فرستادند که حکمی در خصوص من را ایشانرا بفرستد شما را لیه در جواب نوشته بود که مرا از راه دیگر باورند بفرستند
 چون تفصیل احوالات را موافق خواهم شد خود شنید از خدمتستان نیلسا من خص شده در منزل و بیم شرف سید و
 حکایتستان نیلسا را چنانکه شنیده بود روایت نمود شرف جواب فرمود لبسته آن خود را باستان نیلسا رسان
 و با و بسیار که مباد با او کوست مصاحبه کند و هرگز از کار خود بایوس نشود که انشا و الله عفریب جمیع همایم حساب
 انجام خواهد گرفت شرف بر نیکنه در کار با لیه بود که در سیری با نیکنه نیکنه است که عاقبت کار او بچی خواهد گشت
 از دست نیکنه و چنان کمان میکرد که بعد از رسیدن او بشهر اردنه سلطان تغییر کرده آنجا را که باعث این بنا گشته
 خواهد گشت و صد هزار لشکر بدست او خواهد داد که دوباره برگشته او کوست تا معزول خواهد کرد و از دولت روس تلافی خواهد
 نمود لکن آنهم خیال بود دولت عثمانی اینقدر از حرکات شرف نخیده بود که ننگ استند که شرف اخل شهر اردنه شود عمارتی
 که بر پشته مشهور بود و در سیر و شهر وقت از برای او منزل قرار دادند در روز و روز و شرف جمعیت زیاد در
 جمع شده بود که او را قتل نمایند زیرا که اسم او در بجهت خاک روم چنان مشهور بود که کچه ده ساله نیز تفصیل احوال او را بدست

نخبدل
ترکی
دستاق
قید پرا
کوبند

شرف

شرف از حاکم مردم را در سر راه دید کلاه خود را بچشم کشید که کسی او را نگاه نکند و این طرز اخل عمارت دیر تاش شد
 چند نفر دوستان شرف خواستند خدمتی بروکنند لکن تغییر سلطانرا دانسته جز آن نیکو ندیدند و بیلا لولک نام فرانس
 که از اولاد نجیبی قدیم فرانس و عزت دولت دور گشته در مملکت روم با آنرا واقعات خاطر خود را مسرود داشته
 بیضاعت قلیل روزگار خود را بسر میرد مشارالیه جز آن غریب است و از جمیع چیز ترس و ابهت نیکنه و الیه میفرانند
 نیز بجهت دوستی قدیم دولت خود با دولت سوید قرار دادند که آنجا از دستشان در امور شرف بیاید سعی تلاش نمایند
 چون از احوالات شرف اطلاع داشتند آنجا استند که او را خبر دادند زیرا که میدانستند که از کثرت کبر و شدت غرور او بچسب
 نصیحت قبول نخواهد کرد پس کندی از زبان شرف بدین مضمون بسططان نوشتند که باعث اینگونه فساد و وزرای سلطان
 گشته اند که تو با ما بجنور شمار سائیده اند سر کار سلطان از غم من اطلاع نداشته چنان تصور فرمودند که من لیا
 اذن ایشان در خاک روم خواهم نشست لکن تغییر فرموده حکم کردید که مرا بزور از خاک روم بیرون کنند من نیز
 از شیطنه افکار و زبانه گشته چنان خیال کردم که کاغذهای من بشمار سائیده است متعجب جواب بودم که نوشتی
 رای جواب حکم مطاع شمار فرما کنم از تقاب زرافعی که بدولت علیه رسیدن شد که مادام دنیاست در ایست
 و اقوام مردم روزگار خود خواهد شد که پادشاه سوید همان دولت روم بود و بهر جهت سی چهل نفر نوکر داشت دولت روم
 لشکر بسیار کشیده و با او جنگ کرد و او را اسیر گرفت نیکنه با آن شرف خاطر جمع بودند که اگر این کموتوب بلخو سلطان شود
 بطرز اسلوب وستی بجانگی با او رفتار خواهد کرد مبلغ کلی میدهند که کاغذها را بر زبان ترک ترجمه کنند کسی ترس
 و زجر جز آن ترجمه کردن نداشت آخر کسی پیدا کردند که اسامی دولت خطا و انمیشناخته را و مبلغی گرفته ترجمه کرد
 و بیلا لولک فرانس نیز قبول کرد که هر طور باشد کاغذها را روز جمعه در محام سلطان مسجید بجنور رساند در آن زمان جمیع
 بسططان ادون امکان نداشت اسامی دولت در کتب این معنی کرده بودند که شرف کسان و ساکت نخواهند نشست علی بن
 تا گید گید و قدغن شدید که اندک احدی از ایشان نزد یکی سلطان نزود و بیلا لولک ازین حکایت اطلاع داشته رخت
 خود را عوض کرد و درخت بلخ میان پوشیده و صبح روز جمعه در قرب مسجد حاضر گشته منتظر ورود سلطان شد و دیگر
 آنکه مباد کسی از منظور او آگاه گشته مانعت کند خود را بیدوانی زده در میان کرده و نیکنه که بجهت سلام در حال و شرف
 مسجد پیش از ورود سلطان حاضر شده بودند در محام میگرد و کاها گاه چون مجانبه او میرفت و بر دم اشکها میکرد
 که مردم بالمره از دیوانه بودن او خاطر جمع گشته کار با او نداشتند چنان سلطان نزدیک شد نیکنه بجان کسان
 بیگانه را چوبه نان سلطان در میگرد و بیلا لولک نیز میزدند که نزدیک بقرب سلطان بنیاید مشارالیه تا پاس میکرد
 که او را از قتل شای سلطان مانع نشوند ایشان قبول نکرده و او را بیشتر میزدند مشارالیه ناچار اند که خود را بکن گشته تا
 اینکه سلطان سائیده پرسید که چه مرا است و بیلا لولک فرصت یافت که کاغذها را از جیب خود در آورد و بجان

سلطان بلند نموده عرض کرد که پادشاه سوید نوشته است سلطان کاغذ گرفته داخل مسجد شد لکن حکم کرد که مشا اذرا
مجموع نماید بعد از تمام نماز عمارت خود مراجعت نموده ویلا لونت را بحضور خواسته تفصیل احوالات از وی استفسار
کرد و او را مرخص نمود چند روز بعد ازین گذشته حکم بندر و خان تار مغزول شد و چندی نگذشت که وزیر عظم را نیز مغزول
کردند مورخین سوید نوشته اند که باعث عزل ایشان مکتوب شریل بود بعضی نوشته اند که علی کوموچی موجب عزل
ایشان شد و مکتوب شریل بعلی بنده است زیرا که بعد از عزل ایشان باز سلطان با مور شریل رسید که اینک با عیان دولت
نوشت که شریل من بعد سیر نیست هر جا که دلش میخواهد کسی مانعت نکند شریل نیز از عمارت میر تمش بیرون آمده در شهر
دینه توکا که در نزدیکی اردن است سکنی نمود صدر عظم که طایر همسایم نماندشت و با شریل خوب بود از اخراجات از برای او
قرار داد لکن هر چه میداد جنس بود از جانب سلطان مرخص نبود که وجه نقد بدو مگر قلیلی که بحیث اجتیاع شراب یا خیر باکی که
بیع و شری آنها خلاف مذہب اسلام بود میدادند که آنها بدست کسان شریل اجتیاع میشد اوقات توقف شریل در شهر
دینه توکا هرگز از خانه بیرون نمی آمد و در خانه نیز همیشه تمارض کرده در میان خست خواب بود از برای اینکه کسی نزد او نیاید
و اگر کسی خواهش مینمود او را بکنند بگویند که ناخوش است با بچله در اوقاتیکه شریل بدین قرار روزگار میکند زانیند و وضع
مملکت سوید بالمره مختل و پریشان بی سر و سامان مانده دشمنان از هر طرف از حیثت آنجا تلف از بلدان آنجا تصرف
مینمودند جنرال استنبوک که جنگ و قتال و شرح احوال او در فصل دیگر تفصیل نوشته ام چگونه در کانی جنگ نمود ممالک
سوید را از جنگ لشکر دانیمارک خلاص کرد باز جنرال مزبور بقدر مقدر در ممالک پومرانی راه تصرف و هجوم نمود
کرده بود لکن تنها کینفر با قنلت بی وضعی شکر از عهده آن شرمینتوانت بر آید اگر کمیتت اما حفظ میکرد و دست
دیگر افواج دشمن زور آورده منظور خویش را از پیش میردند آنجا دول دانیمارک و ساکس با هم اتفاق کرده در مملکت بر زمین
رود خانه الپ شهر ستاد را که یکی از شهرهای معتبر ممالک سوید بود محاصره کرده تصرف نمودند و لشکر سوید را که در آن
بود همگی اسیر کرده شهر را آتش زدند استنبوک وقتی خود را بدینجا رسانید که کار از کار گذشته و آتاری از شهر مزبور باقی
نمانده بود سردار مشارالیه از رفتار این دو دولت زیاده از حد نگرشسته خواست که با آن سپاه قلیل کیدیفه با ایشان حمله
کند و در زده هر جمعیت است شش شهر را از ایشان حوارج برآورد چنانکه در روز جنگ هر یکی از آنها از دشمن شکار میکرد
زیاده از یکروز در شهر ستاد توقف کرده بالشکر خود روانه شد و شب روزی یکی کرده در مملکت کلنبورگ بدشمن رسید
با وجودیکه باین سپاه سوید و لشکر دشمن کویر سخت بود و عیور از آن اشکال داشت استنبوک بتجلیل تمام از آنجا گذشته
فی الفور بنای جنگ گذاشت مدت پنجاهت از طرفین نوایر قال چنان استحال یافت که تجزیه و تقیر برقی آید عساکر
ششم لشکر دانیمارک و ساکس با اینکه بیست و پنج هزار نفر بودند شکست خورده و رو بهزیمت نهادند استنبوک را این تکلیفی مینامند
کافی گشته مصمم شد که در محوض شهر ستاد یکیش را از ممالک دانیمارک آتش بزند تا اینکه آتش آنحضرت از دل هالی سوید

توقف
شری در شهر دینه
توکا
تاریخ
خود را بیماری زدند
باشد

کویر
سیابان بی آب
علف را
کوبید

خاموش گشته بمردان غیرت و جرات بیشتر شود پس از آنجا شهر آلتسنا املینا کرده بمحض ورود شهر مزبور را محاصره نمود و اکثر
از معتبرین شهرهای دانیمارک در کنار رودخانه الپ واقعست پادشاه دانیمارک شهر مزبور را قابل استتار قوی داده بود چنانچه
غالباً تجارت ممالک دانیمارک در آن شهر میشد استنبوک ساکسین شهر مزبور را پیغام فرستاد که یا فلان مبلغ را بدین
یا اینکه شهر را آتش خوانم بزکان شهر با هم مصلحت کرده دیدند که جواب دادن لشکر سوید برابر ایشان ممکن نیست پس از
استنبوک آدم فرستاده شد عاگردند که از مبلغ مزبور قدری کم کنند تا حکم مستحکم او را قبول نمایند سر در قبول نکرد ایشان
هر چه اصرار کردند و استیادگی نمود چون دیدند که چاره نیست دوروز صحت خواستند که نتوانند تمام و کمال بدین خیال
استنبوک پول نبود بلکه تلفاتی و انتقام ازین جهت دوروز صحت نمانده در او اخر ماه ذیحجه ۱۲۵۰ هجری حکم کرد که شهر را
آتش زنند اتفاقاً همان روز زمین باد استند داشت که در مدت یکساعت آتش بزرگ کشور آباد تل خاکستر کردید
و اثری از آن باقی نماند اکثری از ایشان در بیخوله و بیابانهای آسمان بسر بردند از شدت سرما و بی چیزی قرین هلاک و
دغین خاک شدند و کوست پادشاه دانیمارک کاغذی استنبوک نوشتند که زینهار اینگونه کردار تو از آدم دین دار
بعل نمی آید از بیچاکس اینگونه ظلم سر نیزند که از تو در حق ابالی شهر آلتسنا سرزد مشارالیه جواب ادعای آنجا
دارم که رفتار خود را بالمره فراموش کرده مرا ملامت مینماید و نسبت ظلم و شرارت میدیید و عدالت میفرمود
هنوز آتش شهر ستاد خاموش نگشته و او از تغییر و ناله مردم پومرانی بکوشش می آید هر گاه پادشاه ما در میان مملکت
خود دین بود و شما این قسم بی اعتدالی مینمودید چندان ملامت بشما وارد نمی آید اگر چه در آن صورت شمار جرات
نفس کشیدن نمی شد حال که فرصت یافته بدینگونه با رفتار میکنید چرا بقباحت اعمال خود ملتفت
نگشته از پی عیوب من بالاسیر و دید هر گاه من بچیز را خراب کردم شما در خیال این بستید که یک ملت آخر آید
نماند لکن این همه فائده نداشت مملکت بی سلطان در برابر دشمن برزور و توان چه میتواند کرد لاجرم روز بروز
استنبوک را قوت کم میشد و در دولت کسی نبود که کاری از او برآید بعد از حکایت شهر آلتسنا دول روس و ساکس
و دانیمارک اتفاق کردند که دولت سوید را بالمره از میان بردارند هر گاه شریل آن اوقات در مملکت خود بود
جواب دشمن را میداد و باز سلطنت خود را برقرار می نمود استنبوک تنها آن استعدا در انداشت که جواب پنجم
اعدا را بدید هر چه در قوه داشت در راه ملت سعی تماشش نمود بالاخره بی کسی و ناچار مانده و راهیم اسیر سلوب
الاستسار کردند بعد از در مقابل دشمن کسی باقی نمانده از یکطرف دولت روس از طرفی دول ساکس و دانیمارک
آنچه دلشان میخواست میکردند بسیاری از ممالک سوید بتصرف دول خارجه درآمد و در رجال دولت
آنقدر قوت نمانده بود که دوباره لشکر فراهم آورده جواب دشمن را بدید علاوه بر این دشمنان شریل در همه جا
مشهور کرده بودند که شریل مملکت عثمانیه مرده است الا این مدت تمامی و ولایت غربت چکار داشت

خاموش

اگر حیات بدست آید بهتاجال بولایت خود برگشته مالک سلطنت خود میشود و ولایت را بی صاحب نگذاشته
از تصرف مردم بیکانه خلاص میگردد اینگونه دروغ و جعل بیشتر مردم را بایوس و اوضاع را مختل کرده بود بزرگان
ملت کجا جمع شده مصالحت بجان بیند که بخت خلاصی مملکت و جمع کردن لشکر علاجی نیست مگر اینکه خواه
شیران و کیل ملت کرده با دول خارجه مصالحت نمایند تا دولت خویش را بجا آورند بعد هرگاه بشیران نده باشد خود بخود
می آید و اگر مرده باشد باز خواهد بود در جایش پادشاه شود و ولیک خواهد شریل چون اوضاع را این طور دید و از
پریستانی دولت و نارضائی ملت برسد که مباد در میان ملت نیز اغتشاش شود بظنانت و ستادی تمام
بزرگان ملت را بجا داشته تفصیل احوالات را بر او خود معروض داشت شریل جواب فرستاده خواهر را بدین گونه
خطاب فرمود که برو از زبان من بملت بگو که هرگاه پادشاه میخواست چکهای خود را برایشان میفرستاد تا در میان ایشان
پادشاه بشود و حکم نماید لکن چند روز نگذشت که ملا ابراهیم وزیر جدید معزول شد و بعد از چند روز دیگر حکم
سلطان کردن او را ندادند تقصیر مظلوم اینکه طرف شریل میگرفت و سلطان نصیحت میکرد که چون شریل سبب
کار و صفحه روزگار کم دست می افتد وجود او را غنیمت آنست که با دولت روس جنگ بکند و دشمنی چون روس که هرگز
با صداقت رفتار نخواهد کرد از میان بردارد و هم بزرگی در ایام سلطنت خود بگذرد که در دنیا از او یادگار بماند علی
کو مورچی که اول با دولت روس دشمن و بعد دوست شده بود بخت این بخان ملا ابراهیم را در نظر سلطان خائن
دولت بقلم داد تا اینکه او را تیس و بدگوار و زیر کرد تا آن زمان شریل میسر داد و از دولت سلطان داشت که
قوت و استعداد بهم رسانیده دولت روس پولند را تمام خواهد کرد چون علی کو مورچی وزیر شد با کلمه بایوس
گشت و از اوضاع ممالک سوید نیز باطن در تشویش بود علی بد آنصورت شد که بملکت خود مراجعت نماید مکنون
ضمیر خود را ضمناً بایوس فرستاد و خبر کرد او نیز با وزیر گفتگو کرده قرار شد که تدارک راه او را انجام دهد و بکنیز
چاوش باشی از جانب دولت روس همانند تعیین شد که با سیصد چهارصد سوار در رکاب با و برود و سلطان
نیز بهشت راس اسب عربی با جمیع اسباب شمشیری مرصع از برای او فرستاد و لکن علی کو مورچی اندک
و جملت ممانعت کرد با بجز شریل بعد از آنکه ماه توقف در دیدن توکالی حصول مدعا بار سفر بسته در راه شوال
۱۲۶۰ هجری روایت شد در عرض راه چاوش باشی از برای حرمت پادشاه منازل نزدیک کرده روزی سه فرسنگ
راه میفرستد شریل از اینگونه حرکت او نیز چیزی نگفته حکم کرد که اقل از روزی فرسنگ برود و هر روز خود از همه
روز تو رسیدر شده دیگر از خبر میگرد و معاندان عثمانی را احوالات شریل دیده تعجب میکرد که این چگونه پادشاه است
دولت من از آمدن شریل اطلاع یافته همه جا حکم و قدغن کرده بود که لوازم احترام و اعزاز تمام بعمل بیایند
اما بی نهایت متعجب بودند که او را تا شریل نماند شریل تدارک دولت منسخر دار شده چون ممالک ترازی بولانی

بایوس
شدن شریل از
حایت دولت
عثمانی و ممالک
وی خاک بود

گذشت و بر حد ممالک منسار رسید چاوش باشی با جمیع لشکر عثمانی حاضر شده فرمود زاده بر این بزخات شمار اضی
نیمه پس منوبان خویش را طلیعه لوازم دستور العمل برایشان داده خود از ایشان جدا گردیده کیمز دور نیک نام
سوار خود را همراه برداشته روانه شد و درین راه لباس لشکر مناسبت پوشید که کسی او را نشناسد و بطور صریح
بشانه روز راه رفته از ممالک صعب المسالک عثمانی خود گذشته بدون اینکه کسی او را بشناسد و در خاک خود
گردید در عرض راه در منزل اول از بس که سب و آذنه بودند چون پیاده شدند دور نیک از شدت خستگی غش کرد
شریل که او را در این حالت دید زوی پرسید که چه قدر وجه نقد همراه داری مشار الیه گفت و بیست تومان شریل گفت
نصف آنرا بمن بده و نصف دیگر را خود برداشته منزل نیزن یا دور نیک استدعا کرده سه ساعت مهلت خوا
که بحال آمده در رکاب برود شریل قبول کرده صد تومان را حاکم گرفت و از چرخانه سب خواست که بزودی روانه شود
دور نیک در تشویش خود نبود لکن از شریل نیز پرسید که مباد در عرض راه خاصه در مملکت دشمن آسیبی بوجود آید
پیش از آنکه سب حاضر شود بیانه بیرون فته دو تومان پول بدست چهرضا بط داد و گفت که این مرد عمومی من است و بجز
از بی یکت کار میرویم من تا خوش شدم و او دو سه ساعت صبر میکند که من بحال آمده هر دو با اتفاق برویم اگر او از من
زودتر برسد کار من خراب خواهد شد اکنون از تو توقع دارم که آسیبی باو بدی که در راه معطل شود و من سه ساعت
دیگر که از اینجا روانه میشوم در سر منزل باو برسم چهرضا با گفت الان باو یک اسب میدهم که بیشتر از یک فرسنگ
و ترا نیز سوار کالسکه میکند که در راه باو برسی چون دور نیک خاطر جمع شد دیگر اصرار نکرد شریل نصف شب با اینکه
سردی هوا خبر از خستگی زهر میزد و با دند شید میوزید و برف زیاد می آمد باز متحمل شده روانه گردید دور نیک
دو ساعت و نیم خواب کرده بحال آمد و چنانکه چهرضا بعهده کرده بود سوار کالسکه گشته روانه شد و در فرسنگ
بمنزل مانده شریل رسید دید که پیاده جلوس را بدست گرفته میرود خود را کالسکه انداخته شریل سوار نمود شریل
از غایت خستگی در کالسکه نخواست دور نیک پس آن نخته و آموخته گشته تا خاک سوید در رکاب شریل رفت
چون وارد بلده شوالون انبلدان سوید گشتند و قتیکی شب از نصف گذشته در روزان با بسته بود شریل او را با نزل
صد کرده گفت از جانب پادشاه سوید چایارم و از روم می آیم کار واجبی ارم باید الان حاکم را بسینم باشی در روز
سخت در کشودن دروازه اقبال کرد چون شریل اصرار بسیار نمود کسی مانع حاکم فرستادند حاکم شرفز بویشار
دو کس در شریل بود چون شنیدند که از جانب پادشاه چیر آمده فی الفور حکم برد و از فرستاد که چیر از او بیاورد
شرایق قتیکی داخل اوطاق دو کس شد مشار الیه درین رخت خواب گفت که احوال پادشاه چه طور است شریل گفت
فکران بزرگ من نیز مرا فراموش کرده اند و در چون صدای شریل شنیدند هوشش از سرش برید و چون او را بخان خود را
از رخت خواب بیرون انداخته بیای شریل افتاد شریل در ابوس کرده فرمود دو کس را نزد شریل طلبت خواب کرده ام

تو شبها با تراحت خوابیده مشغول خست خواب ترا از دست تو خواهم گرفت ذکرا خواست سخت خواب
 دیگر بسیار و قبول کرده بروی تو شک افتاد چه خواستند که چکار از پای او در آورند ممکن نشد با بالی ز شدت سرما
 و کثرت پیاده کی درم کرده بود چاره ندیده چکار با پاره کردند پس از ساعتی طول کشید که مردم زور و پادشاه کا
 شته نیم ساعت بصبح مانده بود که جمیع خانهای شهر را چراغان کردند و بنای عیش و عشرت گذاشتند
 شرل نیز خستگی ملتفت مردم نگشته روز صبح را تا شام با خواب تمام بسر برد و گرازد و در نیک سپید
 که پادشاه درخت همراه دارد بانه چون معلوم شد که جمیع اوضاع او این بوده است خود پوشیده فی الفور بخواب
 حاضر کرده لباس متحد در دست کردند که هنگام بیدار شدن ایشان آماده باشد شرل چون از خواب بیدار شد
 سخت لشکرش را فرموده خواست بر امور آنها رسید بعد همراه حاکم بیرون رفت قلعه شهر را تماشا نمود و هر جا که خرابی
 داشت حکم کرد که بزودی بسازند و بر همه جا چیردانه نمود که مردم زور و خود با خبر باشند و تدارک لشکر بسینه و حاضر
 جنگ شوند تا اینکه هر وقت حکم جدید بفرستد معطلی نداشته باشند

باز کرده

فصل هشتم در بیان اوضاع اورپ بعد از مراجعت شرل و از دهم بمالک خود و عوسی خا

و بنای مصالحه با پطر کبیر و تقصیل جنگ شهر سترالسون و جنگهای نور و وفات شرل

خبر ورود شرل در همه مالک سویدایه خوشحالی امیدوری شد ملت سوید با وجود اینکه زحمت بسیار و خسارت بسیار
 در هنگام سلطنت شرل کشیده بودند باز او را چون پدرو مادر دوست میداشتند زیرا که با چشم خود مشاهده میکردند
 که هر چه از رعیت خود یا مردم دول خارج میکرد همه را در راه دولت خرج میکند و اوضاع خود را بکلیف سردار پیش
 نیست دول خارج بر خلاف ملت سوید همگی مایوس گشته و بکرات این مطلب مشاهده و محسوس کرده بودند
 که شرل آنکس نیست که با سانی از جنگ است بردار میداشتند که تا جان اردا و قات خود را بچنگ مصروف بنمایند
 این جهت قرالات چند متفق گشته مصمم شدند که همگی در تمام شرل اهتمام کنند و نام او را از صفحه زمین بزدارند
 در آن اوقات اوضاع اورپ نیز طور دیگر شده بود شرل که پیشتر با دو سه دولت دوستی داشت ایشان نیز
 بعضی جبات از وی رو گردان شدند توضیح این مقال آنکه دولت فرانس و انگلیس هر دو با هم دشمن بوده و آواز
 بزرگی و صلابت شرل کشیدند ایشان شده هر دو دولت با او مدارا میکردند چون دولتین با هم دوستی کردند
 اوضاع شرل بر ایشان شد هر دو دولت از دوستی او تیرا نموده اظهار دشمنی کردند هر گاه خواسته باشیم که رفتار دول
 خارجه را با شرل بعد از جنگ پولاتا و بتفصیل نویسیم ضرور میشود که کتاب کیر تارخ شرل علاوه نامیم مجلی از آن مفصل
 این است روزیکه شرل بولایت خود مراجعت نمود جمیع دول اورپ با او دشمن شده طالب انقراض دولت او بودند

تیرا
بیزاری

با وجود این شرل غیرت را از دست نداده نزد خود قلم خورده بود که تا دشمنان خود را تمام نکند و امور خوش را انجام ندهد
 پای سپای تخت نگذازد لکن پیش از آنکه بنای جنگ شود خواست بخوابد و عوسی نماید پس حکم سپای تخت نوشت
 که تدارک عوسی مضبوط بسینه چون همه چیز موجود شد خواست بر سرش را بفرود بکشد نام که یکی از شاهزادگان سکا
 بود و با طایفه خود از قدیم خویشی داشتند او را سردار جمیع لشکر خود گردانید در اوقاتی که شرل مشغول
 عوسی تدارک لشکر بود دولت انبارک و پروس و ساکس بقدری شش هزار نفر لشکر روانه سترالسون کردند
 که شهر را محاصره نمایند بطر کبیر پادشاه روسیه نیز هر روز از خاک سوید تصرف می نمود از روز پولاتا و تا به هنگام
 مراجعت شرل پنج ولایت معتبر سوید را تصرف گشته باز شبی روز در کار بود و تصرف میکرد از یک طرف
 لشکر زیاد بمالک فینلند فرستاده نصف آنجا را خود در فکر نصف آنرا سوید در دریای فینلند کشتیهای زیاد در دریای
 بالتیک فراهم آورده کشتیان دولت سوید را خراب میکرد جزایر یک از دولت سوید در دریای مزبور بود و تخریب نمود
 شرل ناچار در شهر سترالسون توقف کرده مستقر و در دشمن شد شهر مزبور قلعه مضبوطی داشته که هر چه لشکر خصم
 بی اختیار بشهر برود جنگی تلف گشته نقصانی با تخریب روی نخواهد داد شهر مزبور در کنار دریای بالتیک واقع است
 از یکسخت دریا و از آنجا که ابشته و از یکسختی دریا چه بزرگی حصن حصین آن گشته از برای گذرگاه خصم راهی دارد
 میاید از آنراه سیاه و بشتر خنده رساند در بند آنراه نیز قلعه محکم است که آنراه را نگاه میدارد و از طرف دریا نیز چیزی
 وارد و جزیره مزبوره قلعه شهر شده است تا آن جزیره تخریب نشود در فتن شهر مزبور ممکن نیست لشکر دشمن را و از آنرا
 وارد اطراف این شهر شدند چون میدیدند که از هیچ طرف تصرف شهر مزبور ممکن نخواهد شد بعد از چند روز توقف روزی
 در کنار دریا میان آب فته دید که آب بالاتر از زانوی آدم نیست تعجب کرده فی الفور پیش و اگر بارتشم سردار خود گشته
 آنچه دیده بود عرض کرد سردار نیز شکفت کرد زیرا که شنیده بود که دریای اطراف شهر سترالسون با دم قندیده خواست
 که خود بحقیقت آن برسد و در پیش خود گفت که اگر حرف سرباز راست باشد شهر را تصرف کردن چندان اشکالی ندارد
 لهذا همراه همان سرباز روانه شد درست بر آورد کرد و دید که آنچه سرباز گفته راست بوده است زیاد از حد خوشحال گشته
 هنگام مراجعت سرداران یکرا جمع نمود آنچه با چشم خود دیده بود با ایشان بیان کرد همه خوشحال گشته قرار دادند
 که فردای آنروز بقدر و هزار نفر از سمت خشکی بطرف شهر بفرش برند و تو چنانچه فرمان دهند که بطرف قلعه
 شهر شلیک کنند تا لشکر شرل مشغول باشد و علی الغضله از سمت دریا داخل شهر شوند جنگی قول گذاشتند که بدین
 قرار قرار نمایند علی الصبح هنگام ظهر از از روی سپاه خصم بسوی شهر بیرون آمدند و تو چنانچه نیز مشغول
 شلیک بود لشکر سوید از قلعه نگاه کرده دیدند لشکر که می آید بجهت دوفوج است بعد از تعجب بسیار خواستند که
 اندکی تا عمل کرده وقتی شلیک نمایند که از دوفوج بکلیف خلاصی نیافته بکجا تلف شوند درین بین خبر رسید که لشکر

وضع شهر
سترالسون

شلیک

دشمن از جانب دریا شهر را گرفت غیر از لشکر سوید که لشکر برد دولت میبود در آنجا خود را کم میکرد و با لقطع شهر را از دست میداد ولیکن سپاه سوید بعد از اطلاع اتفاق کرده جنگی نسبت دریا زور آورده در اندک وقتی لشکر خصم را مجبور کردند که دوباره خود را بدریا انداخته بگریزند بعضی از مورخین نوشته اند که اگر در آنروز شتر استرسون از دست اهل سوید میرفت بجهت بی احتیاطی شتران معلوم است که مورخین مزبور از کیفیت درست اطلاع نداشته اند شتران هرگاه از جانب دریا خاطر جمع داشتند جنگش این بود که آب دریا میزور بود چو وقت با دم قدمی از دشمن با بد بود که با کشتی میاید خط شتران این شد که نفیض کرد و وقت با از جانب مغرب بتندی میزورید و میزدند دریا میزور که پیش در مدت بیست سال یک دفعه بدین گونه اتفاق نمی افتاد از اطلاع شتران چهار روز با بد بترت وزیده آب کم شده بود در آن کبر و در این فقره باید کسی نیاید که شتران خبر دادند تا اینکه دشمن اطلاع یافت که کم تا که شتر بسبب این خط از دست برود چون سپاه دشمن از یورش آوردن شتران کردن طرفی نسبت از برای تصرف شهر مزبور علما می نمانند مگر اینکه از جانب دریا نیز با کشتیهای جنگی شهر را محاصره کرده خواستند از طرف زور آورده شتر را بگیرند لکن جزیره روژن همنه دریا را داشت و دشمن میدانست که آنجا را تصرف نکرده با کشتی شهر نزدیک شدن غیر ممکن است پس خواست که اول جزیره مزبوره را از میان بردارد و بعد با سهولت شهر را تصرف نماید شتران نیز میدانست که اگر جزیره روژن تصرف دشمن میاید شهر میزور و دم نخورد و خود نیز دستگیر خصم خواهد شد زیرا که در این صورت جای گریز از سمت بحر و بر باقی نمی ماند شتران بسیار سعی و تلاش میکرد که جزیره مزبور از دست نرود کشتیهای دشمن بعد از سه ماه محاصره با دو اژده هزار لشکر داخل جزیره شدند شتران همه جهت در آن جزیره دو هزار چمچیت داشت و وجود خود را در میان لشکر واجب دانسته بودند که پنهانی بآن جزیره آمده بودند چون لشکر خصم را بر زور و مقاومت خود را در مقابل خصم از جزیره مکان ورود دیدند خود را با تمام لشکر بقلعه کشید و خواست نصف شب میان لشکر دشمن بجهت هرگاه ممکن باشد آنها را تمام کند سر کرده لشکر دشمن میدانست که با شتران جنگیدن شونخی نیست باید احتیاطا از دست نماند بعضی ورود آن جزیره صاحب منصبان لشکر از زور خود طلبیده با ایشان گفت که حال وقت دیر شده نمیتوانیم با لشکر سوید بجنگیم ولیکن شب بیدار باشید و در وقت که شتران خود نیز در میان لشکر باشند نصف شب سنا که بر سر با بیاورد حکم کرد که همه سپاه بیکجا جمع گشته اطراف مکان اردو را خندق بکشند که اگر لشکر سوید در تاریکی شب حرکت نماید قلاچند ساعت معطل میشود خیال شتران پیش خود این بود که سپاه خصم از جهت خستگی میبجز ورود در خواب خواهند بود چون ظلمت شب سیاه جان افرا گرفت افواج سپاه را بفرم کینه خواهی دشمن حرکت داد چون خندق رسید ما یوس گشته سرداران خود گفت که من هرگز بر ایشان این مکان ندانستم از قراریکه معلوم میشود دشمنان ما لشکر کشتی را یاد گرفته اند اکنون میان

که از خندق

که از خندق بگریزم و شب جنگ کنیم تا آنچه نیست خواهد شد حکم صالوات داد که از خندق بگریزم خود نیز همراه ایشان بخندق قیاد صالوات بدوشش یکدیگر سوار گشته از خندق گذشتند و داخل اردوی دشمن گردیدند سپاه خصم از زور و ایشان نگاه گشته بنامی شلیک گذاشتند در ابتدای جنگ شتران چنان حمله کرد که لشکر دشمن با قصد قدم عقب تر نشست لکن بعد از ساعت یکدیگر دشمن زور آورده لشکر شتران را مجبور کردند که دوباره از خندق گذشتند و از کشتن و خصم بعقاب ایشان مبادرت نمود شتران وضع لشکر خود را بر ایشان دید حکم کرد که لشکر باز گردد و در مقابل دشمن بجنگ برسد و ساعت دیگر با دو هزار نفر در برابر او زده هزار لشکر جنگ کردند و دم بسیار از دشمن کشته شد و کم مانده بود که شکست بخورند که در این بین صبح روشن شده سپاه خصم قلت جمعیت شتران ایدیه جزا بهم رسانیدند و از جانبین نواز فرقال چنان اشتعال یافت که صالوات از هر طرف چون برک خیزان تلف شدند جنرال کروتن و اردو ف و دور نیک سرداران شتران در آن میان کشته گشته شتران از بدایت تا نهایت آن هنگامه کابوی بشمشیر و گاه با تفنگ همراه سپاه خود مشغول جنگ بودند و هرگز خود را پس نکشیدند تا اینکه خواست صالوات از طرفین با نیزه پیش بهم بر تاختند در آن بین کینه صاحب منصبان نمارک شتران را شناختند و از تلف او گرفته گفت پادشاه سوید یا تسلیم شو یا اینکه الآن مسلک شتران بی آنکه دست و پا را کم کند بجایکی دست بطنایچ برده چنان زد که صاحب منصب نفس نکشیده قیاد و صالواتهای دیگر اسم پادشاه سوید را از صاحب منصب مزبور شنیدند و در شتران گرفتند جنرال پونیا تو سکی خود را رسانیده شمشیر کشید و او را از آن میان بیرون برد در آن بین کلولا از زیر پستان شتران خورده بیفتاد دوباره سعی حمل صالوات او را احاطه کرد شتران چون خصم را در حول و شش خود بسیار دید که غیرتش بچو ش آمد و از هول گرفتاری خنم و جرات خود را فریاد کرده برخواست و خود را بجنگ کشید و با پونیا تو سکی دست بشمشیر از میان آن هنگامه در آمد چون دید که با آن جرات تو قیاد او بی صورت و در آن انجمن بجنگ دشمن خواهد آمد پس از آن از جنگ بگریخت خود را با سب خود رسید سوار شد و تنگ تنها بکنار دریا درآمد پیش از وقت چند فرونگشتی کوچک در آنجا حاضر و آماده داشت که در روز بدوگاه مناص و وجود پادشاه را در گریزگاه باشد و او را خلاص نماید همان ساعت سوار گشتی شده بشتر در آبقیه سپاه سوید بقدر شصت نفر گریزگاه و مفر نیافته چهار ساعت دیگر جنگ کردند بالاخره خود را بقلعه کشیدند متحصن گشتند و بعد از روزها چار مانده تسلیم شدند و بلا لوتک نیز در میان آنجمن اسیر گردید پس از خدمتی که در اردو لشکر کردند دست از زور برداشته با کسان او بملکت سوید آمد و بعد در این جنگ نیز در کاب او مشغول شدند بود که دشمن شتران را بجله شتران بعد از ورود استرسون آنقدر در آنجا نشست که حکیم زخم او را بست اتفاقا کلولا سرد بوده زیاد از دو کشت فرو گرفته بود چون زخم او رو بهودی نهاد از شتران خود بیرون آمد و قلعه شهر را

دو سح جنگ معلوم فیما بین جنگ سوید و نمارک

مناص گریز

بقدر مقدور مضبوط کرد لکن چه فائده که بعد از قسری جزیره منور بخا باشند آن شهر از حیرت امکان دور بود پس از دور
 کشتیمای دشمن جانب دریا را بجز قند و کلون قوی و چنبار را علی الاتصال میان شهر و باره ریختند و در مدت
 سه روز شهر را خراب کردند با همه آن صدمه مردم آن صغیر هرگز اظهار بخش و ابراز از جبار در باره شرل بکار نبردند
 و پیوسته دروغ و افوس ایشان بجهت شرل فروز می شد و میگفتند هرگاه ما دولت و بصناعت خود را در راه
 پادشاه میکردیم او جان خویش را از ما دریغ نداشت است لاجرم دقت دیگر لشکر خصم زور آورده شهر را محاصره کردند
 شرل و باره با معدودی چند بسوی دشمن حمله برده شهر را خلاص کرد روزی عیان بزرگان شهر با اتفاق صاحب
 منصب بخدمت شرل آمده عرض کردند که من بعد خلاصی این شهر امکان ندارد مگر سیم که پادشاه نیز دستگیر دشمن
 بشود بعد از آن ملت با لمره تمام بشود هرگاه وجود شما سالم بماند باز ما امیدواری است شرل عرض ایشان را
 قبول کرده شهر را تسلیم نمود ولی پیش از روانه شدن لازم دید که غندی بیای تخت بنویسد بدین مضمون که ازین
 شهر سترسون بجز خصم دیگر نتواند و توشش نمایند اکنون که وجود ما سلامت است انشاء الله توفی خواهیم کرد
 پس کتیبه میرزا همراه خود برداشته بجانم دیگر رفت و مشغول نوشتن کاغذ بود که یک نسخه کلون چنباره بیالای با م خانه
 افتاده با م سوار رخ کرده و میان اوطاق افتاده بترکید میرزای محرز از بهول جان خویش کم کرده و قلم از دستش افتاد
 تغییر کرده فرمود ما غت نا خوش شده میرزا عرض کرد که این کلون چنباره بود که در میان اوقات و ترکیب شرل فرمود که کلون
 چنباره دخلی نوشتن تو داشت میرزا در حالی کردن آن مطلب عاجز شده باحوال پریشان دستمای لیدان
 و دل بر اسان دوباره قلم بدست گرفت کاغذ را تمام کرد شرل کیروز دیگر مانده حکم کرد که کشتی کوچکی از برای او
 حاضر نمایند در نصف شب با ده نفر آدم از میان کشتیمای دشمن عبور کرده روانه شود چون بجزیره روژن رسیدند
 از قلعه بجزیره شرل اب نشناختند و بسراوشلیک کردند و کلون قوی بکشتی شرل خورده دو نفر فروراکت خدا
 رحم کرد با مرد و زمین گرفت و اندک زمانی از محاذی بجزیره عبور کرد کشتیمای جنگی دشمن از کشتی شرل مطلع
 گشته چند فرزند کشتی پشت سر او افتادند و در ریای البتیک بر جا کشتی روس و دانمارک و ساکس بود خبر دادند
 که اگر کشتی شرل چار شوند از کشتن او مانع گشته او را گرفتار اسار کنند شرل با موافق با در همه جا پیدا کرده
 از چنگ آن همه دشمن خلاص گشت و بشه کالسکو و نا که در نزدیکی پای تخت واقع و وارد شد ایالی ممالک سوید از
 ورود او خوشحال شدند و یقین کردند که وی بیای تخت آمده با مورد دولت صورت خواهد داد لکن شرل در خیال خود
 باقی بود که تا دشمنان خود را تمام نکند بیای تخت نکند از در دستار در شده لشکر کالسکو و نا ماند حکم
 کرد که از همه جای ممالک لشکر جمع کنند و از برای بهار حاضر جنگ باشند جمیع ملت شرل از اول سلطنت تا آخر
 دولت او دوست میداشتند و در بوقت خیانت برو نگردید چنان میداشتند که خداوند عالم ایالی سوید را نیا فریده است

ملا

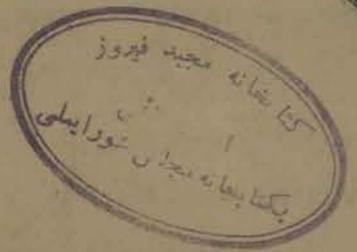
مگر از برای آنکه پیوسته در خدمت پادشاه مشغول جنگ باشند و در راه او کشته شوند ملت نیز زیاد از حد ضعیف
 و ارادت داشته بخمال پادشاه خود شریک بودند میگفتند تا پادشاه جان را راضی و در جاز از و مضایقه نباشد
 که بعد ازین حکم شرل در دولت بسیار بجز نزع بچه و مردمان پیراجدی نمائند که اینک بمبکی صالوات شدند در بعضی
 دیات مردمان گشته زمانه رعیت میکردند و معاش خود را میگذرانیدند در خزانه دولتی دیناری باقی نمانده بود که
 در مصارف لشکر خرج شود شرل مجبور شد که مالیات را زیاد کند و آذوقه جمع نماید اما بمبالغه خطیر مالیات بر شهر
 افزوده و حواله کرد از آنجمله حکم کرد از هر بخیره و بخاری خانها مبلغی می گرفتند و در هر جا که آذوقه کمان میکردند
 گرفته در عوض تخوا برات را وصول میداد و در هر جا سمن آهن سراغ کردند همه را از برای اسباب حربیه گرفتند
 و در عوض پول برات را وصول سند داده مردم اطمینان میدادند اگر بجای ملت سوید ملت میبود و غیر از شرل
 هر پادشاه میشد مردم یکی ازین ظلمها متحمل نگشته یا غنی میشدند زیرا که بچنین ظلم و جور عام هیچ ملت دوام نمی آید
 ایالی سوید هیچ حکام شرل انجام دادند و احجاف او را بی خلاف متحمل گشتند و باز خوشحال بودند و ملای در
 دل نداشتند زیرا که فهمیده بودند که هر چه سیریکه در راه دولت خرج میکنند و خود چون بکینه صالوات گذران
 دارد با بکل شرل در آن اوقات بارون کورس نامی را وزیر اول قرار داد مشارالیه مرد بهوشیاد و انشمنی بوده که
 بزرگ وید از آنجمله خیال شرل اگر داند و در این داشت که با بطر کبیر مصالحه نماید این امر مشکوک ترین امور دنیا بود زیرا
 که تا آن زمان حدی این جرأت را نیکر که حرف مصالحه با شرل بر نداشتند این مرد صاحب خردمراچ او را خوب شناخته
 چنان او را راضی کرد که در قوه میچکس نبود از آنجمله بشرل عرض کرد که شما تصور بفرمایید که با جمیع دول جنگ کردید
 نیز خق داشتند که هر وقت فرصت یابند با شما ملای نمایند لکن با دولت انگلیس غیر از حرمت و محبت چه کرده بودید
 که این قسم دشمنی با شما نمایان از کیطرف خود را میان نداشتند بهانه اینکه بکار با صورت دید شهرهای برم ووردن را
 بزور پول از دولت دانمارک گرفت مصالحه نشده چه خق داشتند که شهرهای شما را خرید و فروش نمایند یکت مملکت اتفاق
 می افتد که مرتبه از دست دولتی میرود و باز بر میگردد هنگام مقاتله تا حین مصالحه ممالک متنازع فیه
 چه معنی دارد وقتیکه مصالحه شد آنوقت میتوان گفت که فلان مملکت مال فلان ولت است از طرف دیگر کشتیمای
 جنگی خود را در ریای البتیک فرستادن ایشان چه معنی دارد هرگاه از برای دوستی بود عیالیت بما اعلام نمایند
 معلوم است که خیال دشمنی دارند اگر این اوقات شما با دولت روسی دوستی و مصالحه بکنید ازین دیدنیاد و لنتی
 نخواهد بود که در شما با رسد و با زا و کوست را معزول کرده نمیتوانید ستانسیلاس را در جای او پادشاه پس این
 فخره آخر از هر چیز بیشتر شرل خوشحال گردید است آن شد که کورس را مختار نمود که مصالحه روس را تمام کند در آن وقت
 بطر کبیر نیز با دول انگلیس و روس و ساکس دشمن گشته بود و سبب دشمنی آن بود که جنگت پورمالی دول منوره بخا

که بطریق لشکر روانه کند مینماید سیدنا را اینکه اگر بطریق یا تجاری بفرستند و فرج نماید دیگر پومانی را از چنگ او خلاص کردن میسر نکند بگشته با کلمه مالک مملکت خواهد شد در این صورت دولت ایشان منقرض خواهد گشت اینگونه ممانعت ایشان موجب بخشش و افرود خطا خاطر بطریق کبر کردید و در معنی باعث تمام نشدن دولت سوید شد زیرا که فیما بین دولت مذکوره قرار شده بود که جمعی در اول بهار با لاف تفاق داخل خاک سوید شد دولت شرل تمام کند کورس و نیز شرل فرصت را غنیمت دانسته بدولت روس نوشت و خواهش مصالحت کرد دولت مزبور نیز قبول کرده بنا شد که مصالحه را فیما بین دولتین بگذرانند هنوز گفتگوی مصالحه در میان بود که شرل بمیت هزار لشکر همراه برداشته روانه نوروز شد این عزیمت شرل غالی از غرابت نیت زیرا که در آن حالت حرمت مملکت خویش در قوه نداشت چگونه بجزم تخریب مملکت دیگری لشکر کشید بل بسعت خیال شرل کسی نداشت چون پریشانی دولت خویش را ملاحظه کرد دانست که با آن بی وضاعی در مقابل خصمان قوی استعداد جنگ ندارد لکن مصمم شد که از ولایت دیگر اوضاع بیاید تا استعداد بهم رسانیده با دشمنان خود بمقاتله پردازد فصل این مجمل آنکه در ممالک نوروز دولت اینمارک یازده هزار نفر جمعیت داشت چون خبر ورود لشکر سوید گوشه ایشان رسید جنگی در سرحد حاضر قتال حیثی جلال گردیدند شرل چون با سپاه خود بجهت رسید بعضی ورود حکم بجنگ فرمود و برایشان چنان حمله برد و صدمه زد که کینفر از لشکر دشمن خلاص نشد گمانیکه از هلاک گشتند بقید اسار گرفتار شدند دولت اینمارک بعد از اطلاع ازین خبر وحشت اثر لشکر فراوان و کشتنی زیاد فرستادند که دفع شر و رفع ضرر ایشان نمایند شرل بعد از مشاهده استعداد دشمن مجبور شد که از خاک نوروز بیرون آید و دوباره بولایت سوید مراجعت نماید تا ایندفعه جمعیت و استعداد تمام بقلع و قلع دشمن قیام کند کورس و نیز جدید شرل تا آنوقت مصالحه را تمام نکرده بود زیرا که وزیر بطریق کبر توقع زیاده میکرد کورس از ترس شرل قبول قبال و نوا نسته در آئینان محفل و حیران بود تا اینکه دوباره با شرل گفت که کرده حکم گرفت که آنچه مصالحت داند در خصوص مصالحه بجا آورد شرل بعد از ورود خاک خود در قلیل مدت سعی و خیر از نظر جمعیت فراهم آورده دوباره بممالک نوروز مراجعت کرده بشهر فرزه در پچال که کلید نوروز حساب میشد سیاه و آنجا را محاصره کرد کاریکه لشکر سوید در آن سفر کردند در قوه سپه سکا متصور نمیشد در فصل زمستان چنانکه در آنجا از برودت هوا فصل تابستان بی بالا پوش گذران بگسی امکان ندارد شب و روز در بیابان مشغول جنگ بودند شرل نیز در آن سفر چون صالالت در میان رفت و پنج بیکت بالا پوش میخواستید و از آن احوال سپه گمانه طلای نداشت و بان حمات و مشقات خوشحال بود عیش و همواره آن بود که زحمتی که خود میکشید و کاریکه خود میدید در قوه احدی نبوده باشد فی الحقیقه احوال او همان بود شنیده بود در مملکت سکانی نی نیت جوهرن دو تر نام که در مدت چند ماه غذای بجز آب نخورده با وجود آن نمرده است خود نیز خواست امتحان نماید که

خورا

چند روز بی غذا میگذرانند زنده بماند لکن پنج روز تمام بود غذا و آب نخورده روز پنجم صبح زود سوار شده بقدر دوری اسب و ایندو بعد غذای زیاد خورد و برخواست تفاوت نکرد در سنگام محاصره فرزه در پچال در هفتم شهر در روز ششم یازدهم شهر ستمبر صبح زود از خواب بیدار شده بتفجج با سیتا سنا رفت میسومقره نام فرات در میان لشکر سوید هندس بود با سیتان او رسید چندین تقصیر بروی ثابت کرد هندس در جواب عرض نمود که شما پشت روز دیگر تامل فرمائید و خاطر جمع یاشید که شمال شماست شرل تغییر آن گفت که خواهم دید پس باز رویه خود را با سیتان تکیه داد و به ایستاد جمع صاحب منصبان نیز در اطراف او بودند و از جانب اردوی دشمن توپها را با چارپاره بر کرده شلیک مینمودند و کلولها از زیر کوشش و بالای سر او میکشیدند و او بیسوی توپها نشسته با سرداران خود مشغول صحبت بود درین بین کلوله بزرگی بفرقش خورد که فی الفور ایستاد و بعد صاحب منصبان نزدیک وی افتد و دیدند که تمام شده است پس بدون صلوات و شانه زاده فرودیکت دانا و شرل که سردار آن همه و نخبگان آنزم بود در فرشته او را از آن خبر وحشت اثر مستحضر نمودند فرودیکت بعد از انبوس در بیخ بشمار قرار داد که نفس ناپشتا بر ابا همان بالا پوش راه پویشند و در اضمار و اخیای آن بگوشند تا اجرای لشکر از نیوشیدن آن خبر از هم نپاشد و آشوب و اغتشاش در آن میان برپا نشود صاحب منصبان جمع لشکر این حکم سردار قرار کرده او را بمنزل شاهزاده رسانیدند بدینگونه آن پادشاه جبار و جامه نامدار بعد از اوستی مراسم نام و ننگ و کوشش در تحصیل بزرگی او رنگ درسی و شش سالگی فیما بین صحرای جنگ غر خود را تمام نمود و ملوک جهان جنگی در جای خود آرام گرفت لشکر سوید فرزه در پچال برگشته وارد خاک سوید شدند و خواهر شرل پادشاه سوید کشته با جمیع دشمنان خویش قانون مصالحه پیش گرفت

تمت الکتاب بعون الله الملک
بسی و اهتمام سید محمد طهرانی
۱۳۱۳ هـ



مطبوعات الجديده

موجوده در نزد آقای حاج شیخ محمد علاءی حاکم در بمبئی جوهر کمالی هر کس طالب ذاعقب باشد

کتاب العرشین با کتابهای دیگر از مطبوعات مصره از ابن طلینما کتاب الفارسیه

نسخ التواریخ شرح حالات حضرت سید الشهدا علیه السلام
 مسافرت نامه علا حضرت قدس ناصر لدین شاه بعباسات عالیا
 یلی محسنون کتبسی مصور
 جواهر الزواجر در مناقب مرانی
 سرخاب در علم رمل
 انوار الشماوه در حاشیه مرانی وصال شیرازی
 دعوت کهنی در ادعیه و اعمال ۲۴ ساعت شبانه روز
 مشنوی نان و سکره
 قطاس الاوزان فی تعیین النصاب باوزان لیسیدن
 بدو شعشع در حال ذریه موسی مبرقع
 مشنوی تنبیه الخواطر فی احوال المسافر
 مشنوی نان حلوائی شیخ بهائی
 سراج المنیر کتباتی در اخلاق مابین خوئی نوشته شده
 زاد المتقین در طهارت و زکوة و خمس و حج
 تاریخ خانم انگلیسی در بلوایه هند مصور
 کلیمه طیبیه در اخبار و احادیث و حکایات صادق
 سرمایه ایمان از طاهر الزرقانی لاجبی
 جذوات میرداماد در حکمت الهیه
 منبع یقین در احادیث از فاضل کاستانه
 کلمات مکنونه ملا محسن فیض ربه
 دیوان شمس مغربه
 قصص العلماء
 رساله نخبه

مناقب ابی طالب زاین شهر اشوب ما زنده ابی
 دیوان ذوالیقین للسید حیدر الحلاوی بی
 ینابیع الموده فی موده ذی القربی الشیخ سلمان البلیغ
 حقه الواقیه المشهوره بمصباح الکفعمی فی اعمال
 شرح تجرید از علامه حلی ربه
 تحفه النظامیه فی الفرقه الاصلیة القواعده العربیه
 میزان المقادیر مکر حوم مجلسی
 استبصار شیخ طوسی ربه
 من لا یحضره الفقیه صدوق قسبی ربه
 دیوان شریف الرضی جامع کتاب فیج البلاغه
 منقب للشیخ فخر الدین الطریحی
 نان الصدوق فی الرد علی التصاریف
 نغبات لامرار فی علم الرتمل
 منبه المرید فی آداب المفید المستفید
 نخب قصبه ملا کاظم ازری ربه
 تقویم المحسنین و احسن التقویم
 مصباح فی علم المفتاح للجلدک
 جواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه
 فامعه اهل الباطل فی الرد علی من جمع غزاه و مولانا
 شرح دیوان امر القلیس
 لواء الحمد در کیفیت و وفایع حجه الوداع
 شرح تفسیر الافلاک للشیخ بهائی
 مقتل ابو مخنف



10